

فصل پنجم حله	فصل ششم خضر	فصل پنجم نقره	فصل ششم نقره
فصل هفتم جبل	فصل هشتم حصی	فصل هفتم نقره	فصل ششم نقره
باب نهم در بیان حروف الطاء و ذال و ز	فصل نهم در بیان حروف الباء و ذال و ز	فصل دهم در بیان حروف اللام و ذال و ز	فصل نهم در بیان حروف الهمزة و ذال و ز
فصل اول طاعت	فصل دوم طاعت	فصل اول سیات	فصل دوم سیات
فصل سوم طحال	فصل چهارم طحال	فصل سوم سبل	فصل چهارم سبل
باب دهم در بیان حروف الباء و ذال و ز	فصل دهم در بیان حروف الباء و ذال و ز	فصل پنجم سبل	فصل ششم سبل
فصل اول یرقان	فصل دوم یرقان	فصل هفتم سبل	فصل هشتم سبل
باب یازدهم در بیان حروف الكاف و ذال و ز	فصل یازدهم در بیان حروف الكاف و ذال و ز	فصل نهم سبل	فصل دهم سبل
فصل اول کبد	فصل دوم کبد	فصل یازدهم سبل	فصل دهم سبل
فصل سوم کایس	فصل چهارم کایس	باب شانزدهم در بیان حروف العين و ذال و ز	فصل شانزدهم در بیان حروف العين و ذال و ز
باب دوازدهم در بیان حروف اللام و ذال و ز	فصل دوازدهم در بیان حروف اللام و ذال و ز	فصل اول عرق	فصل دوم عرق
فصل اول لسان	فصل دوم لسان	فصل سوم عرق	فصل چهارم عرق
باب بیستم در بیان حروف المیم و ذال و ز	فصل بیستم در بیان حروف المیم و ذال و ز	فصل پنجم عرق	فصل ششم عرق
فصل اول الخویلی	فصل دوم الخویلی	فصل هفتم عرق	فصل هشتم عرق
فصل سوم معد	فصل چهارم معد	باب و هفتم در بیان حروف الفاء و ذال و ز	فصل و هفتم در بیان حروف الفاء و ذال و ز
فصل پنجم معد	فصل ششم معد	فصل اول قاربح	فصل دوم قاربح
باب و چهارم در بیان حروف النون و ذال و ز	فصل و چهارم در بیان حروف النون و ذال و ز	فصل سوم قاربح	فصل چهارم قاربح
فصل اول ناسوی	فصل دوم ناسوی	باب و پنجم در بیان حروف الصاد و ذال و ز	فصل و پنجم در بیان حروف الصاد و ذال و ز
فصل سوم نعت اللام	فصل چهارم نعت اللام	فصل اول صد	فصل دوم صد

فصل سوم ص ۴۰۰	فصل چهارم ص ۴۰۱
فصل پنجم ص ۴۰۱	
باب نود و دوم در امراض حرف	
الفاف و دران شش فصل است	
فصل اول فرد ۴۰۸	فصل دوم قضیب ۴۰۹
فصل سوم قلب ۴۰۰	فصل چهارم قویا ۴۰۲
فصل پنجم قولنج ۴۰۸	فصل ششم قی ۴۰۱
باب بیست و یکم در امراض حرف	
الواو و دران چهار فصل است	
فصل اول راس ۴۰۱	فصل دوم رحم ۴۰۲
فصل سوم رعشه ۴۰۲	فصل چهارم رم ۴۰۳
باب بیست و یکم در امراض حرف	
الشین و دران چهار فصل است	
فصل اول سری ۴۰۳	فصل دوم شعر ۴۰۳
فصل سوم شفتین ۴۰۴	فصل چهارم شقاق ۴۰۴
باب بیست و دوم در امراض حرف	
التا و دران چهار فصل است	
فصل اول تاوب ۴۰۴	فصل دوم تخیمه ۴۰۴
فصل سوم تشنج ۴۰۴	فصل چهارم تهم ۴۰۴

باب بیست و سوم در امراض حرف	
حروف التا و دران دو فصل است	
فصل اول تالیل ۴۰۵	فصل دوم تدی ۴۰۵
باب بیست و چهارم در امراض حرف	
و دران پنج فصل است	
فصل اول خدر ۴۰۶	فصل دوم خصیتین ۴۰۹
فصل سوم خله ۴۰۶	فصل چهارم خنق ۴۰۷
فصل پنجم خناریر ۴۰۷	
باب بیست و پنجم در امراض حرف	
حروف الذال و دران پنج فصل است	
فصل اول ذال الحنج ۴۰۷	فصل دوم ذات الریه ۴۰۷
فصل سوم ذریب ۴۰۸	فصل چهارم ذوسنطاری ۴۰۷
فصل پنجم ذیابیطرس ۴۰۸	
باب بیست و ششم در امراض حرف	
حروف البضاد و دران چهار فصل است	
فصل اول صخر ۴۰۸	فصل دوم صنفیدم ۴۰۸
فصل سوم صریس ۴۰۸	فصل چهارم صیق الفشر ۴۰۸
باب بیست و هفتم در امراض حرف	

اوزان طیبہ

[illegible]

اساتبتج ح خ د در رس ش ص ض ط طع غ ف  
ق ک ل م ن و ه

مصنف کتاب بعض حروف سریانی باین صورت نوشته است

رسالة في فضائل

اصناف کتاب بعض نسخا در عهد حیات و بعضی بطرز جدید نوشتند است آن این است  
اجاد بدستور معمول غنیمتات یک و دره خروزر اجاد

بج ذ و ح ط  
یا گل من سع ق ص

۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ - ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

نات بدو و دوزخ و الف  
رشتت ات خ دض ظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا يَلْبَسُ الْكِبَانِاتُ وَلَا يَخْتَضِعُ لِمُؤَرِّدٍ لِّلْجُودَاتِ حَلَقُوا لَنَا يَا مَنْ لَا يَنْتَهِي  
 وَشَرُّهُ تَشْدِيدُ النِّعَةِ وَلَا إِيْهَامُ وَالتَّعْلِيمُ وَنُورُهُ مِنْ أَسْرَارِ الْإِنْسَانِ لَا يَسْكُو الْعِلَلُ حَتَّى  
 لِحْتَاجِهَا لِجَامِ إِلَى النِّعَةِ عِنْدَ تَمَرُّنِ الْحُلِّ **أَمَا بَعْدُ** رَحْمَةً وَأَخْوَانًا أَهْلَ الْوَفَاءِ وَرِثَةً  
 دُوسْتَانِ فِي مَخْرَجِ سَارِ كِبَارِ حَقِيقَةِ الْعِزِّ بِالذِّبِّ فِي التَّقْصِيرِ الْعَظِيمِ الْغَالِي الْأَكْبَرِ حَمِيدِ  
 بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَلَّغِيِّ الشَّهِيدِ الْكَاطِبِ الْبَاهِ وَأَجِدْ وَأَقْرَأْ سَلَامٌ عَلَىكَ وَعَسَى  
 بَرْدٌ وَجُودِ حَقِيقَةِ عِزِّ قِيَامِ بِنَابِهِ مِثْلُ بَيْغَرِ خُشْدِ وَسْتَانِ كُودِ دِينَ وَغَلَبِ  
 مَرْدَمَانِ حُدُودِ الزَّادِ عِصْمِ وَصَلَاةِ عِلَاةِ خُشْدِ وَذِكْرِ تَعْمُورِ مَسْجِدِ دِينَ  
 بِلَادِ خِرَازِ غُلَّتْ خَفِيَّةُ لَدُنْ عِلْمِ فَقَدْ وَارِثَانِ كَلْبَةِ مُعَدِّمْ وَمُطَالِبِينَ أَنْ أَنْ



در جرح و حرمت ساق و عروم لاجرم بموجب حدیث حاشیحه العلم علان علم الابد  
 و علم الادیان تحصیل علم ابدان لغت بقدر ملکه خلق تحصیل نموده و خواسته  
 ترتیب عیال و میراث خود را از اولیای ثبوت نماید برای عوام الناس سهل الحسب  
 این دلا باشد چنانچه این ساله مختصر تفصیل امراض جریه و کلیه استقامت  
 ایستاد و علامت مرض و معالجات مخصوص است بطریق جریه و لیکن در این قسم  
 و علاج آن با جریات خود نمیشد آن در عود و این ساله را با و امع الشبه  
 فی علاج امراض البشیر فی کد اندیم و انشأ الله التوفیق و العنایه و علیه التوکل و البیاء  
 و التهان و این ساله مشتمل بر مقدم و نیست و هشت باب است و هجده فصل و در خصوص  
**مقدم** در بیان اصطلاحات مؤلف این لفظ که نوشته شده است از ارباب  
 مرض است و لفظ **مع** که نوشته شده مراد از آن معالجه آن مرض است و لفظ  
 که نوشته شده مراد از آن صفت ترتیبی و ای آن مرض است و لفظ **معده** که نوشته  
 مراد از آن جریات مؤلف و جریات مشاهیر اطباء که برای دفع آن مرض تجویز نموده  
 ولیکن باید دانست که قبل از تنقیح خطا غالب این جریات را بر این بنا و ترتیب  
 چندانی نفعی نبخشند و گاهی نیز ناآیند که در مؤلف اکثر احوال نسخی از جریات  
 رموز و قلم سرائی که نگاشته اند تا اینکه از جهال و از غیر اهل آن محفوظ و مصون  
**باب اول در امراض و الا فصل اول استسقاء و دلغ**  
 غوی طلب آب است اجتماع ماء اصفر در شکم غیر زرقه اند و بر اصطلاح اطباء مرضی است  
 ذی سبب آن اکثر از طویت غریبه بار دارد در اعضا ظاهر و باطنی خلل کرده که  
 هم اعضا بسبب بر طویت میشو و آن با مفر میباشند که بر سر و غیره

در  
 جرح  
 و  
 حرمت  
 ساق  
 و  
 عروم  
 لاجرم  
 بموجب  
 حدیث  
 حاشیحه  
 العلم  
 علان  
 علم  
 الابد  
 و  
 علم  
 الادیان  
 تحصیل  
 علم  
 ابدان  
 لغت  
 بقدر  
 ملکه  
 خلق  
 تحصیل  
 نموده  
 و  
 خواسته  
 ترتیب  
 عیال  
 و  
 میراث  
 خود  
 را  
 از  
 اولیای  
 ثبوت  
 نماید  
 برای  
 عوام  
 الناس  
 سهل  
 الحسب  
 این  
 دلا  
 باشد  
 چنانچه  
 این  
 ساله  
 مختصر  
 تفصیل  
 امراض  
 جریه  
 و  
 کلیه  
 استقامت  
 ایستاد  
 و  
 علامت  
 مرض  
 و  
 معالجات  
 مخصوص  
 است  
 بطریق  
 جریه  
 و  
 لیکن  
 در  
 این  
 قسم  
 و  
 علاج  
 آن  
 با  
 جریات  
 خود  
 نمیشد  
 آن  
 در  
 عود  
 و  
 این  
 ساله  
 را  
 با  
 و  
 امع  
 الشبه  
 فی  
 علاج  
 امراض  
 البشیر  
 فی  
 کد  
 اندیم  
 و  
 انشأ  
 الله  
 التوفیق  
 و  
 العنایه  
 و  
 علیه  
 التوکل  
 و  
 البیاء  
 و  
 التهان  
 و  
 این  
 ساله  
 مشتمل  
 بر  
 مقدم  
 و  
 نیست  
 و  
 هشت  
 باب  
 است  
 و  
 هجده  
 فصل  
 و  
 در  
 خصوص  
**مقدم**  
 در  
 بیان  
 اصطلاحات  
 مؤلف  
 این  
 لفظ  
 که  
 نوشته  
 شده  
 است  
 از  
 ارباب  
 مرض  
 است  
 و  
 لفظ  
**مع**  
 که  
 نوشته  
 شده  
 مراد  
 از  
 آن  
 معالجه  
 آن  
 مرض  
 است  
 و  
 لفظ  
**معده**  
 که  
 نوشته  
 شده  
 مراد  
 از  
 آن  
 جریات  
 مؤلف  
 و  
 جریات  
 مشاهیر  
 اطباء  
 که  
 برای  
 دفع  
 آن  
 مرض  
 تجویز  
 نموده  
 ولیکن  
 باید  
 دانست  
 که  
 قبل  
 از  
 تنقیح  
 خطا  
 غالب  
 این  
 جریات  
 را  
 بر  
 این  
 بنا  
 و  
 ترتیب  
 چندانی  
 نفعی  
 نبخشند  
 و  
 گاهی  
 نیز  
 ناآیند  
 که  
 در  
 مؤلف  
 اکثر  
 احوال  
 نسخی  
 از  
 جریات  
 رموز  
 و  
 قلم  
 سرائی  
 که  
 نگاشته  
 اند  
 تا  
 اینکه  
 از  
 جهال  
 و  
 از  
 غیر  
 اهل  
 آن  
 محفوظ  
 و  
 مصون  
**باب اول**  
 در  
 امراض  
 و  
 الا  
**فصل اول**  
**استسقاء**  
 و  
 دلغ  
 غوی  
 طلب  
 آب  
 است  
 اجتماع  
 ماء  
 اصفر  
 در  
 شکم  
 غیر  
 زرقه  
 اند  
 و  
 بر  
 اصطلاح  
 اطباء  
 مرضی  
 است  
 ذی  
 سبب  
 آن  
 اکثر  
 از  
 طویت  
 غریبه  
 بار  
 دارد  
 در  
 اعضا  
 ظاهر  
 و  
 باطنی  
 خلل  
 کرده  
 که  
 هم  
 اعضا  
 بسبب  
 بر  
 طویت  
 میشو  
 و  
 آن  
 با  
 مفر  
 میباشند  
 که  
 بر  
 سر  
 و  
 غیره

قسم است اول الحی که در جمیع اعضاء ظاهر طوبیت ازجه باشد و مثل اخیر در

و چون انکشته از غم نمایند موضع نایک محظوظ نمایند و اکثر ابتداء این مرض از  
قدمین و ساقین و پیر و چشم بود و بعد از آن پشت دستها و رختها پیر  
بنا اعضاء نفوذ کنند آن سفید بول و بر از و انتفاخ بدن سفید رنگ

و بار آخر آن **دوم زرقی** و آن اجتماع مائیه در میان صفای و ترب باد  
میان ترب و معاء و این نوع بدترین اقسام است آن ثقل و بزرگی شکم  
مانند خیال آب بود و چون لا دست بچسبند و بایر ریز از پهلو پهلو

دیگر بغلط از شنیده شود **سوم طبلی** و آن مجتمع شدن مزاج  
غلظه عسر التحیل در مکانی که اجتماع طوبیات در فرقی شود مجتمع گردد در این

شکم و برآمد زناف و چون سست بر شکم بتد او از طبلی از آن شنیده شود و وجه  
هر یک بسبب مشابهت آن است زیرا که محلی مشابهت نفیر می چاقی بدن بسبب زیاده  
نوشته و زرقی بسبب مشابهت آن بخیا پر آب است که چون حرکت کنند

آب از آن **و طبلی** بسبب مشابهت شکم آن بطلی که چون دست بر آن نهد  
طبل او از آن شنیده شود و استیقا مرکبها رفوع است بر که مرکبها از

دو نوع است یا از رخی و زرقی و یا از رخی و طبلی و یا از هر سه و سبب  
این مرض ضعف حرکت و برودت مزاج آن و سبب برودت یا از استخراب

مفرط از بواسیر یا استخاضه و یا آب سرخ نوشیدن بعد از انجام و یا بعد از خواب  
و یا از ضعف معده بود که غذا را نفی هضم نتواند شد و گیلوس خام بکشد  
و بکشد نیز از نضیر آن عاجز باشد و لا اعضاء منتشر گردد و جو بدن بگردد که از

ناتوانی

باعث مرض پیدا شود **معاجم** این انواع نزدیک همداست و همه خیالی از  
ضعف جگر نباشد و بعد از تنقیه استعمال شیر شتر از سائر ادویه بهتر است لیکن  
اگر بدن مبتلی باشد اول تنقیه در ایام فیه یابد کرم و بعد از آن شیر شتر  
استعمال نمایند تا اینکه در تنقیه انضاج ماده کرم در این منضم استعمال  
نمایند **ص** مویر یا نوده تم چند باینمکوب صغیر بادیان اصل السوسان  
یک گرم و نیم بادیان یک و زیان از هر یک دو درم شکاف باد آورده از هر یک  
بخاشین پر سیاه و شیان دو درم و نیم عرق چند باد داده توله عرق غلبه الشلب  
قوله عرق بادیان ده توله میخوشانند تا که نصف بماند مالیده صافی کرده  
ملقند آفتابی شربت بنو زری از هر یک دو توله حل کرده بنوشند و در هر روز چهارم  
پاس شب باقیمانده حبلا یا ج بدهند و صبح از همین بد قر بعلی اند و درین  
مرض آب بالکل موقوف نمایند و بعوض آب عرق بادیان یا عرق غلبه الشلب  
بدهند و اگر در میان استسقا طبیعت مستفی نرم شود میباید سه مرتبه  
اهل در شیر شتر داغ کرده بنوشند و اگر فیه نشو جواش صطکه نادر و در  
**در طبل** ادویه کاسلریاح مثل کون کرفی وانه هیل و بادیان از هر یک دو درم  
باشیر شتر بدهند و گاهی معجون کونی یک گرم و نیم با عرق بادیان و ملقند آفتابی  
هر ایش توله باشیر شتر و بدون شیر میدهند و **در نرق** بیشتر مد را تباید  
داد و گاهی حی بهمه استسقاء بود پس علاج حی مقدم است از آن بعلاج  
استسقاء بهر داند و بعوض شیر کاسنی مروق باد واء الکرم یا معجون کلکالنج  
باشیر بنو زری معتدل یا با جرج حسب المزاج **تدکین** هر که از جمیع اعضا

هضم باطل شود پیدا گردد استسقاء الحی و هرگاه از کبد هضم باطل گردد استسقاء در  
 حادث شود و هرگاه هضم معد باطل شود استسقاء طبعی حادث شود چیزی از نفی  
 بنفویت کبد و در طبعی بنفویت معد و در طبعی بنفویت اعضا مبادرت نمایند و از  
 جمله اعراض آن که در کلت بر موق در ارضای استسقاء اند ضیق النفس و قبضیت معد  
 و دقیق شدن اسافل شکم و عاکنه و یا اسهال مغرط حبه یا ربه که در ماغ و اعضا  
 ریسه را از رطوبات و اخلاط بلغمیه پاک سازد **صل** ایایج فیه قرآنید متفیه  
 محوف از هر یک یک در حب النیل غار یقوب انیسون از هر یک نیم در تخم شحم حنظل  
 نمک حنذی از هر یک دانگی و نصف کوفته بخته با عرق بادیان بسیارند **ایایج**  
**فیه قرآن** فیه قرآن بونانی معنی تلخ است از زالیفات بقرات است **صل** در چینه  
 مصطکی اسامرون سنبل الطیب حبلسان عود بلسان عفرائ کل بر سر سیلخه  
 بالسوی بهر مقوی در وزن ادویه کوفته بخته سفوف سازند و اگر بواسیر باشد  
 مقل از قی هلیله از هر یک پنجاهم اضافه نمایند و اگر فلابا عسل یا کبریت عینا  
 چهار بپزند **معجون** زیره کرمانی مد پرخا در **صل** تدبیر از  
 شبانه روز در سر که خیس اندازی بریان کنند فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سیاه  
 از هر یک بیست درم بوز ارمی پنجاهم شهد خالص سه چند ادویه بدست  
 معجون سازند خوراک بهشتقال و یا بحسب المیزان تجویز طیب حاذق به فرایند  
**معجون کلکانه** حلیجات اربعه بلیله آمد فلفل ادر فلفل زنجبیل  
 از هر یک دوز در محاق و شیر اشق سکه پنج از هر یک پنج مثقال تربید سفید و مثقال  
 خسک کرنب از هر یک ده مثقال در می کنند و بیست مثقال آب بخوشا مانند تا

تا نصف برسد پس صاف نموده با چوب کارد مثقال روغن زرد و روغن بومبک شانه روغن  
 بماند بریدن مستقیماً با انگشتان کلی بخشد **قرص مرشک** برای ورم  
 معد و استسقاء نافه بود **ص** عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه  
 اره ریک سه درم کل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوت براسی جالینگر  
 کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافق فو لک مغول ربوند چینی باز  
 حرارک دو درم زعفران درم ادویه با آفت بخند با آب ترنجبین با قوی سارند  
 و سه مثقال و زنجبیل **قرص شبرم** که استسقاء رقیق نافه بود **ص**  
 شبرم حلیله زرد مساوی کوفته بخند قرض سازند خوراک دانگی اسکجبین و  
 بتدایم بفرایند **جوارش مصطکی** برای استسقاء مفید بود  
 برای ضعف جگر **ص** مصطکی سه درم دایچینی بخند هم سوده قند معید یک  
 در کالب حل کرده بقوام آرد ادویه با آن بسازند و مثقال روز استعمال نمایند  
 بولوب کرفس برابر در بول های سائید اسکجبین آن کور و دو توله حل کرده مستقیماً  
 بنوشند **معده** حنظل قوس زهر ریک دو درم اشق از زنجبیل و زعفران  
 یک درم فضله کبوتر دو درم و نیم همه را سائید شیر گرم و درم مستقیماً ضماد نمایند  
**معده** جلا پخته دوا ای است و ارض جریه آن گریز آن آورده و درم  
 با کفند آفتابی چهار توله سائید مستقیماً بخورند و متعاقب آن عرق مادران  
 گرم کرده مکرر بنوشند که در معد تلبین شوق و فایده بخشد **معده** **جوار**  
 دوازده عدد سر اطراف آن را در کنند بایک درم عرق عینک سائید تناول  
 نمایند و مکرر استعمال کند استسقاء را فایده عظیم بخشد **معده**

۵۷۷۱ - بقدر يك تمود در جو خمر نان نخته گذارد و بلع نماید تا چند  
 روز بیفاصله هر روز صبح تناول کند جهت تحلیل استسقاء رقی و طبعی نافه و  
**معد** تخم مرو با برك آن هر روز و درم آتراسا مید با هم وزن آن شکر ریخته  
 و تا چند روز مداومت نمایند که استسقاء را مفید بود **معد** قیقه بر یک درم  
 یکج درم العمل هر روز بیاشامند **مستقر** رافا ابله بخشد **معد** رومی مصطکی  
 درم در یک طال آب در کوزه گلی انداید و خوشانند تا دو ثلث آن بماند و بتدریج بیاشامند  
 هرگاه تمام شود باز در کوزه تازه بخوشانند و هر روز استعمال کنند برای استسقاء  
 نادم است **معد** عصاره افستین با هم وزن آن عصاره برك صغریه و توله اسل  
 سفید بدهند فائدا کلی بخشد و تا چند روز بر آن مداومت نمایند **حافستین**  
 برای استسقاء مفید بود **ص** افستین رومی پوست هلیله زر در مصطکی زعفران  
 ریوند چینی لك مغول انیسون شاهتر ابار فیرا الجزاء متساوی کوفته بختن آب  
 غلبه شسته بجا سازند و بوقت خواب بیکتقال تناول نمایند **جوار شرنجه**  
 برای برودت **معد** و استسقاء نافه بود **ص** انجuran سیاه که تخم حللت منتن  
 استده درم تخم جرجیر تخم گند از هر یک هشت درم زنجبیل پوست هلیله آمله  
 منقی هلیله سیاه از هر یک هفت درم نانخو تخم کرفس انیسون خیره کرمائی  
 مد بردار چینی از هر یک پنج درم قرفة الطیب خود درم قرنفل یک درم فائید سفید  
 بیست درم کوفته بعسل سرشته در ظرف چینی نگاه دارند شربت و درم باقر انیسون  
 تناول نمایند **معجون انجuran** برای استسقاء مفید بود **ص** انجرات  
 و پنجر آن پوست بچه کبر لسان العصا و از هر یک هفت درم شیخ ارمنی ماهی زهر خ

قنبل از هر یک سه درهم سیلخه مصطکی از نجیل از هر یک یکدرم بزرگ کابلی  
 پلاس یا پرواز هر یک چهار درهم کوفته پیخته با سه وزن ادویه غسل خالص بشنند  
 خوی یکدرم تاسه درهم **لمعه** برای استسقاء طبل نفق کلی دارد **صل** اینست  
 فطر اسالیو زنجبیل الغار شونیز سعد با ششم چندید ستورق مانا سنبل الطیب جلیان  
 جاوش حلیت بخندان آسارون عفران از هر یک یکدرم سبکینج و ج مغز بادام  
 سد یا خشک نریه کرمانی کر و یا ناخته صغره و قولنجان و قی الغار جبه عاری  
 زنجیل جاما کعب ساه یا ثعبان و سوخته از هر یک دو درهم کوفته پیخته غسل بشنند بکار  
**لمعه** برای استسقاء حار و اوجاع کبد مفید بود **ص** پوست حلیله از هر یک  
 منقح از بون مد بر غاریقون تربید سفید مد بر از هر یک پنجه درهم غنچه کلی سرخ منقح  
 الاقاع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درهم رب السوس یکدرم عصا افسنتین  
 درهم ترنجبین یکدرم ادویه رگ کوفته پیخته ترنجبین را در آب حل کرده بجوشانند تا بماند ثلث  
 آید پس ادویه را بآن بشنند **لمعه** برای استسقاء و تقریر قلب مفید است شرب آن  
 تاسه درهم است **ص** قونفل از نجیل از هر یک پنجه درهم دایچینی سنبل الطیب کثیرا  
 بلاد راسته خرماحب بلسان جاما چینی اینسون ابهل فلفاح ارفلفل از هر یک یکدرم  
 مرارید اسفند طیار سفید از هر یک ثلث درهم ورق طلا و نقره شاخ کوز از هر یک  
 ثلث درهم دندان قبل مشک غبر اشهب از هر یک نیز ثلث درهم غسل مفید و صفت  
 بقدر حاجت معجون سازند و بکار برند **لمعه** جهت استسقاء مفید بود **ص**  
 برکتنا کوهر قل که خواهند یکشده اند در آب بخیسند پس از آب برآورده خشک نمایند  
 و بپاکی سنگ سماق نرم بسایند و جویند و نه جویند بقدر خودی و هر روز صبح ناشتا

پنج جینجورد **ملعه** بخت استسقاء الحی مفید است **ص** جنطیان از راوند  
 مداح قطر اسایون تم کرفس انیسون از هر یک دو مثقال سنبل الطیب فلفل  
 دارچینی مغز تخم خیارین از هر یک دودرم ریوند چینی بجمیم ادویه نبات سفید مثل  
 جیم ادویه کوفته بخت سفوف سازند و خوراک دودرم با سکنجبین بزی **ملعه**  
 برای استسقاء الحی نافه است **ص** تخم سداب عفران تخم کرفس انجدران نخیل  
 مغز بادام شیرین مقشر از هر یک شش درم کند و خربادام تلح مقشر از هر یک دودرم  
 فلفل هفت درم کوفته بخت با سوزن ادویه غسل مصفی بسترشند و روئی دودرم  
 متاول نمایند **ملعه** برای استسقاء و امراض بارده **ملعه** مفید بود **ص**  
 دارچینی بخت کبر قلع از خراز هر یک پنج مثقال عفران پانزده مثقال سنبل الطیب  
 شش مثقال سنبل رومی انیسون دو قوراسارون ریوند چینی قطر اسایون هر یک از هر یک  
 چهار مثقال قسط شیرین حبیبان بالسوی عصا ره غاف از هر یک سه مثقال  
 فوة الصبغ سعد کوفی از هر یک دو مثقال زیت کونه بوزن جیم ادویه ادویه را  
 کوفته بخت بریت جرب نموده با سوزن ادویه غسل مصفی مقوم سرشند و روئی  
 و بکار برند **ملعه** برای استسقاء نقی مفید و نافه است **ص** غار یقون  
 مثقال غاف شش مثقال حبوب سازند و سه حصه کره سه ریوند بوزند **ملعه**  
 برای استسقاء و امراض بارده مفید و بلغم از هر دفع سازد **ص** شبرم مدبر  
 سکنجبین از هر یک مجروی از بخت نصف جزو سقمونیامشوی ثلث جزو همه را کوفته  
 بخت با غسل مصفی جید مجرود سازند و خوراک پنج حب استعمال نمایند **ملعه**  
 آب بک ترسیه و تخم بترس آن سبجز و یک جزو روغن کنجد یا روغن زیت کهنه و بر آن



میوشنند ناروغ نماید پس نکاژ آوند و بر عاتق مستقیم و هر جا که ورم باشد از آن روغن  
 نماید **ملح** زیره که گاهی در پنج مثقال بزرگتر آن تخم کنند تا هلیله سیاه در روغن بریان  
 غوره از هر یک دو مثقال مصطلحی رومی بکنند **الحمد** را کوفته بخینه پس نیستیم حبه نشا  
 در هشت دران بیا میرند و سفوف سازند و زوی چهار درم با ماء الاصول استعمال نمایند  
 نه برای استسقاء مفید بود **ملح** برای استسقاء رقی ناکم است **ص** مغز تخم بوز  
 مغز تخم خیار دراز مغز تخم خیار باریک از هر یک پنج درم تخم کشت کاسنی از هر یک سه درم  
 تخم کرفس بزرگ هلیون را زیا رب السوس فو از هر یک دو درم زرشک چهار درم ریزه **الحمد**  
 لك مغز چهار دلك زعفران سفید الطیب مصطلحی رومی افستین از هر یک یک درم  
 کافور قیصوی دود لك ادویه را کوفته بخته سفوف سازند و استعمال این یک درم  
**ملح** برای استسقاء فائده کلی بخشد **ص** پوست پنج کاسنی سی درم تخم کاسنی  
 پنج رانرا نه از هر یک پنج درم خوب میوشنند پس با قند سفید بقوام آوند و شکر سازند  
 روزی چهار درم بخورند **ملح** برای استسقاء نافه است **ص** صبر سقوط را قیو  
 از هر یک شش درم غاریقون چهار درم قطر اسالیون تخم کرفس و قوز از هر یک و درم  
 ستمو نیاید درم کوفته بخینه یا لب خالص سازند و عصاره خود درم **ملح** جهت استسقا  
 رقی نافه بود **ص** اردو سعد کوفی پیشک کوسفند و زهره ارمنی کل ارمنی مساوی کوفته  
 بخینه فماد نمایند **ملح** جهت استسقا طبعی بجز فماد نمایند **ص** صندل و عود و  
 لادن شک کوفته بخینه فماد نمایند و اگر از بودت باشد با ماء الاصول شسته فماد  
 نمایند **ملح** برای استسقاء الحی مفید بود **ص** اردو سر کین کاوسر کین کوسفند  
 بوره لومنی زیره کرمانی سعد کوفی اجزاء مساوی کوفته با سر میوشنند و بر شکم بر

اسفند و انار و بکاردند تخم خشک حق بعد از آن با آب گرم یا در حمام بشوند و با آب گرم  
 کند طبع انواع استسقاء مفید و نافذ است **ص** منوشکر اکلیل الملک انشه  
 حبه و ورق درخت غار و بنفشه تخم کرفس لیسون را زینانه لیسو سعدا سیله کند و مبعه  
 هر یک از هر یک ده درم جاوشیر بخورد و اینچو باید که کاخت بروغن سداب بکنارند  
 پس مجموع را درم آینه خرد و ماون چنداں بسایند که مثل مرهم بشود و بر شکم بمالند  
**ط** معده مجت انولم استسقاء مفید است و از تألیف الجبله هنداست **ص** لوز  
 صبر کینه و هفت دام قد سیاه و دوازده سیر زنجبیل فلفل ساذج هندیه دانه  
 فیل بر او نقل سعد کوفی اصل السوس از هر یک شش درم ادویه را کوفته و نقد با آب  
 صبر حل کرده و ادویه را در آن اندازند و در حق کرده در جای گرم بگذارند تا غلیظ  
 و اینچوش فرو نشیند پس صافی آنرا گرفته در شیشه کرده بکوبند و با کبر عرق کشند  
 بخورند بهتر است **ط** معده برای استسقاء نافذ است **ص** عصاره غایت برون  
 ورق کل مرهم افستین را زینانه از هر یک یک مثقال نعفران یک مثقال و نیم کوفته بجهت آب  
 گاشته نکر سرش را قوام سازند و بخورند **ط** معده برای استسقاء نافذ **ص**  
 فودیم تازه عرق که ضرر نباشد و باغ و وزن آن سرکه انگوری تند عرق کشند و در  
 شیشه بکوبند و دارند و عدل الحامه بطریق افشاده بقدر ضرورت با قند یا نبات و انگلیز  
**ط** معده برای استسقاء نفذ کلی بخشد **ص** عصاره زرشک یا زرشک ده درم کل  
 مرهم بخورد و تخم خیار تخم خرفه تخم کرفس صطکی برون بجنی الک غسول از هر یک یک درم  
 بقدر یک مثقال قرض سازند و روزی یک قرص با اچهل درم اب گاشته و بیست درم  
 لب عناب الحلب و ده درم مسکین و پنجاه درم خیار شنبلیله استعمال نمایند **ط** معده

برای استسقاء ناف است **ص** قیقه هر قدر که خواهند و نرم کرده با هشت وزن  
 آن روغن کچالو خالص مزه کرده یکصد و یک مرتبه با آب شسته برورم استسقاء بالند  
 و اگر این قویتر خواهند از روغن قدری کم نمایند **معده** برای سوء مزاج بارد کبد  
 و نفیم سدهای کبدی و استسقاء ناف است **ص** تخم کشوف چهار مثقال  
 افستین رومی کاو زبان و قرقل سرخ انیسوار یا نه مقرر تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم تخم  
 قرفس نیم از خرقه قاسم از خراهریک ده مثقال عناب سیستان از هر یک پنجاه عدد  
 تخم کاسنی یونند چینی میوه فنی از هر یک پانزده مثقال پوست تخم کاسنی و پوست تخم زرا یا زهر  
 سی مثقال سنبل الطیب سعد کوفی نانخرا از هر یک نیم مثقال کلغندر عسل سر  
 قند سفید از هر یک صد مثقال اجزاء را یک شب در آب و سرکه بخشد و صبح جو  
 صاف نموده کلغندر و نبات داخل کرده چند چوب دانه فرو داده بماند و صبح  
 نموده با آتش ملایم بقوام آرد شربتی یک اوقیه با مطبوخ عناب و تخم کاسنی  
 تخم خیار و زایانه و بادا و جوشند **صفت ماء الیم** برای استسقاء و اکثر  
 امراض باجمه مفید و نافع است و مزاج آن حار درجه اولی و تر در اول و دوم است  
**ص** آن گوشت بره شیر خوار سه رطل مرغ مسمر چنان سه قطعه کج شکری  
 قطعه گوشت را کوبید و مرغ و کج شک را با استخوان کوبیده در آب طازیا و نقره  
 تاز آه تاز از هر یک بیست مرتبه چهار رطل آب پیاز سفید سه اوقیه فلفل  
 دار فلفل کبابه چینی از هر یک و مثقال زعفران یک مثقال بادویه را جو کوبیده  
 بر گوشتها پاشید در دیگ کرده آبهای مسطور را در آن پیخته سرخ را بخیر  
 مستحکم نموده با آتش بسیار ملایم به بخار بخور دهند تا مهر آرد پس از آتش

بر گرفته بکنارند تا سر کرم دو بخاران بر طرف شوق انگاه سحر يك را با زغوده اين  
ادويه بران نرياد نمايند بجهنين زرباد درونم عقري باد رنجويه از هريك ده  
مثقال فرمخشك صندل سفيد از هريك پنج مثقال نعناع غامد دارچيني يك  
كاو زبان جوز يا پوست انتره از هريك يك مثقال ونيم عنبر اشهب سنبل الطيب بهار  
نارنج كل انگور از هريك يك مثقال ادويه رالفه كوييد في است جو كوب نموده در كل  
وعرق بيد و آب سيب شير و آب مرزنجوش و آب برك كاو زبان يكشبان در رنجوش  
و در آن ريزند و اگر ادويه كه در صدر ذكر كرده سواي زعفران و عنبر و اين ادويه را با  
بلبلد خيسانيد بعد طعم لحووم داخل نمايند و عرق كشد و زعفران و عنبر را سوده  
در پارچه نازكي بدهن مشرب كه در آن عرق ميچكان بيندازند بهتر است و اگر از اين  
اقوي بخوانند تخم جرجير تخم زجر تخم شلغم بوزيدان لك العصاره فربح الفلفل  
همنان از هريك دو مثقال جو كوب نموده در پارچه نازكي بسته ثانيا عرقهارا  
بران مقطر نمايند قوي تر كرده **دليل الملك** براي ضعف كبد و ابتداء استسقا  
بي مثل و كثير الفائد **ص** لك مغسول هشت مثقال مغرباد ام مقشر قنفل  
دارچيني هند رخطياناي رومي ذراوند مدح از هريك چهار مثقال صبر  
سنبل الطيب بلسوا از هريك شش مثقال دو قوطر اساليون زياده كرم از رنجويه  
از هريك هشت مثقال فوه حيلسان سليخه مصطكي رومي قصب الذرير  
از هريك هفت مثقال ريوند چيني از هريك دو مثقال فلفل سياه قسطانم از  
ده مثقال سيبا ليوس سه درهم ونيم دار فلفل زراوند طويل از هريك  
و در لك ساسه مثقال ادويه را كفته بيخته با سه وزن اصيل صافي بنش

از شش ماه استعمال نمایند **قرص الك** بجهت طول استسقاء بنجابت مفید است  
**ص** آن مرکی صافی ترمس سلخه دار چینی عصاره غاف افستین **یوسف حبیب**  
عود بلسا پوست بخر کبر بوید چینی را زانیه تخم کرفس تخم کشون از هر یک دو مثقال  
کل سرخ متفرق پنج مثقال طباشیر سفید یک مغسول سنبل الطیب سعد کوفه از هر  
سه مثقال قوه قصوم قرنفل عرقان از هر یک یک مثقال اجزار کوفه پنجته با آله  
در آن عرقان حل کرده باشند سرشته اقراص سازند شربتیکتال ده هفته سه روز  
بایک اوقیه سکجین بزوری تناول نمایند پس استراحت نموده باز ده هفته ثانیه  
عود نمایند تا اینکه بعون الله تعالی مرض خفم گردد پوست بخر کرفس پنج را زانیه  
زهریک پنج درم سنبل الطیب مصطکی رومی از هر یک یک درم و نیم قوه الصبغ  
یک مغسول عود بلسا از هر یک و درم باد لورد غاف پوست بخر کرفس کافور  
افستین رومی کل سرخ از هر یک سه درم انجیر زرد ده دانه مویز منقح بیست درم  
زویه را نیم کوب در دیک سنگی کرده چهار رطل آب بر روی آن ریزند و بجوشانند  
تک آب بماند باز چهار اوقیه از آن یک درم با و ام تلخ داخل کنند و هر روز  
مقدار باد و الکرم بپاشانند **معده** برای استسقاء طبل فائده کلنجستد  
آن تخم زانیه تخم کرفس ناخواه زرد کرمانی کرو یا صغیر کاشم شونیز از هر یک ده درم  
رطل آب بجوشانند تا تک بماند صاف نموده و صبح و شام بیست درم با سه درم  
روغن پیدانجیر بنوشند **جوارش مازبون** برای مستسقی نافه بوی  
**عس** مازبون مدبر چهار درم و کیفیت تدبیر آن دو شبانه و یک بار دیگر که  
بخیسانند و دوسه مرتبه سرکه تبدیل نمایند پس شسته و خشک کنند و بوند

تری سفید مدبراک مغول مصطکی سنبل الطیب و رقی کل سرخ از هر یک دو  
 درم بخورند را کوفته بجنه با سه وزن ادویه طبیه شیرین بسر شند شربتی و در دم  
**حباز ریون** برای استسقاء یازده مفید بود **ص** ملازیمین منبر  
 نیم درم سبکیم یک درم شیخ انصاری حرق ثلث درم فوفیون کثیر از هر یک ربع درم  
 هندی سرکین گبور از هر یک دانگی کوفته بجنه حبازند و یکبار بخورند **لمعه**  
 برای استسقاء نافه است **ص** کل سرخ شش درم مغز تخم خیارین تخم خرفه از  
 هر یک درم عصا را غاف افسنتین و می از هر یک یک درم سنبل الطیب مصطکی و  
 از هر یک نیم درم لك مغول ریوند جنبی نیم سوسن از هر یک و درم بر ملازیمین  
 مدبر سه درم زعفران یک درم رازیانه یک درم ونیم ادویه را کوید سفوف سارند و  
 سه درم باد و متقال شربت بزوی استعمال نمایند **لمعه** ملازیمین مدبر هفت  
 متقال پوست هلیله زرد تری سفید مدبر از هر یک نه متقال پوست امله زنجبیل  
 از هر یک سه متقال پوست بلبله یک متقال و سه ربع فلفل سیاه سه متقال ادویه  
 کوفته بجنه با سه وزن ان غزل اضافی سرشته و در یک متقال بخورند یا بیشتر که برای  
 استسقاء نفی بغایت نافه است **لمعه** برای استسقاء طبل و جیم امراض ریجی  
 مفید بود **ص** سداب بری پنجم درم نانخواه ریزه کرمانی کاظم شونیز صغری و یا  
 فطر اسالیون مغز بادام تلخ فلفل پخته کوهی از فلفل و سه ترکی حب الغار چندین  
 از هر یک دو درم جاوشیر سه درم سبکیم چهار درم منبه ارحل کنند و باقی  
 ادویه کوفته بجنه با سه وزن ان غسل معجون سازند خوراک ده و متقال **لمعه** برای  
 استسقاء که از بروزت معده و جگر پاره باشد نافه بود **ص** حاکا سنبل الطیب

قد صفا از هر يك ده درم مقل از قرأتش از هر يك هشت درم سعد پیر و سهرنگ  
 کند سحر پیلان از هر يك هفت درم کادن شش درم سیلخه پیه بطاعا قرقر حامیه  
 خشک کل سرخ سیسیالیوس و نند اکلیل الماک و نفل مصطکی رومی از هر يك نیم درم  
 عصاره قناب الحار تخم حنظل از هر يك سه درم صغیر راحل کرده و باقی ادویه را توفته  
 بخته با هم بپزند و برستگم صاف نمایند **طعمه** برای استسقاء و سوء مزاج دارد  
 و بکند نافه **فصل** در کل سرخ متروک اطلاق ده درم مصطکی رومی سنبل الطیب  
 لاریانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غاف استیدن رومی از هر يك یک درم طباشیر سفید  
 نیم درم کوفته بخته بدستور اقلص سازند حواله و درم با آب از یانه کل قند تناول  
 نمایند **فصل دوم اسنان** بفارسی از دندان نامند و لمر اص لبسینا  
 است از جمله امراض آن درد و ضربان و حرکت است اگر درد آن هرگاه از حرارت باشد  
 آن جمع و ضربان و درم بن دندان و تسکین یافتن از آب سرد **معاف** قصد قیال  
 و تراوردن ملویات و کت و این مضمضه **طعمه** کل درج و توله سر یک کت و توله  
 نموده مضمضه نمایند و هرگاه درد زائل نشود این ترکیب تانی را استعمال نمایند **فصل**  
 درخت مغیلان سه توله کوکارد و توله درد و طول آب بجوشاند هرگاه تلت نمایند اجابت  
 مرقطونا و توله اضافی که مضمضه نمایند و بقاء صفا مضمضه که در نیز معید **طعمه**  
 غلبه التعلب کوکارد فارغ عذبه مساوی عدد من مفسر گشتن خشک کنار و ارسن از هر يك  
 نصف وزن آن بزر الیچ ربع وزن هر يك جوشانده صاف نموده آب غلبه التعلب سبز  
 لعاب بزر قطونا از هر يك یک توله آمیخته مضمضه نمایند و بتعاقب آن این خدو در آب بکار بند  
**ص** طباشیر کبود سماق زرد کات سفید کل سرخ گشتن خشک از هر يك یک گاشه

این امر  
 در دندان

زفته بخته مردندان بپاشند و هرگاه درد دندان از بروت باشد آن علم  
 تسکین بافتن از جیره های گرم و عدم ورم و زیادت الم از آب سر **معجون**  
 لعل سیاه فلفل کات سفید از هر یک یکا شکر کوفته بخته سنون نمایند **معجون**  
 فودنه خشک سه گرم عاقوق حاد و درم فلفل سیاه فلفل از هر یک چهار ماشه  
 پوست بیک کاسه درم در آب جوش داده شیر گرم ضماد نمایند **معجون** زیره سفید  
 چهار درم عاقوق حاد و زهره ارغوانی نجیل شیطرح فلفل سیاه از هر یک یکا شکر کوفته بخته  
 سنون سازند **معجون** عاقوق حاد و زهره ارغوانی سنون سعد از هر یک شش مثقال  
 پوست نارمانوی سبک کن کلنا کل سرخ مروارید بسد مثقال چینی از هر یک سه  
 مثقال نیم سوسن کبود شاخ کاکوهی سوخته عاقر دانه هیل طباشیر تخم زعفران  
 شیر اشیر خشک بوداده سدس از هر یک هفت مثقال زبد الجرجمک لاهوری صدف  
 سوخته شب بمانی سوخته از هر یک دو مثقال زعفران فلفل سیاه مصطکی عود بلسان  
 از هر یک یک مثقال کافور دانه ای همه راسائید سنون سازند برای استحکام لثه و رفع  
 خون آمدن بی نظیر است **معجون** کشنیز خشک کوکبا رعناب الثعلب بزر البرج عاقوق حاد  
 از هر یک سه درم جوش داده صاف نموده مضمضه نمایند که در تسکین کرم **معجون**  
 صغیر زیره کحانی سفید از هر یک سه درم با مس که جوشانید مضمضه نمایند برای درد  
 دندان و کلو مجرب است **معجون** عاقوق حاد یکا شکر در سرکه انکوری شب خیسند  
 و صبح بردندان بوجه بنهند درد آن تسکین شود و طبیب آنرا در دهن نکاهد آن  
 دندان کشیده را صمک سازد **معجون** زیره البرج راسائید با قدری قطران سرشته در  
 سوراخ دندان کرم خورده بکشد و صمک آنرا تسکین دهد **معجون** شیرینخت



عشر باهم بنه قدی شمرشته و بردن آن موجب گذاردن فورالتسکین شود و اما هرگاه که  
 باهم چون آن افیون کهنه خالص می باشد بقدر خودی بوقت خواب بردن آن موجب  
 نیند و بخوابند و آب نیاشامند در دقتسکین باید **لمعه** مرکبیت را سوده و قند  
 در پیله آلوده بردن آن موجب بگذاردن فورالتسکین شود و بدستور چون قطران جریبه  
 آلوده بردن آن گذاردن آن کم از اسباب قطع کند و بدستور خرق با عسل میخورد که در دنیا  
 موجب بگذاردن فورالدقتسکین باید **لمعه** موزیه حلتیت بود از ارضی الشوسا نیند  
 سورانه دندان موجب برکتش فورادرد آن تسکین یابد جزیست **لمعه** آنکشت خود را  
 بردن آن موجب گذاردن ده و سه مرتبه این کلمات **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَلْقُرْءَانَ الْمَشْرِفُ اَنْتَ**  
**فِی الْقُرْءَانِ حَقُّ مَلِکِ الْاَقْدَامِ لِكُلِّ نَبِیٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَتَوْقَلُوْنَ** تعالی  
 درد ساکن شود و آنچه امر از حرکت لاسنان یعنی چندین دندان است و عارضه این مرض  
 بسبب قله بارد و یا بسبب ضعف اعصاب بود منفع و مسهل بلغم بدهند و بعد  
 این دستور استعمال نمایند **ص** کندن صفا کوبی مازو عاقر قرحا بر کوفه بخته  
 سنون نمایند و اگر حرکت دندان بسبب قله خار بود **ص** در بر دندان نرم جاد شود  
**معاف** قصد قیال نمایند و یا اجری بارده مضمضه کنند **ص** پوست کونار  
 عذیر کلنار فارسی عدس مقشر کثیر خشود و آب جوشانده مضمضه کنند و مضمضه  
 در غرغره شیر گرم کرده نیز مفید بود **لمعه** مازو زهره و طبا شیر که از هر  
 برابر شب نیانی محرق فلفل بریان پوست انار بریان کلنار فارسی کوفه بخته سنون  
 دنیا محرق قوی گردد **لمعه** تنباکو خروسنک جراحی مازوی محرق از هر یک  
 دو جز و فلفل سیاه بریان نیم جز و کوفه بخته سنون سازند که دندان سخت گرداند

در دندان  
 جراحی

و اما در این سید بقدر ضرورت گرفته اول خوب باریک به تراشند پس با آتش  
 دندان نخل سیاه یا سیاه بود و آنرا میمالند که دندانها آشفته قوی گردد **طعمه**  
 مائقی سبز یا کرم از چوبیان شب بربیان نیله تو تیار بربیان کات سفید فوفل محرق  
 بالیو مرقه ریخته منون سازند و با آب سر هم نموده کنند جهت تقویت دندان  
 بربست **طعمه** و دم سوخته اسرچ بالیو کوفته میخته سنو سازند برای دندان  
 بیک از بربیان امل فند است حرگاه ماده مرکب باشد بادویه مرکب از چوبیان  
 معالج نمایند **طعمه** کرم مانج دم الاخوین انزروت جو زلسر و کندر نیم خشک  
 طباشیر زنی کل سرخ کلنا ریوست انار ترش مساوی قصبه زبر و نیم جز و گویند  
 بجهت بوقه خواس سنون نمایند **طعمه** زر نیم سرخ محرق زر و رخ املک بربندید  
 زاه سفید محرق ماروی سبز بالیو با سکر قوس سازند و قدر دانکی برشته نمایند  
 سلقی نشویند و کرم سوزش کند در روغن کل سرخ مضمضه نمایند **طعمه** ریوست انار  
 کلنا و مار و شب بمانی عاقوق از هر یک یکچ و ساق یکچ و ونیم نمک هندوی نیم جز و ساق  
 و آن دانه مورد قوس سازند و بیکار بند میجست قطع خون و تقویت شود دندان مجربست  
 و **طعمه** سعد طباشیر کل سرخ نیم مورد کلنا و فلفل سیاه گاهندی کرم مانج افاقا بالیو  
 ساق سرخ و ساق سنون سازند میجست تسکین درد و زخم خون منعم ریختن مکرر  
 مجربست **طعمه** زرد البجر نمک سوخته بالیو ساق یا غسل سنون سازند میجست  
 جلائی استخوان و سفید کردن آن مجربست **طعمه** زنجبیل فلفل سیاه حشمت افو  
 مساوی بکند یا غسل میزنند و دندانها در خاک قدی بکند از درخت تسکین کرد **طعمه**  
 طباشیر کل سرخ از هر یک سه مثقال مروارید کل ارضی و شتر نیم الاخوین از هر یک دو مثقال

مرجان سوخته صندل سرخ مرهاج کاجیم که مانج مامیدون از هر یک یک گرم سنون سازند  
 بجهت حرکت بنک و نفخ که شست نشه عجربست **معبر** عاقر و حا پوست حنظل چوبی  
 شیرم مازین پوست بجم که حلیت نریخورد مساوی مساوی سه روز در سر  
 بخیسانند و حلیت بانصف وزن او مقل اول در سر محل غوده ادویه را بپوشانند  
 استعمال احتیاط نمایند که بدن را یکدیگر نرسد بلکه در خیر باد موم غلاف بکنند پس  
 بردن را موجه نهند که دندان را نفیست کرد بهیوی آخر **معبر** شکر پیاز تخم کراش  
 بسایند و بآبیه برشته حبسارند و یک از آن در آتش انداخته و بقد یکری بردن  
 چسبانند دندان را بخیر دهند هر چه گرم در دندان باشد بیفتد **معبر** آب شفتا  
 زراوند طویل را آب جوشانده مضمضه نمایند گرم دندان بیفتد عجربست و بخور آن  
 دندان را بیاخیم همین اثر دارد **معبر** برک بخورنی که درخت هند است با همون آن  
 پوست درخت موله سائید سنون سازند بجهت استرخای لثه بعد از **استرخاش**  
**نبات الاسنان** یعنی بسوختن بیرون آمدن دندان طفلان باید  
 این مضمضه را بکار برند **ص** شیر را بشوید مکرر مضمضه بکنند فائده کلی بخشد  
 و حرام مغز یا مغز ساق فم برین دندان مکرر مالند که دندان را بی نحت برآید و طلاخ  
 حنا با مسکه کاو نیز همین اثر دارد و مالیدن شیر ماده سکه با خاصیه مفید است مضمضه  
 در عصا و عنب الثعلب با روغن ورد شیر گرم نیز مفید بود **قرص الاسنان**  
 یعنی کند شدن دندان از خوردن چیزهای زهر آلود **معبر** شکر با طفل اسنان  
 و عاقر و حا و غلک بالیسو کوفته بجهت بردن مکرر مالند به شود و جردن فتنه و جلا  
 و باد ام و نان خیر گرم را فم آن بود و مضمضه در شیر مالند و طلا کردن روغن زیتون

غایت  
 سر و دندان  
 لایح و بیفتد  
 الحان و بیفتد

ضرر

وروغن تازه کا و نیز همین از دانه **لمعه** سی هند که چهار دم مندرج است و  
 نیز که بخاک یکدم سائیده و مرتبه برداشته بمانند که سخت و قوی گردد **لمعه**  
 که مغیاض چهار دم نمک لاهور چهار دم دخیل گرفته نمک راسبوز است و بیانی بر آن  
 در سکه اندازند چهار دم مصطکی رومی دو دم کل سرخ چهار دم کوفته بخته هر دو  
 سنون سارند برای بقویت دندانها مفید است **لمعه** لشر الحکم کند و گوشت رقه  
 را بر وی کند **ص** کند زرد را وند مدح دم لاشون کسینه بخ سوسن مساوی کوفته  
 با سکنجبین عسل سرشته استعمال نمایند **لمعه** در دندانه افرا تا سکن کند **ص**  
 عاقر قرحا مونج از هر یک سه دم تخم مروید یک دم لبه کشنیز تازه بیست مثقال  
 باد و مثقال شیر کا و جو شایند حب سازند و بزدند و نهند **لمعه** میجست کوشش  
 دندانها قلم کند و گوشت تازه برویاند و خون را بند کند **ص** فلفل کلنا را فاسی  
 دو مثقال شکر بزرگ می سوخته سه مثقال کاغذ خطائی سوخته بی مثقال نمک سوجا  
 بسل سرشته و سوخته سیاق سعد کوفی از هر یک دو مثقال جو مقشر سوخته کند و با  
 دایخی پیچنی در منه ترکی سوخته طباشیر سفید غنچه کل سرخ از هر یک یک مثقال  
 نمل اندازنی عاقر قرحا شب بانی از هر یک نیم مثقال که خارج استخوان هلیله زرد و لاجا  
 عود فاری خجام سوخته صندل سفید پوست انجیر زرد و فلفل بزرگ مورد تخم مورد  
 دم لاشون کند از هر یک نیم مثقال لجز را کوفته از هر یک بخته بر دهان و بای دندان  
 فک را بپاشند مجرب است **لمعه** لشر الحکم کند و خون را دارد و دندانها را از آن  
 واقاد نکه دارد **ص** عاقر قرحا و برگ ترکی که خارج سعد کوفی از هر یک شش  
 قش بریان مازوی سبز قش را وند کلنا را فاسی غنچه کل سرخ مقشر و عاقر قرحا از هر یک

خرم زبد البحر منك طبرخ شب یانی حد ف سوخته از هر يك يك گرم و نیم قلف سفید  
 مصطکی رومی عود بلتا از هر يك يك گرم مروارید ناسفته بسد سفال چینی سفید  
 بربك سردرم کافور قیصر کنیم مثقال کوفه بخته قدر بردند و لته پاشند و بعضی  
 فاق با سر که مضروحه کنند **لمعه** بجهت مستحکه غودن دندان و رافه خون آمدن  
 هم خوردن **ص** سادج هند عاقور حاسعد کوفی که بازج از هر يك شش مثقال  
**سخت** انار فاندوی بنبر کند کلنا فارسی کلسر مروارید ناسفته بسد سفال چینی  
 زهر يك سه مثقال پنج سوسن بودجه متقال شاخ کاکوهی سوخته دندان فیل  
 دار فلفل طیار سفید تخم خرفه نشاسته کثیر اکثیر خشک بریان عدس از هر يك هفت  
 مثقال ابدا البحر منك سنک سوخته حلو و سوخته شب یانی از هر يك یک مثقال و نیم قلف  
 مصطکی عود بلتا از هر يك یک مثقال کوفه بخته کافور دودانک اضافه کرده سنو نمایند  
**لمعه** برای جرم دندان بجهت **ص** فوفل سفید فوفل چکنی که بازج عذبه کاهند  
 سفید ملو مصطکی ازج سفید بریان زاج زرد که بهند کسین نامند از هر يك چهار گرم  
 توتیای هند بریان دودرم لجزرا کوفه بخته سنون سازند و صبح و شام بردند افامد  
 میاشند **لمعه** برای درد دندان سبب آن درم لته پاشند **ص** تخم خرفه کثیر خشک  
 ساق عدس مقشر صندل سفید عاقور حاکا کافور بالیو کوفه بخته برشته دندان پاشند  
 و بعد از آن بکلاب و سرکه تا یک ساعت غرغره نمایند **لمعه** پنج دندان سخت کند و غرغره با آن  
**ص** شاخ کوزن سوخته عک اندا لانی سوخته پوست هلیله زهر کلسر از هر يك دودرم  
 کلنا یک گرم کوفه بخته برشته افامد **لمعه** نامو و پنج دندان سفید بود و دندان احکم  
 کند **ص** مرصاف نوشاد پنج سوسن زنجیره عاقور حاکا از هر يك یک گرم شب یانی



**در حدیث** در دنیا و اراذل که مانند جریست **ص** دانه سر را پاک کرده ده علاج کنی بختیلا  
 مورد ده مشتال و سر که میخوشاند و میخورد و بر هم زشت صاف غوده مضطرب نمایند **لحمه**  
 خون آمدن از این دنیا باز دارد و دنیا را محکم گرداند **ص** فوفل کسیر صاف و قوی حاشی  
 سنبل الطیب که مورد جوار سر که باز از هر یک جزوی خوشان صاف غوده قدی نما  
 اسل و کلاب اخ که مضطرب نمایند **لحمه** صاف فوفل کسیر پوست جریست است که  
 منبت آن را زخم چیده از بدن آن فرسوده است و بطعم شباهت بر آید آنکه دارد هرگاه یک  
 قطعه آن را بر دنیا و جگر آن در فی القوتسکین باید جریست **فصل سوم انق**  
 ۱. یفاسی بینی نامند و آن که استقام است از جمله امراض و عوارضات آن غرض است  
 آمدن خون از بینی اگر در یوم بمران ماستد و زهقتم و چغندر و بیستم و بیست و یکم که  
 در حیات حاره حادث کرد که آن خون را زنها بپند باید کرد که آینه یا فوط جاری  
 شود و وقت بد نمایند و اگر سب آن حلت خوب بود و او ایستد اندک آید و رفیق بود  
**معاف** قصد قبضه استعمال مبررات مسکن غلیظ خون و بستن بازو یا جانین  
 مفید بود و تاکید در سیادانه نیز فائده بخشید و این تبرید را استعمال نمایند **ص**  
 شیر تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر از هر یک و دریم و در تخم هندو که سرم سائید  
 با شکر تیلوف و دو قوطی حل کرده بنوشند **لحمه** غبار اسیا آقا یا مانوی سبز یا سیاه  
 در آن بپزیده در بینی نفوخ کنند و راعا و تسکین کرد **لحمه** کافور کشنیزه زوی صبر غبار اسیا  
 کنند دم الاخون شب بمان مساوی سوده با سفید تخم مرغ آمیخته در بینی گذارند و ایستد  
 خشک کرد در بینی بدهند **لحمه** کنش قسط و نقل چندید ستر بلور و عن یکدم  
 آب کرفس را او قیده چوب منقش نیم او قیداد و نیزه را در روغن ستر که در بطور سوط در بینی

علامت از این است

نسخه  
کتاب  
نسخه

استعمال نمایند عارفیند شود **لمعه** بر کبوتر سفید از ریج کنند سوزانید و در آب بشویند  
و بخت کاستند در بینی از بخت بخت ساق که بچشم بند نشود مجرب است و در اقسام نرفالدم بعد  
است **لمعه** مصطکی روی مرصاوی غاریتون تربل نصف وزن هر یک در آب کرفس  
سائید جها سازند و روز یکشنبه تا اول کنند جهت قطع زعاف مفید بود و از جمله الرض بینی  
قرح آن و آن خالی اذ و امر ناسند یا طبعی باشد که پیدا شود از ماده فاسد کال  
و نازل شود از دماغ بجانب بینی **معان** آن مرهم سفید است و این عطوس استعمال  
کنند **ص** خرب چندی سید سر کنندش فلفل سیاه خردل بالیو کوفته بخیخه در بینی مسعو  
نمایند که مفید بود و یا خشک باشد و حادث شود از اخلاط محترقه **معان** چرب نمودن بینی  
بچربی مرغ و ببط **مرهم سفید باب** موم سفید ده مثقال و عنبریتون و عنبر  
از هر یک دوازده گرم موم را جدا گداخته سفید را بیامیزند پس با روغن ها داخل کنند  
و اگر بجای روغن بیتون و عنبر کل و محض کنند و سفید تخم مرغ داخل کنند بهتر است و هر  
در باشد افیون اضافه نمایند که مفید بود **لمعه** استخوان مرغ یا بخته یا صبر زرد یا لیو  
سائید در بینی فرو نمایند که جهت بواسیر بینی بعد از استعمال است **لمعه** خوانیدن از بینی یا زرد  
**ص** افاقیا نساخته آب برك مود یا زیتون که سائید پریشانی طلائد **لمعه**  
زغاف را فورانند **ص** کل از منی عدس مقشر صندل کلنا رصم غری کند و حفظ  
افاقیا از هر یک یک گرم کافور یکجه برك درخت انکوب برك یا در وچ کل محبوم از هر یک نیم گرم  
کوفته بخیخه پریشانی طلائد **لمعه** انواع قروح بینی را مفید بود و مجرب است **ص** کاسفیا  
مرحسنگ پوست هلیله کابل است بلبله مرصاف صبر سقوطی برك مورد اجزاء بالیو سیاه  
لوفه مجرب بخیخه یکجا نموده باز صلابه کرده بر جراحت بینی بپاشند در دو سه مرتبه بر جراحت خشک

ک



کرد **ماده جهت** نم جراح بینی چنانکه **ص** بود نم خشک را نرم سحر که از زهرت  
 بالیسو نرم سوده در بینی نشو غساند مفید بود **ماده جهت** نم بد بوئی شامه و لیل  
 مواد مجتمعه **ص** سعد کوفی سنبل الطیب صبر سقوطی زرد قرنفل از هریک یک آن  
 با آب برشته مورد بپودنه مزه و چ که نشو نمایند **قتله** رعاف و موقوف کند **ص** مانوشه  
 در هر که انداخته و در دم زهر سیاه چکانم شب یاقی شش درم کاورد آنکی از این چکرکان قتیله  
 ساخته و در این اجزاء آلوده در بینی بگذارند **قتله دیگر** رعاف و زراف الفوریار دارد **ص**  
 زراف وند ملجرح ابله کوفی و من از هریک جزوی کوفه بخته بزهره کاه و برشته و قتیله ساخته  
 در بینی بدارند **قتله دیگر** مانم رعاف و است **ص** مقل از قی خردل سفید تخم خیار  
 مسکوی کوفه بخته با قطران شسته قتیله سازند و در بینی بگذارند **قتله دیگر** برای  
 رعاف و هرگاه منقطع نشو **ص** کند ش و در دم صبر سقوطی یک درم کوفه بخته و قتیله از  
 گان ساخته در هر که ترکجه با این اجزاء آلوده در بینی بگذارند **قتله دیگر** جراح اندازد  
 بینی بلیال سازد **ص** قتیله از باریشم ساخته ساج را بپایند و بران پاشند و در بینی  
**قتله دیگر** بد بوئی بینی را ببرد **ص** پوست انار ترش مرصاف از هریک و در دم زهره  
 قصبه از سبزه از هریک یک درم کوفه بخته قتیله را بشو و در آب و دویه را بران پاشند و در بینی  
**قتله دیگر** عفونت دماغ را از دل کند **ص** مازوی سوخته نم و صند صبر سقوطی  
 حما آقا فاکل از منی سنبل الطیب لادن هر یکی قرنفل کل شیر قصبه از سبزه از هریک یک  
 از هریک قدری نرم بکوند و با شراب و عسل آمیخته قتیله سازند و در بینی بگذارند **قتله**  
 برای نتراف مفید است **ص** آقا قیاحا ما هر ص بالیسو کوفه بخته قتیله را بصل آلوده  
 پاشند و پاشند و در بینی بگذارند **قتله دیگر** محبت رعاف از شیم از شیم است **ص**

مریخ ماهی را نهند و با هم وزی کافور بسایند و قند را در آب بارتک ترک کرده از آن بسایند  
 و در بینی بگذارند که فی الفور حبس خون گردد و جگر است **معده** بجهت نفع آنف نافم است  
**ص** سنبل الطیب سعد کوفی قصب الذی سره کل نشتر قرنفل و سق اندلس هر یکی اقا  
 نمازوی سینمش کافور رسک اجزا با السبق کوفته بخته در بینی چمند **معده** رعا و باراداد  
 و نفع آنف را نل کند **ص** حوض کل و قلی از پارچه کتان سوخته با هم مزوج کرده در بینی  
 دمنند **معده** رعا و باراداد **ص** مازوی شتر بادراتش انداختن تلخوب سوخته کرده  
 پس برآورده در هر که انگشت پس از سر که برآورند و بگویند و در دم از آن گرفته بازاج سفید  
 و شب عانی از هر یک چهارم کافور قیسوی یکجبه کوفته بخته و پارچه کتان با پس کنی اندام ترک کرده  
 باین اجزاء آلوده در بینی نهند **معده** قروح بینی نافم بود **ص** زنج سیاه سیاه میانی  
 سبز و پال ص سوخته از هر یک نیم درم زراوند طول شش درم کند و دوازه درم همه را خوب  
 بخته و آب به پزند تا بقوام آید پس فندک پارچه کتان انداختن آلوده در بینی بگذارند **فصل**  
**چهارم** اذن بقا کسی گوش نامند و قوت ساعد است متعلق است و منشا این عضو  
 بدماغ تعلق دارد بواسطه عصب سراج این موقوف با صلاح دماغ است الا اگر عارضه آن  
 سبب خارجی باشد و در گوش اگر از غلبه خون است **ع** آن سرخی و و کرانی سردی و  
 سرشید و از هوای سرد خوش شدن **معده** قصد قیغال شقطر روغن کل که در هر که  
 چندان بخته باشند که سرکه سوخته شود فائده کند و باید در صورتی که چرخ جاری نباشد  
 ز شیر خضر آن باروغن کنی نیز نافع است این تجریم استعمال کنند **ص** تخم خاوی  
 عنبل الثعلب کل خاوی را فستقین شاکره بالسیود آری بچوشانک گوش را در این تجریم  
 در بر بگذارد بهائی بخیر حلدن نیز مفید بود و اگر از این ترکیب فائده نباشد این

علاج امراض گوش

استعمال نمایند **ص** شیر خردن قدر ضرورت آب بکوبید آب انار شیرین شکر خالص نیم  
ایستاده در پوست انار تازه که ده بر آتش ملایم گرم کنند و شیر گرم در گوش قطعی نمایند از کوزه  
دیم بر آید انور و زرد و با شکر خالص آمیخته و قند را آلوده در گوش گذارند و از جگر کوبسته  
بر شیر نمایند و هرگاه در گوش از سبب صفراء باشد **ح** آن حواری و در سر و تلخی و خشنکی آن  
و خوش شدن از هوای سر **مع** الخراج صفرا منقح و مسهل آید غود و باقی بدست و علا  
در گوش که از خون حادث شود و اگر از سبب بلغم این عارضه بود **ح** آن عدم شوش و عدم  
رنک و خوش شدن از چیزهای گرم و بعکس آن از چیزهای سرد و جاری شدن در طبع از بینی  
و کثر خواب **مع** تنقیه غم از بلغم محب ایاج و تقطیر روغن باد در گوش مثل روغن قسط  
و روغن نارون و روغن بابونه و هرگاه در سبب یاج بود این ترکیب با بل آید **ص** منقح  
اکلیل الملک نیم شب با دیان یا السوجورش داده بخور آنرا بگوش ساقند و روغن کافور  
بابونه شیر گرم در گوش بچکانند و هرگاه بشکست معد در گوش باشد **ح** آن غشای سیاه  
لحاف از دهن و در سر **مع** تنقیه معد باقی کردن و صاف کردن معد نمایند و اگر بشکست  
دماغ بود **ح** آن در سر و طین اذن **مع** بعد تنقیه تبدیل مزاج دماغ و تحلیل راج  
نمایند و اگر از زله جاب باشد این ترکیب را بل آید **ص** شیر منقح کدو شیرین  
لحاف بکوبد یک گرم در عرق غلبه غلبه از زله قوی بر آورده شربت نیلوفر نیم شفا لکه که بنوشند  
و هر از زله بارد باشد این نسخه را استعمال کنند **ص** بخار دیان اصل السوجورش یا دیان از هر یک دو گرم  
غبار و این هفت دان بر سیاهوشان در هر گوش در نیم شربت کافور یا شربت اسطوخودوس نیم شفا لکه که  
بنوشند **مع** اسطوخودوس از هر یک نیم شفا لکه بر سفید مجوس سنا کمی از هر یک یکا نشه یا کافور  
اغتابی سه نوله آمیخته با عرق بادیان تناول نمایند در گوش تخم غیف کرد **مع**

زنی تحلیل مادۀ سدۀ دماغی مفید است **ص** ثوم يك اوقیه چند بید تشرط صمغ  
 شکر از هر يك ربع اوقیه سداب یک گرم ادویه را کوفته در ده وزن آن بول کاو و زرد  
 ورن آن نوعی نیت به نرند تا آب بسوزد و مرغی باقی بماند صاف غوده در گوش بقدر  
 حاجت تقطیر نمایند **ط** ع روغن بادام تلخ زیاد مساوی شیر گرم در گوش بچکانند  
 مفید بود **ط** ع محبت حبس انجوره و تقویت صمغ و معدن این شراب بسیار نافه است  
**ص** کثری سفرجل از هر يك یکگز و نعنع مرصاف صغتر مرزنجوش اسطوخودوس  
 کسفر خشک از هر يك نیم جز و صندل انیسون ربع جز و ادویه را در ده وزن آن آب بچکانند  
 تا که ربع بماند صاف کرده با همون آن شکر و ربع آن آب لیمو ترش بقوام آرند و نگاهدار  
 بقدر حاجت هر روز تناول نمایند **ط** ع تخم مرو و انزروث مساوی کوفته با عسل  
 سه شته بطور قند در گوش بکازند فرادرج آن تسکین شوق **ط** ع آب برك نیم که در جهت  
 است و جز و انزروث سفید سودا یکگز و با همون آن عسل خالص آنجه سر گرم در گوش  
 تقطیر نمایند که در گوش رفع شود مجرب است **ط** ع تنباکوی خشک جز و اجوان نیم جز  
 برك تا بول بنکلیخ عدد همه را سائید شیر گرم در گوش تقطیر نمایند که فوراً وجع تسکین یابد  
**ط** ع کافور یک کاشه در آب کشیده تا از محل کرده در دوسه مرتبه در گوش تقطیر نمایند **ط** ع  
 سرخس شیش از سی افستین سداب صغتر ابل با بوج اکل الملك بنفشه نیلوفر بالسویه  
 حوتانین در ظرف فوله دار کرده ظرف فوله را بگوش بکازند تا بخار آن داخل گوش گردد که برا  
 در و ریاح مجرب است **ط** ع برای درد گوش مجرب است **ص** پرسیاوشان با بون  
 کل حشی اکل الملك مساوی در آب میجوشاند و گوش خود را در آن تخمیر دهند **ط** ع  
 برای درد گوش از سوی ریاح یا بس حادت باشد نافه است **ص** سر بنفشه کل بنفشه



در پوش منولد شود **ص** ثلث کهنه غسل روغن گل منج بالسیو سفید نیم مرغ مودل در پشت  
از رو نیم گرم در گوش بکارد و فمجهای حاکت تکیه کرده بیکد فمجهای کرمهای بیرون افتند  
بکشد و در موضع گوش و نقل سامعه نام است **ص** اسطوخودوس و یا صندل  
افستین و یکشماره روزی بخشد در آن ماران پس با آتش ملایم محو شاند تا نصف آب بماند  
مانند صا که در باجهای وزن آن روغن گل آتش ملایم محو شاند تا آب نرسد و روغن بماند  
و در تباط نمایند که روغن نرسد و در ظرف تیتیه بکاه دارند و عند الحاجة نقل در میان شیره  
منج بود و سه قطره در گوش بچکانند و اگر نیم وزن آن مر بنجوش اضافه نمایند تو ترک **ص** **ط**  
نخست قروح گوش نه با سیو سفید است **ص** اشق کند از هر یک ششخ رزم زنجار عراقی  
بوره اوئی چند م با غسل مصغی در ماهون خوریت کرده مانند مرهم بپساید نقدی بوقبله الود  
در گوش بکارد و اگر قبله بر موضع رخم نرسد در ثا الصل حل کرده رقیق نموده در گوش بچکانند  
و این برای رد گوش که فوراً تسکین کرد **ص** سیار سفید یک عدد جو از آبی خالی کرده و از تر  
سفید پخته و بر آتش ملایم نهند تا بجوش آید پس از آن در گوش بچکانند مر است **ط**  
رای با خرم در دادن مفید است **ص** کل بنفشه نزدیک سفید آمد در از هر یک دو درم  
نیم درم منقوینا و قیل کل سرخ از هر یک یکا نک کوفیه بخته با آب مرشته بسیارند و جل را با  
کرم و و برند **ط** محبت حرك و ریم کوس مفید بود **ص** فید الجرجید حاجت تو بماند  
پس با حریر بخته و بر که انکوری حل کرده و از کاغذ خطائی قلیله ساخته قدی از آن الوده در گوش  
بکاردند **ط** کرانی گوش را دفع کند **ص** انجیر زرد هر قد که ضرر باشد نیم آن جدا  
بوره اوئی فردا ناخوردل بالسیو کوفیه بخته بدان برشند و قلیله ساخته در گوش بکاردند **ط**  
در گوش و نقل سامعه **ص** فید بود **ص** زهره کا و تانه دو و مثقال و غن کل خیری ده مثقال

عزیز است که در وقت زهر برود و مرغ و بکند قطره قطره در گوش بچکاند و **طاهر** برای آنکه در گوش  
 نماند **فصل** آنکه تیراب بپازد و در اسهال جو شانه تیر که در گوش بچکاند و **طاهر**  
 برای انواع دردهای گوش و حرکت آن را بخشد **فصل** هر که صافی گوشه اش را در گوش بچکاند  
 شد سه مثقال زعفران چون که مثقال عصاره خشخاش در دو مثقال نرم سائیده همه همراهی که  
 در شند و قرص غوجه بچکاند و بوقت ضرورت یکدفعه در گوش بچکاند که در گوش بچکاند  
 و **طاهر** زهر در دهای گوش در ساعت کند **فصل** هر که سنیار در گوشه سغالی سوزانیده  
 که گستر آنرا بایل تا که ویدیل خرد در گوش بچکاند و **طاهر** برای زهر سیلان طریبات گوش طفل  
 نماند **فصل** شب بعلی بنسنان بود و سرخ از هر یک و آنکی غسل و شراب از هر یک نیم مثقال  
 ریخته و در گوش قطور سازند و **طاهر** برای شدت در اذن هر که که با حرارت باشد **فصل** کافور  
 نیم لوی یک طبع و دروغ بید آنچیز حل کرده در گوش و بینی بچکاند و **طاهر** جهت افتاب و  
 گوش مفید بود **فصل** لعاب بزر حله لعاب بزر مر و لعاب تخم کتان با شیر زنان در گوش بچکاند  
 و **طاهر** زهره گوش را نام بود **فصل** زنگار یکوز و اثر و تاشق از هر یک نیم حبه و با سرکه انکوری  
 سائید و با غسل شسته در گوش بچکاند و **طاهر** برای ناسور گوش نام است **فصل** زنگار و آب الیقا  
 از هر یک چهارم با آب کنند و غسل مصفی از هر یک یک تمیز در هم شسته استعمال نمایند  
**فصل** پنجم **افم الصبیان** و آن مریضی است که اطفال را عارض میکرد و از حد و کثرت  
 تلخها که سالکی و این اکثر صفای و بایب حار و خرق خشک میباشد و چون اطفال را پیشتر  
 میکرد و لهذا آنرا ام الصبیان گویند و بعضی بریم الصبیان نیز همین میدانند و آنرا ام الشیطان و قرع  
 الشیطان نیز نامند و این را صرع گویند و سبب آن در نزد طبایع از غوطه طریوت مزاجین و  
 حرارت غریزیه که آن غوطه بطرف سیر متصاعد گردد و احتباس نفس و شیخ و بیجهت احتباس

صبر و استقامت  
 و صبر و استقامت  
 و صبر و استقامت  
 و صبر و استقامت

و صبر و استقامت

نفس غشیا عارض میشود و مابین این مرض و مرض صرع فرق نیست **معاینه** این مرض  
 در صرع در ظرف الصاد ذکر خواهد یافت و در اینجا بطریق اجمال بعضی فوائد آن ذکر نمود.  
 بچه ارباب تازه زائده هرگاه آنرا می کشند و خون آنرا در میار چوب بکینند، خشک نموده نگاه دارند  
 و قدیمی لزان با شیر مرصعه آن طفل که آنرا ام الصبیان عارض شده است حل کرده بآن طفل میزنند  
 و برای ام الصبیان و مرضی که در پهلوی یا طفلان میشود که اهل  
 آنرا بدین نام است **ص** ناخواه ده دانه قنفل نصف دانه و ج ترکی عقد که  
 کا و کچم میسند که آنرا بپزند و کا و و ص نامند فضل کچشک دراج که هر روز  
 در کدن می اندازند و تسبیح میسازند از هریک یک بجز بر بجز ربع دانه گرم خرد  
 خاک رو به آبی باشد که بپزند و کوبیده و سوریه نیکو کنند یک عدد همه را با شیر مرصعه  
 شیر خواره یا شد و الا با شیر بزیبایند و شیر گرم بخوراند و قدیمی بر پهلوی  
 اگر از بکری تب خوب نشد که مکرر بدن هند و شبانه روی دو بر تب بخوراند **شوم**  
 ام الصبیان نام بود **ص** فاونیا چندین سترود هندی از هریک دو دلت با آب  
 مرصعه حل کرده بپزند **معاینه** ام الصبیان و زنان را بعد از وضع حمل اگر عارض  
 عارض میشود نام و مجرب است **ص** فاونیا و درم چندین سترمشک خالص از هریک یک  
 حب السلاطین مد بر یک گرم و نیم کوفته بخته بقدر فلفل حبیه بپزند اطفال را یکجا با و ج  
 مرصعه حل نموده دهند و دیگران را با جوی آب برق دار چینی یا آب العسل بدهند  
**احتلام** و آن عبارت از خروج منی که در عالم خواب بدو وارد میشود  
 از قوط مائیت و امتلاء و افراط خوردن مولدات منی و بخاریدن بر پشت میشود **معاینه**  
 بچم درم بر پشت بکشد که موقوف کرد و استعمال منی بخوشی

احتلام



و موهای غنغذ و استخوان سلفا و پوست علاس در هر یک از آنها که خود را تجزیه دهند و این امر  
خواهد بود **ملاحظه** برای اکثر اتصال و سرعت ابرار بحسب **ص** کلی و فرخنده و زیاده  
فشار کنند بحسب بلوط و دونه و نقل و پوست هیلکه کاپی پوست بیلکه آمله منق اخضر مکی سداب  
خشک کلنا و فارسی که و زبان شونیز کشیز خشک طراشیت شیت و عفران و ورق طلا و زعفران  
از هر یک دو مثقال ارد بلوط و زبر که گمانی در هر که آنکوی خیس اند خشک کرده بریان نموده و در  
هند از هر یک سه مثقال کل سه منقوع الا قاع خشک شش و صطکی و می از هر یک پنج مثقال  
سفید مر و اید ناسفت کل تخم از هر یک چهل مثقال عنبر اشهب یک مثقال لادیه و اکوتیه بخشنه  
بشراب و آنکه ترش و عمل صغری سه وزن ارد و به مجرب سازند شربتی بکثرت **فصل**  
**اختلاج** بکسر همزه و سکون خای مجر و کسر ثاء مشاء فوقا نیه جستن مخصوص  
است غیر معین از بدن نه میا حرکت انقباضی باشد بعتر و پی در پی بی اراده برای فهم مایه  
و محلی بکسر آن عضو و باز و دی ساکن شدن آن اگر مایه آن اندک و قوی باشد و اگر مایه آن کم  
و نه بکسر همزه و سکون خای مجر و کسر ثاء مشاء فوقا نیه جستن مخصوص  
است غیر معین از بدن نه میا حرکت انقباضی باشد بعتر و پی در پی بی اراده برای فهم مایه  
و محلی بکسر آن عضو و باز و دی ساکن شدن آن اگر مایه آن اندک و قوی باشد و اگر مایه آن کم  
و نه بکسر همزه و سکون خای مجر و کسر ثاء مشاء فوقا نیه جستن مخصوص  
است غیر معین از بدن نه میا حرکت انقباضی باشد بعتر و پی در پی بی اراده برای فهم مایه  
و محلی بکسر آن عضو و باز و دی ساکن شدن آن اگر مایه آن اندک و قوی باشد و اگر مایه آن کم

اختلاج  
اعضا

غلیظ می باشد آن سحری موضع و از بالا پائین آمدن و یا از پائین ببالا رفتن **معاً**  
منتفع و معول بگویم استعمال نمایند و کاسه را با چوب مثل میخ کنونی و جوارشک بکار برند  
و جهت برای دفع اختلاج مجربست **ص** عذاب بکثر از هر یک بیست عدد کسفر  
نزدید با از هر یک سه درم و صمغ انیسون از هر یک یک درم و نیم درم و در طایب پنجه نایم  
نماید صاف کرده هر روز یک درم و در ضرورت بنوشند **ن** کبابه کسفر خشک با آب سرکه  
پخته یا همون آن شکر هر روز بنوشند برای دفع اختلاج مفید و چون اکثر علماء مشاهیر  
انسی عتیه تأثیرات فخر اص اختلاجها از جناب امام هام جعفر الصادق علیه التحیه والسلام  
روایت کرده اند نیز بسبیل اجمال تأثیرات آنرا در اینجا ذکر نموده شد **اختلاج الریه**  
همه را از اختلاج که در صاحب آن راد و لک عظیم شد و سایر اجزاء سرفه و حیر و رخت  
و استنشاق است مگر آنرا فحشو نامند برای ذکر رنگ تلخ و لاج برای پائینی شوهر تلخ و حر  
شقی راس تب مشتق است لیکن آسانی و دوزخی هم شود چنانچه چیه غرت و بلند است  
حاجب این زیاده رزق است ایسر و مدت مشقت باید جفن این اعلی و پست  
و اسفل تب و نکتبه و کمر بستن است جفن ایسر اعلی رسیدن غائب است و اسفل سقر  
کند نفس عین معنی غم است خورده نفس عین بیس و اورا سقر و شود دنیا له خورده و خورده  
او سخن گویند و غیبت برند **انف** جمله اگر بچند عناوین است و جانب ایمن آن بوق  
از مرض و محتو است و جانب ایسر یافتن و مطلوب است صد غم این مرکب از آن  
دوست شنود و ایسر بشارت است و یافتن دولت اذن بمنی خبر خوش بپشت و بر خصم  
یابد و ایسر رزق و رسیدن غائب است **الوجهة الیمنی غم** و نکت است **الایسر**  
عکس است **الحل** ایمن نفس بر اعدا و وجهه بدن است **الایسر** از خوشی متعاقب آن

اصحاب الشقة العليا خضر است عاقبت بخیر السفل رفق عاجل وحصرا مطلب  
اللسان راع وخصو است الذقن برکت و خیر یابد الرقبة شری با و سر دور وایت باجوب  
معانقه کند منکب ائین رزق عظیم یابد الیسر یجای یگانه خواب که کند عانقا ضرر و  
یعنی عین و شمال خیر و برکت است بروایت عاتق عین سخن عاقبت بخیر است البرق و ائین  
رزق و خیر شی است الیسر تعبیدن الله راع عین معانقه باد و ستان کند الا یسر رزق  
یابد و بروایت با کسی خصومت گذر دست راست راع است کف جی طلاق و نقره بدست آید  
اینها هم عینی تقرب باد شاه و رود عدل سبابه کسی او را فخر و عزت بکین و وسطی خصومت  
بود بنصر رزق است خضر سخن بدیشق ایها هم بفر غنا و عزت سبابه  
و وسطی و بنصر بدستور که در فنی است خضر کسی او را بد کوی و غیبت کند حلام  
و دست یال عظیم یابد جمله چیست عزت یابد الصد باد و ست خود معانقه کند حجام  
ایمان نامه عی عاقبت بخیر است جانب الیسر شی و سر و یابد الخاص تین سرور  
و خیر و برکت و اجتماع محبوب و عزت یافتن از بزرگان است الفحل الا عین مرض است برود  
رفع شق الا یسر عکس است الساق الا عین خصومت است الا یسر رفق وافر است  
یا شند پای راست سفر کنند القدم الا عین خوشی نیند الا بها هم رزق و بار سید  
غایت سبابه مرض شد بد است و وسطی خصومت است بنصر سعی در امر خیر کند خضر  
دبر بعضی اعضا زخم شود کعبه یایی چپ سفر کنند ایها هم سعی در امر خیر کند و بر وایه عقب  
جنار و راه رود سبابه حزن با و سر و وسطی ممکن یگانه پانهد البصر سعی در امر  
معصیت کند الخضر آقی با و بسد فضل هفتم اسهال مرضی

در ایام

نماند که حادث شود در موارد بدینیه و حرکت کند معای مستقیم و دفع کرد از آن فضل  
 زیاده از مقدار طبعی و یا اینکه از قبل طبیعتا بغیر بر قوی و بدو حتی و جسم و الم حادث شود که از آنرا  
 اسهال طبعی گویند و هرگاه این عوامل ذات که ذکر شد بوده باشند اگر ملوث بخون بود آنرا  
 در سنفطار یا گویند و اگر خونی نباشد هیضه گویند و اگر هم آن قی باشد هیضه نامیده و آن نام  
 است **معاهر** که نام بجای خود بعد از این تفصیلا و مشرفه جایان خواهد شد و باینکه  
 برای دنفم مطلق اسهال در پنجایضه مجربات ذکر کرده شد **معاهر** انار ترش سه عدد جاپوست  
 و دانه طبع نمایند تا مهر اگر دپس بقدر چها دم از آن انار یا آن آبی که در آن پیخته شده است  
 باد و او قیله آرد جواری یا آرد دخن طبع نمایند تا مثل عسل اگر دپس بر آن فرفری غام یا فرفری  
 ورد خسته بخورند بجهت اسهال مایوس العکرج مجربست **معاهر** بیک عدد خنجر از آن  
 بعضی آن دانه جزو باریزه کرده بکند و در زیر آتش دخن نمایند تا بریان شود بیک عدد که در آن آرد  
 کرد و بخورند بجهت قطع اسهال مزمن مجربست **معاهر** سماق یکدم کشتن شد  
 کوبیده باز در آن تخم نم بکند و صبر تناول نمایند بجهت قطع اسهال آزموده است **معاهر**  
 ریزه کرمانی و درم بریان کرده در هر یک انگوری شبانه روزی بخنساند و بعد تناول کنند که  
 قبض شد بد شش **معاهر** برای قیحه معدا مفید است **ص** زرشک منقح کل مرخم  
 طباشیر سفید عود قاری از هر یک پنجم دوم لك مغسول دیونند چینی تعفران صمغ عربی کثیرا  
 نشاسته رب السون از هر یک یکدم کوفته بجهت افراص سازند شرابی بیکتقال **معاهر** برای  
 اسهال حمی و قذف خن نامفید است **ص** بسد محرق مغسول ده درم آقا قیحا جلند  
 داری از هر یک چها درم صمغ عربی یکدم در آن چینی نصف درم کوفته بجهت بکشند تخم  
 بقدر حاجت سرشته افراص سازند شرابی بیکتقال **معاهر** اسهال مزمن از آن است

تا کثرت فارسی آفاقیم از هر یک هشت درم اینست طین مختوم سلیمه صمغ عربی از هر یک  
 درم دیگر از هر یک یک درم کوفه چغندر بآب کثرت از هر یک یک درم شش درم قراض کثرت  
 یک مثقال و طین غیر برای اسهال مزمن خون آمدن از هر موضع که باشد **صل** کثرت از هر یک  
 باص از هر یک درم کل سرخ منزه عاقل صمغ سفید صمغ عربی کل مختوم کل  
 آبی صندل سفید از هر یک یک درم و نیم نشاء سدر بریان سدرم آفاقید و درم کوفه چغندر یک  
 درم آب ترش سرشته قراض سازند شرب می کنند یک درم یا یکی از هر یوب مذکور **ط** **صل** و استعمال  
 و اسهال الزامی نام است **صل** حبه زوبار بریان کرده سحر درم نخلخاه یک درم کن نیم درم  
 نه چغندر سفوف سازند یک درم بآب گرم بنوشند **مع** **صل** اسهال اطفال و غیره  
 و بانست **صل** حب الزمان بوداده و سیانوم صلا که کرده طباشیر سفید صمغ عربی  
 ادا مطلق نیم درم کل سرخ کل ارضی اخضر و بالیسو کوفه سفوف سازند برای اطفال نیم  
 آن و نیم مثقال شب یا شبیه به تاثیرت سیب قش در هند **مع** **صل** جهت اسهال مزمن  
 و جهت **صل** کل ارضی لبار دانه بوداده و دانه انکور که از سر که بیرون آورده باشند  
 داده از هر یک پنج مثقال سماق پیدانه کل سرخ صمغ عربی بوداده از هر یک سه مثقال  
 این کل مختوم از هر یک دو مثقال و حبه های صطکی از هر یک یک مثقال خردل و حبه مثقال  
 بیهار بیهار **مع** **صل** جهت اسهال مزمن و حبه بود **صل** اشنة نیب مسلح و کانه  
 طرا حبه اس مشرق نیم درم کل سرخ منطی دانه بیرون آورده کثرت فارسی کند که مارج  
 خواه از هر یک درم ادویه را کوفه چغندر شیرین بقرام آورده یا بعل و صمغ پس  
 که دارند شرب می کنند **مع** **صل** **صل** برای اسهال کبدی  
 بهت ضعف جاذبه که مفید است و جاذبه باقوت مجتهد **صل** سلیمه زعفران

سنبل الطیب از هر یک سدوم سعد کوفی قصب الذریر و عذ بل ساجم کرم فر

درم جزوب ایچ عد حاقله قرنفل انیسون بسیار کنند

دودرم و نصف قودمانا سدوم نلفوا ایچها درم حار شیشطان سد

حب کلاس میان منق سحر درم ادویه را کوفه بخته بای میخچه سرشته معجون سازند

**معده** برای اسهال اطفال وقت بیرون آمدن دندان **ص** حب کلاس قخم خنجر

گند زکرم سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفه بخته باز در ده تخم مرغ یا شربت حب کلاس

برای اسهال با سعال نافه است **ص** حب کلاس مسخوق شفاء بلوط قخم خنجر

شامی از هر یک سدوم صمغ عربی بریان پنجد درم کوفه بخته خوراک سدوم

**ساق** اسهال صفراوی را بند کنند **ص** ساق بیست درم حب کلاس

شامی سحر درم صمغ عربی کلنا فارسی انار دانه بوداده از هر یک پنجم درم کوفه بخته

دو باره سحق نمایند و روزی سه درم بخورند **معده** برای اسهال اطفال

است **ص** حب کلاس بریان انار دانه بریان مساوی هر دو را خوب سحق کرده

صمغ عربی بریان کنیر اکل اعنی مصطکی کل سره منزوع الاقواء اجزاء بالیسو کوفه بخته

دو مثقال باریب شیرین بدهند **معده** برای اسهال معد نافه بود **ص**

زعفران از هر یک یک درم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنجد

سدوم راسک شش درم تخم کرفس حب کلاس ما زوی ستر از هر یک یک درم

حماض بر شکم ضامد نمایند **معده** برای اسهال خون نافه است **ص**

اسار و خیر بوا قاقله کبار تخم خشخاش از هر یک نیم اوقیه مصطکی رومی

سفید فرفر خشک قرنفل از هر یک چهار درم هر را گویند سه شبانه روز در کلاس

پس جوشانید تا آید بماند پس خوب بماند و صاف کند و آب عناب و آب پیاز و آب  
 و آب ترشک و آب انار شیر و آب سفرجل از هر یک چهار اوقیه اگر تمام این آبهای میوه ممکن نشود  
 آنچه یافته شود بکینند و باقی سفید خون بمجموع آب عطش و آب میوه ها و باقی سدام بقوام آید  
 ابریشم خام مقررش که برای شعی از هر یک چهار درم صندل سفید چهار اوقیه مرارند تا سفید چکن  
 لعل از هر یک یک درم با قوت سمائی یک درم و نیم مراد کلاب و عرق بید مشک از هر یک نیم درم  
 آب لیمو آب انار از هر یک چهار اوقیه صحن بلیغ نموده داخل نمایند و از آتش بریزند پس قند  
 مشک با ورق طلا و ورق نقره محلولین و قدسی غیر شسته داخل نمایند **معده** برای اندام  
 اسهال نام است **ص** طباشیر سفید پس که اگر مایع بلوط کلنگه را روی از هر یک پنج مثقال  
 کل محمول حبس صمغ عربی که هر دو داده باشند از هر یک پنج مثقال تخم خاوض و عرق محرق شاخ  
 که سوخته آتشینه مویرجست لادن مدبر در شعله صغی شاسته بریان سماق بریان صغی شاخ  
 بی مغسول خروب بنطی بزرگ البیض سفید و ق کل سرخ از هر یک سه مثقال پوست تخم مرغ خسته  
 بر خشک بریان آقا قیاد دم الاخوین کند ریوند جینی ک مغسول آیت از هر یک دو مثقال  
 کوفه بخته قدری مثقال قوس سارند و با شیره تخم خرفه مقش کوس تناول نمایند **معده** برای اسهال  
 خون نام و مفید بود **ص** تخم کاسنی مقش ک کاهو مقش تخم خرفه مقش از هر یک دو درم  
 زو شیت مغرق تخم خیابن از هر یک دو درم و نیم سرطان مشوی رب السوس و عفران کافور از هر یک  
 یک درم کل سرخ منزوع الا قاع چهار درم کوفه بخته قدری مثقال قرص سارند **معده**  
 بجهت رفع اسهال خصوصاً اطفال که بوقت غذا را آوردن عارض گردد و لیکن در اول اندام نیند  
 اگر در او آخر خصوصاً که شدت نماید این دو مجرب است **ص** زیره سفید چهار مرتبه  
 غیر انار ناشکفته یک عدد در یک دخت مغیلات تازه شسته صبرقی پاپ نرم سوه صاف کرده تا

هفت روز پنج احتیاج بد چند بحسب در وزن بپزند **فصل** برائی اسهال خون  
 نافع است **فصل** پنج لیمو کاهم کل شتر مرغ غری که با سوده از هر یک سه گرم نشا  
 طین او پی بسد با شیر السوگندار فارسی از هر یک خود دم افکند با یکم و نیم کوفته بخیته و  
 سرشته قوام سازند خوراک بمتقال است **فصل** پنج جهت اسهال کبدی **فصل** است  
 طباشیر سفید بوندر چینی بریان لك مغسول زرشک پیدانه مغمر غری آرد بلوط سنبل  
 قوه الصباغین عصاره الحیه التیس از هر یک هشت متقال ادویه را کوفته بخیته سفوف سازند  
 حوراک بمتقال است **فصل** پنج جهت اسهال کبدی بکیرد و در زیر آبش طعم دهند  
 و از مغر بخیته آن مقدار چوب متقال نامست متقال بحسب سب با هم وزن آن بکیرد صبح  
 ناستا خوردن جهت چوبی استمال فرین مجرب است **فصل** نهم اکل عمد الی کسر  
 کافور فحم کرم و هاء تعفی و ناکلی است که در اعضا جمیع فروود است کند اما فساد آن  
 زیاده از انتشار آن باشد و بظاهر بصورت قرصه باشد و بقاری آن را خورده نامندان ملی  
 است خبیث که بر سطح جلد ظاهر گردد و لیکن باعتبار ماده باطنی بود هرگاه صورت آن با  
 غیومض ظاهر نمیشد و این قرصه اطراف و حوالی بخورد ازین جهت اکل نامیدند و هرگاه  
 آید آن بخور از احسن باطل کند و هرگاه بر پشت بر آید لایحه قائل بود و سبب آن از فطرت  
 اشیا متضاده مثل خردل و توم و تخم البقر و برنج خصوص در امرجه که پوست حران غالب باشد و  
 اثرات بر کند و از خوردن اشیا و نمیه نزاجات میشود و از تنقیه بدن غافل نمایند مثل آن  
 و در چوب سوزن مثل گوشتن سوزن محسوس شود و خارش جلد و تغییر آن **فصل** ابتدا فصل  
 و خون آلوده بر آرد تا رنگ خود تغییر یابد اگر از قوی باشد قصد مکرر کردند پس  
 خطا غالب بمسکرات و خوردن اغذیه صالحة عمل آرد مثل تخم زرد و میوه های خوب



و بطعم هندی و خیار استخام یا حین متل و در بنفش و زکس نیلوفر و اجوفات و کثرت  
 آنک باد بخاک لم البقر پهن نمایند و استعمال صورتها از هر مفید است **طالع** و مقوی  
 نیم درم کاج را منی مغسول نیم متقال لؤلؤ محلول غاریقون از هر يك نیم درم هر روز  
 بخورد بجهت این مرض مفید تمام است **طالع** و عینا سپستان از هر يك شش متقال التیمون  
 سناکی از هر يك نصف آن هر روز را کوبیده بروغن بادام چرک در تخم مرغ و تخم زغال از هر يك  
 چهار درم دریاچه نازک بسته در ظرف آرد اندازند و آن آب بید فداک یا سنا مندر در شبانه  
 روی آن بسته و اراد دل کنند **طالع** و طین ارمنی و سنا صندل لخم یا لیسود را نیم العالم  
 بسایند که سینه و جزو بخار ربع جرو سائید همه را با غسل شسته و بر اکل مکر طلا نمایند  
 مفید بود **طالع** و سحاله طلا کاج و جزو مغسول مسای در هر یک سائید بر اکل مکر طلا  
 نماید **طالع** ۷۵۷ یک درم مسای و یک درم باقلا سی روغن کل و موم کداخته  
 در روغن رند و اول موضع اکل با آب بارتک و غسل نشوید پس این موم طلا نماید بجز  
 در روی سوخته کلنا و فاسی شایخ کاو کوهی محرق و اگر نباشد استخوان سوخته برك  
 عناب کل ارمنی از هر يك و جزو کنند سفید آب قلعی و قیای کرمانی شسته از هر يك یک و  
 نرم کوبیده از هر يك نیمه بر اکل مکر بسایند که فایده کلی بخشد **طالع** استخوان ریم  
 یا سوخته صبر نرح برک عناب یا لیسو مثل غبار سائید و بر اکل مکر قدور نمایند **طالع**  
 موی سوخته و جزو پوست بسیار خسته و تخم پاپا ۴۸ بوداده نیم جزو کافور قیصو  
 ربع جزو همه مثل عینا سائید مکر بر اکل میاشند بجز **طالع** ۵۵۸  
 سرخ و زرد از هر يك و جزو و اهاک آب ندیک زاج سفید از هر يك یک و زاج زرد و زاج  
 سبز از هر يك ربع خیر سائید و با کس بیشتر و تا بکست و چهار روز در کاس پیچ

نیل

زریخ

نمایند پس تصدیق کنند هر چه معد است جهت این مال قروح اکل و غیره هر چه در سوزن  
جهت استقامت و اسیر استعمال نمایند مجرب است **طعنه** برای اکل قروح خبیثه میبرد

**ص** صبرزدنیم مثقال قویای که ملایم مغسول یا مثقال دو دانق سفید اب قلی  
مثقال کلنا فارسی کل ارضی قویای هند سوخته پوست کدو سوخته کند از هر یک نیم مثقال  
قویه بخیه استعمال نمایند اگر لمی سوزاک خواهند یک دانق اقیه اضافه کرده و با سفید تخم  
برغ خمیر کرده فیلد سازند و اگر برای اکل خواهند ادویه با سوه دلی کرده بر اکل فروخته کنند

لیکن بیشتر در آب بارنگ کشیده باید کرد **طعنه** برای اکل و غلبه خبیثه مجرب است **ص**  
مناوی سبز و مکی کند شب بمای از هر یک سه مثقال راوند مدحج ده مثقال قلی  
یا مثقال همه را کوته بخیه شیر میخان سرشته اقراص سازند و بخشاکند و بوقع مایند  
سوه حلا نمایند **طعنه** برای اکل و قلاع سوادوی نافه است **ص** زعفران مایه

برو ارضی شب بمای زاج قلی قطار از هر یک سه درم کف جریا یک درم و نیم مایه  
پوست نا از از هر یک چهارم اقا قیاد و درم همه را کوته بخیه بقطران سرشته و در  
و یک گیرند و با آتش دهند تا بسوزد پس بپایند و اقراص سازند و بوقع حاجت یکن  
را سبند بر اکل بپاشند **طعنه** برای اکل و جمیع قروح خبیثه نافه است **ص**

صبر فوطری کلنا فارسی کل ارضی موی سوخته کند مدحج اجزاء بالیسو سبند بر اکل  
بپاشند **طعنه** برای اکل و حان نافه است **ص** تخم مار خسته تخم میخان از هر یک  
دو مثقال طباشیر سفید عاقر قرحا کافور قهقور از هر یک یک مثقال کوته بخیه بوقع خوب  
بر اکل بپاشند **طعنه** برای اکل سفید **ص** زعفران مایه و رایتج از هر یک یک درم  
دقاق کنند نیم طل سفید اب قلی بیست و هشت مثقال ضمیر زبیر که انکوی گفته



استعمال کرد و جامها میباشند که آنها را لیجا درین مرض سبب قوی است و این جزو را  
 استعمال کنند **ص** قونفل سعد کوفی سک قوفه سنبل الطیب قشر آتج جزو را  
 هیل عویالیتوب بایند بیخته در قی کلاب حبساخته استعمال نمایند **ط** محبت لیل  
 عموانافم است **ص** برك آس جوز السرو صندل عود هند اوستین شد آب نعیم نم  
 بالیتو کوفته بیخته بکسل و موزید بسیارند و بوقت حاجت و التماس روز بخورند **ط**  
 برای جبر خلق بسیار نافه است **ص** حاشا پنجد رم ما زوی سبز طباشیر سفید سماق  
 از هر یک دو درم زهر حرم سه درم نعفران قاقلا از هر یک یک درم شکر عدس معشر تخم  
 از هر یک چهار درم کافور قهصور دو دانگ اجزا را کوفته بیخته بوقت خواب سه درم  
**ط** برك اصل السوارک سائید و مکر بزیر بغل طلا نمایند که نافه بد بوئی از آن  
 و لا غنصلک او قیخ خشک کرده و قیغوده در سرکه میجو شاسته تا که موافق  
 بگوشت در آفتاب بگذرانند پس با قیغوده هر روز چهار پنج درم آنرا ناشن بخورند  
 دهن نافه بود **ط** محبت لیل عویالیتوب بایند بیخته در قی کلاب حبساخته استعمال نمایند  
 هند کسندم با قدری سرکه سائید و مکر بزیر بغل طلا نمایند که نافه بد بوئی از آن  
 بخورند **ط** محبت لیل عویالیتوب بایند بیخته در قی کلاب حبساخته استعمال نمایند  
 خولجا از هر یک یک درم مشک خالص دو دانگ اجزا را جدا و مشک جدا  
 شسته جو سازند و در جهان نکاهند **ط** محبت لیل عویالیتوب بایند بیخته در قی کلاب حبساخته استعمال نمایند  
 صندل سعد کوفی قصب الذریر پوست بیرون ترنج مرکی تو تیار دار سنک در زیر  
 اطفال الطیب کل سرخ برك موزیالیتو کوفته بیخته با آب سائید و مکر بزیر بغل طلا  
 محبت لیل عویالیتوب بایند بیخته در قی کلاب حبساخته استعمال نمایند **ص** قنیه سک برك کل

شبهانی هر کس یک مورد از هر یک جوهر هم را که قوی بخت با کلاب شش و وزیر تمام بدن را از آنند  
 و بعد دو ساعت بشویند **معاد** از برای انواع بجز استعمال آن مفید و نافع است **عوض**  
 خام بچند ماه پوست از هر یک جوهر هم قرصی بسپاسه مصطکی از هر یک سه گرم دانه قافله کبراسنبل  
 زعفران از هر یک دو گرم زنجبیل قافله جوهر از هر یک یک گرم ادویه را کوته بچند قند سفید را  
 قوام کرد و ادویه را اضافه نمایند و در روز تناول کنند **فصل دوم در بصر بخت**  
 با ورا و صادر و معده او آنرا ابرص نیز نامند بپادتی الفه مفتوح در اول عبارت از دانه های  
 سفید و سیاه که در ظاهر بدن بهم می رسد و در زیر پهن میشود و سرایت با کلب  
 نیز میکند گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن میباشد باین حیثیت که تمام بدن را فرا گیرد  
 و سیاه و سفید می گردد و این را بصر منتشر نامند و در ابتدا بدن شواری زایل میشود و در انتها  
 تمام بدن را می گیرد آن از جمله بثورات و خوارق عادات است و از جمله ابرص است  
 و در سب آن از کثرت جوهرین چینی جای بار مثل سیمک و ماست و حیم البشر و یاد بخان و هر گاه  
 این بر من در عضو قریب بجای آید عذاب است شکم باشد که علاج آن سروزت میشود  
 در پاها و یاد از گشتان پاها باشد که بالعکس است و گاهی این بر من از غرور سور کرب و سور  
 نیز غرض میشود و از استعمال نمک با فراط نیز پیدا میشود و این بر من سفید و سیاه هر کدام  
 علیحد و از کرم میشود **معاد** بر من سفید ابتدا از کرم خور و بعد از آن کرم و کرم کباب در طب  
 مثل هند و اینو بخاریر و بقولات طبریه و سلق و کرب و نوزک و سار و نجوم و کرم بزغال مبارک است  
 پس استغفار از بغم غلیظ و تنقیه بدن از ان مفعول و تبدیل مزاج مخصوص بر من  
 معا جین حار که مثل ککلا بخر و قیوس بریاق و مش و دبطل من بعل  
 آرد و این منضم را استعمال کنند **صل** انیسون سی گرم

موز منفی بخامدم شوند نیست درم بزکرفس محترس نامی با بونجر از هر یک ده درم  
 و در اخر قسط شیطرح سنا از هر یک شش درم زده رطل آب میخوشانند تا که نلشان  
 باقیاند پس صاف نموده با مثل آن عسل خالص بقوام آرند و نگاهدارند بکروزه میان پنج  
 درم از آن استعمال نمایند و متعاقب این حد را بخورند **ص** شحم جنطل غاریقون را نیز  
 تربد لب السوبالیسو مصطکی و می لب جنطل حلتیت سکنیج لوز و عود هندک از هر یک  
 نیم جزو و عنبران پوست اصل کبر شیطرح از هر یک ربع جزو و هر یک کوفته بخته راب کرفس  
 سازند و استعمال کنند **ط**  $\text{ط ۱} = \text{ط ۲} = \text{ط ۳} = \text{ط ۴} = \text{ط ۵}$  **ط ۶**  $\text{ط ۷} = \text{ط ۸} = \text{ط ۹} = \text{ط ۱۰}$  **ط ۱۱**  $\text{ط ۱۲} = \text{ط ۱۳} = \text{ط ۱۴} = \text{ط ۱۵}$  **ط ۱۶**  $\text{ط ۱۷} = \text{ط ۱۸} = \text{ط ۱۹} = \text{ط ۲۰}$   
 زنجبیل از هر یک دلی کویده با عسل شسته در آفتاب شسته بر موضع برص بمانند تا آفتاب  
 بالا بتابد و عرق کند و اگر عطش او غالب بشود خمری آب بنوشند و در هر روز سیوم موم  
 برص بماند و بهر شو بکرات امتحان کرده شد پس بعد شغیر این ضماد را استعمال نمایند **ط**  
 آطر لال سحر درم با عسل خالص بقدر حاجت تا یا اثر ده روز متواتر بنوشند برای فم برص  
 مفید بود **ط** **ط ۱**  $\text{ط ۲} = \text{ط ۳} = \text{ط ۴} = \text{ط ۵} = \text{ط ۶} = \text{ط ۷} = \text{ط ۸} = \text{ط ۹} = \text{ط ۱۰}$   
 روز هر روز درم آنرا با شراب انگوری میاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله رفم  
**ط**  $\text{ط ۱} = \text{ط ۲} = \text{ط ۳} = \text{ط ۴} = \text{ط ۵} = \text{ط ۶} = \text{ط ۷} = \text{ط ۸} = \text{ط ۹} = \text{ط ۱۰}$  **ط ۱۱**  $\text{ط ۱۲} = \text{ط ۱۳} = \text{ط ۱۴} = \text{ط ۱۵} = \text{ط ۱۶} = \text{ط ۱۷} = \text{ط ۱۸} = \text{ط ۱۹} = \text{ط ۲۰}$   
 دو درم قسط الخ انزوت از هر یک درم و نیم همه را سوده بر برص طلا نمایند تا نیم ساعت بخورند  
 نکند از آن پس بشویند و برای دفع حلات آن در صندلین طلا نمایند رسچها که تهرید بالک  
 زاک شود **ط** **ط ۱**  $\text{ط ۲} = \text{ط ۳} = \text{ط ۴} = \text{ط ۵} = \text{ط ۶} = \text{ط ۷} = \text{ط ۸} = \text{ط ۹} = \text{ط ۱۰}$  **ط ۱۱**  $\text{ط ۱۲} = \text{ط ۱۳} = \text{ط ۱۴} = \text{ط ۱۵} = \text{ط ۱۶} = \text{ط ۱۷} = \text{ط ۱۸} = \text{ط ۱۹} = \text{ط ۲۰}$   
 در ظرف مس ساشیده نگاهدارند و بعد یک هفته در آفتاب نشسته طلا نمایند و در وسه  
 برص نائل شود **ط** **ط ۱**  $\text{ط ۲} = \text{ط ۳} = \text{ط ۴} = \text{ط ۵} = \text{ط ۶} = \text{ط ۷} = \text{ط ۸} = \text{ط ۹} = \text{ط ۱۰}$  **ط ۱۱**  $\text{ط ۱۲} = \text{ط ۱۳} = \text{ط ۱۴} = \text{ط ۱۵} = \text{ط ۱۶} = \text{ط ۱۷} = \text{ط ۱۸} = \text{ط ۱۹} = \text{ط ۲۰}$

زانکه در **طاهر** شیطرح سینا خبث الحدید  $\text{H} \text{H} \text{H}$  سیانکار و ناس پوست اند  
 که شفا یقین مسایح در سر که سائیده و مکرر بر بصر طلا سازند که رنگ بصر را و آثار خرم را تغییر دهد  
 و هر چه هست قروغ و باد بخان نیز بر بصر سفید و بوی سفید را از دل میکند **لطوحات**  
**تغیر ناک بصر و هقیق** و رنگ جلد را بجا آلت اصلی برگرداند و بصر  
 را با نخل و اعضاء و کبوی رنگ چشم را از سیاه گرداند و از سر شهر اند **ص**  
 با کرم نخود سیاه پوست را از زهر یک یکد آنک سر به جستی رنگ حنای خشک از زهر یک و در ناک نرم  
 و نوا بسایند و در شیشه بگذارند و پنجم مثقال و غن کجند سر که در مثقال بران ریخته و در آفتاب  
 انداخته بگذارند و هر روز پنجم شش مرتبه بر هم زند و بر پشت نخل امتحان کنند و هرگاه تغییر دهد  
 سر که در و یا آتش را هم بپوشانند تا سر که بسود و روغن بماند و برای ناک باید تا چهل روز در  
 در بگذارند و اشیاء دیگر را هم میتوان از بین ناک کرد **لطوحی** برای هقیق و بصر جلد که قبل  
 از علاج باشد سفید بود و الا نایک سال بمالند و ناک جلد بجا آلت اصلی برگردان **ص**  
 و با سر کین سوخته کاوا  $\text{H} \text{H} \text{H}$  الحدید خبث الحدید خبث الفولاذ سیطر  
 با جند پوست نیم کبریا نیم آن پوست انار خام مانوی سوخته از زهر یک جزوی بسایند و با  
 آفتاب سر که گهنه را آفتاب بگذارند تا چهل روز پس بوقت حلبت با سر که خیر کرده صبح و شام  
 بگذارند تا آید بن شستن بدین را بمالند تا سه روز متوالی پس بشویند و باز بمالند و همین  
 را بکرار کنند تا ناک اصلی عود کند **لطوحی** بصر را بر ناک بدل برگرداند **ص** شوره  
 اقلی و صاف رخ خرم طین الغره شب عانی قوه الضمیم از زهر یک جزوی با سر که انکوری  
 سخته و مکرر بر بصر طلا سازند **لطوحی** بوی ایض و اسفرا و ایدر **ص** خرم  
 $\text{H} \text{H} \text{H}$  قوه کند ش خردل و مکی صافی مصطکی غفران بالسیو کوفه بختی با سر که

کهنه سر شده را فتاب تا چند روز نگذارند و وقت شب بر جای بویجان کنند و صبح از آن  
کرم بشویند و  $\text{H} = \text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  را با خون  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  سائید و بر بدن کهنه  
مفید بود **طالع**  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  دواي چندان است که کنگر آلوده سارطین المغری  
هر سه برابر وزن و جدا جدا سائید بعد از آن کنگر را تاشش پاس خراب شبیه یک  
پس دواي اول را شامل کرده تا یک پاس چیکر یا سائید پس طین المغری را داخل کرده و  
پاس یک کل غاید که مجموع سه روز و سه بعد از آن جها بسته سرورند  
و در ششم بداند روز یکجی تناول نمایند جهت رفع بوی مجربست **طالع**  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$   
 $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  و نه دیونی و سم الفاسی همه را سائید و با چهار  
روغن کاک و تلخها پاس رکهرل بسائید و هر دو قد های از آن بر بدن بماند  
**طالع**  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  بکوله عرف  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  خوب که را که  
جها بسته هر روز بخورند تا هر قدر که من لیر کو را کند و در غذا بر همین نمایند **طالع**  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$   
 $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  کابلی پوست کنند پنجم درم امه طلیله از هریک نه درم قسط سفید  
که بهند و بپزند هفت درم همه را یکجا بکوبند و بمثل آن قند اضافه نموده بقند ذوق  
حبس آزند و روزی یکجی تناول کنند هر روز پیسی که باشد دفع کرده **طالع**  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$   
سفید با بکراتی از هریک پنجم درم  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$  با کراتی با پنجم درم  $\text{I} = \text{II} = \text{III} = \text{IV} = \text{V} = \text{VI} = \text{VII} = \text{VIII} = \text{IX} = \text{X} = \text{XI} = \text{XII}$   
برای نیم خشک کرده اس که هریک از آن یکصد سیایک تا نیم ادویه خوب است  
را با شهد خالص صندل غلله سازند و نصف دواي باقی در شهد نکاهدارند و هر روز  
بخورند و عقاب شیر کاه و شیر کوه سفید بپاشند و باقی بپاشند هر جا که سفید بر بدن است  
البخود اقله و از آن بخورند اهل اندیس آن اگر خاک در غسل نکاه داشته باشد درم



۵۱۱ - و در دوم ۲۲ با عطر و سر کجی کرده و هر را خوب بیاغیزد و موازنه سه  
 گانه در مجامعت باشد تا سه ماه بخورد بعونه تعالی برص بکالی آید شود و غذا اگر کمی نمک  
 و سبزی برنج یا نان کندم بغیر نمک بخورد که این نسخ از مجربات اهل هندست **طعمر** برای  
 تغیر رنگ برص نایاب سال استعمال کنند **ص** بادشجان بقدر ضرورت بگویند و آب آرد  
 فشرده با وزن آن روغن بکشد یا شش ماه بمیزند تا آب بسوزد و روغن بماند پس هر روز  
 از آن روغن بر برص ملامت دارند **طعمر** پنجگانه دخت هندی است هرگاه پوست برص  
 دخت آنرا نمکوب کرده یکشنبه روزی پنجگانه است و مکرر بجای برص را در آب آن بشویند  
 مفید بود و بخت و در برص سیاه و آتش را نیز مفید است **طعمر** سه سال کند شیطانی  
 هندی خردل تخم ترب ما زیر بون شحم خنظل خر بقیع مویزج سفوف یا الیتو **ط** لایم در حوض  
 در هر که انگوری شبانه روز پنجگانه است بروز دوم بر برص طلا نمایند مجربست **طعمر**  
 ۵۱۲ کلان خشک نموده با قدری کبریت سائید و بر برص کهنه مکرر بکند  
 بعونه تعالی در دوسه مرتبه زایل شود **طعمر** طین المغر **ط** کبریت مساکو  
 باخم خورده که نیم روز در آب زنجبیل تازه سائید باشند و بهما ساخته نگاهدارند  
 و بوقت حاجت بکوبند یا آب زنجبیل تازه سوزا بر برص طلا نمایند بعونه تعالی در چند روز  
 زایل میشود **طعمر** فضله **ط** با در وزن آن آرد جو و قطران و آب برک گرم تا مثل  
 مرهم سائید و بر برص طلا سازند و سه شبانه روز بر پاچ که کان مایند بر برص بدارند پس  
 بشویند و باز بمیل بدل کنند در رفع برص بغایت موثر است **طعمر** تخم **ط** ۵۱۳  
 باد و وزن آن بپزد و روغن در سر که انگوری بسائید و بر برص طلا کنند که در دوسه مرتبه زایل شود  
**طعمر** برای برص مفید بود چون روزی هم بچند هم هر روز استعمال نمایند و قطع کنند

پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و بهتر اینکه بوقت نذر قمر استعمال شروع کنند **ص**  
یوست حلیل کبابی پوست بلبله آمله منقی اقیق و دو قوا از هر يك پنج مثقال قزو دار فلفل  
از هر يك چهار مثقال جوز بوا عا قزو حاشی طهر هند از هر يك دو مثقال با سمن زن ادویه  
سبب غا امل منجمه ساجون سازند و بکار برند **طبعه** بجمیت برص مجربست **ص** برک  
وکل درخت خرزهره که عربی دغلی بپزند کثیر نمایند و کل سفیدان اقوی از نوع سرخ است  
و آب منجمه صاف کرده بار و غش بچند میجو شاستند تا آب بسوزد و بر برص فساد نمایند **برص**  
**اسود** علاج معا ابتداء باید بنهج مقدم در برص سفید پرهیز کنند و این  
مطبوعه را استعمال نمایند **ص** بسفایم فستقی چهارم سنماکی شاهره کا و زبان  
ورد منزه حلیه عصی الراعی یاد آورد اسطوخودوس اقیق و حلیان از هر يك هشت مثقال  
عنا بسپستان کل بنفشه ب السو خطی از هر يك دو آرد و مثقال ادویه را نیم کوب کرده در  
جوشانده تا که ربع مایه صاف کرده بخوی که در برص سفید تناول نمودند بخورند و این  
را استعمال نمایند **ص** اقیق و بسفایم فستقی از هر يك يك اوقیه لؤلؤ حجر ارمی  
سمنو از هر يك چهار جزو ادویه را کوته بنجدر کلاب جها سازند و بکار برند و ملازم  
بر خوردن فلفل سیاه و خرقین و غیره مجربست **طبعه** **ص** یکم که گفته  
سازند احد اگر در چند علاج خوب ۵۶۸ در آن فرو برده سر از باز و وصل شود بیکار حلیه بکیر  
و نزدیک اجاق دفن کنند تا یک هفته بخوی که بسوزد پس آنرا بر آرد ۵۶۸ از میان که گفته شد  
بوقت حاجت با عرق لیمو ساییده بر برص سیاه و بنوق مالند در حوسه مرتبه بقوت بخدا باشد  
**طبعه** سارا ۱۲۰ را نیم کوب کرده در عرق لیمو ترش که با آرد تاجل شود ریخته بر سر خرد  
که حرفه بانی گویند از هر يك بسته در تخم ترب پنج مثقال مغر بسته مغر بادام تلخ خمیر مایه تر

از هر يك شش رخ بر مخته سائيد بر برص و بهوق سينا كه مضاد نمايند مجربست **طهر**  
 ۵۱۱- جزو مغر كه كان روغن تارابي نمك از هر يك دو جزو و همدارو هم كه كشته  
 نگاهدارند صبح آن بچام رفته اول بر موضع برص كسيه و ماليد پس خ و الو با مالند و در سهرتبه  
 زانكرد **طهر** ۵۱۲- ملح سينا و زفت و ۹۰ گاه مزوج كند مكر بر برص  
 سينا مالند **طهر** مجربست برص اطفال مفيد و مجربست **ص** مصطكى وى ز شير  
 سرخ شب يمانى كور كز زفت از هر يك جزوي زفت و زعفران و سر كه بكارند و لجر انكرو  
 بخته با آن سرشته بر برص سينا مضاد نمايند مجربست **طهر** مجربست برص و بهوق نافه **اص**  
 بر ساق و يقين باليسو با سكه انگوري سائيد مكر طلا سازند تا زائل كند **طهر** بر برص مطلق  
 برص مفيد و نافه است **ص** شير طرخ هندك عا قوق حاضض خزل سرخ شويو و كاشا  
 ۵۱۳- زرد مر مكي فوه اجزاء مساوي كوفته بخته با خون ۳۰ گاه **طهر**  
 بر برص طلا نمايند كه زائل كند **طهر** مجربست برص بغايت نافه و مجربست **ص** ۲۰ گاه  
 سوخته چا كدوم فروخته سوخته بلاد و سوخته از هر يك دو درم خرق سينا شير طرخ هندك  
 النعمان از هر يك يك درم همه را نرم كوفته بخته با سكه مضاد نمايند **طهر** مجربست برص و بهوق  
 سفيد و سينا مفيد بود **ص** بر و اريد ريزه و اند با سكه كه كهنه ستنى غوطه و بر محل آن مكر  
 بمالند كبر مجربست **طهر** مجربست نك سفيد و سينا كه برين بخا د ميگرد **ص** ۲۰  
 تخم مرغ را در سر كه كهنه سه روز بنجيسا شد كه مضطح شويو نوسا د و نمك كوفته با يك گاه  
 مزوج غوطه و سه روز متوالى بمالند اگر بر طرف شويو و اگاه يا ديگر كمال افنى داخل كند طلا  
 سازند كه انشا الله تعالى در دو سه مرتبه زائل شود **طهر** مجربست برص و بهوق نافه مجربست  
**ص** تخم ترب مر مكي كنيد اقساطه قطر آن را بر كبريت زرد اجزاء مساوي كوفته بخته



**معده** شونیز بوقی نوشاد و سئای در هر که سائید بزبور یا اندر حرح و سهره نیز نشود

**معده** حالبان سندر بر سئای یا بول انسان سائید بزبور و کبر یا کند دفع شود

**معده** بجهت بثورانف است **صل** زخم نندش بوره ارضی تخم کرسیم کرب کوفه

بیخته بلعاب جلبه سرشته بزبورها مکرر ملاغمانند فصل چهارم بول و بول الدم در بالیم

در مثانه ذکر آن خواهد یافت فصل پنجم بصیر متعلق بچشم است در باب العین ذکر خواهد شد

فصل ششم بطن بعد از تعلق دارد در باب الیم ذکر خواهد شد **فصل** هفتم

**بواسیر** دانهای است که بر دهان و رگهای مقعد از خون سزای غلیظه بهم میرسد

و انواع آن بسیا است گاه مخفی میباشد و گاه ظاهر و گاه از آن خون جاری میگردد و گاه

بند میباشد و گاه یکانه و گاه دانهای متعدد بری آید و گاه از آن طریقی از بجم سفید

تراوش میکند و هنگامی که خون آن حبس گردد در طبیعت قبض و تشنج و قراقریب بسیار شکم

میشود و این سه قسم است ثالثیه و ثانییه و اولیه شیهه ثانییه و سخت باشد و در

شیهه بانگ در سویی بترت شباهت دارد و هر کدام از اینها بیرونی و درونی میباشد

و ثالثیه از فرط سوداء و قویته از فرط خون و غنیه از هر دو پیدا شود و سبب آن اکثر

ریاضات مر تاضین و یا از کثرت خوردن لحم البقر و یا از خوردن نمک مجذوف و لواط و آنرا قوی

و یا بادی بود و خون جاری آن هر گاه غلظتی دارد بقصد باسلیق علاج نمایند

بقدر ضرورت اخراج خون کنند و پس این تعبیر است استعمال نمایند بوقت **صل**

ز قطل و ناشیه تخم کاهوی مقش از هر یک سه درم در عرق عناب الثعلب و عرق بارتک

کلاب از هر یک دو آرد مثقال با شربت نیلوفر جو قویله بنوشند و هر گاه سیلان خون

ایسر با فراط آید و خون صاف و رقیق و سرخ رنگ در راجع ضعف بود و زانو ها ز

فصل پنجم  
بواسیر

حرکت بازماند در آن حال بند کردن واجب کرد و این ادویه جاسین بکار بریدن **ص** مریض  
 آمله عدد با آب گرم شستنی و نم نم بچید یا خالی تناول نمایند متعاقب آن طباشیر گرم یا  
 از هر یک یک کاشه سوده بخورند و غل غل و خشک این پنج هندی مفید **ص** اثر آنست  
 ثم نرم خشک حصص بالیسوفل سیانصف وزن هریک چاکسو مقشر صمغ عربی  
 هریک ربع وزن کوفه بچینه چسبانند بقدر غرض صمغ یک و شام یک بچینند که قطع خوردند  
 و اگر خوف ضعف نباشد و خون سیاه و غلیظ آید هرگز نبیند ببلند که آمدن خون بواسطه  
 دفع امراض کثیره مانند مایحویا و خفکان و صداع سواوی و وجع و لک و وجع کبد و  
 دیگر مادی است که اکثر ارجح غلیظ عسر التحلیل حادث شود و مثل در قولنج در پیداکردن  
 ریاح از بطن بسوسر اشیف متصاعد شود و گاهی بجان جنستین و قضیب مقعد فرو  
 و گاهی در دو کتین و گاهی در کمره میشود و چون سبب آن ریاح خلط سواوی که مستحیل  
 بر ریاح غلیظه شده است و عسر التحلیل و از جای مجای میگرد **مع** منفع و مسه  
 و بلغم باید جاد و در سهیل مقل از قی داخل کنند و بعد از تنقیه لین معجون را استعمال کنند

**ص** معجون خبث الحدید معجون کوفی از هر یک یک گرم و نیم اطریفل مقل با خبث مقل از هر  
 یک گرم یا کل قند و قندها اضافه کرده بچینند **تزیین معجون خبث الحدید**  
 هلیله سیابلیله آمله فلفل دراز و سیانجیل سعد شیطرح هندی سنبل الطیب از هر  
 ده درم نیم شب نیم کنند از هر یک چهار درم مشک و مثقال خبث الحدید

بر وزن بادام شیرین جوشانید پانزده درم با سه وزن ادویه غسل بپوشند و بکار ببرند  
**اطریفل مقل** هلیله در دو سیابلیله آمله منقی اقیق اسطوخودوس  
 تربید سفید و مثقال کلوس مقل از قی از هر یک سی مثقال هر دو و اخیر را در آب کنند و اصل



در مقعد بکنارند جم آرام میشود **طعنه** مبعده سائید یک درم مقل از قی دو درم غن  
مغز زرد آلود درم روغن کدک اخته دوی زانوم سائید داخل آن نمایند و بر اسیر طلا  
جریست **طعنه** بیه بطایه مانع از هریک پنج درم مبعده سائید یک درم مغز ساق ک  
پنج درم مقل از قی درم روغن مغز زرد الوی تلخ و روغن مغز شفتالو و موم سفید از هریک نیم  
روغن کل کران درم روغن آبلانوم و مبعده کدک اخته بکنارند و مقل از عرق کران حل کرده  
داخل سارند و بوقت ضرورت قدری از آن بر بوسیر طلا نمایند **طعنه** ۷۷  
که چاهای غنای بود هر قدر که بخورند در روغن کاه علی بریان کنند بعد از آن در سر کس سائید  
تا مثل مرهم بشود و بوقت حاجت قدری بر چشم مالید اند و در مقعد کتد برای بوسیر و انباشتن  
جریست **طعنه** حنظل حندی مقل از قی از هریک دو درم مغز تخم بکین مغز تخم شراب نیم  
حلیله سیاه از هریک نیم درم فلفل سیاه دو درم مغز بادام قشقر نیم درم عرق ککرنند سائید  
حب سائید بوقت حاجت صبر و شام یکبار و حب فرو برند که مفید بود **طعنه** ۷۸  
درخت حندی است بقدر حاجت کوفه شکر آب بنجیسانند نیم صا و غوغه بایک توله  
عسل یا قند اضافه کرده بخورند و یا چهل روز بر آن مداومت کنند که بوسیر و اکل آن  
مرهم ۱۱۱ + ۱۱۰ + ۱۰۹ + ۱۰۸ + ۱۰۷ + ۱۰۶ + ۱۰۵ + ۱۰۴ + ۱۰۳ + ۱۰۲ + ۱۰۱ + ۱۰۰ + ۹۹ + ۹۸ + ۹۷ + ۹۶ + ۹۵ + ۹۴ + ۹۳ + ۹۲ + ۹۱ + ۹۰ + ۸۹ + ۸۸ + ۸۷ + ۸۶ + ۸۵ + ۸۴ + ۸۳ + ۸۲ + ۸۱ + ۸۰ + ۷۹ + ۷۸ + ۷۷ + ۷۶ + ۷۵ + ۷۴ + ۷۳ + ۷۲ + ۷۱ + ۷۰ + ۶۹ + ۶۸ + ۶۷ + ۶۶ + ۶۵ + ۶۴ + ۶۳ + ۶۲ + ۶۱ + ۶۰ + ۵۹ + ۵۸ + ۵۷ + ۵۶ + ۵۵ + ۵۴ + ۵۳ + ۵۲ + ۵۱ + ۵۰ + ۴۹ + ۴۸ + ۴۷ + ۴۶ + ۴۵ + ۴۴ + ۴۳ + ۴۲ + ۴۱ + ۴۰ + ۳۹ + ۳۸ + ۳۷ + ۳۶ + ۳۵ + ۳۴ + ۳۳ + ۳۲ + ۳۱ + ۳۰ + ۲۹ + ۲۸ + ۲۷ + ۲۶ + ۲۵ + ۲۴ + ۲۳ + ۲۲ + ۲۱ + ۲۰ + ۱۹ + ۱۸ + ۱۷ + ۱۶ + ۱۵ + ۱۴ + ۱۳ + ۱۲ + ۱۱ + ۱۰ + ۹ + ۸ + ۷ + ۶ + ۵ + ۴ + ۳ + ۲ + ۱

روغن بادامخته که مثل مرهم شود بر بوسیر طلا نمایند که ساق از دوی لیکن لیم و جیم بسیار افز  
شوند از آن آبلانوم سفید تخم مرغ و سفید لب خود شیر تازه مقید بود **طعنه**  
ابرقطع الحار را بار روغن کجد یا روغن بزره هر کدام که باشد بطعم نمایند تا آب بسوزد بر بوسیر  
طلا نمایند و دوسه مرتبه از آن شود **طعنه** ۷۹ ریشه بقله الحما که بختل جو کانی گویند که پسند آید  
از آن بر آرد و با نصف درم آن آج حنظل حندی و ناوقه سائید چهار ساعت بقدر فلفل و هر روز



و بعد از آن آب بقله مذکوره بخورند بجهت بواسیر سابقه نافع است ولیکن در این خوردن آن از چیزهای  
 براسه مفضل بواسیر بر حیر نمایند **طلا** سار احمق مغر هسته نزد الو سناشته را لیسو شایا  
 بر بواسیر طلا نمایند و قدری مازنیون اضافه نمود و بواسیر را بخیر دهند که بر آفتاب بواسیر  
 مجربست **طاهر** هلیله کابی بلیله آمل از هر یک و مثقال بسد که باشد سوخته از هر یک  
 پنج مثقال شاخ کاکوی سوخته پنج مثقال زاج سفید ناخود از هر یک و مثقال مقل از هر  
 یک نیست مثقال مقل از آب حل کرده با آذوقه شنبلیله و زرد آرد و عمل بقولم آنرا روزی درم  
 از آن تناول نمایند جهت قطع خون بواسیر مجربست **طاهر** کرم  $7-8-9-10-11-12$  اصل  
 سار این  $13-14-15-16-17-18-19-20$  بزرگ مودج بالکوب با روغن شوق شسته چهار ساعت و قدری از آن بواسیر را بخیر  
 دهد وند مجربست در تسکین باید **طاهر** اقماع با جنجان را با همون آن بادام تلخ سائید  
 و سرکه بر بواسیر طلا سازند که خون جاری بند شود **طاهر** بجهت از آن بواسیر که منده و تازه مجربست  
**ص** کلوی تازه که دوی هندی است هر قل که ضرر نباشد خورند و بشویند و بگویند  
 از آب صاف شیرین اگر چه آب یارن باشد بهتر است بر آن بریزند و بیفشانند تا آن خوب  
 شود پس آن آب را در ظرف سفالی یا در ظرف چینی گذارده سر آن را با چوب بسته بکند و غبار  
 نرسد و در آفتاب بگذارد تا خشک شود پس قبل بخورد بخواهد و هر صبح و شام یک لیچ بخورد  
 مجربست **طاهر** قلم  $21-22-23-24-25-26-27-28-29-30$  اءه اسوزانید و بر بواسیر اوخته دو سه مرتبه طلا نمایند تا طم  
 آن بود **طاهر** عصا  $31-32-33-34-35-36-37-38-39-40$  سار  $41-42-43-44-45-46-47-48-49-50$  را در ظرف مس بگذارند و بر آتش ملایم بپزند  
 و آنرا بظرف مس بپوشانند تا خوب گرم بشود و بی یک مثقال آن یکجبه کافور خالص در آن اندازند  
 و باز سر آنرا بپوشانند تا که کماخته گردد و فرود آرند تا سر شود و همان قسم پوشیده بدارند  
 و بعد از آن نظیر قضایا جگه هر جگه موضع بواسیر را خشک کرده از این روغن شیر گرم



بروغ بادام چرب غوده با سچندان عمل بقوام آرند و همچون سازند و مشقال روز صبا  
 بواسير بخورد **ملح** برای بواسير حموي و سردی مفيد است **ص** پوست هلیله از چرب  
 هلیله سیاه پوست هلیله از چرب و آرد و مشقال آرد و مغی شش مشقال شیط چندی از فلفل از چرب  
 پنج مشقال چوب و اغاشاندانی از چرب يك يک مشقال و نیم قند سفید مجوف و در صبر سقوطی  
 از چرب سه مشقال کوفته بخبر بروغن بادام چرب غوده با آب مرشته در سایه خوب بمالند پس اگر نرم شود  
 با آب مرشته چرب سازند و هر روز یکبار بخورند

## دهن البیض

بواسير بسیار مفيد است **ص** تخم مرغ حرق کرده و در آب و آرد و شراب بریزند و با آب آمیخته  
 بر آتش کدازند تا سرایت نماند و در وقت بخورند با آب یا بکرانند تا نیم سوخته شود  
 و بهر حسته آهني و مشقال آن آنرا بریزند و بفشارند تا آنچه حنیت است جدا شده ببطور تشبیه  
 بپودری بر خوانند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین یکدیگر حنیت را نمالند و یا اینکه زرد و بیضه  
 را هر قدر بخواهند سخت بچند و با چوب صفتی کرده نیکو مالند و بفشارند تا آنچه حنیت بپاید  
 بگریزند و این نوع بهتر از اول است و بسیار بر می آید **حب** بواسير بسیار مفيد است

**ص** اسکبیت تخم کرفس از روت پوست هلیله از چرب و نیم تخم حرم ترد سفید مجوف و غون  
 بادام چرب کرده بیست و چهارم مشقال از چرب و دوم از کوفته بخبر باب  
 سفید تا سر شمع بسیارند و روزی دو درم بخورند و بهر جهت بواسير خوبی نام است و در  
 آب و روغن الصابون بکشد و با آب بکشد که در دندان آب بکشد یا در آب بکشد یا در سر که در مشقال  
 را با پوست هلیله کالی بروغن کاهو بریان کرده کوفته بوزن آن شکر سفید اصل کرده و مرشته بقدر  
 نام است

## حب اسفود

از خودی چوب بسیارند نیم درم روز بخورند **حب اسفود** برای بواسير خوبی  
 است و طبعین المعرا از چرب و دوم از چوب اسفود از چوب اسفود از کوفته بخبر

بامروز شش بقدر بخودی جی سازند خوراک نیم گرم است **معده** میجست و جمع بواسیر می  
 و فوراً تسکین یابد **ص** موم پیر بطیارونه اقیوت مسای از هر یک و در م مانند قیر  
 ساخته به پشم الوده در مقعد حمل نمایند **معده** میجست از راهای بواسیر که در کد  
**ص** آب پیاز یا زهره گاو منزه نموده به پشم آلوده بردارند فوراً تسکین کند **معده**  
 بواسیر را نافه است **ص** خرطین پنجاه عدد و در روغن کنجد بریان نموده پس صاف کرده  
 در روغن بیاقد می موم خالص بکامند و ده درم وینا که باد بجان نرم سائید بدانیا می  
 و به مقعد طلا سازند و برای قطع خون آن قدر از صابون داخل کنند و استعمال نمایند  
**معده** میجست بواسیر خونی و بادی بیدیل است **ص** باد بجان نوح رسید  
 هر قدر که ضرورت دارند و جوش را خالی نموده و روغن تخم کدو در آن برکنده و سرش را بسته و یک  
 حالت گرفته در تنور باده رفون گرم یا اجاع گرم بر نیکاکش پنجه پس بر او سرده روغن الزان  
 برارند و اقامه باد بجان با سوه با آن اضافه نمایند و بر بواسیر طلا سازند بجز **معده**  
 بواسیر را پشه ده و خشک کردند **ص** سپندان سفید بخر حنظل اشنامر یک ساق  
 انتر و ت همه برابر بر کوفته اقراص سازند و بوقت ضرورت بواسیر را در آن تخیر دهند **معده**  
 خون بواسیر را بند کنند **ص** سقل سفید و ص که تازه تخم کنند تا کل باد بجان و روغن الباقا  
 زنجبیر که گرم را گوید اقراص سازند و بوقت حاجت بواسیر را از آن اقراص تخیر دهند  
**معده** میجست اسقلادانه بواسیر آلوده است **ص** زنجبیر نیم درم سوخته بر کطل و نیم  
 شتر آری کطل آهک آب ندید زنگار از هر یک نیم کطل سیما ربع کطل ادویه را با سرکه انکوری  
 بسایند تا نیمه نشسته شود پس خشک کنند و دفعه دیگر با آب سر جی ساینند و آنرا صابون کنند  
 و بوقت حاجت بر بواسیر قلع ریاشند و این را یک بر دیک نامند **معده** میجست



از هر يك يك دلك كوفته نيجه بلعاب برز قلو ناسته افروان سارتد خوراك يك مثقال است

**قص الخبز** براي كثرت آمدن خون بواسير و افراط طبع سفيد است

پوست پشم لنبيا چنان دم كل سرخ مندم الاقعا كهر ابي شمع كشيرو صغبر عربي يازوك

سرمه بلكشيد سفيد نشاسته كل ارضي كنار فاني ب السوازيك و در دم انافاك

و نيم كوفته نيجه برب و در سر شستافروان سارتد و در سايه بخشكا كند خوراك يك مثقال است

**ملعده بجهت** بواسير و شقاق قعد سفيد بود **ص** روغن هسته نخل و اسلوب كاو

سيدر و روغن كوحان شتر و روغن كرات از هر يك جزوي با هم بكارند و بمالند تا ميره كسان

تثو و بواسير طلا نمايند كه به شوق **ص** بواسير عجب النعم است **ص**

خجاري كند تزييه و هر سه بالتيو مائيد در پاچه بسته بزيه اكستر كم كشد تا بپزد پس آب

زرد و تخم مرغ روغن كل سرخ داخل نمايند و مثل مرهم سحق نموده استعمال نمايند **ملعده**

براي بواسير و زنده مجرب است **ص** شب عياني محلوله در دم خاكستر جنون برز او

كند از هر يك هفت درم تو بال النحاس تو بال آهن از هر يك پنجم درم مرعي صاف و شير سكين

از هر يك و در دم او بركوفته نيجه بالاشق محلول با سكر شسته مرهم بسازند و بواسير طلا نمايند

**ملعده بجهت** بواسير و در آن فوران سكين كند **ص** روغن كل هفت درم تخم كاو

سج درم و مرصافي پنجم سفيدك ارز سفيدك كمان مرغانك كشيرو صغبر عربي

يك درم سفيدك تخم مرغ يك درم حرام مغز ادر و روغن اندازند و بعد موم را با آن بكارند و طلا

سوه داخل كند پس از آتش بردارند و سفيدك و كا فور اسوه در آن داخل نمايند و بخوريم

بر وجهي بعد از آن سفيدك بيضه داخل كند و حل كند تا مثل مرهم كند و دو قدي از آن بر

طلا نمايند مجرب است **ملعده بجهت** بواسير و در آن ببيعدال است **ص** مرهم ك



زدن و تپیدن بیرون کند آن بجز آن نام جید نامند و بالعکس مجروح نام روی گویند هر که  
 یکی فیه چوبک بود یکی غلبه نغم نیابند و مختار بقال دیگر باشند که آنرا مجروح ناقص گویند  
 و درین صورت اگر غلبه از طبیعت باشد آنرا مجروح ناقص جید نامند و الا ناقص در جی بزرگ  
 مجروح با انتقال ماده بود از عضو به عضو دیگر نیز اگر انتقال از عضو رئیس به عضو غیر  
 مجروح انتقال جید بود و الا بعکس انتقال در جی گویند و مجروح مختار است که بعد از آن  
 ماده واقع گردد و بر وزن یک ایام مجروح مثل روز هفتم و چهارم واقع شود و مجروح  
 بعکس آنست و میباید که همچنانکه در روز قتال از طرفین است یکجنا و قتال هر دو با اشتداد  
 خطر آنک مثل نمر و کرج و غبار و چیزهای و خشت آمیز و خوف و وحیرت که در  
 همان قسم امور هائیکه مانند قلق و کرب و سوحال و اضطراب بیمانیر واقع شود و مجروح  
 بد قسم ماده بود پیچ است بقی طسهال و آدرار و عرق و تب و غیره مجروح  
 است پس یا اسهال پس بقی پس باد را پس عرق و هر یک از اینها است اگر ضعیف اند  
 و غشیا و ثقلت نفس و تلخی در معده و تارکی چشم و سقوطانض و  
 آنست که است و اگر از معده ثقل بدن و قیاس سر اسب طرف اسفل و نفخ بطن و در  
 و قزاق و در کانت اسهال باشد و اگر ثقل سم و دوی و طنین گوش و سرخی و خارش  
 علامت صاف باشد و اگر ثقل مشابه و کثرت بول و غلظت آن بود علامت آدرار  
 و اگر کثرت بدن و تب و اشتها بیشتر هر یک بی بول بر وزن چهارم و غلظت آن است  
 عرق باشد و هر یک از اینها که در بول بود علامت قیاس از آن مندر فم گردد و از بجهت  
 مجروح که بقی یا اسهال یا عرق باشد تا هم و مجروح که در بول است علامت خیمهها و بجهت  
 مرونه اصلاح است تا اگر در بول و عرق است و اگر در بول است و اگر در بول است



که اند تشویر افعال طبیعت واقع گردد و بحسب بحر ان وقت شروع می باید کرد مثلاً  
اول از وقت بزوال شروع شود تا روز دیگر یکروز حساب آید که **تفصیل ایام بحر**  
روز اول بحر ان روز دوم خلا فی سوم واقع فی الوسط چهارم بحر ان پنجم واقع فی الوسط  
ششم بحر ان هفتم بحر ان هجدهم یوم مسول نهم بحر ان دهم مسول یازدهم بحر ان  
سی وازدهم مسول سیزدهم بحر ان چهاردهم بحر ان پانزدهم خلا فی شانزدهم مسول  
هفدهم بحر ان هیجدهم بحر ان نوزدهم مسول بیستم بحر ان بیست یکم بحر ان بیست و دوم  
اربعین مسول بیست و سوم مسول بیست و چهارم بحر ان بیست و پنجم مسول بیست و ششم  
سول بیست و هفتم بحر ان بیست و هشتم خلا فی بیست و نهم مسول سی ام خلا فی سی و یکم  
بحر ان سی و دوم مسول سی و سوم مسول سی و چهارم بحر ان سی و پنجم مسول سی و ششم  
مسول سی و هفتم بحر ان سی و هشتم مسول سی و نهم مسول سی و دهم بحر ان و بعد از ان بحر ان  
بعد از بیست روز میشود بعد از هشتاد بعد چهل روز بحر ان میشود در امراض حاد و در  
بیمیه مسول میدهند و ناهشتم انتظار نمیکند و بحر ان را عن خصوص ترتیب موی بسیار

بعد از ان اسمی **باب سوم در امراض حروف الحیم فصل اول**  
**جنون** بضم جیم فون و سکون و اوو نوون در لغت بفارسی یوانکی نامند و آن  
مرضی است که از احتراق اخلاط فاسده هر خلطی که باشد بهم میرسد و حواس مختل  
بسیار و عقل را از تدبیر بدنی بازمیدارد و معزول کند و غضب شدید کند و قصد  
بندادن بچشم کند و از انچه حرام الکلی است و آن لکن از احتراق خون پیدا شود و آن  
نحوه و باری و قصد آخرت مرغ و حالت سکون در ان پیدا شود و لهذا باین نام مسمی  
گردد و از انچه قطرب بضم قاف و سکون طای مهمله و ضم را مهمله و یای مؤنث حیا

این مرض از جم کر برین باشد و خلوت طلب و گوشه نشینی اختیار کند و قرار و آرام براند  
 بیش از این ساعت ندانم بلکه همیشه در تفریح و میاند و اکثر بر ساق پايش چرخ و تفریح بگذرانند  
 این درسه مانند علاج مایه خویا و مرغ که بعد از این در چرخ المیم ذکر آن مبسوط خواهد آمد  
 و بعد از این شصت روز جنون نافع بود **فصل** اشنة لطفار الطیب نارمشك فخره  
 با السوفه و قنقل در چینی سنبل الطیب از هر يك مثل نصف آن مصطكى غفران از هر يك  
 ربع وزن گرفته بخیچه با غسل شسته تناول کنند **فصل** برای جنون مفید بود  
 قنقل الحما و قنقلی و قنقلی که در بوس از هر يك پنج مثقال غفران و هر يك صافی ستموئی و  
 از هر يك و درم اشق یکم ادویه را گرفته بخیچه با غسل مصفی معجون سازند پنج مثقال  
 که با بخور **فصل** برای جنون مفید است از ترکیب شینگه الزئفر و علی است **فصل**  
 غنچه کل سرخ منزع و کافور از هر يك یک درم شحم خنظل غاریقون هشت سفید فلفل سفید  
 یک مثقال صبر سقوطری پنج مثقال عنک هندیه یک درم حرامنی نیم مثقال زنجبیل و شکر  
 و هر ترکی خاما اسارون حبیب ساعه و زعفران و کافور و شحم خنظل از هر يك سه درم اسارون  
 ده درم تخم شاه مسفرم تخم فرفر شکر تخم باد زنجبیل تخم انیسون تخم نعناع خشک  
 اقیقون یک درم و نیم ادویه را گرفته بخیچه با دو وزن تمام ادویه غسل مصفی معجون سازند و بعد  
 شش ماه استعمال نمایند **فصل دوم جنام** بضم جیم و فتح ذال معجمه و الف  
 مشق این جنم بمغی قطع است جهت اینکه از خرابی مرض الاعضاء رنجده و منقطع و  
 میگردند بسبب اینکه حرکت از سودای فاسد غیر طبعی است بعضی  
 و در ابتدا و انقبای سرخ تیره و متیاشد حیران و فتره تیره و تیره و سیاه میگردند و از اج  
 آب و طویان لیم دفع میگردند در ابتدا اعضا را فاسد میگردانند و بی اندازد و بعد از آن

اگر کسی خور و بری نکرده باشد و ذکر کلاه حرفه لاف بگفته شد و اگر غنوت پیدا کند بخوان  
 لب سدر و حبت میکرد و اگر کسی جلد بریزد بر قان بهم میرسد و از این مسر است  
 و دی بدیگری سرت میکند و سبب آن کثرت خوردن اغذیه یا بسره سر جمل الح البقر  
 و شل و شست بزای عدن فخره حار باشد مثل آشفان است که را تدا و تولد شو سوز بعد از آن  
 مثل کله چنان طن منتشر کرد و از اسباب جالی آن حار بعد خوردن چیزهای محرق خون مثل شک  
 و قوم و کوه و کوه شمای قزین آن درخشدن سفیدی چیتای سوسه و تیرگی  
 بعد از آن بعد سرخی آن و سرخی بول و آمدن عرق بسیار و تغیر او و در این **معنا**  
 اگر کسی فصد یا سلیق باید و اقصار بر خوردن چیزهای لطیفه مانند شوهر بای تخریب  
 و شوهر بای بزغال و استعمال ماء الشعیر یا شست غناب و شست شکر و قی کردن آن  
 بعد از این شست و غش و کرمایر و جالبان تا یک هفته و خوردن ماء الجبن استعمال نمایند پس  
 مثلاً **ص** سفونیا لولو از هر یک یک گرم کاجور حلیله از هر یک نیم گرم کوفه  
 و سه نیک هفته استعمال نمایند بعد از آن یک روز ماء الجبن و یک روز ماء طعمه و را بخورند  
 تا شش **ص** موی منقح بکر طل حلیله سیاه و قرم از هر یک دو گرم نانخواه نیم گرم جلینت  
 و نیم گرم در سه طل آب میجو شاستند تا سدس آن بماند پس صاف نموده پانزده در غم غسل صافی  
 و از هر چه بوشند و تا دو هفته استعمال نمایند و خوردن تخم خرم اگر میسر شود خواص عجیبه  
 و در این کف یاها بشیم جنفل سبز ماده جذام را بنده سازد **معنا** حلیله سیاه شیطان  
 و از هر یک دو گرم و از قفل پنجم گرم کلس سفید و در دو نیم بار و غی کار چوب نموده و با غسل  
 و با کرم که در خود سه درم بخورد **معنا** سیاه کیم فستقی پاک و قیوه غسل سائید تا یک هفته  
 یا از هر چه بوشند تا اول کند **معنا** حلیله عقیص یاوی سوزانده با کرم مکر به جلد نام نماند

مفید بود **ملح** بر طرف با نصف وزن آن و برین غیلاب میخوشانند تا که سر اشوب  
 صاف شود آب آنرا میاشانند و تا چند روز بر آن مداومت نمایند که آب به شوره می رسد  
**ملح** بر کف حفظ و در دم سائید و با غسل آن یک هفته هر روز بخورند نیز مفید بود  
**ملح** شربک این درخ شدن و رسیدن باشد یا برک آن بقدر نیم من بوزن اهل هند و یا یک من  
 آب به مقدار دین درخ کرده و سر آنرا بسته تا سه هفته در بوزن دین نمایند پس تا شش ماه روز  
 یک کاس آب خوری از آن بیاشانند بهترین همایند و از برای جلد آفتابی **ملح**  
 نیم س ۵۷۸۵۱۱ را در نیم من عصاره بلاد میخوشانند و در زمین خوب بکارند و  
 آب آن بلاد دهند تا سبزه گردد و بر کبر سرغ سفید متصل بکاه آن فرو کنند اگر آن پسینا  
 شد آن کاه را از ریشه قلع نمایند و در سبزه میخشانند و تا هفت روز در شیره س ۵۷۸  
 ۵۱۱ تا که تسفیه نمایند پس خشک نموده سائید تا یک هفته بقدر یک دست  
 هر روز بخورند که جلد نام بر روی آن **ملح** بر درخت لاوس ریزه کرده هر روز  
 بقدر یک اوقیه باینک طر آب میخوشانند تا بابت رسیدن صاف شود بنوشند چهار پنج  
 مجلس از شکم فعل آید که سواء محذوفه دفع شود و جلد نام بر روی آن کرد و لیکن مشروط برین که در وقت  
 قبل از خوردن اسفید لاجر گوشت کو سفید و بهر بخورند باشند و روز سوم آن را بر طبع بخورند  
 و تا چند روز برین عمل مداومت کنند پس مکرر مجام باید بروند **ملح** میخوشانند  
 این نسخه هند میخوردانند **صل** مال کنکلی وای هندی است از یکدانه درخوردن آن  
 شرم نمایند و هر روز یکانه میخورند تا چهل روز چهل دانه بشوید و باز کم کنند هر روز یکدانه کم  
 تا یکدانه برسد و در ایام استعمال از ارض نفسانی و از خوردن حیوانات و لیبیات اجتناب  
 کنند محمد دفع جلد نام میخورد **ملح** برای جلد نام مفید بود **صل**

كما في بوس عاريقون حش سفيد خرب سينا كلفلين ساريزون ستمو نابصل الفضل مشوي از هر يك  
 هفتاد درم زعفران فرفيون اسحق از هر يك هشت درم مركب چهارم معصانه الحارسة عرم غسل  
 مصفي بخجل لوبه را كوفته بخته بجمع سازند با آب نيم گرم روز دوم بخورند **معده حشرات**  
 نام برد **ص** صبر بنو طري از زرد قوب سفيد مد بر از هر يك و آرد مشقال ايتيمون چها مقدار  
 بسفليج اوزون از هر يك سه مقدار افسنتين فله هندی شمع حنظل ستمو ناب مشوي از هر يك  
 دودرم كوفته بخته با آب سرشته بپزند يك گرم روز ناول غايند **معده براي جذام نافع**  
**ص** نظرون اسحق فرفيون كوكره زرد برك انجيرو اليونوم سلكه و با سر ككهند انكوي غايند  
 جذام طلاع غايند **معده حشرات** ابتداء جذام كه زائل نشود **ص** برك حنا بقدر ضرورت  
 در سايه خشك نموده و آب شنبه بنجس كنند بجم با آتش ملائم در يك گلاب مجوشانند تا ملك آن  
 بماند صاف نموده هفت مشقال شكر سفيد داخل كرده بپاشانند و تا يكما كبرين مداومت غايند  
 و غذا كوشتن بزياله باشد **معده براي جذام** و قروح خبيثه مجربست **ص** بكوند  
 ليمون ترش كرفه و انسيان بپزند و بقدريك سرخه و توتياي هندی و اسبواتند آن مقدار كه  
 خاكستر كرده و در يك حصيد بپاشند و بمكند تا تمام آب آن مكيد مشوي و حصه ديكر را نيم بكنند  
 كه يكي آب يك پياله شويبا از هر كوشتي كرا باشد و لكركوشت بپاشد و يا اخور حن آن پرخير ميگردد  
 و نك را با برك شمع جوش حله و تا خوب طعم يابد و مود اشو صاف نموده و باندك غلغ و پياز سرخ  
 و بپاشانند پس آورده بعضي را بشدت و طريبات غليظه از جود زردك فم غليظ و السمال  
 ريد و ناده روز هچنين بعل آورند كه انشاء الله تعالى شفا حاصل ميگردد و هر نوع كس عليه پاشند  
**معده براي جذام** مجربست **ص** بگيرند و عدد ۵۶۱ استيخانكي بلور زن در كوزه  
 و چهار رطل روغن زيتون داخل كرده سر از احم نموده در تون حمام بگذارند تا محرق شود

و یا اینکه رطوبت و سوراخ در سر از اجزای کم بپزند که بخار آن بیرون نرود و مجوشانند تا که  
 مهر اتو پس صاف و غوده و نرم و وضع جدام عکند و مجربست **معده** عجیب جدا نام نیز مجربست  
**ص** بکیرند اسوسا را و یکسند و چنانچه افی بهمیکشند و یا یک کرده در یک نهند  
 و هشت اوقیه خمر و یک اوقیه آب در آن اخل کنند و شیط بر حندی و بیخ و لوف از هر دو  
 نیز تخافه نمایند و یا تش نرم بپزند تا مهر اتو پس موی و موی روی مجزوم را فراشید تا  
 سه روز تا این طبعی طرا کنند بعد از آن ادویه که در آن کوشت افی باشد خورده باشند و نفع  
 این طرا این که پوست نافس را دور میرکند و پوست و گوشت خوب میر و یابد **معده** عجیب  
 جدام مفید و **ص** حلیله سیباییست درم بسفایم فستق چپا درم هر دو را نیم کوب در  
 دو من آب مجوشانند تا نصف بماند آنکه هفت درم اقیقین را در پارچه بنشیند در آن بیندازند  
 و یک وجوش داده فرو آورند و پارچه اقیقین را بشوید پارچه را بیندازند و در آن صاف کرده و بشوید  
 و پنجین از هر یک ده مثقال همان حل کرده یا شامند **جوارش بلادر** **ص** شیش  
 کوبد که این دواي حلیله است که سابق ازین ملوک امراض صعبه را مثل جدام و بومریض  
 واسو وضعف با صره باین دوا و لدای میگردند و تا یکسال باید خورد که در یک مرتبه از این  
 نیم انداجون متعالی جیم امراض را از آنل گرداند **ص** حلیله سیباییه منقح لیمه منقح از هر یک  
 سی و شش مثقال سونبر نیست و چهل مثقال زنجبیل فلفل سیاه و فلفل و فلفل میواز هر یک  
 بیست و دو مثقال سعد کوفی و ارشک و قاقه اصغار از هر یک و مثقال کبابه چینی عسل زده  
 از هر یک شش مثقال ادویه را جدا گانه کوفه و حبه بوزن نام کم فرو در آن نشو پس هر یک  
 که در پیش شش مثقال فایند یا آن قوام آرند پس جوار را اخل کرده خوب حرکت دهند تا مخلوط  
 گردد پس هر که خاک شود از اینا حق بسازند و زن هر چند که حوصتقال و بر باشد پس

بنده از آن مجربان نالید و در ایام سال و در ایام خورشید باید از اینیات و حریمات چنانچه باید  
 معبرای جدایم صاحب بخش مجربانسته است **ص** سنبل الطیب چنانکه آمد  
 در فغان سلیمه سلطانیه عاقبت حاکم مصطفی قتل از قمر ساندیست اشش مریز میوه ساله  
 مسالکوسن راوند مدحوم سعد کوفی کلیل الملائک و قتل ارسا از هریک یک کوفیه که درین  
 دو مثقال زعفران و دو مثقال عکالت البطم سه مثقال موم و واقیه موم و درغن زیت که اگر  
 ادویه را که قهقهه داخل غوطه بار و غن نادین بقل مهر لویه و برهم سازند و بر جای خنک طلا  
 نمایند **فصل سوم در جرب** بفتح جیم و رای مؤمل و باء بفا و ی غاشش نامند  
 و آن دانه ای که چسب است که بپزند می آید و در اول سرخ زیت میباشد و خارش بسیار  
 میکند بسبب آنکه ماده آن خلط غفیفه فاسد و بوقیر است که طبیعت آنها از این فیرون دفع  
 مینماید و آن در نوع است یا کبیر و کبیر است که دانه های بسیار بزرگ و پخته و پوست آن  
 باشد و خارش بسیار کند و چرک می آید و در طب آنست که چرک او در وازان طویات از چرک  
 آب پیون دفع کرد و هرگاه در آن خجاست و درایت چندان نباشد بزودی با صلاح این کار آن  
 خون سیاه و چرک غلیظ آید و آنرا در آن گرم ریزهای سفید مدو سیاه کوچک تولید آید و در  
 سده ای که نظری می آید که ده و متانیه نیز جرب بهم میرسد و در چشم نیز و آنرا آن چنان است  
 اول اینکه در آن در چشم خستنی اندک بهم رسد و خارش و این جرب غلبه نامند  
 دوم اینکه در آن در چشم دانه کوچک بصورت خفیف که در آن سفید باشد و از آن پوست  
 نازک جدا کرد و سوم آنکه بصورت غمزه و بعضی از آن چسبید به بعضی و نیز آنرا استند  
 نیز چهارم آنکه سیاه باشد و این دانه ای ترین همه است بدی و بدی و دشواری علاج  
 می یابد و از آن پس میرسد است و سبب آن یا از غلظت خون و یا غلظت آن یا صفراء و سواد

محقق و بلیغ ملکه بود و این من عجلورت و هسایک بغیر سیرت میکند **ص** اگر از نرگس  
 خون بود فصد اسلیق نمایند پس بولاق من خطاطی منضج و مسهل بد چند و در مسهل افتد و  
 اضافه نمایند و برای جرب طب این منضج استعمال نمایند **ص** بعد از آنکه بینی بچرخد و  
 برک کوزن یا نادر یا دین یا دین از هریک و در دم کل نیلوفیو یکدم برک سلسله تخم خربزه کل  
 اسطوخودوس از هریک و در دم و نیم تخم کاسنی چهارم تخم کاسنی و در دم و رقیق کاوزن یک عمر غیب  
 الثعلب از هریک دو آذره توله شبخیز سکنده صبح چوشانده صاف نموده کلقدن آفتابی سائیده  
 سه توله حل کرده بنوشند فصد آفیه و خست که بر روز پنجم با همین اجزاء زرشک میدانه بکنوله و نیم  
 بسفایچه فستق درم بر سیاه و شان و درم و نیم چوشانده فلو من خیارشور جفت توله شیر  
 سه توله مکرر مالد صاف نموده کلقدن آفتابی سه توله روغن بادام چشماشته اضافه نموده مسهل  
 بد چند و در مسهل دوم سنا که بکنوله و نیم و همین قد تخم خیارشور نیم کوب اضافه نمایند  
 و در مسهل سوم پوست خلیلج از هر شش ماشه پوست خلیلج کالی و درم خلیلج سیاه یکدم  
 اضافه کرده بنوشند و در جوش آخر لیمو بود و درم و نیم راپا چوبسته داخل سازند و بر روز دوم  
 مسهل این تهرید استعمال نمایند **ص** بعد از پودانه تخم کنوج از هریک یکدم و در  
 بخورند و اگر بعد تنقیه آثار جرب باقیماند این ضماد را بکار بند **ص** توتیا و هند  
 بریان قیقه که بپزند ال گویند از هریک و درم ۵۱۱ = شکر از هریک و درم  
 روغن برشف خام تلخ سه درم طایر برنجی یکف دست بمالند تا غلیظ شود بعد از آن  
 آب داده بر موضع جرب بخارند بمالند و مسکت صبر نموده از آب مرچشوند مجرب است  
**معده** توتیا بریان ۵۵۵ هم آمله سار از هریک سه درم روغن زیتون پنجه توله روغن بر  
 در هفت آب شسته ادویه را مخلوط کرده بوقت ظهر جرب بمالند و بعد نیم ساعت از آن بخورد





برای جرب و حكه بسيار نافع است **ص** حليله اصفر از دانه صاف كرده و تسنن شغال تازه  
 پرميادشان از هريك دو مثقال و نیم آنستين رومي يك مثقال و نیم كوفته بخنه بالگشمش سبز  
 بقدر كافي آدويه مرشته شو كرده و ميچون بسازد و در روز يك بار كه بخورند **لمعه**  
 بجهت جرب نافع است **ص** پوست حليله جز و پوست حليله كبابي حليله سياه از هريك  
 ربع مثقال هر سه طوري نيك مثقال غموني امدن مثقال و ده بال آب فندك و حب سبز از دود  
 از آن كه سقمي يا آب كاهد و در رتبه صحن غصه خشك كرده باشند يك مثقال هر روزه بخورند  
**لمعه** بجهت حكه خشك نافع است **ص** تخم خشخاش سفيد استخام مشاي با سكر  
 سايند و سكر ملا مخلوط در جوسه زير رقم كرده **لمعه** بجهت جرب بجهت جرب  
 است **ص** تخم پياز و نس و خه كوكرد از هريك هشت مثقال بگر و غش كچم مثقال  
 سايند در ظرفي بگر و غش كاه كاهيكند كاهيكند تا رنگ آن سياه شود از آن پديد ستانند  
**لمعه** بجهت جرب نافع است **ص** تخم خشخاش سفيد و سياه از دود چاه شغال  
 نشاسته كنيز اخضر و عري از هريك يك مثقال و نیم تخم خشخاش آدويه جيني تخم مثقال آدويه  
 كوفته بخنه بال آب الحار سرشته قوس سازد و با سكر بچين بچين جلي و در دود بخورند **لمعه**  
 بجهت جرب و جرب نافع است **ص** شجره لبيس تخم پياز سفيد از دود كوكرد  
 سوخته پيست تخم مرغ سوخته با سكر كوفته بخنه و در روز يك بار كه بخورند **لمعه**  
 مرشته بجهت جرب ملا سازد در جوسه زير رقم كرده **لمعه** بجهت جرب و حكه نافع است  
**ص** آب انار و سر دو عدد هر يك كه لنگر كنند و تخم سرشته رومي غلي ميچون مخلوط كند  
 پس در صحنه از آن كاهد و در رتبه صحن غصه خشك كرده باشند يك مثقال هر روزه بخورند  
 مفر تخم كوكرد و در روز سه سنگي و كيكدي تخم پياز و تخم خشخاش سفيد و سياه از دود چاه شغال



تألی نمایند و مالیدن کرده کاوتیک را مفید بود متعاقب آن در آب کسره نوبت بیند و بخورد و  
 محلول و ضماد آن نور این مرض را از ازال سازد و خاکستر چوب و شاخ درخت جمبر که بپزند آنرا اگر بماند  
 برنج و آبی آتشک اگر دروغ نمایند در دو سه مرتبه بخشکانند **طالع** سار ۵۰۵۰  
 محرق با آب بهنکه سائید و بر رخ آتشک طلا نمایند در دو سه مرتبه بخشکانند مجرب است  
**طالع** سار ۵۰۵۰ هند شسته و درم شنبور یکم که در چوبی نیم گرم و اگر باشد  
 باز نور است باز ده تخم مرغ که در بزخاکستر ریخته باشند بعد حاجت برشته استعمال نمایند  
 و اگر جای که چوبی ۵۰۱۰۰ = لکتر در هر یکس بکن مانند تان ناپدید شود پس آن  
 که پاسبانند و از خاکستر آن نیم مثقال داخل آن کنند که بعدیل است برای زخم آتشک و از  
 مکنو در یکشنبه و در پنجشنبه آن مجرب است **طالع** ۵۰۱۰۰ = ده مثقال در طرف  
 سفالی که آخیه ۵۰۱۰۰ = کو که در رخ از هر یک هفت مثقال سائید بعد از آن که صحر  
 را از آتش بر داشته بهوای آتش نکاهد آنرا در او بپزد اضافه نمایند و حرکت دهند آن بعد کرد  
 و پس از آن عقلا چون بدست بمانند مثل غبار استعمال نمایند و هرگاه منجر کرد سائید  
 طلا نمایند که برای مولود آتشک و زخم مجرب است **طالع** آب برك سر بهو که حوای هند  
 است سردم باربع وزن آن فلفل سیاه سائید و حبیب بنند و در تاجها ده روز در و زمین قدر  
 بخورند و جهت دم مرض با در نك مجرب است **طالع** ۵۰۱۰۰ = سفید قشقری نیز در  
 عاف و قحاشکر مرغ بسیار کهنه اجزای و الیو سائید با غسل شسته بعد از خروج سائید هر روز  
 یکی با سر شیر آلوده بخورند و ناسه روغن دامت نمایند مجرب است **طالع** اقیهون مثقال  
 بسفلی غار بقون از هر یک شش مثقال خرقه بپا کنند از هر یک پنج مثقال اسطوخود  
 صفت مثقال ایا در ده مثقال کو قه بخته چرب سازند و بکار برند جهت اخراج مولود آتشک مفید

**معرفت آتشك نام است** **ص** سار ۵۱۵ اخضر هندی گات  
 در اسنك اخريك نیم دم حلیله کنی سیای کنی در آب لیمو کغذی یکشنبه در و شنبه  
 نوبه جو سازند صبح قبل از آنکه واشد و یک جوشک است و بزیکه بخورند و دوسه آب  
 بپوش ساینده ترخم آتشك طلا نمایند **معرفت آتشك بحر است** **ص**  
 سار ۵۱۵ هندك حلیله کنی از هر يك سه مثقال ریگ پودر چنانچه  
 ۷۷ است و یکدانه سار ۷۷ دکنی یکدانه جمیع لغز را در آب یکصد و یک  
 می زن ساینده جو بنفشه بعد بخوری هر روز یکبار آب لیموی ترش فرو برند و از ترخم  
 آب باشند قدر از آن جها با آب لیمو ساینده بر آن ترخم طلا نمایند **معرفت آتشك**  
**بلدود** **ص** سار ۵۱۵ هندك يك توله حلیله سیاه و توله حلیله سبز  
 از دود اندر سه با پنجاه عد آب لیموی کغذی خوب ساینده جو سازند بعد از خود  
 بزیکه با آب لیمو بخورند و یکبار با آب لیمو سود و بر ترخم طلا نمایند **معرفت آتشك**  
 و فرم خفته بحر است **ص** سار ۵۱۵ هندك یکا شه گات چند غنید  
 مغز سید الخیر که گند نباشد از هر يك یک توله در و ابی با خوب ساینده و با مغز سید  
 طلا نمایند و عند الضرورت بر ترخم بمالند لیکن اول ترخم را خوب از چرك و بر طونا مرصاف  
 نوبه پس در آن بمالند **معرفت آتشك نام است** **ص** در اسنك  
 خالص علی سه مثقال که يك توله وزن هندك است قدر سیای سیاه گند شش مثقال از آرد  
 ایسی که بمالند و با قدر سیاه آینه هشت حصه نموده اگر کولتن هر حصه را یکبار سازند  
 چون آتشک فرو برند و الا متعدد ساخته هر روز یکبار بخورند و در آبام خورند که  
 در اجرام از خود در آن صفت و بادی و غلک برهن نمایند **معرفت آتشك نام است**

**ص** مرد اسنك سه متقال سينك دانه قد سينك اهر يك چينا اوله اوده راسييارم كويند  
 ديناقد سينك آغينه شاره حقه غايد در حصه اوده بيارين قوي المراسيه و حب انزبوت شام  
 فروزند و ضعيف الما ريك و در الما خورين انديشي و بادي اجتناك كند عذنانان كنند  
 بار و غن بسينا **معه** بجهت نخهاي آتش كونه و غيره مجرست **ص** برك جنازه  
 كه ضرر و بياستد در مياي خشك كركوكات سعيد اهر يك چينا ديم قلقل سينك اوده در هم  
 نرم شوه و غن مسكه كاوشانده و رم موم خالص همان كد كخته از آتش بركه قته اوده و موز  
 نموده و چوب نيم برم زتن نامثل هم كرده و بزخم آتشك هر جا كه باشد ملاغايين معونه  
 تعالى در دوسه مرتبه بهر شوه **معه** بجهت باد فرك مجرست **ص**  $\equiv \vee \equiv$   
 اسوده در هم بر جاسنك يك رم عروق الصباغين يك رم همه را كوفته بخينه با غسل و صفي معوم  
 رشته سوزن اوده معجون سازند و دوازده عد حبيب بندين و يكج بليند از د و يازده  
 حبله رزي يكو بخورند و اگر فائده نكند بخشد مرتبه ديكر بخورند به نهم اول **معه**  
 بجهت زخم آتشك بسينا مفيد است **ص** قنديل كه بهنگ كميله يا مند شش متقال  
 صفي كه بوزن بنكا اهند و توله ميشو  $\equiv \equiv \equiv$  كرك در در خالص و كرك در سرخ كه بهند  
 سنبل نامند مرد اسنك تو شاي سبز شنجوف سرخ كه بهند سيند و كويند از هواي سبز  
 متقال صفي كه دو ماشه بوزن بنكا اهند و ميشو  $\equiv \equiv \equiv$  رابا كرك در بسايند مجدي كه اخرا  
 $\equiv \equiv \equiv$  محسوس نكرد و باقي اوده را نيز با هم بسيا نرم بسايند كه مثل غياكر در  
 و در پنجاه متقال و غن كا و تازه كه يك صد و يك آب شسته بياستد خوب مزه نموده و بوش  
 آتشك بمالند و يكر در درميان باب گرم بشويند يا هر روز بفاصله شش ساعت بخورند  
 از ماليد بشوفند **حب راسييارم** بجهت نخهاي آتشك فير و طلب

[illegible]

وضعف بسیار هم میرسد لیکن خونی و خطری ندارد و بیاد ده هفت روز غیما کند و بعد  
 از هفتم اثری از مرض باقی نماند بارها تجربه رسیده است مثل ندارد **این نسخه**  
 رسکوی را از رسکین الجبای هند است و از عجب باب ایشانست **ص** سیما بکل از منی زاج سفید  
 نمک سنک از هر یک نه دانگ مجموع را با آب صلا حیر کرده اقراص سارتند و بعد از خشک  
 شدن در کاسه سفالی لعاب دار کرده در تنه آن نمک کرده باشند بگذرانند و کاسه دیگر مثل آن  
 که بخاکستر و شیره جوزمانند که بهندی در صورتی که بوند اندوده باشند بر بای از بگذرانند  
 و هر دو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانه روز بر بایه و اطراف آن سرکین کا و صحرائی که  
 در صحرای خشک شده باشد چید آتش دهند و بعد از آن که سرد شود بر آورده آنچه به بشر  
 و اطراف آن چسبیده باشد بر آورند که رسکوی آنست و برای قوت باه اگر بخواهند  
 به همین دستوری نه شبانه روز آتش دهند **طعم** انواع آتشک را خشک کند **ص**  
 ۵۱۱ — دو مشقال شجوف سه مشقال کندر شش مشقال و لواء اول را در پوتکندار  
 و بر آتش نهند و بر بوی آن بداند چنانکه بخار آن اصلا بیرون نرود و کرمیان بماند  
 محکم به بند که از آنجانب هم بخار بیرون نرود و بعد از آن شجوف و کندر برینند و سه مرتبه  
 چنین ترکیب کنند که زخم خشک شود دیگر مجروح نکند و برای انواع آتشک نظیرند **طعم** است  
**حسریق** مسمی بکورا جولی بری از مختصات اهل هند است و حکیمی کلین را  
 ترکیب کرده کورا جولی نام داشته است و بری و بر ابلقت او شان چیرا گویند و لواء این نسخه را  
 بریان خود بنظم آورده بدن کونه است **طعم** رس بس کند چک او هر تا از آن پهلوان  
 یکنه که از جیب ال پهنکر اند خون بری تجویست و لواء کاوه ری زین ریسق را گویند و پس  
 چنانکه را و کند چک کو کرد را گویند و او را معنی دیگر و هر تا از آن پهلوان و تر



اطرین صغیر که عبارت از طایفه و بیل و کله و ترکها در وی آید بود که عبارت از قافل و زبچه  
 و زنجیل است و تنکنا که معنی تنکا و جیبال تخم دند است که بپند جمال گوشتند و بهنکره  
 گداحی هند است و بند خون بری یعنی به بندم چه شست یعنی شست و چه عاده و قو  
 یعنی خلط کاهنی یعنی می میرد لای ترکیب آن باین نهج است از دوا و مفرد یک چیز  
 بود بهنکره که عصاره آن باید آن قدر بود که همه اجزای آن سرشته شود پس سیما باید با کند هک  
 و هر تال بعد از شوی خوب صلا بکند که خاکستر شود آنکه پس را با ترکنا صلا کند که غلظت کند  
 جیبال را بچند ببرد آن را پاک کرده با آنها سعی نمایند پس همه را آب بهنکره سرشته و بکند  
 بعد مد که بر قدر بخودی باشد بوقت فروز یکم بخورند و عقب آن چیزی چرب و ملاط  
 کنند و آنچه بهر کشتند **طعم** جهت انواع آتشک و فروز خزینه نافع است **ص**  
 مقل از فی کثیر اضم عربی نشاسته ریوید چینی تربد مد بر غار بقون مصطکی خیار شیرین و غیره  
 فله سکیده انزروت از هر یک پنجم درم چندین شرمه درم زیق منقول محمود از هریک پنجم  
 زعفران یک درم جلده را کوفته بخیخه زیت کشته با ادویه مخلوط کرد و حب سبزه را و قبل از دادن  
 دوا سه روز برهنه نمایند از میوه ها و ماهفت روز یا بحسب حاجت این چهار ابد دهند  
**طعم** بجهت آتشک و فروز و جروح خزینه منقول از حکای فرنگ **ص** غار یقون  
 ایندو روی زراوند مدحرج زعفران چندین شرمه سورخا خوخا زراوند چینی سرکی  
 عاقوقه حاکم و روق سدا صغیر و عرق اونی برک خا محمود از هریک سه درم جاو شیرین  
 انزروت فروز زراوند طویل زیق زرب از هریک دو درم قنطاریون قیون یک درم مغز  
 مغز بادام کشمش سبز از هریک پنجم درم ادویه را جدا جدا بکنند و بخیخه بزنند و ادویه  
 به معنی بپزند نیم مثقال زنجبیل و غلظت پلا و چوب و عود درین حب کشتن زیق است باید

حرب کشته شود **طالع** جهت آتشک مفید **ص** زیتون مقول هشت مثقال حمل  
 مصطکی مورخ آن از هر یک دو درم ترب سفید پنج بنفشه از هر یک سه درم روغن کل در  
 روغن بیت پانزده درم آب لیمو ترش پنج مثقال پیر بزی درم و اگر جراحت کهنه باشد توبه  
 هند سفید یک درم اینک از هر یک دو درم زنگار نیم درم اضافه نمایند و بطریق مزجم مرتب  
 نموده بوقت شب بر آتشک بمالند **طالع** جهت آتشک و قروح خبیثه نافع **ص**  
 زیتون و توله در پارچه بسته در جکی که در آن چغندر آتشک شیر تازه دوشیده باشند معلق  
 بیاورند و سر آنرا بسته در زیر آن آتش ملام نمایند تا شیر خمد شود یا بسیار غلیظ گردد پس  
 فرود آورده بکار برند و اگر عوض شیر آب نار چیل نازک کنند نیز خوب است و اگر کشید روغن  
 نار چیل آنرا از یک آنرا کنند و سه آنرا آب نارنج بخشد تا آب بسوزد و روغن بمالد و  
 استعمال کنند یعنی بر زخم آتشک مغیره بمالند **طالع** برای یاد این مرض مفید است  
**ص** اصل السوس من اینک از هر یک یک درم زیتون مثقال سائید با روغن زیت  
 پنج مثقال حلل کرده بجای آتشک طالع دارند **طالع** جهت آتشک و قروح  
 خبیثه بسیار نافع است **ص** مصطکی کند زیتون از هر یک دو درم نیم زیتون یک کافایت درم  
 خوب بپوشند و بر زخم مکرر طالع نمایند **طالع** دیگر برای زخم های آتشک و جرب  
**ص** زیتون یک درم فرفیون پانزده درم کندر چاوشید و صاف کنید و مصطکی از هر یک  
 پنج درم پیر بزی یک مثقال با المناصفه حلل کرده ادویه را کوفه بخیته بر هم زنند و بر زخم طالع نمایند  
**طالع** زیتون برای زخم های آتشک مجرب است **ص** زنجار سه درم بره حنا  
 دو درم بره زعفران سه درم بادام تلخ خسته یک درم زیتون سه درم همه را با سی درم روغن کل سرخ نموده و صند بزنند  
**طالع** زیتون صابون زیتون آب لیمو ترش از هر یک هشت مثقال از زیتون مثقال

در این سنگ صبر سقوطی از هر یک پنج مثقال زاج محرق و مثقال کندر یک مثقال مسکه  
شش مثقال چند بیدستر سه مثقال روغن فوئید و مثقال کرمه و نیز بیست مثقال زین بادر  
صابون و آب لیمو بکشند و ادویه را نرم کوفته و خوب با هم مزج کرده برنج طلا نمایند تا سر

**معجون شریقی** جهت آتشک و باد آن و فو و خبیثه بسیار نافه است **ص**  
زیتوقا الص درم ستور و مقوی پنجدرم زنجبیل قلقل برك خنا خشك از هر يك درم و درم  
را کوفته بخیته یا ریو خان صافه کنند تا نامعلوم گردد پس با چوبه و زین ادویه غسل با آب لیمو ترش

بقوام آوره بشنند و عند الحاجة بقدر بخودی با آب لیمو فرو برند **سفوف**  
**مقوی ص** در اجنبی سیلان روی مسکه را رابانه

با سیور یا کوفته بخیته با هر یک ادویه نبات سفید لیمونه سفوف سازند و بکار برند برای دفع  
ریاحه مجرب است **حب الکبریت** جهت آتشک و حیم امراض و جواریه نافه است

**ص** که در مغسول قلقل بسیار از هر يك پنجدرم برك کالیخ ارفل غلغله سیاه و غلظام  
از هر يك درم و درم و نصف کوفته بخیته یا آب لیمو ترش خمیر کرده و بخشاکند و تا هفت مرتبه

خشک کرده با عرق لیمو خیر کنند پس بقدر بخودی حبه بندند و خوراک یکب است  
**طریق مدبر کن** کبریت اینست که ظرفی از شیر کاه بر سازند و سر آن

ظرف را با چکر پاش ببندند و با گاهی آن پاچه کبریت ریخته کرده بپوشانند و طبعی از  
سفال بر بالای آن کبریت بگذارند و در میان آن طبعی سفال سر کین کا و خشک بنهند و

آتش دهند و یا اینکه لخم را گذاشته بدینند تا آن کو که آب شود و از پاچه کبریت پاش کنند شش دور  
شیر می کشد آنگاه که کرم را از بالای شیر بردارند و بکار برند **طبع عجمی** جهت اوجاع مفاصل

که از آتشک باشد و ملین گردین و جهت فروز آتشک مزمنه مجرب است **ص**

صابون زنی بپسیت مثقال نرم سائید در ظرف چینی که در آب گرم اندک شاندک بران ریزند  
 و بادشت بمالند تا خوب شود پس بکشتال زریق بایایک مثقال سناک سلیمان  
 مسکو در ظرف چینی بآب حین سائید تا زریق ناپدید گردد پس بآن صابون داخل کنید  
 برهم زنند و بر اجتهاد طلا نمایند لیکن نکارند که این قهرونی شونه شود بلکه اندک بقدر  
 ساخته استعمال نمایند **طعمه** جهت آتشک مجربست **ص** زریق غیر مقبول  
 مصطلکی بمی توانی هند خرمه سوخته که بهنگام کوشی نامند از هر یک حدود نیم  
 هست درم روغن کاه پیست چهارم موم چهارم درم هر دو را کاه خسته در سوخته بپایند  
 و بر آتشک طلا نمایند **طعمه** برای انواع آتشک و قرحه خبیثه نافه بود **ص** آرد  
 کندم هست مثقال زریق مغسول سه مثقال افیون عنبر شهاب از هر یک نیم مثقال کوفته  
 بخیه اقراص سازند و در آب استعمال ترک حیوانات و نمک باید کرد هر روز دو مثقال آنرا  
 بخورند و تا چهار روز استعمال کنند و بعد از آن سه روز دیگر آب و را بنهند **ص**  
 نه روند ملجرج کند عرق از هر یکی بکشتال شب بمانی هر یکی از هر یک بکشتال  
 قلند پس بکشتال کوفته بخیه با کلاب اقراص سازند روزی بکشتال بخورند **طعمه**  
 جهت آتشک نافه است **ص** موم سه درم روغن کاه پنج درم پیه کرده بر نشستن درم  
 میا در بکشتال بپایند و در آب خنوقه ری آب حین خوب کنند  
 آنکه اجزایا هم مخلوط کرده در هاون بمالند تا به یکسان شود پس به شیشه صمدی  
 یکم بریدن بمالند غیر از زریق و این آنکه در زریق و جانیاید سائید و خود را از صابون  
 سر محافظت کنند **طعمه** جهت امراض آتشک و سائید درم وادرام سوخته مفید است  
**طعمه** که در مغسول پوست حلیله در صوفی آن مصر از هر یک نیم درم بایا بکشتال

توبه سفید یکدم مغاریقون هشت سفید نیم درم اندیش و کنیز از هر یکی یکدانک ستموئی می شود  
 یکدانک و طسوجی کو قه پخته بروغن بادام سیور چوب غوده بکلاب سر شمشیر یکدیند خود  
 رحها و قنقره پیچید آب گرم و زوی یکدم نادر و درم فروزند **معده** برای ختم آتشک  
 و جراحات کهنه فید است **ص** شجری اسر خموم سفید از هر یک یکتوله و اسر یکدانک  
 توبیای هندک سوخته درم نانک سفید از هر نیم نانک کو قه پخته بروغن کوبار و روغن کل سرخ  
 یار و روغن کچال خالص قدر ضرورت هر هم سازند و بر زخمها بمالند **مرهم زیبق**  
 برای آتشک نافه است **ص** سیاب صافی توبیای هندک از هر یک درم و روغن هشت  
 درم موم کافور چهار درم روغن کاه و هشت درم فلفل و توتیا را سوخته نرم بسایند و موارده روغن  
 گداخته فلفل و زیبق و توتیا را در آن اندازند و اینقدر بمالند که سیاب ناپدید گردد و اگر برج  
 سوخته بوزن توبیا داخل کرد بسیار بهتر گردد پس استعمال نمایند **مرهم زیبق** برای  
 آتشک و جروح خبیثه نافه است **ص** سیاب موم سفید کافور بیه بر صافی کرد و اگر  
 سه مثقال روغن چنیلی یک مثقال بیه و موم و روغن بادام تلخ و آهنی بکند و پس بپزد  
 داخل کرده تا یک کاس بکشد دست خوب بمالد تا مثل مرهم و برونک سر مگردد و صلب آتشک  
 مقداریم مثقال از آن گرفته و قه خواب بر کف هر دو دست خوب بمالد تا منحل شود  
 و نادر و سه ساعت این عمل نماید پس بخوابد و صبح هر دو دست را با آب گرم بشوید و بیک  
 آب مرده را استعمال نکنند تا مدت یک هفته انشاء الله تعالی صحت یابد و درین بین اگر دهن  
 جوشش کند بر یک چنیلی را جوش کرده و سرخ نکند **مرهم زیبق** برای فرو کردن آتشک  
 و جروح خبیثه مجرب است **ص** سیاب سه مثقال قه خشک نصف وزن آن روغن  
 نه مثقال کدوی سوخته یکدین روغن و گداخته احویه را در آن اندازند و با چوب نیم خوب بهم

زند تمامل بسیار می کرد و استعمال نمایند و اگر گوشت فاسد باشد قدری توتیا و صندل  
اضافه کنند که گوشت فاسد را دور کند **مرهم زیبق** برای جراحات آتشک مجربست  
**ص** موم سفید پیر کرده بزرگ مرغ خجیلی از هر یک چهار مثقال هر دو را بکوبند و از اثر  
بر گرفته بکنقال از بقی اندازند و یک دست نمایند تا یک کشتنجویس استعمال نمایند مجربست

**لمعه** برای زخم آتشک و خیارک و جیم زخمهای هر من سفید بود **ص** روغن کل  
بیست توله شلغم تازه هشت عدد متوسطا سرخ کرده توله کافور هشت مایه شلغم را از کافور  
پاچه پاچه کرده در روغن مذکور بریان کنند پس بر آید و دو اندازند و دوازده توله موم در آن  
اندازند و سرخ را بنزد داخل کنند و آتش نرم بسوزانند و وقت فرو داو در آن کافور داخل نمایند  
و چون بگوام مرهم آید فرو دارند و نگاه دارند بقدر ضرورت بنزخها بمالند **لمعه**

بیموت نارفاسی سفید بود **ص** شحم الخنظل کنندش ایشان کبریت زهر از هر یک سرخ  
مرها خشک و مالینا از هر یک شش درم جل فرقیون که مقرر از هر یک دوازده درم فرقیون  
ده درم زیبق و درم کرم فرمز و زفت هر دو برابر روغن جل سازند و باقی ادویه را کوفته بخیل  
سرخ شده مرهم سازند و استعمال نمایند **لمعه** بجموت جمره مجربست **ص** موم سفید

چهار درم روغن کل یا توده درم کداحنه سفید قلعه ده درم کافور قیصوی یک درم سوده  
داخل نمایند و مرهم سازند و بنزخها بمالند **لمعه** این نسخه هندی برای آتشک از محوالت  
دانسته اند **ص** کس حج که کر بخوره نیز نامند که شمر هندی است بقدر ما زو خاکستر نیک  
غیر مستحکم و دیگر بوند سمند بر همین نامند که هندی سفید از هر یک جزوی موم

روغن کل از هر یک و جزوی سمور مرهم سازند و با آب سرچند مرتبه بشویند و استعمال  
کنند **لمعه** بجموت آتشک و جراحات خیشه نام است **ص** روغن کنجد بقدر

احتیاج در ظرفی گذارده بگهی تشنگی بکند و آرد و حجم سنگری سپر را برین بگذارد و در آن  
 اندازد و میجو بنیم تازه بر هم زنند تا سخته گردد صاف نموده و در موم داخل کرده موم نشاند  
 و استعمال کنند **فصل پنجم جدای** بفهمیم و فتح دال و کسر را و یاد هر دو  
 هم را در انهای نر و بزرگ بقدر عدس و مر را دید است که بانی و حن و خارش بر آید  
 و هنگام بر آمدن سرخ رنگ و بسیرا و غیره مثل نشه گردید میباشند بعد از نصف سفید میکرد  
 پس خشک میشی آرد و انوار آن بسید است از چند درجی و مختص بعضی و در بعضی  
 نیستی معاده آن فضولی طبعی است که در بدن مانده است هر وقت که استعداد بآید دفع  
 میکرد و از افراس میر است بستر و بفارسی آید و بهند چچاک گویند و بدترین آن سیاه  
 بعد از آن بنفجی و سبز و سرخ و سفید و نیکوترین آن سفید که حجم آن بزرگ و قابل العدد  
 و سهل الخروج و بغیر کب و حی شدن بر آید **ع** ظهور آن در پشت و خاگردن بینی و فرغ  
 کردن در خولین و سوزش شدن در اعضاء و سرخی رنگ بشه و چشمان و کثرت تار و عظمه  
 و سنگینی بر بودن حی و سالتقرین علامات جدی که نفیس و صوب سلیم مانده و شعور حال  
 و میل یون و آب برقرار باشد و هرگاه درین صفات خلل واقع شود که علامت درجی است  
 و هرگاه تشنگی قوی و کرب اشنداد نماید و طبل بدن سر و رنگ جدی سیاه یا سبز شود  
 که علامت موت است اگر جدی در فصل ربيع و یا در بلدان حاره طبع حادث شود پس  
 واجب است که در آن فصل و در آن شهر اجتناب از آشپای حاره طبع کنند **معاد** از حیث  
 ذکر خواهد یافت با آن ستر عمل نمایند و سبب آن ماده حیض است که در شکم مایه بود  
 و لغایت انضا از آن ماده پالوده شده باشد و بحسب ضعف و قوت مزاج تأخیر و تقدیم  
 میکند و اغلب در سن شیخوغب میجهت ضعف مزاج بر می آید و بعضی از او دود بر می

این و هرگاه این عارض قبل از بلوغ بود پیش از بلوغ آن از علامت معلوم شد و طبعی  
 که بدید آمدن سر او یعنی آمدن خون از بینی باید غرض تسبیل و عقب انداختن و میانی الخیه باید  
 که تغیر خون بر آورند و خون را شیباً باز که خون را خشک سازد مداومت کنند مثل کسفر  
 و عدس و عناب شراب پیاس از همه نافه تراست و ترك خوردن حوضات مطلقاً واجب است  
 بر وجه ششم ترك استعمال اجزایات نیز باید کرد و هرگاه این مرض بعد بلوغ حادث شود فصد کردن  
 از رقیق و حیبه باید کرد و لازم بود که برای چشم کوش موجب حفظ و امنیت میباشد  
 بدستور اول علاج نمایند که لازم است که آمدن چشم شب و روز بکشند که فائده کلی بخشد  
 و اگر کرب و قلاقل زیاد شود طلا بکاو و در کلاب محلول کرده جاوان است یک و هرگاه رنگ جدر  
 سیاه و اگر بپودری باید فوراً کشیده و بپای بکاهی فروش بپاشند که تست صحرای کام باخا کشید  
 و اقم شود **طبع** اسارون که بر خندی تکرانند نیم درم با قند می بیند بر نیم پیش از بلوغ  
 آنکه طفل بخوراند که آبله بسیار کم بر آید بجز **طبع** عرف کاهی که بیند یک و نیم از آمدن آن  
 آن عرف نیلوفر خاکی با قدری خاکشیر سنگشود و جوهر مکر با طفل بخوراند که آبله بر نیاید و اگر  
 و اگر بری آورده که بر آید **طبع** آب کسفر تازه و وقت بر آوردن آبله بچشم طفلان تقطیر  
 کنند که همانم بر روز آبله و حصیه چشمها بر **طبع** برای جدر و حصیه که ظاهر شده  
 باشد مفید است **ص** سرکه انکوری جدر کلاب خالص جدر اهریکی یکس غنچه کل سرخ  
 یکصد درم کنایه فارسی بیست درم هر دو را در سرکه و کلاب سه شنبانه بخیناستند پس  
 بخوراند و بایک من قند بقوام آرد شربتی نیم اوقیه استعمال کنند **طبع** برای جدر  
 و حصیه نافه است **ص** کل شقایق بیست مثقال در آب بخوراند و میانی نمود و پهل شقایق  
 قند سفید اخل کرده بقوام آورند با اطفال نیم مثقال و بمرضه و مثقال روز بخوراند



**معبر** برای ناله برودند است و آبله را نود و نه روز دهد **ص** کل و در حد من مقش

از هر یک هفت گرم انجیر نرود رسیداده عدس کثیر است ورم و بوقتی که در دم آن مغسول است  
از ناله نرود و پس از هر یک چهارم ادویه کوفته و بکوبند و بکوبند و آب طبع نمایند  
صاف نموده با قند سقید بپزایند و یکدایک و غفران سوه در آن با بکوبند و اینجمله

پسته فله یک و نیم بخورند **معبر** برای تشنگی آبله برود و پخته با صا و کند **ص** در سینه

مذازیخ فی خشک کرده آرد بخورد استخوان و سبب آرد بر خیم خرم و بکوبند و آب لیمو  
در آب با جلیجل کنند و باقی ادویه را کوفته بخت بکوبند و مکرر طلا نمایند **فصل**

**چهارم** برای این کار همه نامها این نام است و اگر لغت عرب از سید اسم باده

میباشد و چهار عبارت از نفس فعل است و باده عبارت از یوفی قوت بران مثل انشیاخ عرو

و لغاض و لواط و فعل آن و در ضعیف قوی و معزال بدن است و ترویل یکی از محرکات بدن

عشره العالج و رای قوی المزاج در ماهی بکوبند و ضعف المزاج در شش ماه بکوبند و وقت

جامه هرگاه خوی خوش بود و زمان بخدا عیدال باشد یا خیرات و برودت و در خوارات و در

عوارض حیوان و احراق خون که در دهر و با بکوبند و بکوبند و بعد از آن با بکوبند

مولد اخون مثل حلویات و مقلیات و تخم ترغ و نیم برشت و کوشیت حلوان و بعد هضم طعام

مناسب است و چهار بعد خوردن ماهی و در جنون است و بعد خوردن بادخا و در

احتراق خونیست و بوقتی زبان خوش نظر و خوش الحان بر بخت حرکت باغی و کلال

و شیاکل مرعوبه و در غر از پاره پاره ساله اناسی ساله با بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند

عشره العالج و در جیغم و محرکات و در سولین و چهار حایض و در جیغم و بکوبند

و در جیغم و اواکل و ضعف باده بود و شیخ الرئیس میفرماید که چای و قوی بکوبند و بکوبند

صادق بود و او عید می محتلی انتشار تمام میداد و در آن از ایاام حیض برآمد باشد و بر فرزند  
 بر پشت بخوابد و در سجده بملاحت و ملاست کند هر که درگاه باشد و هر دو پاها را  
 برداشته سرین و اندک بلند سازد و بشوق تمام هر دو دست حرکت آن که بر پستانها را  
 اندک بمالد و در آن آنرا بکشد بخار و پس از آنکه هرگاه فرج غایبان  
 نشویند خود را در این حال بکشد تا که شهوت زن غالب کند و چشمها آن بسرخش آید  
 و بنفش کشید و چشمها منقلب کند در شروع کد آنوقت زن را در میان پای خود سخت بکشد  
 هرگاه باین حال رسید آنوقت مثل سیر و آن جمله که بسم الله گفته بود راضی به خود را در  
 دخول کند و بجهت مشغول کرد و در بیکال عت و تنیدی باند و زن بفرساید و علامت  
 بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده و در خیمه خود را سر حد هر قدر  
 که آب دارد بریزد و بسیار ممنوع است که در زیر سوون را با پاها می خود کشد و هر جماعی که خواهد  
 دل و بزرگویش بود مفقود تمام کند و آخریاه را ضعیف سازد و صحبت با زنان پید و صالما  
 بواسطه زنی که از مدت بمروا الجماع باشند نیز همین تاثیر بخشد و بعد از آن زن  
 برای جماع جنش است بسبب قوت جازیه که میدارند پس اهل اقلیم را به بسبب قوت و نزدیکی  
 حد اعتدال و پیستون نفان اهل مدین و غیره و هند پس اهل ملوک و اندک  
 نسخهای ملذذات طرفین بر سیل اختصاص از مجربات مؤلف و غیره در اینجا رقم گردید و  
 مقدمات باه و غیره مفصلا در باب القاف و قضیب ذکر خواهد یافت **معه ۷**  
 ۵۰۰ یکم در روغن **۷۱۰** ده درم تاده روز پنجشنبه و بوقت  
 حالت قدامت آن روضیب بمالند و جماع کنند که برای بخانین لذت عجیب حاصل شود  
**معه ۷۲** باقی سیاه با قند می غرغزل نمایند بر قضیب مالند که جماع کنند که لذت عجیب

[illegible]

باريك كويد با خود بدار هر يك از آنها بتهائی بنهين اثر مبدار **طعه**  
 بجهت تفريح ولذت طرفين مجربست **ص** زعفران عود دهند و نفل بسباسه عا و قو

خونچان اچيني بنجيل دانه هيل مصصكي و عيان هريك ششم مغز بادام سبز چكا دم  
 نان چهل گرم نبات را قوام آورده و دونه را با آب بشنند و قد را از آن پيش از مجامعت

وزن هر دو بخورند **طعه** حوب در مسوح و قضيبي كه در بوزن مجامعت كنند زن بغير

دغبت نكند و بقرار كرد و ششم طرفين ولذت جانين مجدي همچنان شوكة تخم زنگنه

و اين نسخه در ذخائر خلفاء بني العباس بافته شده **ص** ادرچيني يك تانبل كبا به چيني

قفر اليوز عفران ما  $\nabla \equiv \nabla$  بالسيو تاسه روز يا آب خلاف با نجي بنسايند و سه روز

در كنش خاكستر طعم نمايند پس هر تخم كوست و هر تخم  $\text{سم}$  و هر تخم بزرسيه از هريك

يكچيز و مشك و عنبر اشهب سبك اصل از هريك بازاء هر دو همي بكيجه اضافه نموده در ظرف

چيني بايقه چهل روز بگذارند پس استعمال كنند **طعه** بجهت نشانه و تفريح ولذت

طرفين بود **ص** آن در اريد ناسفته كه ناي شمع از هريك يك مثقال به منين شقاقل

مصر بنجيل زرد تخم خنجان تخم لجزه تخم شلغم تخم خشخاش سفيد از هريك و مثقال

مغز بنسبه مغز نارچيل مغز جلفوز كه بچين مقشرب السميد مغز بنه الحضره ماهي رويان

ريك ماهي از هريك چنان مثقال ماهي شتر اعلى نيم تانك و قرطلايك كاك و نيم مغز

تخم حريزه مغز تخم خياري از هريك پنج مثقال نار و مشك نيم مثقال مغز رنجشك و غيت

مثقال زرد اليخ سفيد بشير كا و نيسايد خشك كرده بينم لقاكر مغز صندل گينه مويه

است زعفران از هريك و دايك بينم مويه و لقاكر را با آرد مخلوده مثقال باشير كا و

خمير كرده افراس ساخته در سابه بخشكاند و مجموع را كوفه بجهت بمسكه كاوده مثقال حزن نموده

قد سفید غسل مصفی از هر يك يكصد مثقال شربت غلیم که شیرین است هلیوت از هر يك بیست  
مثقال بنوام آرند و بان بیشترند فنکاهند اند قبل از مفایرت بیك ساعت بخورند بکشتقال  
ز و بکشتقال بخورند که عجائب غرائب مشاهد خواهند نمود **طبع** برای لذت طرفین  
بحرست **ص** کبابه چینی تخمیل با قورق حاسعد کوفی از هر يك یک و یک و بان ذکر کنیز از هر  
نیم جزو کو قبه بخند نکاهند اند بوقت ضرورت قد از ان با آب جهر شیر شسته بر قصبه مالند  
و جمع کنند **فصل هفتم جوع** عبارت از آنکه هر وقت از رفی طعام داشتند  
بر ماکولات حریره چون است و این بر من از استیلاهی حرارت بر ماکولات طعام فرو نشینند  
متولد شود و این بر دو نوع است **جوع کلبی** و **جوع بقری** بقری بود و کلبی اکثر از بخن  
خلط سواوی بر فم معده میباشند و حرص بر ماکولات چنانچه طبع کلاست او را بود  
**ع** از آفت طش و ترش بودن از روغ و آشنه ها شد بد و هر ساعت هرگاه طعام خورد  
قوی بغنی سلسه سوزش و غل غل فم معده بسیار بود و از کثرت خوردن کثرت برانهم پیدا  
نمود **معاشقه سودا** بمسهلات و با استعمال مایه الجبن نمایند بعد فصد با سلیق  
و غذا فلبه با روغن مغرط و بان باشد **جوع بقری** مرضی است که در ان بطلان  
اشتهای غذا بود که صاحب آن از برای غذا تنفری و کراهیتی رساند و اعضاء محتاج  
بعد باشد و اکثر با غشیان بود و لاغری و ضعفی غیره بهم میروند که بصورت مدق  
غاید و این با بولیموس نیز گویند و سبب آن از سوء مزاج بارد مغرط فم معده حادث  
که فور جذا کبد و حساسه از فم معده باطل سازد و گاهی در حرص معده می شود و چون دست  
بر فم معده گذارند برودت محسوس شود **معاشقه** مکنونی و در دم کفند اقلابی در توله  
با جوارش جالینوس و جوارش مصطلکی و جوارش عود اضافی که که بخورند که بسیار مفید بود

وهرگاه بالینت طبع باشد کون کوانی نرم نرم و دانایا مصلحتی از هر یک خود در آن  
میل به درم پیخته یارب به شین و کلاب و عرق حیل استعیال نمایند و غدا که تخم مرغ پیخته  
بگویند و مذکور باقده نان خمیری که در عرق بادیان خمیر کرده باشند بخورند و استعمال  
ملک الرومانین نیز مفید بود و در طریق نیم برشت کردن پیضه چنانست که اول آب را خوب بخورند  
پس پیضه را در پاچه خفیف گذارند و صد و یکبار در آن آب غوطه دهند پس بآوردند تا اول غایت  
**ملعده** منداغ و دهند غیر شهاب سنگا یا الیوسا سید بر معدنه ضاغانند که مفید این  
مرض بود و غسل در ماء الخلاف و اس و کلاب نیز مفید بود **ملعده** برای جرم کلی سوزندار است

**ص** فلفل در لطف از هر یک بیست درم و جویان کاه درم چهارم اسنبل الطیب  
از هر یک چهارم زنجبیل تخم کرفس سیلجه سیسالیوس اسارون راسن از هر یک یک درم  
همه را کوفته پیخته با سه چندان غسل رشته معجون سازند یک درم روزی آب گرم بخورند  
**ملعده** برای شهور کلی محروست **ص** کون کوانی مد بر بیان بیست درم زنجبیل

درم فلفل سیکاشش درم بوز ارضی یک درم با سه چندان دوید و غسل معصومی مقوم بشین و کوفته  
گذارد و بعد از آن یک درم روز بخورند و بعضی هفت جرم فودنج بستانی درین نسخا نامه غرض

## باب چهارم در امراض حر و البرد فصل اول در الفیل

بقارسی فیل با نامند و آن زیاده ای است که در قدم و ساق پا و زانو و معده و ران نیز بهم میرسد  
چنانچه قوشی گفته که عرض آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم میرسد که بای  
صاحب این تشبیه بپای فیل میکرد و مؤلف این کتاب در رنگا لک آنچه مشاهده کرده آنست که  
یک پا اکثر و در هر دو پایند و بر کعب و حوالی آن غده های هیئت بر می آید و بعضی را بغا  
غده و در دست نیز بهم میرسد و قارقریشتر و نا شانه کمتر و آن ورمی است صلی که اثر

منقول

بعضی را باند در دست و تنی عارض که خود در اوقات هيجان اشتداد عذاب بالذره بهم میرسد  
 و ملکه آن بیشتر خون سردی است و با خون غلیظ و با بلم غلیظ از جهت سردی و سردی و از اداء الفیل  
 از جهت مشابهت باي صاحب آن سیاهی فیل نامند و یا از جهت اینکه فیل را این مرض بسیار ماز  
 که دو سبب آن فرو خوردن اشیاء مولد سوداء غلیظ مثل لیم البقر و ماهی و متعاقب آن راه  
 رفتن بسیار و چیزی سنگین برداشتن با مشقت و تعب پیش از هضم غذا آب نوشیدن  
 و بافتن معده جماع کثرت و هرگاه از سودا این مرض تولید شود **ع** التهاب شدت سرش  
 و تیرگی رنگ عضو **مع** افسد با سلبی از جانب مقابل نمایند و خوردن سفوف سودا  
 در الجبن تا یک هفته پس مطبوخ اقیقین را در الجبن نیز تا یک هفته پس این خوب است استعمال  
 کتد **ص** اقیقین و بسنجایم کل نقشه از هر یکی بیکتال شحم حنظل یا بادام تلخ سفید یا از هر یک  
 نیم مثقال بود و مرجان کبود از هر یک ربع مثقال کوفته بجنه در آب شاکره خیر کرده خوب سازند  
 هر روز یک مثقال با شربت بنویز و بخور و استعمال نطولان و مضادات محله مثل بابونرو  
 و حلیه و کلیل الملک نمایند پس این قابضات را نیز استعمال بکند **ص** اس کرب  
 سلق غصص جوز السرب بالسوق طران مشیم را بر سفید از هر یک نصف و بن هر یکی کوبید  
 ضام نمایند حرکت و راه رفتن را کم کنند و هرگاه از بلم این مرض باشد **مع** ملائمت  
 فی کردن درین اجر او نمایند **ص** ماء الشبث ماء العجل مساوی با فلد کب عسل و شکر  
 شیر کرم بخور پس بعد ربع ساعت فی کتد و از بانه جماعت باید کرد و با صافه خورد  
 و مویضاد سابو را بعل آرند و اکثر خروس و بچه و بزغال و تخم مرغ و کباب غذا تناول نمایند  
 و مداومت بخوردن اطر فیل نیز مفید بود **ع** تربید سفید و بر از هر یک و مثقال  
 عصا را افسستین بکند شحم حنظل از هر یک و مثقال اقیقین و مثقال بسنجایم

مستقی از هر يك سه مثقال كوفته بخته حسارد و نری بلمنتان بخورند بجهت  
دواء الفيل بحرست **لمعة** بجهت دواء الفيل اسپا مفید است **ص** استوقا و تسیر

سکیم صر سقو طری مقل از نرق بر جرم پوست حلیله از دستم خنطل از هر يك هشت دم  
شیرم احتیو و فو و شیطرح هند سورجان مصر از هر يك چهار دم ترد سفید مد برده دم  
سفید بای مشوی سه دم حدید سترا ریون هشت سفید از هر يك و درم غفران سنبل <sup>الطیب</sup>  
فلفل بسته خطمی سفید مصطکی روی داجینی خولجان از هر يك بکدم صمغ زرد از هر يك  
نماید و باقی ادویه را کوفته بخته با آن سرشته حسارد و استعمال نمایند **لمعة** بخت

دواء الفیل مفید بود **ص** نجم کرب خاکستر زرد قیق ترد مس فطران فصله بزد قیق حلیله  
سکیم از هر يك جزوی کوفته بخته با آب از بانه بسترند و غذا نمایند **اطر یفل**  
بجهت دواء الفیل اسپا نام بود **ص** پوست حلیله از پوست بلیله آمله منعی صر و نرق

قیو شاهزاده ایاج فیر از هر دو دم بسایم مستقی سناملی از هر يك هشت دم  
زرد سفید مد برده دم اسطوخودوس پنج دم انیسون یکدم بسمو نامشوی پنج دم با سه  
و با ادویه عمل مصی مقوم معجون سازند خوراک دیگر درم است **فصل دوم در آخر**

دفعه دال و الف و کسرای مجر و سکون سین و حله لفظیونانی و آن درم گرم است که قوی  
ناحیه هامم میرسد و با وجع شدید و مریا قوی و تمدد و گاه ساقط میگرد و این نکشتا  
و احداث حی می نماید و بفارسی اثر اگر جمع گویند و سبب انصباب ماده و موی غلیظ مانند  
**مع** اول و صد با سلیق نمایند و نرق خوراک کوست و شیرینی و مول چون نمایند و با حر

گوشت خام نماند و اگر بهتر شد این حالات را صفا کنند **ص** بر قوطون از زرد کتان  
موی عقیق السیو کوبیده با سر کحل کرده غذا نمایند **لمعة** زرد براج انیسون ساید گران کسوف



شیر که مکرده ضامانند فوراً تسکین **ملح** پوست لمار خسته میخارند بر سائید که مکر

نمایند مفید بود **ملح** آقا قیاحضض هندی طین اصفی شاکسته شیاک ماینها خندل

مفید البیوافیور بعضی تصحیک کوید که بالعاب بز قیطان و مکر که مکره فاما نمایند برای دفع

داخل بحر نیست **فصل سوم در مل** بصم دال و فتح معیم مشد و و هم دانهای

زک منوری شکل سر خورنیک بر ظاهر و دل ببری آید و در لیست که در می کند و منفر می شود

بدن چخته شدن ماده آن خونست که در آن رطوبت فاسد غلیظه آمیخته شده باشد منفر آن

بلا و تبصغیر عمل کوید و سبب آن کثرت خوردن اشیا کول و خون و بیش از هضم غذا انجام

فتن و کاه از قیاس جماع عارض شود **معاف** فصد باید گرفت و از گوشت پرهیز باید کرد و از

سینه و راسته آل این را عادت نمایند **ص** روغن بکند نیم آنگاه سینه و ریست فله

فور سبز درم دو و سه را کوفته بچینه بار و روغن جوش دهند که مثل مرهم شود و بر دمل ضامان نمایند

**ملح** تخم من بخوش تخم کونچه نیم از هر یک یک و کوفته بچینه باب گن محل که دمل ضامان نمایند

حت احتراجه چرخ و بخن مواد و تسکین در بحر نیست **ملح** عنب الثعلب تخم خطمی

کبریا مقوقم اصلی کل بابونه بزرگ کل عباسی بر خطمی تخم کتان مغر حبه الخروع از هر یک یک کله

در شیر کاه و بچینه روغن کل سه توله در ده تخم مرغ بیست عدد زهره ماد و کاهجه ها ماشه اسافه

کاهنج

نبر که مناد نمایند که مله را زود بفرستند **ملعه** از خوب صنوبر مسکوی در پیربطی است  
 و بر دمل میبندند **ملعه** دمل را بخت کند **ص** مقل چوب جیات هسته عمر هفتاد و هشت  
 بکتول بر بوند چوب شمش و آشنه چوب چنای خشک از هر یک دو توله پوست جوز الفی سه مائه مقل  
 در هر که حل کرده او را کوته بخند بآن میبندند بر پارچه مالید شیر کرم بر دمل ضا د نمایند **ملعه**  
 بخت تمام دما میل مفید بود **ص** مقل استه عمر هشتاد و هشت جوز الفی دو توله چوبی همه کوته بخند  
 بالاب شتر چوب سازند و خشک نموده نکهادارند بوقت حاجت سائید بر پارچه مالید  
 کرم نموده ضا د نمایند **ملعه** برای زخم دما میل مجربست **ص** موم روغن کنجد از هر  
 پنجاه مقل قیقه بیست و پنج مقل شبنم از هر یک نیم گرم قیقه ای هشتاد گرم  
 سرخ چکه دارم در اینست هشت گرم موم را با روغن کنجد بکازند باقی اجود را کوته بخند  
 دمل که در موم سازند و بکار برند **ملعه** بخت تمام میل و او را موم را بنفشه نماید **ص**  
 خدیو میگرد می شغال آتش آب ندید اینچ شغال صابون و مقل همه سائید با روغن و  
 سرشته بر دمل طلا نمایند **ملعه** سرشته دما میل سرکه انشاج مجربست **ص** انشاج  
 کبریت زرد حاص نخ انجور زرد از دمل ازرق مسای مقل و انشاج و دمل روغن زیتون از هر یک  
 و با قیرو طی که در موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند یا بکینند باقی اجود را با آن موم کرده  
 خوب عاقلند تا مثل موم شود بر دمل طلا نمایند **ملعه** انواع دمل را نرم سازد **ص** خول  
 سفید نیم کتان حلبه انجیر زرد از هر یک جزوی با روغن کتان و قد موم او را کوته بخند  
 هر موم ساخته بر دمل ضا د نمایند **ملعه** دمل را زود منفر کند **ص** موم سفید نیم  
 مقل زرد و مقل سید مرغ خانگی روغن کاه و یکد یک کاه خسته نیم رو حلبه نیم خطمی کاه  
 از هر یک با مقل آه که سر زشته کام استخوان عمر هشتاد و هشت کثیر اصم بارام همه کوته بخند

پنج کرده خنادر نمایند **طهر** در مل بود و بخیه سازد **ص** قنچر جبر کوفه بروغن کاهند  
 هم بسازند و برود مل بپزند **طهر** حنا میل و لورام و لند و انصاف **ص** حد **ص** حد  
 طایر و بخیل خشک فلفل سیاه و سیاه الخرناب و کوفه بخیه و آب کرم بپاشند و بپزند  
 خوب مزه کرد و اندکی بر آتش نهند تا فی الحمله انفعیل یابد پس بر داشته او را می که اراده رفع  
 مواد آنها بابتد شیر کرم بر اطراف آن بپاشند و انفعیل حد **طهر** برای انصاف **ص** ما میل  
 بحرست **ص** اکلیل الملک با بونه تخم کتان جلد و با فله کلان طعمی و مقشر سیوس کندم  
 او را کوفه بخیه و شیر کاه و بخیه خنادر نمایند **طهر** برای انفعیل و او را می سلخه **ص**  
 برای ورمی که بعد از کسختن قفسه که بپزند تا رو و بفارسی بپوشانند جادوت شود **ص**  
 سیس کوفه بخیه آرد ما شز هر چه به فضل مرغ پیاز بخیه مغز اجنجان بخیه و روغن باریج همه را با هم  
 در ظرفی بخیه تا میل هم شوند کرم بر ورم آن بندد بحرست **فضل چهارم در همه**  
 بفتح ال و سکون میم و فتح عین و ملامه و هاء و می است از امراض چشم همیشه چشم ملک  
 نمیداشد خواه از آن طوطی جاری شود یا نه پس اگر سبب مرض یک باشد مانند حوله کشیدن  
 و در و رفتن شعر و منقلب پس آن عرض است نه مرض و اگر بدین و اینها است مرض و از امراض  
 خطر عین است و علاج آن به علاج دماغ است باید تقویت دماغ را که خود در اطراف کبر  
 و باج و فقر امفید بود **طهر** حلیله کبابی و عدس در خمر کوفه در خاکستر بر آتش دهن نمایند  
 تا خمر بسود پس بر آرد و حلیله را خوب بسایند و مانند سر منجه چشم بکشند طوطی چشم  
 بخونی نال کند **طهر** آب مراندر هر قدر که ضرورتست بخوشاقت تا ربع آن نمایند پس با جو  
 آن کلاب برقی را زانچه اضافه کرده و با زای یکرطل یک اوقیه نیم و قیاس نیم کوب و نیم اوقیه  
 حلیله و بکمال هر یک از این غفران و ما میشتاوند و محضض علی کوید و لعل کند

و بخورند تا که تمام آید و نگاهدارند و وقت حلق در حوض و صا در کس بکارند **فصل**

## در بیان

بکسر ال و سکون با بعضی از قضاایه و فتح طال و مملک و کس و جمع  
دود است که معای که از اعضاء تولید یابند نسبت به طوبی و صلی که در اینها مآید و متعین گردد

بطول حرکت فائز حرارت حران و سه قسم میباشد ایچ طو که بی است بقدر یک تشریفات  
مرات در اعضاء علی که باریک اند هم میرسد و آن معص و صعب و من و در وقت

الطاف و سر و حشاک و کسالت اعضاء و انتفاخ شکم و عیو حاکمیت و در وقت  
حواس ملحد آید و آن هم میباشد و آن از دهن او بر می آید که آنش از نرسید و در وقت

حالاتی معدن حرکت می یابد و گاه نسبت حرکات مودیه و انتفاع بحارک و عیو اراض  
شبه بر صرع و سقوط و تشنج و التواء و مآید اینها عارض میگردد و ایچ بیونی شکل حر

الفرع باشند در اعضاء علاطه که تولید و لغو و اند تولید می یابد و ایچ باریک و کوط و ایچ  
کرم میرسد و سر که باشند و در الحی باشند و در هودهای بیابن قریب تحریر هم میرسد و

حالاتی در مقعد و در عدل و در آن می یابد و در مطلق آن است صاحب آن در پر و حشاک  
و در دست نرم اند و بیشتر الطفال و در طوین و کسان که سالعه طهارت ناسخی نمایند

هم میرسد و نسبت آن از کثرت حوض چیرهای جام منل خود و کدم و کوسست جام شمع  
آن محجام رفتن و جماع کردن اتفاق شود **معاً** اول مآید ترک حوض اند و مولد حیوان

را عاید و این نسخه را استعمال کنند **ص** سار و اراد و من که میخند و صمغ بهار  
بخورند و برای شمع چغل اطفال را اند و شای کوبید و خانایید و عید و طالع

توبه و عطار و ریاض بکند هم و در آن هم گرم با ما است حل که معوسند برای احوال کرم و حرس  
**معاً** ۸۷۸ کالی و پوست کندن سائید و در دم آن را با ما است و طوره و ا

صبر استخوانچونند کرم شکم در بیرون آید **معد** ۷۸۱ کبابی بکوبد با مالست  
 بخورند منع کباب روغن نارنج بخورند تمام کرم های معد بین **معد** گاجنه که هفت روز است  
 نه تکه مانند یک خور و یا همون آن تسخیم از منی بسایند و صبر و زندقه را بکفالت صبر استخوانچونند  
 هر چه کرم باشند بمیرد بجز سست **معد** ۷۸۲ ده درم باروغن کافور و بقدیم  
 که از آبوستا این طبع غصه ناروغن الجذب کند پس آنرا ساید با همون آن فایند داخل  
 کرده هر روز صبح و درم از آن بخورند که جمیع کرم های شکم را بیرون کند **معد** ۷۸۳  
 سار الجبیر و کل گرفته در بر آتش طبع نمایند و قدری از پنجه آن با قدری بیاض و سیر  
 کم نمک سرخ کرده با چای و بخورند که هر نوع کرم شکم باشند دفع شود **معد** ۷۸۴  
 هفت مفسر حلیله زرح آمل از هر یک و درم تربید سفید یکم کوفته بخینه با ایند نوزاد و  
 حبس آید روز یکمفقال از آن بخورند دیدان شکم همه میرند **معد** بجهت کرم معد و  
 حلقه مجربست **ص** سرخس بونک کبابی مقشر از هر یک یکم تربید سفید مدید  
 مثل از آن از هر یک و درم ادویه کوفته بخینه با عسل بشنند و بکریه همه را بخورند و باید  
 قبل از تناول نمودن این معجون بیک ساعت سیر تازه دوشید بخورند بقدر دوا و قیه این  
 دوا را ناسه روز بخورند **معد** برای جمیع اقسام دیدان و ضعف معد مفید است **ص**  
 پوست حلیله زرح و بزک کبابی مقشر از هر یک جزوی تربید سفید محکوک ملوث بروغن بادام  
 شیرین مثل وزن هر دو فایند مثل وزن مجموع سفوف سلخته ده درم یک تبه بخورند **معد** بجهت  
 از هر کرم شکم مفید بود **ص** کل قد تریاق فاروق قسط تلخ زنجوش میان از هر یک جو  
 با نیم ساید بر شکم ضا نمایند **معد** بجهت بیرون آوردن کرم معد مفید است  
**ص** تخم حنظل زهره گا و عصاره قلع الحما و قطران صرغیه ساید بدستور شکم ضا نمایند

**ملح** صید منفعت بخشد **ص** شونیز و درم کوفته بآب جنظل سرشته بگهی نان

خام نمایند که مایه از شک بریند **ملح** برای جبه القاع و گرم دراز اطفال را اگر بکند

**ص** افستین روی برك شفا الازهر يك درم با يك عدد زهره کاوشته بر جوی

نان طلا کند **ملح** برای دفع دیدان طوال و جبه القاع مجربست **ص** کبیل دار و کسرس

باشند شیم اونی ازهر يك درم فلفل سفید برك کابلی مقشر قنبیل ملح خندی زرد سفید

ازهر يك پنج درم قسطر مکی ساقی ازهر يك هفت درم ترنس شیش درم کوفته بخیخه آب شسته

حبها سازند خوراك بیه درم بآب داسن **ملح** انواع گرمهای شکم را بکشد **ص** انجدار

بر انجدان ازهر يك شش درم شیم اونی دو درم کوفته بخیخه باسه وزن ادویه غسل بشوند

و ناسه روز بخورند **ملح** برای اخراج کرمها مفید بود **ص** انجدان بیه آن پوست

بیه کبریا العصا فیر تم ازهر يك هشت درم شیم اونی ماهی زهره قنبیل ازهر يك سه

سلیمه مصطکی تخم جیل ازهر يك یک درم برك کابلی پلاس پایره ازهر يك چهار درم و الک

باسه وزن ادویه غسل مصفی سرشته نکام دارند و سوزد و درم بخورند **فضل** شش

**دوار** بضم ذال و فتح و ادو الف رای فاعلمه مرضی است که با آن گردش مکی هم است

و خیال میکند صاحب این کرم با تمام اشیاء بدو را و میگردند و بدن و دماغ او نیز میگردند

و قدرت بر آنکه خود را ثابت دارند و دوار قیل قسمیه شی باسه لازم است و سبب آن الکلیه

بخارات کبد ماع و سیند لاهم و او را ماع دماغ حرکت باستنداده نمایند این حاله

آن پیدا شود این مقدمه صاع است اگر این بخارات از اخلاط بلغم بود **ع** آن که را فیه

سیلان را بویست از هر بعدم تشنگی فیه نشانی خورس و قوت خواب و سفیدی قاریه

و طبعی کوش و اجتهاد فاش اجیزه حکم معافی کردن از محلا لایتم و بعد فو لقمه بلغم ای در بیا

# والاستعمال غلبند

ان کلقد آفتابی چنانکه در قوله عرفی **مع** التعلب عا لید مجرب و اگر انچه در این است  
 آن سرخی چنانکه بشره و جلالت در هر کرمی ملوس **مع** قصد اسلب غلبند و  
 سگدات خون با عرفی کاسنی در عرفی غلبند و عرفی شاهر و سبب نیلوف و سبب ما این  
 داخل کرده تناول نمایند و غذا سبب بخور و اگر از سفر باشد **مع** آن سرخی رنگ و نیلوف  
 و سوزش دماغ و حریت بنض و خضاکات فاسد و عطش و تسکین آن **مع** الشیبا با **مع**  
 اصلاح مزاج و غیره و آن حقنه مسهل سفر نماید و اگر مکوه زیاد باشد مسهل سفر  
 بیزند و هلیجات در مسهل داخل نمایند و غذا اقلیه یا خشک و فاسد و غلبند و در  
 لایزال کشیدی **مع** یا مناسب و اگر در معدة قبض باشد شیب نمایند و اگر در اول  
 معدة باشد و سبب نماید **مع** آن غلبان و درش آمدن از غ و ضعف معدة و عدم  
 هضم غذا و عدم تشنگی و بد مزاجی و عدم سوزش معدة و سیلان رطوبت در  
**مع** کلقد آفتابی چنانکه در عرفی بادیان بیست و نهم و کرم بنوشند یا با سبب  
 باشد آن عدم اشتها و ضعف بدن و خفقان و غلبان و عطش و قی مسهل و سوزش  
 ز معدة و حریت بنض و سرخی قار و غلبت مجو ضات **مع** اول قی کردن از آب گرم  
 یا کچین و استعمال تربت انار و ترش و تربت لیمو و سبب در عرفی غلبند و عرفی کاسنی  
 و اگر شدت کند مسهل بدن دهند یا صافه ترنجبین و شیب و خست از هر یک نیم توله و در قیات  
 مناسبه مالید و کلقد آفتابی فلو س خیار و سبب و غن باد احم که در بنوشند و غذا شده  
 و آن چه دهند یا شله اسفانابه **مع** تخم برای دوا و حادث از یا س غلیظ مفید **مع**  
 نور الکلیل الماک صغری نجاست نیم ارضی بر بنوش و در الفار یا لیمو نیم کوبه را بر بنوشند

میر جود را در این تجنید دهند **تجنید** برای دو حادث از رطوبت و خلط بازده بعد

نقیه استعمال نمایند **ص** نایب شجر ارضی اکلیل الملك قیصوم رصیدیک بقدر کفی مکی  
ضرب مقوطری از هر یک قدر یک طعمه خاله کندم از هر یکی قدری جوز بواسعده منقوش  
دو عدد هر دو را نمک و آب میجو شاست نام و اثرش چنینی بر خود انداخته و سر خود را بکافور

تجنید دهند **تجنید** برای دو رطوبتی بسیار نافه است **ص** بابونه اکلیل الملك صغیر  
مرغوش تمام شجر ارضی قیصوم و قی النار شاکسفر مر یک زیتون بالیسود آب میجو شاستند  
تا نصف بماند پس سر خود را بستر در آن تجنید دهند **تجنید** برای دو رطوبت از خلط مجنسه

حادث کرد که در بطون دماغ باشد نافه و مفید **ص** جو مقشر نیمکوب کفی خاله کندم  
یک حطی از هر یک برون حول نقشه مره را لب میجو شاستند تا نصف بماند بعد سر خود را در آن تجنید دهند  
و در آب پیچم سر خود را بطنول دهند تا چند تا این عمل نکند نماید بفرمانی **ص** حلیل

برای دو رطوبتی نافه است **ص** پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلبله هلیله سیاه  
مستی کستیر خشک از هر یک دو دانگ سنالمی نیم مثقال همه را کوفته بروغن بادام شیرین  
در دو با آج بسیار ناز و جلا را میکارند و برند **ص** امل برای دو رطوبتی مجنسه

آمره منی پیچم در شیر کوانه میجو شاستند پس از شیر برون ده شسته در کلاب میجسارند  
کلاب و غرق پیچمشک و عرق کاوزیان از هر یک صد مثقال برون تلهمه را شویس باشند  
سیب یکصد سی مثقال برون پس روایند تا سفید بر شیم مقرر کفر بای شوی غرق کلاب

زرشک بپزند پوست زرد چوب پوست بیرون پسته از هر یک سه مثقال غنبر اشوب زعفران  
از هر یک یک درم مشک نیم درم کوفته بخته و خلط که منعجون سازند خوراک سه درم است  
سیب **ص** برای رطوبت دو و مفید **ص** پوست میو کرفس پوست میو از پانه و رطوبت



در دم پنجم از خرد و سستی سنبل الطیب نعل وید مدح و حرم هلیل از در از هر یک هشت درم  
مصطکی سوخته درم جعد و اقیقون از هر یک چهار درم شاهد و هفت درم ادویه را در چغندر  
رطل آب میجو ستاند تا یک رطل بماند صاف کرد و چغندر را با جرقه فیه در آن حل نموده  
هر نیم بقدر چهل درم برای مغالوچ و برای صاحب دریا فکد و روغن بادامهند **فصل**  
برای دوار و سده حادث از انجوره غلیظه مفید بود **فصل** پوست هلیل از در چهل درم  
پوست هلیل کابلی سی درم بلیله آمله منقح هلیله استبا از هر یک بیست درم شاهد و پنجاه  
درم سنبل کی ده درم و قراکل سرخ یک استارانیست و مصطکی از هر یک پنجم درم کوفته  
پخته بروغن بادام شیرین چهل درم چوب غمزه با غسل مصفی سه وزن ادویه برشش  
و اگر در هر یک بلغم غالب باشد تربد سفید مد برشش درم بیفزایند و دو متقال روز  
با آب گرم بخورند **فصل** هفتم **دق** از انواع حجامی است تقصیل احوال آن در بالحاء  
در فصل حجامی ذکر خواهد یافت **فصل** هشتم **دماغ** امراض و عوارضات آن  
در باب الریه در فصل ریه ذکر آن خواهد شد **فصل** نهم **در امراض حرو و الماء** **فصل**  
اول **هرال** یکسره از وزای مع و الف و لام کذا خن کوشت بدن و لا غرض است  
و هر ال که عبارت از غری و کمی کوشت نیست و بحسب اقلیم تفاوت کند در اقلیم اول  
و ثانی خبیله است و هر ال گاهی مرطوب بود و گاهی غرضی باشد استبا آن بسیار است  
جناب از آنها مرطوب است و گاهی از قله غدا و از خورده اند به کثیفه و یا از هموم و غموم  
و یا بدن گرمها در معده که هر چه غذا صفت کند خوراک گیرها بود و هرگاه این مرض طبعی باشد  
ع آن قلات برجاء و نیشاد و صحت اعضاء و اعتدال عروق **مع** بخورین چیزها  
مسموم بدن مسموم شوند و اگر عارضی بود معالجه آن عضو را باید نمود مثلاً اگر از هر بود



انحراف از بر که مانع از هریک دو درم کند و هر سه درم کنیز مقشره درم پنجیل فلفل  
 بارطل ایل بولفا کله دارا چینی از هریک سه درم قد سفید نیم من کو قند پنجه در سبزه  
 کاهدارند و بوقت ضرورت نقد حاجت تناول کنند **طعمه** هزاران بدن را بر طرف سازد  
 من لك مغسول خبث اس آرد با لوط مصطکی روی مازوی سبز و بلسا بوسه  
 از هریک چهار درم تخم کدو از هریک یک درم بابت سفید پنجه درم همه را کوبیده و سفوف  
 آرند و تا یک هفته روی سه درم سپهر و شام و وقت خواب بخورند و از خوردن گوشت احتیاط  
 نمایند **طعمه** بدن بخت زایعات نافع است و منمن با اعتدال است **ص** مغز را در  
 مودن مقفر حنظل الحضره مغزیسته شهدانه معرق جلفوز بالسیو کو قند با سه وزن همه غسل  
 موی بقرام آورده سرشته روزیانه متقال تناول کنند و از عقب آن ماء اللحم بیاض کنند  
**طعمه** در تسهیل بدن عیال الفحل است **ص** حب الخروع مقشر آرد کرده سی متقال  
 مادر ط شیر کاه و تاره دوشیده خنجر کرده و خوب برشته نانهای تنک صرانی بوزن ربع  
 اوقیه بشارند و خشک نموده هر روز از آن نان کوبیده قبل از طعام تناول نمایند و متقاب  
 آن فالوده از آن در مخوج و با قند و برنج یا شیر پنجه بخورند **طعمه** برای تسهیل بدن عیال  
 الفحل است **ص** شیر کاه و تاره دوشیده یک کرطل و یک کرطل آب شیرین در آن اندازند و اثر  
 بیاض طمدهند تا آب سرد پس نکوبید و فایند و یکوبید و روغن گاو تاره و یکوبید و روغن  
 تخم نارودر آن بریزند و نادر و مساحت بخورند پس ناشتا تناول نمایند **طعمه** محرو  
 ملر را موافق و مقوی با هست **ص** بخود یا بوسه سی متقال در قند کاه و پنجه  
 یک شبانه روز و بدستور روز و دم تجدید شیر تا سه مرتبه بکنند پس برنج شسته شکر  
 بپزند و ششاش سفید کنند و جو مقشر ماش مقشر از هریک سی متقال مغز بادام شیرین

مغز جلفوز و مغزیسته از هر يك بيست و پنج مثقال همه را كوفته بخته روغن بنفشه و پنجم  
 مثال آنرا بشير و كاوازه دوشيده طعم غرغره تناول نمايند و در جام روغن در انجا  
 مكش كند **معده الحاميه مسمن** بدن است **ص** مكش عسل كه چنانچه در دهان باشد  
 در سايه خشك كرده هر روز پنج مثقال آنرا با شكر سفيد و آرد كندم سائيد و با آب بآيند  
 يا لوده طعم كرده بنوشند و اگر بدو طعم آن راست و با لوده يا مثالي آن از رفته لحم و غني  
 با سبزه تناول نمايند نيز خوب مسمن بدن است **معده** براي تسكين بدن مفيد است  
**ص** روفه و خولجان زير كمر باي بنجيل ناخته و حب الخروع از هر يك پنج درهم حروف سفيد  
 حب السنه نود و دين بوزيدان سوكجان سفيد به مئین خبث الحاريد در سر كمر و  
 بزيان كرده از هر يك سه درهم از هر يك سه درهم در و شمر جوز چندم از هر يك  
 هفت درهم كوفته بخته نگاه دارند سه كفت سه كفت سه كفت شام بخورند و از غيبان  
 حربه بخورند از آرم خود و بر خرم و با قلا كندم و مغز بادام قند يا شامند **معده** در تسكين  
 بدن انجيف عجب الفعل است **ص** كهرا يا بومنان مغناق نر با جوز چندم خرم  
 خشناش سفيد از هر يك هفت درهم مغز بادام مغز بادام مغزیسته مغز قند و مغز كرك  
 مغز جلفوز و شقاقل بوزيدان از هر يك پنج درهم مغز كچشك نرسه در آمد و به كوفته بخته  
 با سه روز و در غسل مصفى بقرام آورده سر شسته و در آن روز سه درهم تناول كند **حلو**  
 در تسكين بدن بسيار سريع الاثر است **ص** آرد برنج شكر سفيد فايند از هر يك يك انچه  
 آرد با قلا آرد كندم از هر يك ده استار غسل مصفى در من يا روغن پسته يا آدام يا مسكه  
 كاوه سه خورادر كلاب يا در آب باران آهن يا در سلاخ يا بقر يا بكي يا خنده يا كرده و لعل نايند  
 و پزند و در آخر زعفران دو درهم در كلاب سه امانه نمايند پس خشناش سفيد نود و دين

هریک پنجم در دوا چنانچه در الجلب فی الجبل قوفه کتب است اقل از هریک ستر رم حله  
 نوزجند ام یوزیدان از هریک یکدم معرباد ام یکدم مغز قوق مغزیست مغز را جیل  
 و هریک هفتاد مثقال داخل نموده بر هم زند و بر پیچند هم از آن بخورند و بعد از آن بنامه  
 قلبی انجام برونند **حلولی** بدن را فرو بکند و قوت مجامعت را بفرزاید **ص**  
 مغز باد ام مغز قوق مقشر مغز کفشد مقشر تخم شامه آنه بخورد بریان از هریک دویست مثقال  
 جلفوزه نود و شش مثقال خرمای قسچ پنجاه مثقال همد کوفه بخته مریمی بقدر کوفه  
 میل نمایند **حلولی** بدن را بغایت فرو بکند و کفران را بسیار نماید بخشد **ص**  
 کف کوفه یکدم در روغن کاه بریان کرده ستر رم غسل هفتاد و نه مثقال کلاب و یکدم  
 و یکدم شیر کاه و هریک با آتش ملائم بنزند تا حلوی شود پس تخم خشخاش سفید مغز باد ام  
 مغزیست مقشر مغز قوق مقشر از هریک نود مثقال بران بریزند و بار وغن بخته نموده  
 کنند و استعمال نمایند بخورست **حلولی** بدن را فرو بکند و قوت باور را بفرزاید **ص**  
 آرد نموده سفید آرد کنند و ستر از هریک یک کوفه بار وغن کاه و بقدر کفان بریان کنند و  
 قد سفید نصف من و صید قد و غسل صفی بران بریزند و با آتش ملائم بخته کنند پس  
 مغز باد ام مقشر قد ای نغفران و مستک در کلاب صوره داخل نمایند و هر روز بقدر  
 حاجت از آن بخورند **حلولی** بدن را فرو بکند و باور را بکند اند **ص** **نحوه** سفید  
 صد مثقال شبانه روز در شیر کاه و تار و بنجس است پس خشک نمایند آرد با فله قش  
 آرد تخم سفید آرد کنند از هریک پنجاه مثقال تخم کنال کینج مقشر از هریک دویست مثقال  
 خشخاش سفید از هریک بیست مثقال هر سه را نرم کوفه یا نبات سفید نیم من و روغن  
 نسکرانه و شصت مثقال و کلاب و سود و پنجاه مثقال بطرقی دستور حلوی سازند

## حلولی

و بعد بر داشت از هر دو محوید **حلولی** برای تسمین بدن محو است **ص**  
 بر سر سفید سی مقال و یک سکه و در هر تنی که او محو ساند پس چشک کرده اگر کسد  
 پس از حی به محل حو لجان از هر یک سه مقال و نیم در که مانی سه مقال کوفته بخته باند  
 سفید و روغن مسکه تریب سارید و تناول نماید **حلولی دیگر** برای تسمین **ص**

بی بطور است **ص** موید را به پیرون آورده عذاب و کاتبی از هر یک دو مد و در هر دو  
 در آب پیرید نامهر اگر در بین مایده صاف کرده محو ساند تا نفو ام آید پس محو نم کن معطر  
 حیار معر بادام مقشع تخم خنثا نس سفید صمغ عربی از هر یک قدری کوفته داخل نماید و روغن  
 مسکه ملکان و نه کداخته بران ریزند و خوب بر هم رشتن و بریان نماید پس در  
 کلاب بران پاشند و بار هم رشتن تا روغن را پس حدی پس در وافر و در روغن احدا و در  
 و حلوی با حدا و آن روغن را برین خوب نمالند و هر قدر که میل لطیعت باشد از آن حلوی  
 محوید **حلولی** برای لاعری که بست خوردن کل و اطفال حادث بود و در طرف کرد

**ص** همین خنثا نس سفید کیدار را ساد سات سفید از هر یک نیم در هم نکوسد  
 و در آب کی آب پیرون و یا شیر کاه و قند شکر محوید بکشد و بعد از خوردن آن یک جام **ص**  
 و در محتدل را بر خود ریزند محو است **معده** بدن را در نه کد و قوت ماکه را بفرایند

**ص** بهمن سرخ را وید مد حرج کبلا حنه الحصاره و درین شهدانه شونیز معر بسته  
 پوست محو معر بادام شیرین کحل مقشع را لیو هم کوبید از حطبه تسنه مقشع بریان  
 بران همه را در روغن بادام یا مسکه کاه و تارانه حرج محوه یا محسل قوام آورده و در  
 آدویه پس سفید شری صمغ و بران را بقدن کردکان و اقویا را و در آن را بقدن تخم مرغ هند  
**معده** تسمین عصو محو ص که مانند بار و مساعد و قصبه شری باید که عصو محو

را بشیرتانه چندان بمالند که سرخ گردد پس این طرا بماند **ص** خراطین است چنان  
نموده با مرغ کبک نیم گرم ملا نمایند و در ۷ تا ۸ تا که در فارسی این را سار نامند در  
تاو که در چو آن آب تاو باشد بکنارند تا خشک شود پس آید ملا نمایند و هرگاه که در چو  
آب نباشد تبعد لعل نمایند و بدانکه هر کس که طالب فریبی است باید که اجتناب نماید از حرکات  
عنفیه مغزیه بنده و اعراض نفسانیه و تعب شدید و بسیار رفتن و محام و مکث حرام که در بعضی  
بر تناول اغذیه لطیفه صریح الحظیه جدا الکیمی و راحت و فروز و سرور و مجاست با مجون  
و مطربان و رفتن بسائین و استال اینها بر خود لازم نمایند **فصل دوم هیضه**  
بفتح حاء و سکون یا معشاه تختانیه و فتح ضاد معیه وها حرکت کردن مواد فاسد و غیر  
منهضه است برای جدا شدن و بریدن از معدیه و امعاء و بقی و اسهال باشد و غنف  
از قوت افعه و سبب آن یا تغییر یافتن و یا فاسد شدن طعام است بصفه او یا بلبه سبب ذات  
کیفیت و قبول کردن اجزای را و دفع طبیعت آنچه را لطیف طانی بر فرم معدیه است بقی و آنچه  
غلظ او بیشترین در فرم معدیه است یا اسهال و گاهی بسبب خوردن طعام بر طعام غیر منهضم و یا  
اشامیدن آب بر آب بسیار و یا خوردن میوه نریا که طعام غیر منهضم خصو صا که بسیار چرب  
باشد و یا خوردن خلط فاسد در معدیه و خوردن طعام بسیار بران و یا خوردن میوه بسیار  
در معده و غیر اینها از مفاسدات و چون هیضه محتبس گردد و ماده آن سست باشد  
آب سیراب بقلب و جماع و سایر اعضا نموده هلاک و میکرداند و فوق مابین آن و آنچه  
اینست که در آنچه معدیه اصل در غذا تبصیر نکند و غذا نهضم نشود و هیضه عبارت  
از آنست که طعام در معدیه بماند و نهضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد بقی دفع شود  
و آنچه غلیظ باشد باسهال و سبب آن اغلب از اجتماع اغذیه بکثرتی مختلفه چنانچه

ذکر آن شد و اگر طبیعت مستعد است در آن کرم و سگنجین و کلاب می کشند و مسهل  
 دهند و اگر در مسهل در قی و جمع موقوف نشود شیای فلووس و حقه لینه یا حاد  
 نوعی آید و درین هیضه حقه بسیار مفید است و اگر در دست خون بر آید فصد قفاله  
 نمایند و اگر در قی خون بر آید فصد با سلیق مفید است و این تمام را بر شکم بمالند **ص**  
 عدس و قشقرق سفرجل از هر واحد یک و صندل اافاقیا جلدا از هر جوین هندی از هر یک  
 نیم و زنجار عقیق از هر یک ربع و زکوة بخته بایس که خبث ضا د نمایند و این نسخه را بخورند  
 این نسخه کسفر از هر یکی یک و انجا صندل از هر یک نیم و ساق صغیر کبوتر از هر یک  
 ربع و زنجار عقیق از هر یک ربع و زکوة بخته بایس که خبث ضا د نمایند و این نسخه را بخورند  
 در این کرم و سرکه مفید بود و اگر کرب و غشیان باشد شربت الرخا را با عرق کافور بد  
**طعمه** ۵۰ + ۱۰ + ۸۷ + نیم مثقال با کلاب سائید بخورند فوراً نسکین شود  
**طعمه** خاکشیر یک گرم و نیم سبک شود با کلاب یا از این نسخه بخورند تا خاکشیر تلکته  
 کرد و دستبر کرم بیست آمد و چون قی آید ناردن سوزیاست مانند تافی بند کرد و بیست  
 صغیر روی نا آب رک کلسنی تازه خورسان بخورند مجرب است **طعمه** شکر نیم گرمی است که  
 اوار و جدیدی آورند بقدر یک با جوجیه یا سه جبهه قلقل سیاه در کلاب بنسایند و بخورند  
 در هیضه و یا در بلغمی که باقی و استهال باشد بنشد شود مفید است و نازقی مقرر شد  
 هیضه که بهیچ چیز نرسد شود مجرب است **طعمه** تر یا قی فاروق یک گرم در کلاب سائید  
 بخورند و بیست هیضه مجرب است **طعمه** نارجل مجری با قدر کلاب سوز و زنجار هیضه  
 بخورند که مادی که سمیت در معدن باقی است قی آید و اگر کسی زهر خورده مثل سنکیا  
 در چند باید با شیر بخورند که هر چیز زهر بود در قی بر آید **جواب**



بزای جنسه و هاضمه مفید بود **ص** عود هندی خام پنجم سبک فلفل کبار  
 زعفران جوز بومعصکی روی سنبل الطیب از هر یک یک گرم قرفه پوست زرد انار  
 زنجبیل فلفل سیاه از هر یک دو درهم دار فلفل ابو شیم مقرض طباشیر سفید نعنای خشک  
 لسان التور قورفل از هر یک یک گرم و نیم قورنخشاك و زبانه ارچینی از هر یک دو درهم  
 پخالص خود آنک رب نه شیرین رب به توش نر خشک رب سبب توش از هر یک دو درهم  
 شربت حب کلاس سی درم عسل خالص و وزن ادویه بدستور جوارش مرتب نموده و در  
 مخورند **قرص** برای هیضه و قی مفید بود **ص** عود خام هندی چهار درم کبابچینی  
 مصطکی روی قورفل سنبل الطیب از هر یک و درم قد سفید شانزده درم کوبیده چینه بکلا  
 شنبه اقواس سازند یک قرص روز مخورند **معده** برای شخصی که هیضه شدید عارض شده  
 باشد و ضعف الفوی شده باشد تا یک هفته فلین را بخورند **ص** فاولیا سبکی چند بار  
 عودند که هر یک از اینها از هر یک دو رقی مشك خالص زعفران از هر یک یک رقی عنبر  
 استوب نیم رقی طباشیر چها درم هر بابا کلاب بسیانم سه و لعوق نمایند و باهای آن  
 کلاب وید مشك از هر یک کتوله بنوشانند اگر درین مزاج گرمی باشد مشك و عنبر داخل  
 نمایند **معده** برای هیضه و قی وضعف معده نافه بود **ص** سعد کوفی عود  
 مصطکی روی مستای همه را سائند اقواس سازند با آب به شربت یک نام مخورند  
**معده** برای هیضه و قی که قی و اسهال بنده شود **ص** فلفل نر نیم از هر یک  
 درم لئون درم زعفران پنجم درم جندید ستریک درم زبانه ارچینی از هر یک نیم  
 درم مشك خالص بر ملوید ناسفته محلول از هر یک و ثلث درم و دوفیر اطجد و اما  
 خطایی سه درم عود هندی خام و درم کد چها درم و قی طلا پنجم عد و قی بتره دو درم



وینا لشعیر بالیسولویه را کوفته ریخته با آب و جود آب غر جود آب تغار سرشته بر شکم  
 نمایند **معد** فی و حیضه باز دارد **ص** کل سرخ سبک از هر یک بنیم درم مندل

سفید امک از هر یک بنیم درم عوج حاتم سدوم زعفران یک درم کافور دانه انکی اوجیه را کوفته ریخته  
 با آب بزرگ قمر در بنشیند و بر سینه بمالند **معد** برای فی و حیضه واسهال که باکم است

**ص** طباشیر سفید خالص را در خانه کل سرخ بنیمین سفید الطیب اسارون از هر یک دو

درم در شراب بنفشه بخنداند و بست بیرون بسته معطلی خرقه الطیب از هر یک یک درم و نیم

سبک و دانه و آب بنفشه سبب به نو که شیرین از هر یک دو درم با کلک چیست درم

خورشید **فصل سوم** بفرجه جاء و تشدیدیم کیفیت نفسانی است که تابع

الحکمت فرح و حرارت غریزی بسوی داخل اخایر مجلو امری متصور خواهد بود متوقف باشد

و تا سیر مشط پس آن مرکب از خوف و رجا است و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس تسکون

حرکت می نمایند در خیر بسوی خایر و در شر بسوی باطل و از هر جهت گفته اند آن جناب افکری

است که هم آن هموم است و هرگاه بخت هم عارض شود که محاله قائل بود و از هر کدام که تعجب اشیب

و سقوط شهوتین و هزال بدن و اختلاط عقل و کثرت نسیا و مثل این عوارض است که

تجدد و اول اعضوی که واسطه که در عقل پس جمیع پس معانی پس سایر قوای خادمو اسباب هم

بسیار است لیکن تفاوت کند پس هرگاه سبب آن معلوم شود بعد از آن علاج نمایند و لافلا

میفرماید که اعظم علاج هم اینکه انشا در ادویه صبر و تاسی معالجه کند بجهت اینکه هم

واقع نشد است الا اینکه مثل آن خنجر نیاید واقع شده باشد و نیز اعانت بود هم می کنند

دیدن تصاویر و روشنیدن اجزای حسنه و سیر با غایت غرض حایات است **معد**

استعمال این هموم را در **ص** سفید الطیب از هر یک یک درم از هر یک و صفت متقال

۱۱۸  
 دارچینی و عریان از هر یک شش قطعه هر کدام از حیض و لعل سفید و زعفران از هر یک  
 سه مثقال و قصبه زرد و زعفران از هر یک یک مثقال و کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
 و در سایه خشک شده و بمقال عروسی بخورد **طعمه** رای هم و وحشت مفید بود **ص**  
 دارچینی معطکی و می تخم زنجبیل تخم و محشک تخم و بالکوت تخم و تخم دار فلفل زرد و سیاه  
 در و نیم عقری احرام ساوی از هر یک ده مثقال و مشک نیم مثقال و عسل و صنی حلیله مر با سه  
 حرو و عسلین ساور و هند و زن آفرین معجون عود و روزی یک مثقال بخورد **طعمه** هم را از آن که  
 و نسایط و **ص** زرد باد و قرص کل سرخ کتسیر خشک کا و زیان بود در این عودین از هر یک  
 نیم اوقیه و عار معطکی بود دارچینی و زعفران و کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
 از هر یک یک اوقیه آن غوره آن سبب و به زرد سیاه از هر یک نیم رطل و کلاب یک رطل همه  
 ادویه را در تیر کا و حبیب ساور و زعفران و کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
 رطل و عسل و یک رطل نبات و زعفران و این اجزاء کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
 عود و زعفران از هر یک هفت مثقال است و قافله بنفشه معجون عود و زعفران از هر یک  
 مر و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک  
 از هر یک و مثقال و قرص طلا خشک حاکم از هر یک مقرر از هر یک یک مثقال همه کوفته بجنه  
 مد منور معجون و عسل و نبات و زعفران و کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
**طعمه** هم را از آن که و سوسا و زعفران و کوفته بجنه شش و نیم و زعفران از هر یک  
 تخم و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک  
 از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک  
 از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک هفت مثقال است و زعفران از هر یک

از حیله سدرم آمله منقح در شراب بخیسند و در سایه خشک کرده بیست و یک روز بر ببالک  
 که همچنین سدرم سفید سحر و سدرم بر لهر با صلا بکرده تا مثل غبار شود و قیافه و طلا داخل  
 نماید و باقی ادویه را که در قیافه بکوبند و غسل حلیله کالی را نصف مال با غسل بقدر حاجت  
 قوام آورده ادویه را سه هفته نگاه دارند و روزی یکتال نادر و مثقال استعمال نمایند که بسیار  
 مفید بود **ملحوظ** در این حق الواف **فصل اول درم** بقره و و در لهر ماله

و اسکان می نماید و غیر طبعی است که در عصور هم می رسد بسبب محل شدن ماده در آن و اقسام  
 آن تست است چنانکه محسب هر چه احوط و بچه مالی و تبشیر می و که مرکب از اجزاء و اینست  
 و بدانکه در این حادث ارجح لطیف اگر ناریت آن مغفرت مکرده داخل جوهر لعناء کرد آن را  
 درم رخی گویند اگر مغفرت مکرده و غلظت بیاورد داخل جوهر لعناء نکرد و بلکه در یکجا  
 مجتمع کرد و آنرا فخر و تشاخر نامند نه درم و نه بریدند که درم یا کار است بیاباد و کمتر  
 اطباء درم حار را بالذات از مایه حار میداند درم صغری و درموی و اما شیخ الزهیری  
 اطلاق می نماید و درم را بر اینچه ماده آل عفون باشد خواه حار یا البالد باشد و یا بالعزم حاصل  
 از عفونت ماده بارد و سبب آن کثرت خوردن غذای بر طبع مطلقا و یا حار طبع حار یا مکرر  
 و یا تشنجه در آفتاب و یا در استر چیزی سنگین **ع** آن اشفاخ و عمد و سرنخی موضع

درم و ضربان **مع** آن ضاد در لهر و ادعه و اصلاح مزاج و تقویه باند نمود **ملحوظ**  
 پوست انار نیم کوب در سر که بپزند سماجی العالم کل ارضی بالسودان کشتن و قدس کافور  
 و دروغ کل اضافه غمزه شیر کرم بر و درم ضاد نمایند بغایت مفید بود **ملحوظ** کل ادوی  
 زر چیست عدد از آنکه یک درم زرد سفید نیم درم شکوب در آب خوب بپزند که مثل شام  
 و بر و درم ضاد نمایند فوراً تسکین **ملحوظ** سر کین ماعز یا نصف فندک آن چلبه یاد و نوله

اصل ملینڈ انیکر مکرم و ملا علی گڑ مخربست **ملا علی گڑ** برای ملینڈ امضیه مفید به وصل

خوبتر از کدوم به کدایه از رویک بیست و هم لشق شش و هم کند و هم ملک طبر و زلفین

ارہیک چھا آدم تنہ لہر سر کھل عاکیںد و پیدا لہر غن فیون بقدر آجنت مکنارند و

معمولاً ہم ساتھ بکارت بند **لکھنؤ** اور اہم راغبیر انویسٹمنٹ **حصص** و تو مالک

محبت است و مقصد میکند و بگوید با همون آن از صلیون در خون خوب بمانند تا بر هم شود

فقد جوسو بعد من ذوق كوفه تجريد بحية مروج غروب بكار بنند **محل** او لام كهنة و

است کل مقلد العبدان بحکم کرنا از هر یک کدام مصیبت الطیب مشفق مصطفی از هر یک

فخو درم موم سه درم روغن بنزدین باز درم صمغ حار در شراب حل کنند و باقی ادویه کرده

جمعه ضاعه عابند و با موسی و رعن حاد عابند **معدی** برای او رام عنه یدر مفید

علیه سببهای حقیقی و با یوننه مصطفی از هر یک پنجم درم سنبل الطیب بعد از این فصل است.

[illegible][illegible]

وَنَدَّاهُ نَادٍ مِّنَ الْمَلَأَةِ يَسْتَسْقِئُهُ بِالنَّارِ

تلفظ و اسرار الغنائم

مدارستة غماند و در بر او رام استه ابرو او را عین کند و مطاذا را که از او

چنانچه اسناد انعامی در حاکمان و کاتبان و غیره در این کتاب مذکور است

[illegible]

معظم باشد منفرد و مساوی باشد پس از اینها که نزدیک

(۱) این کتاب در حدیث و سنی است.

نیم کند چنانکه آن نیم حلیه از هر یک یکم و نیم مغز نیم مرغندی و درم سر کین کبوتر نیک و نرم  
 و نیم کوفته ریخته در شیر کاه و بیست توله بقیع و در نه تامل هم سوسن خمداد نمایند **طعمه**  
 موم زنج با هم نمون آن روغن سوسن در شیشه کد اوده تا سه هفته در آفتاب بکشد و آن پس  
 بودیم بن کوفته و سوسن به ملاقات انداخته است **طعمه** پوست خنثی اش را بنمکوب که در ده  
 در آب بچو شاند تا که مهر اش در قهلو نامسحوق بوزن آن در روغن کل در نیم بوزن هر دو فضا  
 کرده تیدر که هم فضا دغایند شصت و درم بن نان بخورست **فصل در مویان** بفتح و  
 و بای مویان و الف مملوده و بمقصود نیز آمده که مرضی است عام که از فضا جگر هواء  
 بسبب اسباب بسیاری و یا از ضعیف شدن کبد و روپ و یا بی طاعت و هم شدن آن فساد  
 شدن نوک و فرار کردن حشرات الارض و کی شدن مکنات است **طعمه** فلفل نیم صدقه لیلیق  
 پس تنقیه با خراج و فاسد از اخلاط و خوردن حمو صفا و تر و خوردن اشیا که مولد خون  
 مثل گوشت و حلوبات و غیره **حب زهره که معدنی** برای دفع  
 سمیت هوا و از انحراف آن نافع بود **ص** پاد زهره معدنی با قوت و صافی که با شمع  
 مرارید تا سفید شود و نیم غرق در کل از منی مغسول و طباشیر سفید و مسک حبه القار و همین کل  
 کاه و زبان طباشیر سفید و سفید در چینی از هر یک یکم و نیم زعفران نیم مثقال **طعمه**  
 و قه طلا و قه مسک از هر یک دو درانک جوهرات با کلاب صلا که در عنبر و در **طعمه**  
 بلشاک چوب نموده او و در کوفته ریخته با هم داخل کرده در کلاب سرشته جها ساند  
 هر چه بوزن قید الحی و در آن روز نیم قیراط با کلاب فرو برند **قرص** **طعمه**  
 تخیر در آن برای دفع سمیت هوا و بانی بسیار نافع است **ص** عود خام چهل مثقال  
 عنبر اشبه چهل مثقال نبات سفید صد مثقال هر یک کوفته ریخته با کلاب سرشته اول ص

سازند **معد برای دبا** و جسم ارض نافع است **ص** جد و بر نفس حطائی

یاده درم و ولید با سینه یا قوت سر و دمای از هریک یک یک که بی شمع و جان

یاد و هر جوی جدید ستره هریک و درم لعل بدستی و مویانی کل ارضی معسران

درم غفری طباست و سفید مسد این به منین کبابی چینی نخود و لندی مایه شتر لوانی

مسر الطیب لسان العصاره عاق و قوطا موی مایه چینی لکله مغی جود و اقله صفار و اقله

کدار و امین دار و لعل بحیل اسه سعد کفی خولجان تخم کرس زردید مدح و نه زرد زرد

تخم زرد و مسد بر لبم و بریدان برید که تخم زردی سوختن معر شیرین انیسون

شفاقل مسر تخم حلیوت تخم قوب تخم انحره و لعل مویه صمغ عربی و قفل اسبکسه تخم بالنگو

و بود چینی حطیای دای سومی جبال غار و راوند طویله و قفل فریبون و ارجیل و زردی اهریک

سدرم کل کا و زبان خصیه التعلی مصطکی بروی مغر و دام سید بر مقشر مغر و قفل مقشر

مغر و ارجیل مقشر معر تخم خرزوزه اهریک چه درم افین کا و زردی بلست و پنجه درم مسر

غسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور معون سازند و زرد و دو مثقال بخورند

**معد برای دبا** مجرب است **ص** مسد این زرد شک غنقی کشین خشک و قفل کل

اهریک بلست مثقال و دو هندی جام نغصا خشک و پنجه خشک از هریک و مثقال

حرکوب که در سه وزن ادویه که مقل میخساکند و تسبانه روز پس تقطیر نمایند

بروی این ادویه **ص** که بر لوانید با سینه بزله دانه و قفل نقره هریک هفت مثقال

زرد و جان که بر از هریک چهار مثقال بنمبر مصطکی سعد کوی اهریک و دو مثقال

نوم کوفته بیهوده باشند پس این آب مقل با سینه رطل نبات سعید بقوم آرند و از آنش برداشته

طایحینی لکله غنقی پوست حلیله کبابی طین مخموم تخم رطله اهریک چه مثقال طباست و سینه



مسائل قافیه الص یکنفیل نرم سوچه بدان خوب بیامیزد و در طریقه جوی آنقر بردارد و بوق  
 سن تخم **بالی فصل استعمال نماید فصل سوم و رک** دفعه اول و کسب و کلاو  
 و تری کینه و جوی است ناست و مستقر و رک که اسفال بحرر الشمس اندک و سب آن مادی حاصله  
 محتفیه در معسل است و ایچ در معسل ایانست آنرا بر سر و ایچ در معسل و رک ماسد و بافتن این  
 مویان مکر اندکی آن را در هم الو رک و ایچ مانی این لوط و مویان و برسد تا نکست و انکستان  
 تا ابرو و لست و ایچ در معسل و سب او و انکست آنرا در هم المعسل ماسد و کاف و حرم الکثر از مواد تلخی و  
**معاملات** ایچ مایع نماید نفی من مستقر و سبیل لعم صند اگر از این بود اول فصد ماسلیق و بطران  
 و صند و لست ماسد لعم و استعمال ماسد **ص** غلیظه و کالی اهریک و در هم سدر و طری  
 مکر هم ویم سوچان بکن هم کوفه یخته یا عرق اویان حرا سجد و در هم جوین و عدای کوفه شش  
 نرم جوان و دفع و هم شورانی را هم بلجل و و مادی سوچان نطر ماکلف مدرسیه معید است  
**لعم** سوچان سبیل مصطکی و می اهریک بکن هم ویم پوست غلیظه و زح سحر هم بر سر  
 یم هم نرم بکن بکن هم ویم دانه جل بکن هم کوفه یخته نگاهدارند و در یکدیگر هم ویم مالت سوچان  
 شش و هم الو رک شور است **لعم** سرخس که بلغت جلیج و بلعت هکت گیلان و او ماسد  
 ستر هم مل تاره آنرا بر که کرده در و آرد و در طالعسل محو قصد تا که مهر است و با غسل بکنسان  
 کرد در و روی جهاد و متقال محوید جهت در رک کوفه محو است **ضماد** محو و هم  
 الو رک معید بود **ص** پوست بچ کمر و در هم کوهی عاوق و اهریک و در هم عسل  
 ماء الحار و الفار اهریک بکن هم کوفه یخته با عسل و کله شرب ضاد مایه **ضماد**  
 قطران و رب عاوق و اهریک و در هم قسطیم تیره و اهریک بکن هم و در بلور و  
 ریت بکن آنرا و باقی ادویه کوفه یخته با هم مرسته ضاد مایه **حب** بر لوی و هم الو رک

رفته دست **ص** سورجان معصوم سید فاشه از هر یک یک درم بود و سوزن مسی در حق  
 معصومانه مدح در حق رنجیل یک کمر ملک الخفا لطیف از هر یک یک درم و ادویه کوفته بخت بستر  
 سر شنه جوهر سارید سرتی بکمال امام التست فرمود **ط** رای رحم الوالد بجز در دست  
**ص** سورجان معصوم سید بود درم سبک کی بخت درم رنجیل یک کمر کرمی جاد و لعل از هر یک  
 دو درم کوفته بخت بخت سر شنه و متقال یک کمر محوید **ط** محبت و رحم الوالد بخت  
 مایید و انجمن تو **ص** سورجان سید سات ز محوید لعل بالکوفته بخت دو درم  
 مات سر محوید **ط** رای رحم الوالد معین **ص** سورجان سید از هر یک  
 در متقال کوفته بخت بار و عن حرو و طبع تست از هر یک یک کوفته بخت بیایه آمد **ط** رای  
 رای رحم الوالد سید بود **ص** برست هلیل کالی بوست هلیل از هر یک یک کوفته بخت  
 بار و در متقال فرمود سید مایه مایه بخت مد بر ایاد حق فقیر از هر یک سه متقال  
 مقل کثیر از محوید و در کمال هر معطلی از هر یک بکمال اسطوخودوس و سوزن مسی در حق  
 حق سید بخت سبک سبک از هر یک دو درم ادویه کوفته بخت و عن با دام سوزن مسی در حق  
 مایه بخت حیم ادویه بخت سبک سبک و بعد از یک کاف استعمال عابند و در متقال  
 امام التست محوید **باب هفتم** در امر اسرار **فصل اول** از کلام حق  
 و فتح کار و الد و سیم بخت فضول و طوئی است از هر دو نعل مقدم دماغ محوید از هر یک  
 و کاف ز کام زار جبطه بر اطلاع ایند اگر سوزن مسی جاری شود از کام کوبین و هرگاه مخلق  
 آید و سید ریزد آنرا که کوبید و این برص فی الحقیقه از امر اسرار است و اکثر الحار از امر  
 نعل دانستند و بعضی از امر اسرار سبک گفتند و بعضی از امر اسرار سبک گفتند و بعضی از امر  
 و حاتم سید و آید از کام سبک من الحرام سبک آن از دست سبک از امر اسرار است



**بخور دیگر** ز کام و نوله سر را نافع بود **ص** من خوش اکلیل الملائک با نوله سر  
 بپزد و سرخوردان بخیر چند **بخور دیگر** ز کام و نوله سر را نافع است **ص**  
 میعه ساقه کند رسد کوفی سندر و من لجره و متساوی کوفته بخند کلوها ساند و بکله  
 را در آتش انداخته پی خود را در آن بخیر چند **بخور دیگر** ز کام و نوله سر را نافع بود  
**ص** مر صاف قسط سندر و من میعه یا بسه کند را لیسو کوفته بخند حساب از آن و بخند  
 دهند فوراً طوبت بینی خشک شود **بخور دیگر** ز کام کوفته را مفید و سده  
 دماغ را یکشاید **ص** با قلی سبوس کندم از هر یک قدر در هر که خیسایند بخند  
 کرد و بخیر دهند **بخور دیگر** برای ز کام حار نافعست **ص** آرد با قلی محاله کندم  
 صندل سفید بنفشه کل سرخ کل گز از هر یک نیم درم کافور آنکی کوفته بخند در هر که  
 بخیسایند و خشک نمایند دیگر را یکشاید و حساب از آن و بوقت حاجت بخیر دهند  
**شمو** ز کام کوفته را و از نوله سده دماغ را یکشاید **ص** چندین شتر شونیز داده  
 وادایان و هندی کوفته در سر بسته بکنند **شمو** ز کام را نافع بود و دماغ را قوی بخند  
**ص** تخم خشخاش تخم کاهو کشیر خشک تخم شبت از هر یک یک و نیم را باده در پارچه بسته  
 بپزند **معده** سندر و من را بنه های در آتش انداخته پی را بخیر دهند فوراً طوبت را  
 بخشکانند **معده** انجیر و کتی سده و قیده تخم شبت تخم کرفس معتر یا بوج از هر یک نیم  
 اوقیه نیم کوب در آب پخته صاف نموده تناول نمایند **معده** فضل استر تا در راهگاه  
 صاحب ز کام بردارد و بران تف کرده بازیندازد ز کام و رفع شود **معده** جهت ز کام  
 و نوله مفید بود **ص** جد و از خطائی مصطکی روی بسپاسه صمغ غربی بزره البنج  
 سفید طباشیر سفید پوست نیم لفاچ از هر یک یک درم و نیم ارچینی سه درم و عنبران دو درم

نه چنانکه در افیون شستن در حوض طلا بیست و نیم عدد و اگر حوض و قبا طلا هم  
 م طلائی نکلس کند بهتر است بدستور مقرحی سازند بقدر بخودی روز یکبار  
 بنده **طالع** برای جمیع توکات و زکام مفید است **ص** و نقل لاسن قرقه الطیب  
 نیک سر جزو زعفران و جو و قیون بپز افکام از هر یک یک و سوه با آب سرشته و قرص  
 بند با شرب خشک و روز نیم گرم بخورند **طالع** برای توکات که مانع انقباض کرات  
 بهیوی انقباضی دیگر **ص** دم که خون آنز و دست خفص هند شکسته نیم گرم  
 صافی و ستر سقوطی در سبک لاهی و امک کل ناز فارسی افاقا و فلفل شیان و مامینا  
 یک گرم افیون زعفران از هر یک نیم گرم اجزا را کوفته پیخته با آبی که در آن برافزود  
 جوشانده صاف نموده باشند سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت  
 که نیم سال سفید نیم جو سوده و ریاضه کاغذ مالیده بر صدغ و بر هر دو شریان چسبند  
 مفید بود **فصل دوم در نلق الامعاء والمعدة** بفتح زاء و سکو  
 لام و قاف برضی است که نمیند طعام را معالیکه میلغز و نمند فم میگرد و بز و گران  
 خواه بسبب رطوبت زلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعاء حرکت نکند و بیرون آید و خواهد  
 بسبب بر آمدن بثری در سطح الخلی آن از مولود حاد و باشد که چون بگردد آن اخلاط  
 امعاء را معالیکه نمیند چیزی را که در آن است هضم نیاورد و یا قلیل الهضم و گاه  
 بآن که چوب رقیق دفع گردد و در امعاء نرزد و در طعام و جوی محسوس شود و هیمی که  
 با آن در بسوی سر و سوت و چون آب سرچ میاشامند ساعتی تسکین یابد و بقول قرشی  
 نقصان و یا بطلان هضم معدی است و آن را نلق از آن جهت گویند که گاه آنست و سبب  
 نشاء آن از خوردن اندک یا بخالف مثل خوردن ماست و آشامیدن خمر و ناز و ماست و سبب

و حر زرع آن صفت بعد از سقوط طبعیت و عدم گرمی سندی خفقا و هنال و زرع  
اگر از حرارت بود **ع** آن جشکو و قرا و فواق تنقیه بقصد استعمال مسکنجید و خورد  
انار یا باره دومی که متصل بدانها باشد خوردن ماء الشعیرا اثر هندی و خرمی  
درم و قوص ان نیز مفید است و این نسخه استعمال نمایند **ص** کسفره اندیسوا

یکم و مصطکی رومی نیم جز در آب نعناع و سرکه ساییده بپوش آروغی صندل و سرخورد  
در شیره املاخ کرده و بقدر حاجت هر روز بخورند **مع** برای زلق لامعاء مفید است

**ص** لیمو سیب مسلمی هر دو را کوبیده و در کلاب شیره آنرا خوب بیکرند پس سه روز  
آب نعناع و سرکه آن کسفره شود و درم از هر یک از ماء صندل سفید و آب یازنبر  
و دو درم داجینی قرنفل در بارچه خفیف بسته بالای آتش نرم بخور شاست تا ثلث آن

بخشکد پس قرنفل و داجینی را مالیده تلف انرا دو هزارند و با شکریه اما این  
دو روز بگذرد حاجت بخورند و هرگاه این مرض بسبب سردی و بلغم باشد **مع**

آن ابتدا و انهم این احرا قی بکنند **ص** تخم شبت تخم فجل بپوش آروغی مساوی بکند  
ما عمل چو شالما قی کند این را نیز استعمال نمایند **ص** جلنجبین عسلی سی و درم غلبه

و یکمینی نیم هنر یکم زده درم سدا آفتونیز شبت از هر یک هفت درم در چای صندل درم  
آب بخور شاست تا ربع باقی ماند مساوی کرده بدفعات بنوشند و هرگاه زلق لامعاء دفعه

اعاد که کند و تا چند روز بخورند و این مغفوف را بخورند از مجربات است **ص** کسفره  
نرو و عدل بر از هر یک به مقدار نیم مصطکی رومی اندیسوا کند رستبن طایر از هر یک

هم مقدار طباسیر لک از هر یک ربع مقدار کوفته بخیته باد و توله جلنجبین استعمال نمایند  
**مع** تقره هفت درم طلاخیز درم حله حیل درم کلاب بقدر حاجت هر وقت

نیکو می کنند و بکا دارند و هر روز از آن کلابه و از ده گرم بیاض آمیزد و در ده روز  
 که در معده بی بی نیم گرم انیسون و نیم گرم و ساسیله بطور سفوف هر روز قدری بخورد مفید  
**لحم برای زلق الامعاء مفید بود** **ص** برك شبت برك مود تازه که در  
 کنار آغوش مانوسک کردن را بک بالیسو کوفته بخته باب به برشته بر شکم ضام نمایند  
**لحم برای زلق الامعاء مفید بود** **ص** کل از منی مغسول کل مختوم طباشیر سفید  
 که برای سمی غنچه کل سرخ منزه و الاقسام بالیسو همه را کوفته بخته سه گرم روز بخورند  
**فصل سوم از حیر و زحای و حای و سكون یا بی مشاکه احتیاج و راه**  
 حرکتی است که در معای مستقیم برای دفع فضولی که در آن مختص شده و این امیر سانی  
 بکیت و یا بکیفیت و یا بهر دو مختص معای مستقیم است و در غیر آن نمیباشد و زحیر  
 میباشد و با خون و بی خون و زحیر حق آنست که بسبب گرم گرم روده مستقیم  
 و یا بخن خلط صفراوی جادیدان و یا بلغم شور و رقی و یا بسبب انقباض بر زمین  
 صلب و غنا که هم رسد و یا بطل آنست که از احتباس ثقل یا بسبب خشک باشد و قبل از  
 چند های قابض یا بسبب خورده باشد و فرق میان زحیر حق و باطل آنست که در زحیر  
 یا بطل که از انشک و درخ پشت و مغص میباشد و دفع نمیکرد و مکرر بیرون آمدن  
 یا آن خواهش ملحم کم میباشد و چون بزور ملیند می نوشند و برینا بدلیل احتباس  
 است و زحیر با خون یا بسبب خراش روده و یا کثرت شدن یکی از کهای آنست  
 بسبب به رسول یا بسبب خشن بران و یا غیران و زحیر یا با خراج و طوبت مخاطبی باشد  
 یا آنکه ریحی و یا با خراج بر از رقی و بسبب زحیر یا طوبت ماله و یا خلط طری باشد  
 و این را زحیر صادق گویند **ع** آن سوزش مقعد و خروج و طوبت **معان** آن لعاب

ریشه خطمی دودرم لعاب بر دانه یکدم سرخ غلبه بر او رده تخمه با سبزه تخم  
 روغن بادام شیر یکدم اضافه کرده تا سه روز بنوشند و اگر جراثیم مزاح باشد با آب قطران  
 دودرم داخل سازند و بعد از سه روز بنوشند و بر قطران ابریان کرده لعاب بر او رده تخمه با سبزه تخم  
 دلال و جلا و با اینکه سبب خیر نقل متعجب بسیار سخت که در دودهای رقیق پیدا شده است  
 و عسفت و دشواری بیرون شود و خیر پیدا کند و بسبب آن ضراط و طوط از امعاء بر آید  
 آن نقل بطری و مغص دائم و درد و خروج نقل با پس مثل نخود و مثل برهه البعیر و در زحیر  
 هر در حاشا و فابسا میداد که موجب جلا و مریض کرد **معان مسهل دند**  
 فلو س جیا شینش توله شیر خشک چهار توله در غرق غلبه بیست توله و کلاب  
 ده توله مالیده صاف نموده لعاب ریشه خطمی دودرم روغن بادام یکدم حل کرده بنوشند  
 و در نصف النهار آب مرک و وقت شام دال و جلا و غذا بخورند و هر یک که زحیر مرمر کرد  
 این دوا را بخورند **ص** تخم بارتک نیم ریحان بر قطران نیم کنجه از هر واحد یکا شیره جلا  
 بیست توله پخته روغن بادام یکدم اضافه کرده بنوشند در این حال استعمال فابسا یکسره  
 تا شش سرچ موکن است و اگر آمد از سر سوزن زقالت شدید اجتناب نمایند که باعث  
 اسقاط گردد و تخم ریحان و بارتک با کلاب بدهند و قب نیز بدهند که مفید بود و اگر  
 دست مجرب نیابد این نسخه را بکار برند **ص** لعاب بفتا یکدم لعاب ریشه خطمی یکدم  
 و نیم سرخ غلبه بر او رده شربت نیلوفر دو توله لعاب بر قطران دودرم شیر که تخم  
 خویه یک توله تخم بارتک یکدم با سبزه تخم نیم ریحان شیره خرفه سیاه و نود تخم ریحان تخم  
 بارتک از هیک یکدم لعاب ریشه خطمی دودرم روغن بادام یکدم و نیم چوب عمود  
 قهوه نیم اجبیلک نیم درم بارتک سبز یک توله رب به شیرین دوی توله و کلاب یک توله



در حق غلبه بچیز نوبه بر آورد و بنوشند **معده** این ختم محل از حیدر است لیکن  
بعد تصدیق سلیم در موی بعل این **ص** کل نقشه و در حلقه با بس از هر یک هفت درم  
نیم خدایا نیم خطی حبله از هر یک نیم جزو نیم کاسی قبل از قی از هر یک سه جزو نیم  
در عذیم کوب در سر و دل آب جو شایند ثلاث که بر این مضاف شود و صیقل درم فلوین شنبه  
که درم شکر سرخ سه درم روغن بادام حل کرده عمل آرند **معده** این قیال همین حاکمیت دارد  
**ص** سناسکی بزرگ و خیار فلفل و فوس بالسیو مثل درم سائید با فندقی شکر بزرگ و صند  
و در مالید فلفل که در مقعد بگذرانند **معده** این قیال همین تاثیر بخشد **ص** بزرگ  
سفید پوست خشخاش سفید بزرگ و جله بریان مسکای مصطکی روی طین ختم حبله  
سویق غناب از هر یک نیم جزو نیم عربی ربع جزو در کلبه سائید و فنی یا مثقال سائید  
فانی **معده** این در مقعد حاکمیت روغن گاو تاز و بریان کرد پس باک غمزه نیم کوب  
نهند و نیم مثقال از آن ربع مثقال پوست صلب نارچیل سوخته و مزه و کره یا آب  
که در باشد سائید سه روز متوالی بجهت حیدر و اسهال دیو سیر مجرب است **معده** این فلفل  
نیز همین حاکمیت دارد **ص** غلر بقون شیخ فلفل تربید سناسکی قسط مسکای کوفته بخند  
و عمل در مقعد با آب سبک و روغن قسط فلفل که در مقعد بگذرانند فانی کالی بخشد  
**ص** این نسخه مکرر بخور و سید شد **ص** بز قلو و فلفل از قیال بریان  
حرن ایضاً بمان از هر یک دو درم کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا  
هم کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا  
خوراک و طفلان و دندانک بد خند **معده** این کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا  
سائید فلفل که در مقعد بگذرانند برای ختم و حیدر و طوبی مجرب است **معده** این حیدر

مجربست **ص** کل سرخ بر خرم بنفشه و نافع لسان الحل از هر يك چهارم تخم خرفه تخم  
 خشخاش از هر يك سدرم لك مغسول با قند از هر يك يك درهم بنفشه كثير از كتاب فارسی  
 از هر يك دو درهم تخم مورخ يك مثقال و نیم طباشیر سفید سدرم که با پنجم تخم انجیر بریان کرده  
 باشد بریان کنند و سواي بنفشه و نافع لسان الحل باقی او بود که قند بیخه در سدرم یکمیزند  
 دو درهم با آب سفید با آب مورخ بنفشه برای تبخیر و مفید **ص** پوست تخم  
 انجیر پانزده درهم کلنا فارسی طراغیت خرفه از هر يك شش درهم مندل سرخ سوزن و انقلبا  
 از هر يك سدرم لحرا اوقیه در و طل آب یک شرب بنشینانند و صبح بخورند چون شلک  
 آن ماند با آن نموده در تلک رطل قند سفید قوام آورند و بعد از حاجت هر روز از آن  
 بخورند **طعنه** بجهت زحیر و نفعی مفید بود **ص** پوست تخم انجیر از نافع لسان  
 تخم خطمی پوست خشخاش از هر يك پنجم درهم عود قاقله مندل از هر يك نیم درهم  
 درم حله زرد و در محب اوس از هر يك یک درهم در تلک سماق متقی از هر يك سدرم  
 جوشانند صاف نموده تخم خرفه بریان سدرم شیر آنرا گرفته طباشیر سفید یک درهم سوزن  
 بریان با شیره و در و شرب سفید حل خام از هر يك يك اوقیه خلل کرده تخم بارنگ تخم  
 حماص بریان از هر يك نیم درهم کف نموده با لای آن بپاشانند **طعنه** برای زحیر و  
 کهنه مفید است وقتی که تب و حرارت نباشد **ص** اینون نیم دانك قاقله اخضر  
 هندو یکی نشانه صمغ عربی از هر يك یک دانك کوفته بیخه باز کرده تخم  
 نصف آن اول روز نصف بکمر آن و در و برین و از عقب آن نشانه برین بپاشند  
 سفید کوفته بلخ آنرا ناه کرده پاشید انبوتشند اگر با برین سر کرده بتوشند بهتر است  
**طعنه** بجهت زحیر و مفید بود **ص** چندین شتر سارون میوه ناسه زرد



مرا کنند کل امی بر میان بوداد که کوفته بخیه یا آب و سرکه کشیدند تا آن سستی  
 بمقدار بکند **ملح** برای نحر میفروزد **وصف** غفلت سر که ضعف  
 کوفته بخیه شیب سازند و بکارند **ملح** برای نحر و از ام اسهال میفروزد  
 قوس طمانند طریقت بلوط از کما و حبس از هر یک دو درهم تخم حاصی  
 از هر یک یک گرم مانی سبز و دیگر مانی از هر یک نیم گرم ادویه را کوفته بخیه  
 از او سازند آشپز تخم خرفه منشوری بگشال بخورند **ملح** برای نحر  
 ماسد آدم است **وصف** تخم سبب نخل از یکدانه بخورند تخم کدو از هر یک دو  
 سه گرم کدو چهار گرم کوفته بخیه از او سازند و بگشال بخورند **باد**  
 حلیم از حروف الحاء **فصل اول حمی** بضم حاء و فتح میب مشد  
 حروف غریب باشد که ر قلب مستعمل کرد و در او سرکه گرم کرد اند تا از الج  
 اعضا پاکند مستور و حیم بدن را گرم نمایند و بافعال طبعیه مندر رسانند و با  
 حوی و حوی خلطی حوی بود که ترکیب اجرای بدن این سردان اعضا و او  
 حرارت تعلق باید کرد و آنها را گرم کرد اند و بواسطه شریب و قلبی سرد و قد  
 بواسطه شریب یا طراف منشتر کرد و در هر بدن را گرم کنند از اجزای بود که میفروزد  
 اعضا که کرد و آنها را گرم کرد اند مانند قلب مثلاً خیر او را و بواسطه شریب  
 گرم کرد اند از اجزای حق نمایند و اگر اول تعلق با خلطی که او آنها را گرم و منشتر  
 شریب و قلب سرد و از قلب اسباب اعضا که از اجزای عقی خلطی نمایند و بسیار  
 در خواهد یافت **جنس اول حمی** بضم و آن پی لبث که او که  
 و بواسطه قلب و شریب در تمام بدن حرارت منشتر کرد و در زیاد

مانند و نهایت ممکن آن تا به هفت بعد باشد و چون از هفت بعد بکن در التبعی یک  
 منقلب شود و از این جهت بسیار است بعضی از آنها منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی  
 و بعضی با امور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار است از جمله سهری است که مان  
 بیداری بسیار هم می رسد و غضبی که از غضب و طیش بسیار است و غمی و غریبی  
 و فکری و تومی و غمی که از افراتطهرات از آنها هم می رسد و اما منسوب باحوال بدن  
 نیز بسیار است از جمله تبی استغفری از خشم و از جرم و از شدت خشمی و از جرم و از جرم  
 که از آنها هم می رسد اما امور خارجی مانند لواط و کثرت از احتراق و سلسه و ناز و نب  
 آتش و یا از سحر و یا آبهای قابض مانند آب شیب و زهره و امثال اینها که از آنها  
 و یا ترکیب بعضی با بعضی باشد **ع** آن بدون درایت و غیر ناقص و غیر بعضی و قاصده  
 و بعضی اوقات در استیاء و برود کم و فشرع و عارض شود و یا اندک و دفع شود و  
 زبان و تواتر نفس مثل این اراض قریه رین تب نباشد **مع** آن فرج در غصیه  
 و استغفر از در امتداد و حقه در سدر و لطیف غذا و تغذیه آن در تخم و این جی  
 که که غرض از اصلاحی کرد و پس اینها را از قیاس نیست و بخوردن آب زلال و هند و آب  
 زلال و اینها را معالج باید نمود **و در حدیث** وارد است که هرگاه که منی را  
 حرمی عارض شود تا سه روز پیش از طلوع آفتاب در نه جاری غسل کند و بر او اثر یک آب  
 در طهر خداید که در آن هفت روز خورمانه که هفت قطره از مغز زیت چکانند  
 کشد و در نه روز و بوقت رختن این کلمات را سه مرتبه بگوید از جوی نام ملان  
**پیش دوم حمی حق** و آن رسیدن تکراری غیر طبیعی است با اعضای اسلیه  
 صورت اول و دوم نمودن آن را و اگر طریقت بدنی را بستن و فانی کردن آن را و فانی کردن

یافت کالدری فی السراج و آن را سحره رجه است و سبب آن غم و هم و غضب و تعصب و کفر  
 بیداری خاصه درین حرارت حادث کرد و بیا اگر کثرت خوردن اشیا کافیه یا بس و از یوسید  
 پشم علی الخصوص در بایس المزله کفرور اثر کند و این تب که تها بود و کاه با جوی غنی مرکب  
 کشند آن صلابت نبض و دقت و خفت و توان آن و هرگاه دست بریدن بمالند و بیکاه  
 حرارت زیاد معلوم شود و برودن توق کم معلوم شود و حرارت یکسان بماند کرم که غذا  
 تناول نمایند زیاد شود و موضع شرا این از سائیدن زیاد کرم بماند و حرارت و هئیت  
 یلوت شود و نبض بعد از غذا قوی و عظیم گردد و غو و عینین و صدغ و پوست پیشانی کشید  
 شود و رفق و تانگی اجنه را نال کرد و دوسرین و کرم در باریات شود و موها را زنگرد  
 و سیت سیلاید شود و خشکی جلد و خفای پوست شکم ظاهر گردد و هئیت در بول  
 زیاد شود و کوش که چاک شود و هرگاه بول درجه ششم که رسد و موها بپزند و ناخنهای  
 شوند و با احترازا فقط پوست باقی ماند و در ابتدا و علاج بریزد باشد که شلخت این  
 مشکل است **معالجات** تبرید در این و باد شمال و منع اهرکات غنیفه و آلم و ادن  
 مرغز را و بایدر مسکن و برقرش زیر و اطراف او را دور یا چین استعمال اشیا بارده طبر  
 و در صحبت غذا و رقص و مصروف شوند و سیب و گفری و بطیخ هند استعمال کنند و از  
 اشیا یا آب و حار و مال الاجتاب نمایند برون و کافور و صندل در پیش روض و حوالی آن  
 نهاده بدارند و چیزهای خواب آرند استعمال کنند و شیر بر یا خاکشیر فاکه کاشی  
 و اگر اینها در زمین مرده بود آب ابریشم سبز یا قوس طبا بشود دهند **در خالیه**  
 باشد خیره مراد است استعمال نمایند **خمیره** و **سوارین** مراد است نسیف بکنیم  
 غیر از این و در دم کشیر چشک سه درم و نیم شش یکا شیره و ده صندل و سفید

و نیم با کلاب و سبب سبب در این کار و نقد با ورق سبب یک نیم و نیم خیر بسیار **قرص**  
**مر و ارید** کل سرخ طباشیر طین را منی و ارید و نسفت از هریک سترم نیم گرم  
 شیرین تخم خیار و ده تنی تخم خرفه میثا که با صندل سفید از هریک نیم گرم کاغذ درم  
 کوفته بخته با آب بار تنک افراس سازند یک قرص روزی بخورند بجهت جوی و فیل **قرص**  
**طباشیر قانص** است تخم خرفه میثا بریان کل سرخ صندل سفید کلان افاقا  
 صمغ عربی بریان کثیر بریان نشاسته بریان شاه بلوط بریان رب السون طباشیر تخم  
 جامس بریان کثیر از رشک منقح بالیسو سائید یک کفالی و پنج خورن **قرص کزنی**  
 کل سرخ طباشیر صمغ کثیر از هریک شش درم تخم کدو شیرین تخم خیار تخم خرفه میثا سبب  
 از هریک ده مثقال نشاسته زعفران از هر واحد یک درم کاغذ درم کوفته بخته بخته  
 بر قیوطه قانص در هر افراس ساخته بکار بوند و با آب انار میخوش استعمال کنند  
 بجهت تب و جوی و خرفه سفید بود **طعنه** خر و س با قطع کردن با کادی سبب نیم  
 کوب نموده و در اجاری زجاج کزاده شش درم بادام کوبیده داخل کرده و سوزان  
 بچینند که در آب بپزند که در هر انوشس عبد قوق مکرر بخوراند سفید بود **طعنه**  
 آب کاهو یک و کلال آب علیق از هریک یک و آب لیمو نصف جزو باقی صندل سفید  
 و سفید آب و از هر دو داخل کرده بپزند مد قوق بکارت متعده طلا نمایند سفید بود  
 و غذا منافع شیرین و شیرین **قرص** تخم بار تنک نشاسته کثیر و صمغ عربی از هر  
 یک نیم گرم کل  
 نیم گرم تخم خیار نیم تخم خرفه از هریک شش درم مغربه دانه مغربه تخم مد و از هریک  
 یک درم رب السون ده درم نشاسته کثیر از تخم خطی از زایانه از هریک هفت درم با کلاب

در فطریات افراس سارند و یکبار در **ملعده** برای تب دق که با اسهال باشد **ص** کافور  
قیصریم مثقال طباسیر سفید و وارید ناسفته صندل سفید کشنیر خشک از هر یک  
دو مثقال مغز تخم کدو مغز بهشتی از هر یک چوب امثال کل ارمنی زهر مرزا از هر یک  
یک مثقال صمغ عربی و دانه کیمون و البقر صندل کل کرده و اینچ ادویه صلایه که در آن است  
صلایه کرده و اینچ فنی است کوفته بخته همه را مخلوط نموده بپوشند و بسیارند بقدر تخم  
خویراک یک مثقال **ملعده** بخت دق و اسهال هر اری مفید بود **ص** تخم خرفه  
کشنیر خشک خشکاش سفید نه شاسته کل سرخ طین ارمنی مغسول طباسیر طین بود  
از هر یک پنجم درم سرطان سوخته و مثقال کثیر اب السوس صمغ عربی شاد نیم مغسول  
انجیر ارشع کاکوی سوخته از هر یک یک مثقال کوفته بخته با لعاب بر قطن ناسته افراس  
سازند یک مثقال روز بخزند **ملعده** مدقوق را نافع باشد و اوام تعویذ تمام حد **ص**  
صندل سفید بکلاب سوده شش درم صندل سرخ سه درم تخم خرفه بوداده کشنیر  
بوداده ختنیاش سفید بوداده از هر یک پنجم درم زرشک بیدانه هفت درم طباسیر  
سفید دق کل سرخ پوست بیرون بسته از هر یک چهار درم بهمنین تخم کاسنی تخم  
کاهوار از هر یک سه درم دو نیم عرق مصطکی روی از هر یک یک مثقال پوست ترنج  
سه مثقال هر وارید ناسفته یک درم و نیم بسد سوخته حجر شیب یا قوت و مانی از هر یک  
چهار دانه و دق نقره عنبر اشب از هر یک یک مثقال مشک خالص سه دانه  
آب سیب بر آب انار شیرین حمض عرق بید مشک کلاب از هر یک بود **ص** مثقال  
قد سفید نبات سفید بقدر حاجت با عرقها قوام آورده و آب فواکه را در آنرا اضافه  
کنند و بپوش نرم نرم بسوزانند یا قوام آید آنگاه ادویه کوفته بخته بآن بپوشند و خوراک



یکسال است جنس مردم **حی** یعنی خلطی و سفتی است **حی** دومی  
 و سفتی و بلندی و سردی و دومی و دومی است **نوع اول** رطوبتی و سفتی  
 ناعقل و این نوع سوری است که تعفن ماکه آن داخل عروق باشد و ماکه کم سفت  
 نکرده و تعفن را باقی باشد و این نوع هم که از سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 باشد و یکی که از سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 آن را دانست که از سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 تعفن و یکی که از سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 پس بر روی سر است میگردانند از آن سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 است از حفظان از عفونت و دومی متناقص است یعنی روز بروز کم میشود و این  
 متناقص و متناقص است و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 نسای سفتی که در بدن زمین هم متناقص است و **دوم** از **حی** دومی  
 سول و سول و آن سفتی سوری است که سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی و سفتی  
 بدون تعفن و **اما** **حای** **صفرای** و آن سفتی است یکی **حی** محفیه  
 و آن سفتی سوری است که تعفن ماکه آن در داخل باشد خصوص عروق حوالی قلب  
 و کبد و کرمی و حیات و عطش و قلیق و اضطراب آن بجهت باشد که کرمی و سول آن میسوزد  
 و از آن ندارد و کرمی و حیات و عطش و قلیق و اضطراب آن بجهت باشد که کرمی و سول آن میسوزد  
 و عروق از آن کم است و **دوم** از **صفرای** **حی** غیب است و این سفتی  
 صفرای است که ماکه در خارج عروق یعنی رافضیه داخل اعضا قوی بقلب  
 و یکبکد و بعد و غیر آنها تعفن را که در اینجا بواسطه شش این بقلب میسوزد

لجه با سایر اعضا و دیگر در میان آید یعنی بیکر و زکیم و رفیع لجه و ثوران است  
 تب آید که روز دیگر که سکون آنست نیاید و همچنین آن دو نیز است غلبه و غلب  
 دائره و جریک یا خالص یا غیر خالص بود و خالص آنست که از عقوت صفای محض باشد  
 در و مختلطه خلط دیگر خارج عروق یعنی رافضیه حلالی قلب و فوج و خلل اعضا  
 و این با ناقص و فاسد و سردی بسیار آید و بعد از دفع کرد و بسبب نفوذ ماده و زمان  
 مکت این از چنان ساعت و شبانه ساعت و زیاده از دوازده ساعت مانند مجرای این چنان  
 نهایت حتم باشد و هر دو این بجز یکدیگر نمی آید پس در چنانکه در ریاضت و در متفکر  
 کرد و یا آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن مجدی است که از همدیگر جدا می  
 آن راعی لازم گویند یعنی همیشه می باشد ولیکن بیکر و زکیم میان شدت میکند اگر اختلا  
 و متزاج آنها نام نیست بلکه از هم جدا شد و بیکر و زکیم و صفای دیگر و زوئه بلغم است  
 نوبه صفرا شد بد و نوبه بلغم حقیقت ترک آنرا سطر الغیب و یونانی طریقا وین نامند پس  
 برای سطر العقب و نوبه بلغم این یک ماه طول میکشد تا شش ماه که متعجب تر هل  
 بدن و بزرگی طحال می گردد و **سوم** از صفراوی حی ناقص است و آن تبی است  
 صفراوی که با آن بدن می لرزد و میجهد و حرکات غیر ارادی می نماید و دیگر حی  
 است و آن نیز انواع است و ماده آن نیز زیاد داخل عروق و با خارج عروق است لجه  
 داخل عروق است یعنی تعفن در عروق یافته و داعی است آن را حی لثقه نامند برای  
 لتوق و تشیت این میدان است بسبب اینکه ماده آن بلغم رطب و لثقه مشتق از لثق  
 بکسر معنی تری و آنچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون عروق و شجاری و  
 اعضا و هم میرسد آن را حی دائره نامند و مواظبه نیز گویند و دائره از جهت اینکه

بودمان و در نه ساعت است و در می نماید یعنی بعد از قضای کیوت نوبه دیگر می آید  
 بلافاصله و مواظبت از جهت نیزی نامتنب به جهت آنکه هر دو بطریق مقرر می آیند مثل  
 دور آن نیست و چنانکه ساعت و بسینا شبیه محلی حق است و علامت و تغیر آن در شش  
 ساعت و قریب بدان می باشد بحسب کثرت و لزجت و غلظت ماده و نوع دیگر آن  
 بلغمی حیوانی است یعنی تپتی که شب آید و نوبه آن شب آید و روز نوبه آن و دیگر حیوانی  
 است یعنی تپتی که بر روز آید و شب ها کند و ماده این مرد و بلغم متعفن در خارج عروق  
 و لیکن فناری زبون تر از لیلی باشد و دیگر جای انقباض و بسینا یونانی معنی تپتی  
 از آن برودت بسینا در باطن و حرارت در ظاهر و لیکن باشد بسبب احتیاس بلغم عن  
 چلجی در خارج عروق و تعریق و اتمام آن لهذا با آن تشنگی و لصب غنی باشد دیگر  
 فی لیغوریا است بزبان یونانی معنی تپتی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد  
 و ماده این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد گاه از صفرائی بسبب غلظت  
 نیز می باشد و دیگر حی غشیست و آن تپتی است که با آن غشی عارض گردد و در آن آید  
 و آن در بلغم است یکی غشی غلیظ و دومی غشی رقیق و سبب اول بلغم  
 بسبب کثرت و در آن حاصل از تخمه است و سبب دوم که سبب بلغم رقیق و با صفرا و  
 ریه شبیه باشد و این تب بسبب آنکه هر دو حی و خطرناک است و لهذا قیفس و قوت درین  
 خراهِ در نوبه اول یا در نوبه دوم ساقط میگرد و در نوبه اول قوت و فایز میکند و می کشد  
 و دیگر از حیات عقیقه جای خود را بر و آن نیز انوار است و تعفن آن نیز زیاد اخل عروق  
 و یا خراهِ آن آنچه در ظاهر و قیفس حی جمع دائمی است و آن تپتی است که تعفن ماده آن  
 در ظاهر و قیفس حی باشد و در نوبه اول یا در نوبه دوم در میان استند آنرا در جهت

آنکه به اجتنام و دوران سودای ایچکارو نگذرد نمیباشد و آنچه تعین آن نیز در عروق  
 باشد اولم است از ایچکارو بیع دانه است که بیونانی طوطا و سنا نامند و آن تب  
 سودای است که تعفن ملوک در خارج عروق باشد و در آن بیع ایچکارو بیع دانه  
 از آن جهت نامند که ابتدای فوری و دم آن روز چهارم باشد از ابتدای قبول در ساول  
 با نافع انداختن سبب غلظت ملوک پس در نیم زیاد که در خون بسبب برقت  
 ماده آن بعضی هر چند که رقیق تر که در نافع آن زیاد شود و زیادتی آن از علامت ایچکارو  
 است و بالعکس از علامات حرید و یا اعضا شکمی و مری بسیار و حالتی که کوبه اعضا  
 او را میگویند و مثل چیزی بسیار تقبل بر اسخون و مفاصل او افتاده باشد این جمعی  
 بیشتر در فصل خروین عارض شود و گفتند مدت نوبه آن چهارده ساعت است و در هر روز  
 و در ساعات و دیگر جای حسن یکسری میخیزد و سکون مییابد یعنی تب سودای او است  
 که نوبت آن سه روز در میان باشد و روز پنجم روز نهم آن باشد و عوارض آن در آن روز  
 اشتداد یابد و همچنین جای شدن است که چهار روز در میان آید  
 و روز ششم نوبه ثوران آن باشد و جای سیم و حی ثمن و امثال اینها است و بعد از  
 با درود و ماده آنها هم خارج عروق است **جای بسط** پی است که عاده  
 آن یک خلط باشد و پس جمیع احاده تها است که ماده آن همه جدت و تند باشد  
 و عوارض آنها شدید و مدت بقای آن اندک باشد یعنی نبود منقضي شوند و بسیار نماند  
 جمعی بنویسند **جای بسط** پی است که از چرخ خوردن خون پیدا شود و خون را قلعین  
 کاحی که در معده آن سرخی بیشه و اشتغال و سرخ چشم و کراتی و گسل و عروق و عظم  
 منف و فو درین شعر یک در سرخی قار و رخ و حرارت مجلس و تشنگی و است از نافع

بیماری قوی است خون زیاد بگیرد که همان وقت حیاض شود و هرگاه بعد

ترک نمایند **حجم طبقه** آن پی است که غریب خون در وقت خلط شود و آنرا

سوماخس نامند و این جمعی را سه صفت بود مقول که یعنی در هر ساعت توبت بحدت  
و کرمی در آن زیاد و محسوس شود و در آن عفو نیز زیاد و در تحلیل این چنانچه احوال آن ذکر یافت  
و این صفت بدترین اقسام است **صفت دوم متناقضه** یعنی تحلیل در آن

باید از تعفن باشد این نوع بهترین حر است صفت سوم متشابه بعضی  
تعفن و تحلیل هر دو در آن علی السواء است و این تیب لازم میماند آن سبز و چمنان

وچهره و استلا عروق و غشيان و كركب و ضيق و سرخی فامور و صداسم و سرخه نبض  
و عطش و در اين تب تشعير و غيباشد حرارت آن مائت حرارت حمام بود و در وقت قطع

در روز بخار آب و اکثر در این تب شیب و انتفاخ بطن و قلق عارض شود **معنا** آن در روز اول خواه بر وز دهم و خواه در سوم فصد با علیق و یا الکل باید گرفت و انتظار بقیم

وینم الوبحار اغناب ولا تلی ازهر یک هفت دان در ق غلبه شش خیس آید صبح

آن بوی شیرین تخم کاهوی مقشر یکدم و نیم لعاب بعد از یکدم شربت نیلوفر و جو  
داخل کرده بنوشند و در روز هشتم مسهل دهند و نسخۀ مذکور با صافۀ فلورین بنوشند

از هر يك شش قوله ترنجيد چهار قوله مكثند آنگاه سه قوله روغن بادام و در زم استمل  
نمائند و در روز و ماهي بريد لا چند ص لعاب بز قطره نالعباب بعد از هر يك

مکمل شد به حق کا و این بیان که قوله عز و جل لب الثعلب باعرق شیلو فرقه است و لب شربت کا و زدن



چهارم نیم سفارقت مکنند تخم کاسنی و کدو و قوس زرشک قرص و زهر بک یکدم  
و نیم باد و تله شربت بزوی در مسهل اصفه نمایند و اگر تریدید اضافه خاکسی بکنند مفید  
بود و غذا آتش خور بایستد باشد و غیب کاذم سبب آن تعفن صفراء در عروق بدنست  
**ع و معا** آن ماست غیب آنراست **للمعبر** برای تپهای لوده که کهنه شدن باشند  
و برای تب ربع نیز مفید بود **صل** بود نه جوی بود نه کوهی فطر اسالیون سیسالیون  
ازهر بک دوازده درم فلفل سیاه چهل و چهار درم بابونج تخم کرفس حاشا ازهر بک چهارم  
کاشمش درم کوفته بچینه یکسچند لویه غسل مصفی مقوم شسته معجون سازند خوراک بسیار است  
**حی محرقه** و آن تبی است صفراوی که ماده آن سر عروق حوالی کبد متعفن بود و این  
تب کاذم میباشد **ع** آن در شتی زبان و زردی آن و سوزن دل و عطش و صداع و اینان  
و در وقت چشمان و باقی علامات غت خالص حد این نیز باشد بحران این بعرق یکه  
اسهال یا بر عات بود **مع** مثل علاج غت خالص است ولیکن در این صرع و سرخ کافور  
اضافه نمایند و در حال شدت تپش آخهای خالی بر ساق بکشند و استشمام بخیار  
و کشش بر پند و سیاه مفید بود **حی غب غیر خالص** معالجه آن  
اکتارد این احوال مبردات نمایند و اکثر اوقات این حی تاشش ماه میماند **ع** آن باقی  
سویه بود و از سه سلعت متجاوز بماند **مع** این ترکیب را بعل آورند **صل** سر سبستا  
ده و اندک اصل السوس مقشر یکدم و نیم برك کاذب و زباج و دم مویه منقی بدست دانه  
باز نیلوفری یکدم و نیم غناب الثعلب یکدم در عرق غناب الثعلب چوشانید صاف کرد و بکافور  
برشته یکدم سبزه تخم کاهوری قشر درم شربت نیلوفری و حوله خاکسی یکدم و نیم  
باشید و بر نهاده بعد سرد و در تخم خندان و تخم کاهور ازهر بک یکتله اضافه کرده

بروند و در روز هشتم با همین اجزا سنا که یک توله و نیم تخم خیارین نیم کو یک توله و نیم  
ماون غره در چرتانده داخل سازند فلوس خیار شش تری نجین از هر یک تنس توله  
کلفند آفتابی سه توله و غن با دام یک دم و نیم اضافه کرده مالیده بنوشند و غذا  
بعد نصف النهار آب گوشت ساده و شام آب گوشت با چلو و تناول نمایند  
**حی بلغم** این را این لمواظبه نیکویند و هر روزی آید و ماده آن بلغم  
که در خارج عروق متعفن شود عسیر البواس است مخصوص اگر در فصل خریف یا در زمستان  
عارض بشود و زمان امتداد آن هشت ساعت است و اکثر آن هجده ساعت است آن  
بوقت شروع با نفوذ است آید و تا دیر میماند و چون گرم بشود فاکتور کرد و در حری رو چشم  
و عطش و سفید و رقت قاروه و در ابتدا عشی عارض شود و سقوط شمت و قله عرق و رقت  
برازد و در حیات بلغمی تشعیریه و نافض عارض میشود و چند نوبت که نکند در عروق شود  
**معانضه** و مسهل بلغم چند ص آن اصل السوس را فکا و زبان از هر یک  
دو دم بر سیاهشان سه دم مویز یا توده دانه پوست یک کبر یک دم و نیم عسیر الثعلب یک دم  
در عرق الثعلب چوسان تناول نمایند و غذا شور یا با چلو و بجای آن غریه یا دم  
استعمال نمایند و در روز هشتم با همین اجزاء بسفایم فستقی یک دم سنا که یک توله و نیم  
بادیان تربید سفید بجز یا ذیان از هر یک دو دم در عرق بادیا چوشانده صاف غره سوز  
فلوس شش توله کلفند سه توله و غن با دام یک دم اضافه کرده بنوشند و آن کاشنی  
باشتر سوزی استعمال نمایند **طعنه** این حب برای تمام این حب است **ص** یا با چلو  
جز و تربید غاریون مقل از سکیه از هر یک نصف تخم ربو و سنا که نیم سوز حلیله از هر  
ربع جز و کوفته پنجه در آب کرس ساید و روزی یک نعل اسب نجین عسل بخورد **ط** برای سوزی



بلغنی مفید بود **ص** عصاوه غافله شیش درم کل سرخ عصاوه افستیدن از هر یک سه درم

معطلی اسازن سنبل الطیب عود از هر یک درم و درم کوفته خجسته یا آینه النعلب افراس سازند و با کنگره

مخورن **ص** محبت حی بلغنی نافه است **ص** کل سرخ منزه الاقامه است درم و درم اسازن

سنبل الطیب از هر یک درم کوفته بخت افراس سازند و در سایه بخشد کاسد یک درم و در

باشرب بروزی مخورن **ص** محبت حی بلغنی مفید است **ص** تخم کشمش کل کشتو

دشبه کشتو دو قوبوست بخر از زبانه قوه الصبره کاکم زغای خشک عصاوه غافله

اشق کازیان از هر یک نیم مثقال تخم کاسنی پنجاه مثقال پوست بخر کاسنی چهل مثقال از زبانه

انیس و خشک اسازن جنینا ناپوست بخر کرفس از هر یک سه مثقال کرمانه ابر اسازن

هفت مثقال تخم خیارین تخم خربزه معن الثعلب از هر یک ده مثقال عناب چهل مثقال پوست

بخر ده هفت مثقال لوبیای سرخ سی مثقال تخم شاهنره ده مثقال عسل و صنفی خیر

از هر یک یکصد مثقال سکه از کوبی بقدر حاجت بدستور فربت سازند و یکبار برین

**حی** **لثقه** لثقه کلام و کسر مثله لفظ یونانی است بلغن کلام را گویند که ماد و آن در

عروق تعین شود **ص** انجم علامات بلغنی دایره کاه اینکه ناف و قور و عرق در این

نقش نباشد و **ص** حی فی کمال مشابهت دارد و فرق آنست که در تناول غذا لثقه قوی غیش

نرم میماند و در شبانه روز شش سلعت فتور آن بود و حی قوی بعکس است **ص**

آن مثل عالمی و طایفه است ولیکن در اینجا دایره را زبانه تسخیر نمایند **ص** کل سرخ

رب السنو شاهنره سنبل الطیب تخم کرفس از زبانه تخم کاسنی عصاوه غافله عصاوه

افستیدن طبا بشیر السنو آینه لثقه اسازند و با کنگره یکقرص مخورن محبت حی لثقه

بختی **ص** لثقه و ساسن و ساسن بلغنی نافه است **ص**

کل سرخه منزوع الاقراص شش درم سنبل الطیب اصل السوس از هر يك از چهار  
مصطکی روی کبریا از هر يك سه درم کوفته بخیته اقراص سازند و روز یک قرص تناول کنند  
بلعه برای حیات مرنده کنند و مرکبه بلغیه و سواوی مجربست **ص** کنه کنه

از ارصه دیدای آورند بقدر یتقال کوبند و هر روز صبح با آب سرخه چنین بوقت  
سالم نوشند و اکثر نفق لئ حرسه روز ظاهر میگردد ولیکن ناهفت روز اگر بنوشند نفق

نود و در چهار نوبت بعد از قضاء نوبت بنوشند **قرص افستین**

حیثی ثقیه و سایر حیات اخلطی کهنه نادم است **ص** افستین روی اسارون تخم کرفس

مغز بادام تلخ مقشر انیسو عصاره عافت باد آورج شکامی سنبل الطیب مصطکی روی

از هر يك و درم کوفته بخیته با آب اقراص سازند و خوردن یتقال یا کافند عسل یا کجیز

ساده بخورند **قرص افستین** برای حی بلغی سید است **ص** انیسو

افستین سنبل صبر زرد مغز بادام تلخ مقشر از هر يك چهار درم عصاره عافت باد آورج

هک اسارون از هر يك سه درم مصطکی روی تخم کرفس از هر يك یک درم کوفته بخیته

بکارب سرشته اقراص سازند و خوردن یک درم است **بلعه** مجربست **ص** انیسو

**ص** کافیتوس کما دروس نغفر لئک مغسول افستین روی از هر يك درم تخم

کرفس انیسو زرد بادام تلخ از هر يك نیم درم عصاره عافت کل سرخه دارچینی پوست بخیته

کربا از هر يك هشت درم تخم کشون نیم درم زوفای خشک هشت درم و کرفس

باشد ب السوس ده درم اضافه نمایند و اگر طحال باشد ده درم اسقو لوقند روی افستین

کرده حب سازند خوردن یتقال است **بلعه** مجربست **ص** انیسو

تخم جنطل سقویای مشوی خرق سید اقل از قر از هر يك جزوی غریبه و این انیسو

نصف جزوه فتنه بیا عصاره کرب سرشته خبیاتند خوراک بکن هم **حمی** **سحر** اثر  
 و آن حمی سوادری که در خا دم عروق ماده نهن متعفن شود و این تب بفاصله دور و در می  
 آید و زمان امتداد آن تا بیست و چهار ساعت است **ع** آن بطور نبض و صلابت آن و تیرگی  
 رنگ و ابتدا با نفوذ و وجه مفصل و شدت سرما و کثرت عرق با عفت **مع** از اشیا  
 مولد سواد مثل کرب و عذس و باد بخال اجتناب نمایند و سبب آید از احراق سواد  
 به در طبیعت شده باشد و یا از احراق بلغم بود **ع** آن کم یعنی نبض و عدم سوزش و دیگر  
 علامات بلغم بود و یا از احراق صفر بود و بعد از غلبه حاد شوق **ع** آن تشنگی و سوزش  
 و در ابتدا کباب حن سفید و رقیق بود و بعد از آن رنگین شود و رنگینی قار و در ماستند  
 بقره بود **مع** اگر از سواد دموی بود و علامات خون ظاهر باشد اول فصد و پس  
 از آن آب راست نمایند و مسهل سواد با ماء الحبن دهند و حد آن شرب باشد و اگر بلغمی  
 باشد منغیم و مسهل بلغم بدنند و اگر از احراق صفر باشد آن شرب با مسکینین بدنند و این  
 نسخه را استعمال نمایند **ص** سپستانه دانه آلو بخارا هفت انبوی و منقح یا نروده دانه  
 اصل السوس مدینه نیم کفنی کل بنفشه از هر یک یکم و نیم و عرق کاسنی یا شربت نیلوفر  
 دو توله که بتین سه توله بنوشند و با همین اجزاء و دویه مسهل صفر بدنند و هرگاه این شرب  
 بمعتوب سواد طبیعی بود منغیم و مسهل شرب بدنند و باید که در منغیم و مسهل بلغمی است  
 داخل است رند و در مسهل اقیهون اضافه نمایند و در مسهل روزم و دوازدهم نیز  
 اقیهون بدنند و در مسهل روز شازدهم پوست حلیمه کالی و پوست حلیمه سیاه از هر یک  
 یکم اضافه نمایند و بعد از آن نیم کفنی و عرق و قورم غاف استعمال نمایند **قرص غاف**  
 کلستر نیم کفنی و مسهل طبیعت نیم کفنی و عصاره غاف نیم کفنی و عصاره غاف نیم کفنی و عصاره غاف نیم کفنی

برین **لمعه** برای جی سردای مفید بود **ص** و مقشر می دم آونجا را آب طوطو  
 بساییم فستقی عمرهند که هریک دو دم اقیق و عسل الزمی تخم کرفس تخم شاکر و اصل خطی  
 کاسق و فکا و زبان تخم خیار از هریک هفت دم پوست کدو یک بنفشه کل و در هریک  
 چهار دم نیم کوبیده و وزن آن آن جو سکنه تا که ربع بماند صاف نموده شش حصه که  
 در شش روز با شربت نیلوفر و شربت بنفشه استعمال نمایند **جمی** **نوع** **لازم** **تبی** است  
 مژدای که ماده آن داخل عروق منعقد بود و باین تب تشعیر و ناقص کمتر بود و نادر  
 نماید **معان** مثل علاج جی اثر است **لمعه** برای تب ربع مفید است **ص** فلفلین  
 دار فلفل از هریک چهارم انیسون حاشا و نجیل از هریک دو دم کوفته بخته با عسل معنی  
 جوار تر سارند **لمعه** برای تب ربع نافع است **ص** فلفلین دار فلفل از هریک چهارم  
 نجیل تخم کرفس سیسالیوس سلیخه اسارون زرشک متقی از هریک یک دم کوفته بخته  
 چندان ادویه عسل خالص بپوشند خوراک یک دم است **لمعه** بخته جی ربع مکرر بپوش  
 رسیده **ص** مبعده سائله موکی صاف کجا دیوس زعفران چنطیان از هریک با شکر  
 طین محتم افیو سنبل الطیب صمغ عربی چندین سترار بقون سفید از هریک سه  
 مثقال اقا قیافه اسالیون از هریک دو مثقال قصبه البره دار شیشعار و دار الغار عساره  
 حیمه التیس از هریک پنج مثقال زراوند طویل ریوند چینی اسارون جاما روغن بلخون  
 از هریک سه مثقال اگر روغن بلستان نباشد بدل آن روغن نیت که نه خوردن نفعی  
 بلستان کنند و ادویه را کوفته بخته بدل چوب نموده باد و وزن مجموع عسل خالص مع سارند  
 دو دم روز استعمال کنند **لمعه** برای تب ربع نیز مکرر بپوشد است **ص** کاذب  
 مبعده سائله مرصان زعفران دیون چنطیان از هریک یک ده جزو طین محتم افیو سنبل

صنعت غلی جلد بین ستر غایقون هر سه مفید از هر يك سه جزو اقا فلفل اسلین و از هر يك  
دو جزو قصب الذریر و دانه شیطان و خرفه الغار و صابون الخیة التیس از هر يك پنج جزو زراوند  
طویل سیوند چینی اسارون جامار و غن بلین از هر يك و جزو کوفته نیمه یک غسل خالص و در  
ادویه معجون سازید و بکار بندید این را تریاق بره السباعه گویند **طالع** بجهت شرب ربع پسیا  
مفید است **ص** خلطیت طیب مرصاف فلفل سیاه یک سیدنا احتشاک از هر يك و جزو  
سپای کوفته نیمه قریب سازید و بکار بندید **طالع** بجهت شرب ربع ار موه است  
و این نسخه مفید است **ص** افیون نیم جزو مابقی از هر يك و بکثقال بپوشید چینی و از هر يك  
در کل هر سه و بخیل کل از هر يك دو دانک و نیم و بفرمان دو دانک همه کوفته نیمه  
کدر آب شیر خشک حل کرد و در شیشه باشد و بکار بندید و یکی عودند با آب سید کر **طالع**  
بجهت شرب ربع نسیب از موده است **ص** مرصاف قسط طلع و سیدنا و در موه بری  
ایا قورق خافل سیاه از هر يك پنج درم خلطیت برین ادویه کوفته نیمه ناسه وزن ادویه  
عسلی مصفی بپوشند و معجون سازند و بکار بندند **طالع** بجهت شرب ربع مفید است  
چهار نوبت ربع میشود **ص** تریاق کهنه هفت مثقال بفرمان قدر مکی از هر يك  
چهار درم سه نیمه خلطیت از هر يك و درم میده سکه جردید ستر از هر يك هفت درم  
قد **طالع** درم کوفته نیمه ناسه وزن عسل مصفی معجون سازند و روزی بکثقال استعمال  
کنند **طالع** بجهت شرب ربع مفید و نافع است **ص** پوست میخ را زیاده پوست میخ  
اصل السون از هر يك و درم اندیسون نیم کرس از هر يك پنج درم غایت افستین  
از هر يك چهار درم قسط ریون دقیق سه درم ادویه رادر و درم آب طبع غایب و نیمه نصف  
بپوشید مفید است **ص** از آب هفت درم بکشد و بپوشند **طالع** بجهت شرب ربع و نوبت

و بهی و بدن و سیم باشند امواد غلیظه متولد شود **معاً** آن باشد علاج می رود  
**حی انقیالیوس** سنی است که در ظاهر مجلس گرم باشد و در باطن سرد بود  
 با عطش و شورش بود و ماده این بلغم نجاتی است **معاً** این غلبه و میسر بلغم  
**حی لیغور** یانی است که در ظاهر مجلس سرد و در باطن گرم باشد و عطش  
 باشد و صیقل و اضطراب عظیم در آن بود و ماده این بلغم سرد بود و کاهی صاف آن صاف  
 غلیظ بود و اگر علامات بلغم است علاج بلغم نمایند و هرگاه علامات صفر بود که با  
 مکرر علاج صفر کنند **حی و بانی** و آن بسبب فساد و تعفن هوا و آن علامت  
 و کسی که کثیر الحام باشد و یا ضعیف القوی و کثیر لاخلط باشد این **حی** یا و اکثر شروع  
 نواز نفس و نفس و شدت کرب و عطش و خفت حرارت در ظاهر و خروج الوان مختلفه  
 در قی و صبر از **معاً** آن تنقید بدن از اخلاط مزید بعد از نفید کردن و مکان  
 از عطریات بارده و بکلیت و کافور و معطر سازند و استعمال سرکه و استعمال تربت بنفشه  
 و مبروات مفید است **حی شیط الغب** ماده آن مرکب از بلغم و صفر است که هر دو  
 با هم متمیز نباشند و این تب چه انواع است یا اینکه هر دو اندر و یا هر دو که با این صفر  
 لازم و بلغمی در و یا بالعکس در و این چهار نوع باشد علامت آن هر دو از صفر و بلغم متمیز نباشند و گاه  
 علامت صفر غالب و گاه علامت بلغم غالب بود و اعتماد بر دوز و نوبت نباید که بلکه در علامات  
 و اعراض اعتماد بکنند **ع** نوبت صفر است نه نفس و شدت قلق و تشنگی و تپان و نفاس و نفاس و شدت  
 که هر دو در نوبت بلغم مراد نفس در بدن و عطش کم حرارت کمتر و مفر تاقی علامات بلغم باشند  
 و در غلبه غیر خالص در میان نوبت هر یک فرق بتوان کرد بسبب شدت اعراض هر  
 روز نوبت آید و زمان استند آن زیاد از دوازده ساعت نباشد و این زیاد و یا قیامت

معالمان مانند عذرا غیره غیره است **جمی جذ مرئی و حصید** سبب  
 ز غلبان خون باشد و سیل تعفن **ع** آن جمع مک و خارش بنی و فوم کردن خون و فعله  
 بی نفو آشک و صداع و سر و وضیق نفس و در کلو و کرب و همه علامات خون باشد  
 و قبل از بروز و ظهور آن فصد و زلو و محسوس است پس این نسخه استعمال کنند **ص**  
 بمی در عرف غلبه و عرق کاوزیان سبب نجیسا اند صبح منو و خاکشویانیتید  
 ند و موافق عمر طفل و زن اذ و بیکرند و فرارید هم اگر بخورند این مرض بسیا بکشد  
 و ظهور آید این مطبوخ را بدهند **ض** الجید سفید و بزر اصل السوس مقشر در عرق  
 کاوزیان و عرق غلبه و عرق نجیسا اند صبح منو و خاکشویانیتید و اگر  
 طبیعت نرم بود عرق بارتک با شیر شکر آب کس نام دارند و بدهند **تدینان**  
 و کاه ساکراجی آنچه باده روز بخورند و شد حکم حیات مکره دارد و برای دفع حیات اربع تعلیق  
 باقوت و خوردن کرفس و بنجیل از فستین و خوردن طحال قنند و بنجیل در نهرو آن از بنجیل  
 شمره اند **و در جمی** بلغی تعلیق قطعه نلور سه مثقال و زن که در پوست توچند  
 بود و بنجیل استخوان سلحفاه نیز مفید بود **ملح** برای حای مکره مفید **ص** کل سر  
 مغز و الا فسه دم و سنبل الطیب و درم طباشیر سفید رب السوس از هویا و سدر  
 و باده غاف نیز درم انیسون و مسطکی و بوی از هویا یکدم ترنجبین خالص نیست درم  
 بنجیل و با لاج حل کرده و باقی اذ و بیکرند و فرارید هم اگر بخورند این مرض بسیا بکشد  
 ساخ و مغز آن روز بخورند **ملح** بجهت حیات مثلثه نافه است **ص** قابل سر  
 بشاشه رب السوس و زعفران و آقا قبا با السوس از هویا یکدم مکره بجهت باقوت سفید  
 بد شوره و فوس سکرند و بنجیل **ملح** برای تپه های مکره از سمن و بلغم مفید **ص**

کل سرخ در دم سنبل الطیب یکدم ریال السوسن و خیانت کاسنی از هر یک و در دم کوفته  
بخته اقواس سارون خود و متقال است **ملح** برای خستار که از صفرا و بلغم نذر نافع است  
**ص** کل سرخ در دم سنبل الطیب و عقول از هر یک و در دم و ب السوسن تخم خیار مقشر  
تخم خیار از هر یک و در دم جمیع علی کثیر از هر یک یکدم مکوفه باللب سرشته اقواس سارون و خیار  
بمتقال است **ملح** برای تبهای مزمنه نافع است **ص** کل کشش و بر کل اصل السوسن  
از هر یک و متقال تخم کشش چنانچه متقال تخم کشش کل کاروان از زیاده شاهره و بسیار است  
هر یک و متقال تخم کاسنی مغر تخم خیار و مغر تخم خرد و نیز از زیاده از هر یک و نیز متقال  
زهر شک منقح بپست متقال ادویه را جوشانند و با آن غوطه شید و شست چنانچه متقال  
سفید یکصد متقال داخل کرده و جوشانند و کف آن را بر بدن تا بقیام آید و خوردن نافع است  
**ملح** برای شیط الخف غیر خالص سفید و در **ص** تخم کشش کل کشش و ریشه کشش  
استخوان خود و سوسن و سیاه و سیاه اصل السوسن کل بنفشه کل سرخ عصا و غایت عصا  
زهر شک از هر یک و نیز متقال از زیاده تخم خطمی سفید سرطان بخسول از هر یک و نیز متقال  
موز و منقح سیاه از هر یک یا در دم و در تخم خیار و پست تخم کاسنی از هر یک و نیز متقال  
تخم خرد و کاروان از هر یک و منقح متقال غصا المتعلب و متقال در آن مانند کمان  
غوطه یا شکر سفید بقرم او بر بدن و بکار برند **ملح** برای خستار و نافع است **ص**  
زهر شک منقح در دم تخم کاسنی مقشر تخم خرد و مقشر مغر تخم خیار از هر یک و در دم  
و بر کل سرخ طباشیر سفید از هر یک و در دم ریوند حتی تخم کربلک مغر و لاله  
یکدم سنبل الطیب یکدم مکوفه بخته باللب سرشته اقواس سارون و یا سکین سارون  
و نیز متقال بخور **ملح** برای غی خالص نافع است **ص** زهر شک منقح



خوبتره مغز نیم خیارین مغز نیم کدو شکم و معده مندل و اند از هر يك سه مثقال طباسیر  
سفید از کل سر مندل سفید از هر يك يك مثقال و نیم ریوند چینی يك مثقال لك مغسول  
دو مثقال تخم کرفس کافور قیصری از هر يك نیم مثقال و عفون د انکی کوفته بخته با آب کشو  
مرشته اوراق سازند و در سایه بخشکامند خوراك يك مثقال است **طریقه** محبت سبب است  
بارده مفید **ص** در فرخ و قی بر داسنك مقل از قی لجزاء مسای کوفته بخته با آب  
حب سازند بقدر بخود خوراك يك است **طریقه** محبت سببهای مرکب که از بلغم و سوداء  
باشد مفید بود **ص** قوس زرشك يك مثقال و در خطائی چندین ستر از هر يك نیم  
قیرالکوفته بخته بکلاب برشته حب سازند و هر با فو برین متعافیان را زیاده انیسون  
از هر يك يك مثقال و دهند نیم گرم آمده منقی بکنیم با کلاب بیست و پنج مثقال و شانه  
سکببین برونی معتدل پنج مثقال داخل کرده بنوشند **طریقه** برای جیثا صفراوی  
سببها مفید است **ص** پوست پنج کاسنی هفت مثقال تخم خیارین تخم خربزه از هر  
پنج مثقال نیم کوب در یکس آب و بریم آن سرکه انگوری خیسانند و پس چوشانند ساف  
نموده با قی سفید بقوام آورند خوراك نیم اوقیه است **طریقه** محبت سبب محو نه بود **ص**  
مندل سفید سی درم سوهان کرده در پارچه کنان بسته در کلاب و عرق بید مشک و عرق  
نیلوفر از هر يك نیم مثقال یک شبانه روز بخیسانند و روز دیگر با سه مثقال آب بخوشانند و  
بسته مندل ابرهم زیتن آب در عرقها بنصف رسد پس بسته مندل را خوب بمالند  
و بشیر **طریقه** سفید خوب بفشارند و شغل بپندارند و در آب مطبوخ آب انار و س  
شیرین و آب غره مندل و آب سفیر چل شیرین و آب سفیر چل حامض از هر يك یک مثقال و  
در لخلخل کرده بقوام آرند مثل قوام صیره و از آنش بر گرفته مندل سفید **طریقه** سفید

سوده از هر يك دو درم يك درم مقفول نیم مقفول سوده لعل نمایند بطور معجون سازند  
 و با آن از خوراك دو درم باشند تخم خرفه و شیره تخم خیار و زعفران و شکر **طعمه**  
 محبت حبساده و مغز اویه محترقه و مغز بود **وص** مغز خیار و مغز تخم کدو شیرین  
 از هر يك دو مقفول سلسله معطر عربی کثیر تخم خشخاش سفید از هر یکی یک مقفول و زعفران  
 بجنه ترنجبین با بلعاب زرقطون لعل کرده صافی نموده او وید و با آن ترنجبین محلول سرشته  
 اقراص سازند خوراك يك مقفول و قوت این قوس ناشستن ماه میماند **طعمه** بخت حبساده  
 حله مخصوص حی و مقفول و نادم است **وص** شیرین تازه و شیره سترار آب خیار اگر  
 آب خندانه از هر يك و آنرا صندل سفید کشتی خشک تخم کاسنی نیلوفر و کافور و زعفران  
 از هر يك و قوت له مجموع را در يك عرق کشتی کنند و با ستر عرق بکشد و یک کاشته قوت و سوده  
 در ریاضه بسنه در يك بسند از آن و بعد از نودت تناول نمایند **طعمه** بخت حبساده  
 حله و صفرا و نادم و نسکین و عد **وص** جو مقفول چهار اوقیه تخم خشخاش سفید تخم کافور  
 تخم شادرو کل بنفشه و قی کل سرخ از هر يك نیم اوقیه و اگر نه نباشد نموده نیم اوقیه  
 اضافه نمایند و اگر در مزاج حرارت بسینه باشد الوبخا ایستاده اند از آن قوت  
 خوشانده صاف کنند و فلووس چنان شنبلیله بزرده در آن و شیر خشک و ترنجبین و زعفران  
 بکرم مالیده و لعل کرده آخر شب بنوشند و نامیده بهر یک روز میان با به مطبوخ بر سر شد  
**طعمه** برای تبهای مزمن با نافع مقفول در **وص** انستین روی مغز با براده از **طعمه**  
 سدر و صر قوطی چهار درم عصاره غافق سدر و تخم کرفس یک درم کوه بختیه آن  
 کرفس سرشته اقراص سازند و با آب بر آید و سلسله معطر بله خند **طعمه** برای تبهای مزمن  
**وص** کل سرخ کافور یک تخم کاسنی از هر يك سدر و عصاره غافق با مقفول در سوده

کوفتیچه با قوام سازند و خوراک یک مثقال **ملح** کنند که سازد و بپزد چنان است که فرونگان  
 از ارض جدا می آورند بیک مثقال آن را با یک کوبیدن پنجه با آب سر صبح و شام بخورند و تا پنج  
 انتهاء تا هفت روز بپزد مداومت نمایند که برای جیسمان غنیمه فسرودا و به بسیار مجرب است  
**ملح** برای تبهای حریص و صفراوی نفهم عظیم دارد **ص** صند این از هر یک با نوره  
 طباشیر سفید نشاسته از هر یک پنج مثقال بنزد الیخ سفید پانزده مثقال کافور قیصری  
 زعفران از هر یک یک مثقال اینونیم مثقال همه را کوفتیچه ببلعاب بهشتا مرشته بقدر خود  
 به آب عیارند و نونی یکجای بخورند **ملح** برای اعراضی مفید است **ص** بوقت شب از قبر  
 و قتل رفته یک مشت خاک از دست چپ برداشته و از کسی سخن نگوید پس پیش اتفاق  
 نماید که بر سر چهار راه آمده از آن زمین در دست دیگر مشت حاکی نیز برداشته و هر دو خاک  
 را داخل هم دیگر نموده در میان خاک با آب تازه پاک ظاهر محوم را بخورند و باقی با عود محوم  
 میشد بعد از آن با هر کس که بخواند سخن بکشد که بعون خدا می دفع کرد **ملح** جهت  
 حمیات گفته مجرب است این نسخه هند است **ص** بلبل که نمود رخندی است بگوید  
 کشنیر خشک این بگوید هر دو را جو کوب نموده شب در آب بنجیستد صبح آن را مالید و صاف  
 کرده باد و ماشه غسل خالص بپاشند نصف آن را صبح و نصف آن شام بخورند و تا چند روز  
 مداومت نماید **ملح** برای تب غبی مجرب است **ص** نسیم عنکبوت غلیظ سفید در  
 پستو که باشد بپستد و بر سر محوم و یا در کردن و یا در پای آن به بندند **ملح** برای دفع حمیات  
 مجرب است **ص** عصاره لاله سار چهارم خانه هیل و طباشیر از هر یک دو محوم  
 با نبات سفید هر یک را درم سائید روزی یک مثقال تناول نمایند **ملح** مجرب است حمیات گفته  
**ص** برك و تخم و گل کاسنی با تخم کشوف مسای سائید صاف کرده و دو توله سکنجبین

باشد ز روی حل کرده بنوشند و ناپزند و بعد از دست کشیدن **فصل** در نعل سینه  
 که رجا از نعل نماند که شود صاحب جمیع مرکبات با خود حمل کنند و دفع شود و غلبه شام  
 مار شکر در همین از دارد **فصل** **چهارم** بفتح حاء و سکون میم و فتح راء و همزه  
 و دایره فارسی سه بار و بعد از نصف نماند و در صوم خا صفر اوی است که در حل  
 بسیار بلند شود و سرخ شکفته روشن براق باشد و چون دست بر آن گذارند سرخی او  
 برود و چون دست بردارند باز عود کند آن سوزش و التهاب باشد و در صوم با حرقت  
 و داغهای سرخ در بعضی در جلد ظاهر شود و اگر صفر مخلوط با خون باشد سرخی آن کثیر بود  
 و اکثر اطفال این مرض عارض شود **معاینه** اگر در سه چهار ده ساله عارض شود اکثر  
 خون است باید قصد باسلیق بکنند و بعد از آن این نقوع صفر اوردند **ص**  
 کتینر خشک بنوع صد این بگوید غلب الثعلب یکدم شیب در غلب الثعلب خست  
 صبر مالیده صاف کرد و شربت الو با لوب بگوید حل کرده بنوشند و اگر که زیاد بود شانه و  
 نوله اصفه نمایند و غذا کمال الشعیر و اسفناخ بود و اگر ضرر و ریاضت صفر ادهند  
 و بعد تقیه با دویه بارده ضمائم نمایند و اگر پیش از چهار ده ساله عارض شود و یا بعد از ده سال  
 بود و در عذر لوی در میان کتفین بگذارند و بعد از نقوع صفر لمسه و خفیف دهند  
 و پیش از ده سال ز لوی هرگز نباید چسباند **ص** نقوع صفر اولی شاکره در صوم  
 عناب و شتی پنجم دانه زرشک یکجا شکل نیلوفر در صوم و یا همین ادویه با صافه شست  
 و نخلجین سهول بدهند و غذا شله اسفناخ دهند **فصل** **ششم** بفتح شاد و سکون صاد  
 و همزه و فتح بای و وحده و هاء آخری فارسی سه بار و نعل نماند  
 و آن دانه های سرخ متفرق شیشه محاور است که در بدن بهم می رسد از صفای مرکب

حوب را بپندای هنگام بود و مانند پست گزیده می باشد تا خارش بسیار و نیش نیش بر  
با و سر زرد شد و باز بند یک فرو می نشیند و هر طرف میگردد و بدو انگشت یکدیگر  
آورد و آنچه از علامت مشروط سفید و در حد ذکر یافت هر تمام منقول و باین است  
این مرض از خون و یا از صفرا بود و آن شدت آنرا با ابلهان و شدت حرارت و التهاب  
و نیش **معاینه** کردن و در صفرا که تیره و بد بشو که آنرا بد و طلا نمایند  
**مس** سفید از جنات و میا که بپود آب کسوف و سه آب حی العلم ساینه طلا نمایند  
یا اگر تخم کند میرا سفید از جناتی تخم پراساند مفید بود **طالع** اول یا تیز زده قدری حو  
بر آید پس با جام سفید سوخته و قدری شکر طلا نمایند و اگر **توفیق** حاصل **جیام**  
**حرق** مرا از این حرق النار است یعنی آنچه در آتش ازین بسوزد **معاینه** مرکب سیاه  
یا آب صمغ عربی بر آن طلا کنند و از جو باز ده تخم مرغ نهند مفید است و سفید تخم مرغ بپزند  
نیز محف است و کثیرا بشناسند و بر قطونا فاند و کلی بخشد و تیرید دادن در اینها هیچ  
جائز نیست **طالع** عدس قشر ناکل سرخ خوب بپزند و بکمر آتش و پس بنیاب و از وی  
و روغن کل آن بیا میزند و طلا نمایند **طالع** مردم بکمر روغن کل بپزند و سرخ مردم و طلا  
که اخضر آید و مردم صفت باد لب شسته اضافه نمایند **معاینه** سوخته آتش طلا نمایند  
آرد شود **طالع** بخت حرق النار و سفید **وصف** بنفشه سیور کند و با روغن خطمی سفید  
یا با فلی الکلیس الماک مساوی گرفته بختی با روغن بنفشه یا با روغن صندل نمایند **طالع** بخت  
حرق النار است **وصف** کچن سیار است و زخم ساینه یا روغن کچن مردم نموده  
ضمما نمایند **معاینه** برای حرق النار نافه است **وصف** با حنظل و اسهک از صبرک  
چیز مردم سفید از زخم مردم طین قهیر یا یکدم مملو کوفته بختی با سفید تخم مرغ و روغن

کل آنچه بالا آمد مایه برای سوختن که از آب گرم و سفید است **ص** سفید آب  
از زیر قوچم کدوی شیرین مغز قوچم هند و اندر مسند هم الاخرین از هر یک جزوی همه  
کوته بخت بار و غن کل طلا سازند سه سوخته **ط** طبع برای حرف المار خوش است **ص** از جو  
زیره سفید مسای سائید با مرغ کل آنچه طلا سازد **ط** طبع بخت خزان و سفید و  
**ص** صوم و در مرغ و غن کجند سی و درم بعد از کداختن سه عدد سفید و نیم مرغ داخل  
کرد و بر مرغ زدن مثل مرغ که دو کر تهرین یا که بخواند و در و شد بد باشد عوض ده  
نوبت و کجند مرغ کل سرخ بار و غن کدوی سفید نمایند و این داخل کنند و اگر کدوی زیاد  
باشد قلای کافور داخل کنند **ط** طبع بخت سوختن آتش بنویز نام است **ص** سفید آب  
کاشغری نیم دام موم سفید چنان دام کافور قیصر میگوید و غن کجند یک دام بدستور مرغ  
سازند و بر پارچه نازک گان مالند و بر رخ بکنارند **ط** طبع برای سوختن آتش بنویز  
**ص** ص در طرسک سفید از زیر از هر یک و درم از زرد زنگار از هر یک و درم  
دم الاخرین اسر از هر یک و درم و غن نیت در طل و موم سه اوقیه رفت روی کوفچه  
آب کردنی است و زیت بکنارند و با لای آتش برداشته باقی بادویه و الاخر بر بخت بد  
باشد و خوب برهم زدن و بکار بند **فصل پنجم** در بنم جا و سکو ط  
مهمه و قه بای موجب و ها بر آمدن و فراق پشت است بطرف قد و نگاه و بکار  
عین و سیاه آن بسیار است از جمله جام کردن و حال ضعف و ساق و دست و پا و از هر  
عقیقه شاد بعد غذا و با اگر قدرت خوردن اغذیه مولد اخلاط و ریاضه و عرق آن  
است و از ریاضه آن و تب و جرم و عطش و ناریت **ص** اول میساید و در نیم شب  
و نیم محل با بعد از بود و اونی می کشند پس فصد و اسلین بکینند و این غذا را بکار بندند **ص**

خیم خلیفه کنان مسای ششم دجاسم خرم ساق کو بقدر ضرورت باینفقه فطری داخل کرده ضام  
نمایند **دفعه برای این مریض مفید بود حص** مزید غاریون سر جان اهریک هستم  
حلیله کالی بیفایم فستقی خلیفه اهریک خیم درم سکیخ لتوق فسطاط جینی اهریک  
چه کلام صبر مصطکی علوق و طوطی غلیظ انا فلفل اهریک سر درم با سه وزن کن غسل توام  
از دل بقدر حاجت هر روز بخور **دفعه** بستن ساق با بوی حل به پس آن را حور کرده نان  
کنم بران به بندند مفید بود **دفعه** برای عارضه حل به مفید بود **حص** خلیفه شاعر  
نومس بالیسو کوفه بیخته نصف وزن آن جنفل نیم کوب و نیم وزن آن انجیر و نیم وزن  
انجیر و نیم کرفس و اشق و میعوز و عزان و اصل الکبر کوفه بیخته نیم غسل سرشته نما نمایند  
**دفعه** برای عارضه حل به مفید بود **حص** راستن ابله دج اهریک جزو کوفه بیخته در  
ب طبع نمایند تا موش شود مقل در آن حل کرده ضمنا نمایند **فصل ششم حیض**  
در لغت معنی حسیل یعنی جاری شدن آبها و در زنان معنی جاری شدن خون فرج باین  
مناسبه استعمال گردید و بنا برین هب شیخ لاریس زنان را در مریض سیزده سالگی  
شود و بقول جایگزین در ده سالگی جاری میشود و پنجاه سالگی فرامتی بند شود و هاشمیه  
را تا شصت سالگی بند شود این زنان آنست که در چهار ماه حیض بند و در یکسوم ماه شود  
و بعضی خون حیض میآید بر اساعت و در فو و سوزش و حرق و جفاف آمدن حیض اینکه  
نقیه بدن و سبب ایمن زنان و ضاف مانند نیم و بر و فو جل برداشتن و از امر این تنبها  
و بواسیر و خور و محفوظ ماندن و غیر این منافع بسیار است و بغیر از این آدم از حیوانا که بزرگ  
و خفاش دیگری حیض نمی بندند و هرگاه خون حیض بند شود عاجز آن کارم است **دفعه**  
فصل اسلیق پس استعمال آن در زنان و منافع آن و مشروبات نمایند و **دفعه** جهت ساد اید اند

۱۶۲  
محبوب است **ص** کحل اقلیائش بعض کبریت حر اللعاح همه سائید با عسل رشته  
در ده غلغل ملحه محبت ادر ادر جیف مفید **ص** ۵۱۱ ۳۴ سار  
سجبه با قدر عسل رشته در نیم فرجه غلغل ملحه محبت ادر ادر جیف نافه بود  
اش حلیت چندین سرخوزه ابابلیو زعفران قریقل نیم حنظل از هر یک ربع جزو گرفته  
میخند با عسل در نیم فرجه غلغل ملحه محبت ادر ادر جیف محبوب **ص** ۵۱۲  
فود ناز هر یک چهار دم اهل اشت درم سدا گشت درم موی خونی درم دوداد و پخته  
میخند ناز هر یک کاو رشته فرجه غلغل ملحه برای ادر ادر جیف نافه بود **ص** ۵۱۳  
سرخ حلیت فود ناز هر یک چهار دم سدا گشت درم در سه رطل آب محبت و ناز  
بماند صافی کرده با قدری شکر قوام آرند و در چهار دم بنوشند ملحه برای ادر ادر جیف  
اگر چه است **ص** کلبیطوس و قلع عرق آنرا عدد کبیدن بر آورده با دود و با عسل صبح  
میخند **ص** فرجه محبت ادر ادر جیف محبوب **ص** بند قهندر ادر درم کف میخند  
صبح شام در نیم فرجه غلغل ملحه برای ادر ادر جیف و تسهیل و کلات از موده است  
**ص** زوس بچین در میان درم فود و فود مانا سدا گشت فود حلیت جانید  
سکینم از هر یک دود درم کوفته میخند افراس سارید روز و درم آب مطبخ اهل بخورند  
ملحه برای ادر ادر جیف نافه است **ص** صنفی انجیر از هر یک بیست درم نیم کرفس  
انیس حلیت چندین از هر یک درم درم متروم قسط فود از هر یک سه درم درم  
آن آب محبت شد که در میان غمزه با شکر نیم بنوشند **ص** فرجه برای ادر ادر  
حیض مفید بود **ص** درم نجوش پودینه درم از هر یک چهار دم اهل سست درم  
ده درم موی خونی سائید با رغن کاو رشته فرجه غلغل ملحه برای ادر ادر



نموده است نفع هفت سال اورا حیض می آمد و بدن فرجه کشیده شد **در** ایشان  
اقرقوا سدا شونو فزینو بالیسو یا قدی مشک بخندید سترادون بان ششتم  
لوحه فرجه نمایند و در فزون خالص اگر فرجه نمایند همین اثر کند **در** بجهت ادرار  
نیض نافع است **ص** پوست حلیمه کابلی پوست بلبله آمله متقی بربک کابلی مقش از هر  
زوی تربد سفید مجوف بر وزن بادام شیرین چوب غصه بون دمه ادویه فانیذ قوام آورده ادر  
را کوچه چینه بران پیاستند و اقراص سازند و درم تناول نمایند متعاقب آن آب مطبوخ کشمش  
مخشک بنوشند **در** برای دراز مدت مفید بود **ص** تخم خیار و لاثی تخم خربزه تخم کشمش  
تخم مغز لکچک از هر یک سه مثقال کل سرخ کاویان حوقو تخم کاسنی اسطوخودوس تخم شکر  
از هر یک نیم مثقال غلبه لوبیای سرخ از هر یک هفت مثقال کل کاویان برسیا و سنا  
ز مفاصل خشک از هر یک چهار مثقال پوست تخم کاسنی بیست و نیم مثقال بزرگ کاسنی مثقال  
سکه انکوی کهنه یک شیش شیر خشک و قد سفید از هر یک چهار مثقال زنجبیل شکر مثقال  
مد ستور شیرت سازند و قدر حاجت استعمال کنند **در** برای اندن حیض مفید بود **ص**  
پوست لایقانه پوست تخم کرنس مویزین از هر یک درم تخم اسفند آنسو تخم لایقانه لایقانه  
طویل لایقانه مدحرج قطو بیون حقیق و خندی یا و اینا از هر یک سه درم همه ادویه را در دهن  
آب میجوشانند تا نصف بماند ساو کرده بداند هر روز واقیه از آن بایک درم روغن بادام شیرین  
بنوشند **در** برای ادرار حیض تا پاکیزه روز بران مثامت کنند **ص** تخم تسبیح تخم کرم  
حلبه از هر یک درم پوست خیمیا شنبلیله از هر یک شش درم در آب میجوشانند و صبح ناشو  
ملازم چشاندن صاف غصه قدر غسل بان حل کرده بنوشند **تخم** برای ادرار حیض  
**ص** جار شیر کنش لظفار الطیب و صلیب میجر یا سه درم یک اگر درم رادر آن بچسبند

تجربہ محنت احتیاج جس قدر نافع است **ص** ستم جن غل سوزند کنش میباید عیالک بطم  
از هر يك جزو غیر استهیب نم جو و مشك زعفران از هر يك ربع جزو و روغن زیتون یا زیتون شسته  
نقد رفتنی بسیارند و بتدریج رحم خود را تغییر دهند **معد** برای ادراک حیض حکای چند مجرب  
دانسته اند **ص** خال الغار قند ششای کو قند جو سار قند و یا ششال تور مجربند **معد**  
بجهت ادراک حیض مجربست **ص** پوست فلو من خوارشهره مثقال در میان شان جو درم  
صغیر جو درم بلویان سردم شکر برنج پستیا کوه حفت مثقال از هر یک بلویان یا عرق عناب  
و یا کرب تسب بخیسانند و صبح جو شش داده ناصف آن بمایند **معد** تاسه یونجه  
و فصد صاف و چماست ساو در هر یکی ایام حیض بمیسند و یا به یکدیگر چماست  
بعد از این انشاء الله تعالی در باب الریه در رحم ذکر خواهد شد **فصل** حتم جبل  
و جبل نیز گویند و در این رحم انشاء الله بالتفصیل ذکر خواهد شد و چراغ سیل اجکان  
احوال کیفیت میان نمود و شد بدان که در ایام حمل قرین حیض بود لیکن آمدن حیض غرض  
مستطامت قبل از نه سالگی و بعد از پنجاه سالگی زنان را حمل نخواهد شد و هر ایام حمل  
بسیار است یا اینکه از اختلاط المائین که یکی بر دیگری سبقت کند و یا از غلبه احدی  
کیفیات بر رحم و یا از وطر طریقت از خلق و یا از برودت انجامد و یا از حرارت تحلیل و یا از  
یو ست شود و یا از کوتاهی آن تا سالی که آب بعد نغذو درسد و هر کس که بخوبی که در حواء  
حکایت باز آنان مقابله کند غالب است که آن زن حمل گیرد و تبیین در ذکر ادکوی و عجب  
چه از خود درنی مفراجه بکار برند **جوارش عاجه** که معین برای حمل بود **معد** و یا چنانکه  
و یا نشاء عاجه مصطکی میباید ساکنه در حینی سنبل الطیب از هر يك نیم مثقال  
در قاشق ریست در جوارش سعد کوفی ناروشك قنقل از هر يك چنانکه مثقال را خواهند



[illegible]

۱۸۸ = یکدم اول نرم درم گرفته بخت با آب که از سر کین قبل از آن فرستاده شدند  
 فزونی نمایند **فصل هجدهم** در معالجه زخم مفید **نص** زعفران گاو از هر یک دانه  
 هر یک یک جود آنک حب الفانم درم گرفته بخت سفید تخم مرغ و روغن گل آبیخته فزونی نمایند  
 هرگاه زخم بگردد از آب بکارت صبر باشد کلاب یا شامه بروقیه یکسال منع حمل کند و تخم  
 زخم را با هم جفت زن اگر سه روز بخورد یکسال حمل نکند و هرگاه در روز ظهور زخم در بول  
 ۱۸۹ = استیجاء کند تا سه سال حمل نکند **طالع** تخم ۳۳۳ عین ابراهیم اگر زن یکدم  
 بخورد یکسال حمل نکند و دهان و تیغ و ابرو و بوق جگر هرگاه زخم بفرود آید  
 مانع حمل بود **فصل هشتم حصی** از اراضی کالی مانند است حصا کلیه و سبب مادی  
 آن طوطی خنک بود که حواری غریبه در مویبت آنرا نشکند و عبور یا نام میگرداند پس اگر  
 ماله و سبب بود غایت لزوم باشد که حصا بپزد و اگر مل پیدا شود حصا کلیه اکثر  
 فواید را حاد شود استیجاء آن قله استغفر لم و عدم تنقید و مداومت خود بر چیزهای غلیظ  
 مثل گوشت فلفل بادیاج و اشامیدن آب برو که و غیره فواید طعمهای غلیظ  
 که آن احسان بر عقل و تدبیر و وضع کرده و در هر وقت بول و بیاض آن و خور و در مل  
 زخم در **معالجه** اسلیق از جانب مافوق اگر علامت خون بود و اگر امتداد باشد از خیز  
 ماله و منفیات با هم نمایند **نص** بایر جستن و منقبض و مسهل دهند **نص** عنایت خود  
 موی بکند و نه تخم خربزه خشک از هر یک درم و نیم تخم هلینوس حب الفانم از هر یک یکدم  
 که بنفشه یکدم و نیم برسیا و شان بک کاوزیان از هر یک درم و نیم عنب الثعلب یکدم و نیم  
 در روغن عنب الثعلب جو شاند تا نعلت بمالند صاف نموده خمیر بنفشه و توله جل کرد و بجز  
 در دم سوز تاجها رو بنبوشند و بر و مسهل با همین لیز و بسنه مکی بکنیم توله فلوپ

[illegible]

و در این امر بسیار آسان و مجرب است **ص** و چون چینی بعد کوفی بنظایا لایست بخ کما از هر يك  
 يك اوقیه اجزا را نیم کوب کرده در نیشسته داشته روغن با و لم بکر مل با دمی آن بر برتن بمکشد  
 بگذارد پس صاف کرده و در عنق زن را بر سر بسیار روغن بیندازند و دو هفته دیگر از نیشسته  
 روغن آب بگذاردن هفت گام فرو در قطره قطره در اجلی ایچا است و خامه و قریب بجانه شعر از  
 از این روغن مکنم بمالند **طالع** منک کرده و مثانه و تقویت کند و بغایت نافع است **ص**  
 غرق محرق سرد و نیم بنظایا لایست دار و لعل از هر يك بکرم و نیم زنجبیل بکرم و نیم کاج  
 پنجاهم چندین سترچ را در کوفته خخته با سچندان غسل بشوند با آب کرفس بکشد  
 از این بنظر **طالع** محبت شکستن به يك کرده و مثانه مفید است **ص** تخم جوی برنج  
 بستانی سلیمه و چینی سنبلی الطیب از هر يك جزوی کوفته خخته قریص سازند غوراک و در دم آب  
 خشک **طالع** برای قروح مزمنه کرده و مثانه نافع است **ص** بنه گلختم تخم جوی برنج  
 خورده و مقربا دام شیرین مقشر رب السوسن شسته و مغز غریم از جوی بکشد از هر يك در دم تخم  
 کرفس در دم ایون بکرم کوفته خخته با آب سرشته افراس سازند غوراک یا انتقال با آب کرفس  
**طالع** جهت قروح کرده و مثانه نافع است **ص** بنه البقر تخم کرفس سازند از هر يك هفت  
 مغز قند مقربا دام تلخ بر داده از هر يك سردم زعفران در دم جگانه نیست و بجز عدس  
 کزله ایچا در کوفته خخته با غسل معجون سازند و بعد از شش ماه یکدم با شش خشتا سر  
**طالع** ی سیت منک کرده و مثانه مجرب است **ص** پوست بزرگ کرفس پوست بزرگ  
 پوست نیم کاسنی از هر يك نیم درم پوسیا و شان حب القلت استقر و یون از هر يك سردم تخم  
 خورده هفت درم موی منقی ده درم انجیر خشک ده عدس خخته کوفته است بکوبند و همه را  
 بخورند پس مان غوطه ببر و شام بیست درم با یا انتقال معجون جگر الیه و بخورند **طالع**

برای تقویت حواس کلیه و مثانه بی بطلان است **ص** نانخو از بقدر حاجت کوفته بخیچه با سه  
 مثل آن عمل معنی و شکر بقرام آورده بشنود و روزی یکبار بمشغال بخورد **ط** برای خرد کردن  
 معده و قرحه کلیه و مثانه بسیار مفید است **ص** کل از منی طین محترق طین فارس صمغ عربی  
 نشاسته بریان طباسیر سفید سماق متقی و یک کل سرخه صندل سفید از هر یک یک درم بمیخ  
 کلنا و فارسی نیم خورده مقش بریان ارد بلوط انا قیاز از هر یک دو درم کوفته بخیچه بقدر بمشغال از هر  
 سازند خوراک بمشغال **ط** آب بارنگ **ط** برای خرد کردن و مثانه نافه است **ص** سفید  
 صندل لاجورد بادیان ریوند چینی از هر یک چهار درم لوبه بلغم کوبه راشش من کوبه کل  
 بخیسانند یک شب سه بخورسانند و بکن آنرا کل سرخه باد و من قد سفید داخل کرده بقیخ  
 آردن خوراک ده مشغال بآب بارنگ و مشغال سکه کا و **ط** محض است انواع قوچه کلیه و مثانه  
 و بجای اول است **ص** صندلین بنات سفید غنچه کل سرخه منورم که فصل از هر یک  
 چهار درم و نیم ریوند چینی نشاسته رسا سوساخ کوزن سرخه صمغ عربی از هر یک دو درم  
 و نیم مغز تخم خیار مرده و مشغال و نیم کینه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک یک درم نیم  
 کافور قیصر کهر بای شمع از هر یک ربع درم کوفته بخیچه سفوف سازند و نگاه دارند  
 خوراک و درم **ط** برای تقویت مثانه کرده و مثانه مفید بود **ص** شکر صندل  
 خشک سکن از هر یک پنجاهم لطلیل لالاک یا بونه آرد مغز تخم جرج و تخم زرد تخم کرفس  
 از هر یک سدرم حما نظر بسیار کون از هر یک دو درم و نیم کوفته بخیچه و نیم ریوند  
 سکنار و غن سرخه از هر یک یک درم در یک آب مجبوم را بطعم نمایند تا بکشد و هم کرد و بکشد  
 و حوال کرده صفا نمایند **ط** برای قطع خون سائل از کرده و مثانه مجرب است **ص**  
 کهر با کل از منی کلنا و فارسی جزوی افیون ربع جزو کوفته بخیچه مغز سارند و آب شیرین





در درج و چند پند است حجر الیه و از هر یک یک کوزه آید و بخورند و بپایند و از این مژده غنیمت  
مفید بود **ملغ** برای تقویت سنک و مثانه محروست **ص** و خاک قرمز چنانکه از جامه خسته  
بالتوسطیت نمرد و با غسل سه شنبه بخورد مفید بود **ملغ** عرقه و عرقه با غسل سه شنبه  
نقد بخورند که همین نفی مجتهد **طغ** اگر هیچ نوع این برین زائل نشود **ص** نیار  
سیاه از آب بوشانند پس از غش **ص** **طغ** آب آنرا از اسفاده کرده بخورند فوراً خلاص شود  
**طغ** **ص** با غسل مقفی نه شنبه بخورند و زهر خون آید و منت کشد حتی  
دیروز شد بر این **ملغ** فصله **ص** **طغ** مار خسته **ص** را سوخته و سم معقل سازد و بعد از  
نق از این با آب شسته **ص** **طغ** بوشند حصا از آن که در دفع کند مجربست **سقوط**  
**حجر الیه** سنک کرده و مثانه را پاک کند **ص** مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خیارین  
از این که از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
یک کوزه با طبع خشک تناول کند **سقوط** برای تقویت سنک کرده و مثانه بخورند  
آوردن آن و قرحه و اسهال بود **ص** تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خیارین از هر یک یک کوزه  
تخم خرفه مقشر و درم ششاسه کشید و حب القلیت **ص** حجر الیه و از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
آن شکر سفید لیخته **سقوط** بپاشد و از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
اسفید یا بپاشد **سقوط** برای سنک کرده و مثانه زیاده در دهن و آب و **ص**  
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خرفه از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
حب القلیت از هر یک سه درم تخم کرفس سیسالیون فطرساکیون از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
از هر یک یک کوزه آید **سقوط** سازند و از هر یک یک کوزه آید و از هر یک یک کوزه آید  
حاکم المزاج را نافع است برای تقویت سنک کرده و مثانه نفی نظیر است **ص** مغز تخم خیارین

و خورده و خیار خسک و تخم هلیون از هر يك سه مثقال تخم کرفس از يانه گاه کنه آخری که بقیه  
جبر الیه بود و مثقال هر یک سائید و با آب مطبوخ به سیاه شان و سکنجبین بنوشند **معده**  
۱۶۵۱ و ۱۶۵۲ پنجم درم جنطیانا پنجم درم چندین ستودرم خاکستر عقیق سوخته دوم  
درم قلع ایز از هر يك و درم زنجبیل یک درم باستون ادویه غسل خالص نشسته روزی یکبار  
استعمال نمایند برای تنفیس حصی کلیه و مثانه بعد از آن **معجون حجر الیهود** برای کسی که در  
نمایم اصل حصیه کرده و مثانه باشد دائم آن بود **ص** سلیخه سوده دو مثقال تخم کرفس سه مثقال  
اصل السوفلر ایضا از هر يك و مثقال کند سه مثقال جبر الیهود یک مثقال تخم جراتسون  
از هر يك و مثقال میعه سائیده تخم اصل السوفلر از هر يك سه مثقال سنبل الطیب تخم خشخاش  
سفید از هر يك و مثقال بادام تلخ معشر اسارون از هر يك سه مثقال سعد کوفی تخم سوسن  
از هر يك و مثقال ادویه کوفته غسل معنی مقوم بقدر حاجت بشینند و معجون سازند  
خوراک روزی یکبار است **معجون حجر الیهود** برای اخراج ذمل کرده و مثانه دائم آن بود  
**ص** سیسالیوش اصل السوفلر کاخوش حرون از هر يك چهار مثقال است جمله دار چینی  
سنبل هندي از غفران تخم کرفس تخم سدابری مشکبلی اشیم از هر يك و از ده مثقال بخرم  
جبر الیهود از هر يك شازده مثقال ادویه پاک کوفته بخیته با سوزن ادویه غسل مقوم بشینند و معجون  
سازند و خوراک **معجون** است **معجون** سنگ کرده و مثانه را بریزند **ص** تخم خورده مغز  
سازند و تخم کدو تخم گاه کنه از هر يك پنجم تخم حجر الیهود پنجاه درم بکباب خوب صلاجه کرده  
ادویه پاک کوفته بکباب سرشته و با غسل مقوم بشینند و معجون سازند خوراک سه روز است  
**معجون دیگر** شخصی از موالیان از امام هشتم علی ابن موسی یاد گرفت خواص این سنگ  
کرده و مثانه را یکبار از و اخراج میکند و برای فوم و جمع بطن نیز نافه است **ص**

ملید ایضا آنکه سنی لیل که کرمانی فتنه دار فعل هم ترک ستاقند از جوی خلیجان لسان  
 اجرای نسای الزامی کوفته پیشه بر شون کا و قار و چوب نموده دیاد و زن ادویه غسل معنی  
 توأم آورنا، و معین سازده ال بقایه کرمی: بهیچ ناست تا بخورند **ملع** محبت تقیت  
 سخت کرده و متاد و تقطیع البول متلی اند **حص** سوزید عین دانوای آنرا بر او فرو  
 هر چنانکه بعد فتنه سیاه گدازد و بخورند و یخزد و زبان مداومت نماید کمال فاکند  
**محشود باب نهم در بیان حروف الطایفه فصل اول طاعون** طاعون  
 و الی و هم عین هم و هر چه و سکون و او و نون اسم بردنی است و ال و روی است بزرگ  
 بقدر جوئی و بزرگتر از آن و یاد آنه که حکمی است نقد با قلا و که حکم از آن که با حبیب و خورش  
 سیاه از نغضای غلیظی حساس مانند حصیه و پستان و بعل و غیر زبان و بیجان و با عین حساس  
 هم میرسد و اطراف خود را سیاه میگرداند اگر ماده سمی باشد عضو را فاسد گرداند و پستان  
 کیفیت بدیهه سمیه آن غلب از او شائین و موجب هلاکت گردد و گاه اطلاق بینا پیدا می  
 مایه ای در آن مواضع و هر دم قتال نیز گردد و اغلب در فصل بیسم و خریف حادث شود  
 و هرگاه حتی و اختلال عقل و تواند در نفس و در ریه و در ریه و حاکم در معطون بوده باشد  
 که محاله هلاک یابد و تحقیق طاعون بنا بر قول اطباء اینکه اجتماع نجات متعقد از افرط  
 مازان بی فصل متصاعد شود که خون را فاسد گرداند و خون ماده سمیه بهم **شمار**  
 هرگاه از کابل و قزاق عقل و تفلیح در طاعون را دانند که از بیشتر تنقیه اخلاص است  
 شخاصت و بد و اها مناسبت نکوشند و در استداع ظنون آن ترک خوردن نمائات و بطولیت  
 هر چه مولود خون باشد و بجای نشسته بخوابد این بر آس و برک نیل و فرو طاق و سار و ارم  
 نس سارید و در جانی و اطراف خود نارنج و سیار و نعمت یار و یزد و بخورند و از جمله بخورهای

که قل از ظهور آن حل یا قوت دفع و مرجان و دروغ عقل دفع و نامید خوراک چکوس  
 بنجه باشند بطریق سلوک از برای دفع و یا مجرب است تا چند روز بر آن صدمت نمایند  
**طعنه** کل امینی با کسی که نکوری و کلاب سگ تا چند روز بخورند و بر ورم ضرب نیز مضاد نمایند  
 که اراقت طاعون مجازات یابد **طعنه** کل سرخ کل بنفشه نعیم مر بنجوش از هر یک  
 ده درم و روغن صندل سرخ کل از برای پهن کردن و یا بسوزانیدن که جیسا کند از هر یک  
 پنج درم و صندل طین مخموم مسطحی پنج درم و مقشر سپید از هر یک چهار درم که با طباطبا  
 ده درم از هر یک سه درم غبار شهاب معمر غری از هر یک و درم یا قوت سرخ بکفکال ادویه  
 بسایند و هفت قیر اطباء در هر درم رطل کلاب اضافه نمود و آب بیدار آب سیب یا دار آب  
 ریاس میجوش سازند و روغن قیر اطباء روغن بنفشه بخورند و قدری باطراف بینی بمالند که  
 برای دفع سموم و باد طاعون مجرب است **افلونیا** لغز و ملی است و معسوسه قلین  
 حکیم روی طوسی و این نسخه از کتب یکی از اطباء اهل ایران نقل شده که برای شایه چاه شایه  
 سلیمان ترتیب نموند و برای و باد طاعون و سایر امراض و کلام مفید و حفظ صحیح بدین  
**بخشد ص** جد و از بنفشه خطای تحفیه یازده درم یا قوت مر و این ناسفته از هر یک یک درم  
 که برای شمع یا در هر حیوانی همان سرخ چندین سر از هر یک و درم لعل مویانی خالص  
 در روغن عرق کل از برای مضمول صندلین طباشیر سفید به معنی کباب چینی مایه تراشیده  
 نحو در این **قوی** سنبل الطیب عاقر قرحا و مکی لسان العضا فیر جوهر و آله منقح و از چینی  
 قابله مغاره کتار فلفلین دار فلفل سعد کوفی اشنة زنجبیل تخم کر فس خولجان زرد باد زرد  
 مدحرج حب الزم تودرین بنفشه البیض سفید بوزیدن بنفشه کاکه تخم زرد مقل از شر سقاقل  
 مصر سرخجان شیرین تخم ترب تخم هلیون انیسون صمغ عربی تخم انجیر فلفل مویه بسایه تخم

بانگور بود جینی و شلج غلیظا نلج الغار را وند طویل فریق و فی تقریبا جیل درای از  
 حریک سه درم خنسیه التعلب مصر کل کار زبان مصطکی مغز ادم شدید مغزندق مقشر  
 یا جیل مقشر مغز خرم و از حریک پنج درم ماقون کازره فی بیست و پنج درم عنبر اشهب  
 عسل سفید منسی سه درم زرد و دو مقام او در ده ادویه را کوفته و بخت جوهرات را سبک کرده  
 داخل کنند و بجو ساق **ملعه** برای حیث طاعون استعمال نمایند **ص** کافور و زرد  
 ضرورت در آب گرم بخینسانند و بقرع و اینتی تقطیر نمایند و من آنرا از آب جدا نمایند  
 و در شیشه گذارند و هر روز از آن حکم بکنند و نگاه بگاه و بوقرب بینی بمالند **مرهم** برای  
 طاعون مجربست **ص** موز اینج از حریک چها درم جاو شیر زنگار و ندره مانی از حریک  
 دو درم زراوند طویل هفت درم لبان خک سه درم مقل از ری چها درم مراد اینچها  
 درم و نیم روغن زیت در آب سنا یک کرطل و در مسنا یک کرطل و نیم بد ستور و نیم سارند برور  
 بنالند **مرهم** برای ادرام طاعون مفید بود **ص** پیر خوک پیدوزینه از حریک نیم کرطل  
 مراد سنا یک کرطل و نیم قلقا چها او قید پیر را پاک کنند از کجا و نرم بکنند و بکدارند  
 و صاف کنند و یک کرطل زیت داخل کرد و مثل **مرهم** سارند پس ادویه را کوفته و بخت شامل کنند  
 و بکار برند **ملعه** جهت طاعون مفید بود **ص** برک خنا خشک پنج درم کینار اب  
 از حریک یک درم کوفته و بخت با لعاب بنه قطن ناسته حب سارند خوراک یکج یک درم باب  
 گرم **ملعه** در ایام طاعون استعمال باید کرد **ص** برک خنا در سایه خشک کرد و پودر  
 شب در آب بخینسانند و بهر آب تسکین در یک کرطل آب جوش دهند تا ثلث آب جدا سازند  
 هفت متقال شکر سفید داخل کرد و یا سنا کنند **فضل** در **طرش** بنه طاورا  
 در دو محل و بشین مجع نقصان قوت سیامعه است و نگاه اطلاع نمایند باقی که بدان

رسد و بطلان آن و بر فقدان تجوید صماخ بر سیل مجاز و برین تقدیر طرش و قو  
و ضم مترادف بهم اند و اضم آنست که و قریطلان سمع است طرش نقصان آن و ضم  
فقدان تجوید صماخ و بعضی اختصا من نمودند و قو را باینچه طویل العهد میزن باشند  
و طرش را بقریب العهد تا از حدادت و آن با خلقی است و یادش من شیخ خب و یا ان  
سقطه و ضربها و من شو که باعث تنگی عصبیه مغز و تشنگی در حار و صعد و معاینه برین مرض است  
اگر از غلبه صفرا و دفع آن لازم و جرقه و سرخی گوش و تشنگی باینکه از هوا از استیا بار و سرخ  
معا استیفاء صفرا و منسوی نمایند و اگر از بلغم باشد دفع آن ثقل سر و کثرت خواب و بلغم  
جواس عدم سوزش و ابتقاء با شیشا گرم معا تنقیه بلغم مجاری را چ نماید و اگر  
خون باشد و درم بود معا ای نقص و فعال و استعمال اطریفل و برای جلیله و تنقیه  
و اصلاح و درم نمایند و اگر در و درم باشد افزون و درم بول ثور حل کرده در گوش تقطیر  
نمایند **معده** برای دفع مری طرش مفید بود **ص** حلیت یاد در و غن با دام تلخ و غلیظه  
بمنه پس در یاد اضاف و غرض در گوش تقطیر سازند و فراموش **معده** برای ازله طرش  
**ص** زهره ۲۰۰ پانزده گرم در ساق و در و غن خاک خنجره نصف بماء قدیم که در قطره  
سازند **معده** برای دفع طرش امود و **ص** ۱۵۰ ۱۰۰ ۱۰۰ بقدر ضرورت در و غن  
زیست بخند در گوش چکانند از لطرش کند **قطون** برای طرش اگر چه کهنه و معادن باشد  
به خواص این چیز منقول است که پیه با نمک ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ با قدری موسیقی نمایند در گوش  
تقطیر سازند **قطون** برای طرش مجرب **ص** ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
سفید متغال بخند میدست و نصف آن نظریه یکا تنق و سم کوفته بخند  
که کهنه فلهای آب سر کین لصب تا رواب ص ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ آلوده

۱۷۸۸  
عسل و شکر و در گوش قطبیه سازند به شوق قطری

بهر شانه و در گوش بچکاسند به شوق قطری  
حرف بچکاسند که هر آب و صاف کرده در گوش تقطیر نمایند به شوق بچکاسند قطری

۱۷۹۱  
ص مفید در صدمه در و غرغریه و آب

نرم در حشانه و تا آب سرد شود در گوش قطبیه سازند در و سد به بر طرفین

۱۷۹۲  
فیلانی گوش را ببرد ص انجیر زرد را بشکافند و قهقهه آنرا جدا کنند و بپزند و در گوش

و خردل کوفته بدان بپاشند و فیلانی ساخته در گوش بپاشند قطری کرانی گوش را نام است

۱۷۹۳  
ص شحم حنظل سرد و نمادنی بکند هم چندین ستر قسطه از دند فریق افستین

از هر یک بمشغال کوفته بخیخه زهره کاوش شده کلویا بسازند و بوقت حاجت یکی از آن را در گوش

با دام تلخ بسایند و نیم گرم در گوش قطبیه سازند قطری بجهت گرمی گوش مکر استعمال

نمایند مفید در صدمه در و غرغریه و سد و افستین زهره کاوش و از هر یک جدا

هر از آب بکرب خور بسایند و در گوش بچکاسند ملحه برای طریقه و قیر مفید و بچکاسند

۱۷۹۴  
ص پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی پوست لیلله آمله منقی هلیله سیاه از هر یک در دم

سنگی تریب سفید مد بر اقیقون از هر یک هفت گرم اسطوخودوس و سن سفایم مستقی کل در

سفونای مشوی از هر یک پنجم در دم غار قوت هشت سفید مصطکی از ده باغچه در دم کشین

خشک یا زده در دم کوفته بخیخه یا بپست در دم روغن بادام شیرین چوب میوه یا بپزند و در

معجون سازند خوراک سرد است فصل سوم طحال بکسر طابو قهقهه ماله و الف

و کام و می است که در سینه بپزد و در سینه آن یا بپزد و در سینه آن یا بپزد و در سینه آن یا بپزد

و هرگاه در دم آن از سوزن آن اگر کسب خون بود آن تب حار بشاید و در سینه نفع و تشنگی



دست و زدن بسیار می مضطربت قانوره و کاه باشد در موسم طحال بر پوست شکم سرخ پیدا شود  
و بجا نیاید چه روز باشد **معاً** ابتدا بقصد بالسلق از دست جین و روغن و زایل ضما غش  
غالب و در روز دوم کل خطی بکوبه اما فیه غلغلید و در روز سوم کل با کوبه اضافی نماید غذا  
ماء الشعیر و شله اسفناخ و اگر دم از سینه افتاد آن حی حاد و دیگر روز میان شدن  
کند عطش مندرجی بنفش چشمان و یول و بوز و زبان **معاً** منقبض و مسهل صفر افشان  
دیرو و دیار و در طبیب پسر مثل آرد جو و خطمی یا آب کاسنی و سر که او اگر از بلغم باشد علم آن قله  
عطش فیترکی پس در سفید قانوره و ببلغم نبض **معاً** اخراج بلغم بمسولات معتدله  
نمایند **بوء الطحال** و این بیاض سو اذیت که بسبب پرودت طحال اکثر است  
سو اصل شروع آن بعد موضع سپر و ابتقاخر آن و گاهی آواز قرقر از ان شنیده شود  
و تاکید بران وجه تسکین نمیکند **معاً** الخیر سفید پیچ دانه در سرکه انگوری شش قطره  
شب بخوابد صبح نخورد یعنی در سرکه رابعصا آن بنوشند و اجاب پیچ که در سرکه می اندازند  
بخشد و آب یک تیر یا شاکند فائده کلی بخشد و در این مرض هرگز مسهل نباید داد غذا  
شورای مرغ بجلایان **حرب فی وقت و عسل فی کرم** در رموی و خون در  
در باغی و طبیعتی بود سردادی **طبعه** ۵ = ۵ = ۱۵ ایکن م با سر که انگوری  
و یا لاسکجین آن بود و نهند و بچند روز بر این مبادمت نمایند پس را تحلیل کنند **ضمحا**  
کار بر سر و در هم کرده در سر که انگوری پنجه پسر سرکه ضماد نمایند در و مسهل بر طحال  
تحلیل رود **طبعه** ماء القذا چربك او قیاریع درم مرجان سود با قند و شکر بچند  
نهند که اتم طحال است **قص عمر الاثل** از ذرا کیست جانکوست و مصنفات خود  
آورد که این فرس مناسب و در متوالی مختصر بخورد پس چون چهارم شکم از آب پاک کرد

طحال او را بنام **ص**  $\text{H} \equiv \text{V} \text{H} \equiv \text{V}$  میگویند و فلفل سفید مثقال فلفل سیاه مثقال  
چند گرم است و قدری برون پوست بپزم که از هر یک نصف درم را وزن طویل حالبان را بپزد  
از هر یک شش درم را در کوفته بچینه اواس سازند و خوراک با مثقال است بکثرت بنویسد  
**ضماد**  $\text{H} \equiv \text{V} \text{H} \equiv \text{V}$  اینچون که ششای حقیق موس و برابری  
نصف وزن آن هر که ساینه بر طحال مکرر ضماد نمایند درد و سحره قد دفع کرد و مجرب است  
**حب** میوند چینی پوست اصل کبر را در میان محرق مرغی که کفس غار بقوه علاج کنند  
از هر یک نصف آن در آب گل نقشه بپزند روزی با مثقال با عسل بخورند **ضماد**  
است و قدری برون پوست مکرر بر طحال ضماد نمایند در چه چنانکه تبه دفع شود  
و اسما و طسقا برای فم این مرض مؤثر است **طعنه** برای تحلیل و دم طحال مجرب است  
**ص**  $\text{H} \equiv \text{V} \text{H} \equiv \text{V}$  کلان بی غلک کباب که جویند فواید فراوان دارد  
شود و این عرق طحال تحلیل و **طعنه** برای تحلیل کردن و دم طحال است **ص**  
میوند چینی شش درم و یک موز فو از هر یک نصف وزن آن نیم که کفس غار بقوه علاج کنند  
از هر یک یک درم را کوفته بچینه اواس سازند و بپزد نیم بخورند **طعنه** از شیر و شیرین  
بکند **ص** که مزاج چنانکه مثقال فلفل سفید اسکنون سنبل اشق از هر یک مثقال  
و ل اشق را در آب بصل غنصل حل کنند و یک درم را در کوفته بچینه آن در شسته اواس سازند  
هر روزی مثقال تناول نمایند مجرب است **ضماد** مغز گردکان آرد محو و با قلی و ص  
نیم کنان بالسیواسق مثل جلیه از هر یک نصف وزن یکی سنبل الطیب اکلیل اللک  
بوته از هر یک ربع یکی کوفته با ص که ضماد نمایند **ضماد** شونیز نیم که کفس غار بقوه علاج کنند  
ملک نو که در کرم غو بر طحال ضماد نمایند **طعنه** برای درم و درم و درم مجرب است **ص**

کل سرخ شش درم ز رشك سه درم قنقره قنقره نیم خیارین از هر يك دو درم بود و جوی طابا شیر  
 لك مغسول کاغذ قیصر عصاره استسین زعفران غمره الطرفا ابرسا از هر يك یک درم  
 غافث نیم درم سنبل الطیب یک درم کوفته بخته اقراص سازند خوراك بخته مال با آب کاسنی  
 و سکنجین و یا آب شاهزاده طبع برای دفع طحال از عجربات شیخ الرئیس است **ص**  
 بیخ کبر قنقره پرسیا و شان سنا - بخته زوفای خشك مسای کوفته بخته اقراص  
 سازند و روز سه درم با سکنجین سارند بخورند **ط** بخته تحلیل درم طحال از روز سه درم  
**ص** زوفای خشك پوست بیخ کبر غلبه القلب پرسیا و شان قنقره بخته نیم سنا  
 با لیسو کوفته بخته سفوف آنرا دو درم روز با سکنجین بخورند **ط** اقراص و اجاع  
 طحال را مفید بود **ص** پوست بیخ کبر بخورند زوفای طویل و دو درم قنقره بخته  
 غفل سنا از هر يك شش درم برو سنا از هر يك سه مثقال اسقو لوقند سه درم  
 حروف یا بل از هر يك یک مثقال کوفته بخته اقراص سازند و دو درم روز بخورند **ط**  
 بخته تحلیل طحال نافع است **ص** غنچه کل کبر نقد ضرورت در آب و نمک پرسیا  
 و آب نمک را تبدیل نمایند تا شیرین کرد و کلابه تبدیل هم کافی است پس بر آرد و آب  
 خالص شسته خوب فشرده تا آب از جسم آن بر آید و سر که آنکس کند و تیر اند کند که چنانکه گذشت  
 مر که بگوید آن باشد بکند از دگر پس و نقد ضرورت از آن بخورند **ض** بخته  
 صلاحیت طحال مفید است **ص** استق بر ارمی نمک هند مقتل از زنی از هر يك چهار درم  
 گندم کبر از هر يك شش درم سنا حفت درم کرم دو درم انجیر و نه عن حبیب و ابرم که میزند  
 و اشق و منقل در آن بکند و باقی اجود و کوفته بخته همه با آن بپوشند و بر طحال صفا نمایند  
**ط** برای صلاحیت طحال بخورند **ص** درم صطک یک مثقال علك البطم

مثل از قرا حریک و متقال و شیر نیم مثقال در هر که خیسایند در پیاچ نو پهن کردن و طحال  
 یخسایند و دوسه تبه تبدیل نمایند **طحال** نافع است **ص** صفت طحال  
 نیکواری آن قدر سیاه گشته باشد که سیاه از هر یک سه مثقال کوفته بخند آب مرشته سی چیسارد  
 و یکو صبح و یکو شب شام بمطول بخورند و اگر طفل باشد یک صبح کافی است و غذا دل پاکو  
 بپزند اگر در نماند بی و غن **طحال** برای پیرا اطفال نافع بود **ص** صفت طحال  
 قسطا بجزی چنانچه درم مغز بادام تلخ درم پوست پیچ کبر سه درم انجیر با بسکه که بچه خندان  
 و درم کشند باقی ادویه را کوفته بخند با موم سفید و روغن خیری بشنند و بر کاغذ سفید  
 طارک کرده بر طحال بکند و بعد و ساعت بدارند **حب** برای طحال بسیار نافع  
 درم عصاره غافک پوست پیچ کبر انیسون نیم کرفس از هر یک شش درم طباشیر سفید  
 چهار درم برونچین دو درم ادویه را کوفته بخند با آب مرشته خیسایند و غیره **طحال**  
**قرص** برای طحال منقول از مصنفات محسن بن زکریا که این قرص هرگاه مطول شود  
 متوالی با سنجیدن بخورده حال صحت یابد **ص** ایری ساچها درم سبیل الطیب فلفل انیسون  
 یک درم اشق را در سر که لکوری که نه حل کنند و ادویه را کوفته بخند بشنند و با قرص سازند  
 خوراک و متقال است **قرص ایری سا** از کنب معتبره نقل غنچه از برای طحال بود  
 کبد نافع است **ص** ایری ساچها درم فلفل سفید اشق برونچین عصاره زرشک از هر یک  
 با متقال نیم کاسنی نیم خرفه مقشر نیم کد از هر یک با متقال نصف طباشیر سفید و متقال  
 ادویه را کوفته بخند با آب مرشته قرص سازند و خوراک و متقال است **قرص** برای ورم  
 سینه سفید بود **ص** عصاره افستین عصاره غافک از هر یک پیچ درم از خرفه غنچه  
 پیچ کبر از هر یک سه درم مصطکی انیسون یک درم از هر یک دو درم کوفته بخند با قرص سازند

روزی گفت آن پسر را برای امری به حال نام است **ص** بجز این که اگر او را  
 نماند و نمک یک کشت بر سر که خیسان با آب خالص از هر یک دو مثقال و روزی که شربت  
 نانبصف رسد پس صافی کرد و با دوشاب انگوری یکصد و بیست مثقال بقوام آورد و هر  
 دو مثقال از آب شاه تره تازه با آب شیر که نیم کفن در عند **ط** محبت از این حال  
 و هر نیم فنجان مفید بود **ص** نرجان حرق صبر مقوی نیم کفن کرس غاریقون سفید  
 هشت ماله هند شیطره هشت کاهریک یک گرم و نیم پوست بجز کبر و روغن چینی از هر یک دو درم  
 و نیم شب بمانی نیم درم و در نه را کوفت بخت با آب بر کشید تا بقیه بخودی جویا سازد از این حال  
 برای جبر صبر و یک ستام دهند بوقت خواب و جوانان را که کم با سبب گیرند **ط** محبت  
 بجهت پسر بخت بخت با کوفت از این **ص** موهان سوخته یک گرم کیشرا دو دانگ و در  
 بخورند و نیز شکر سرخ یک و عرق یا چغندر که جز و موهان سوخته صد دانگ تا یک هفته بخورند  
**ط** حفت در سپر یک با جرات باشد مجربست **ص** کل سرخ شکر کبر از هر یک سه جزو  
 که یک کشت بر سر که خیسان کرد و با شند زرشک بیدانه بوداده سه جزو  
 بود و امنی است و قدری از هر یک و جزو اگر باشد بجز کبر نیم کفن کرس از هر یک و جزو  
 سفوف سازند و در مثقال با سبب سازد بخت بخت **ط** محبت در امر این جزو الیه  
**فصل اول در قان** بخت بخت و ای مملو و قان و الف و نون تغییر یافتن رنگ بدن  
 است خصوصاً سفید چشمها بزرگی و یا سیاه می و این خون است امض و اسود و سیاه  
 یا دفع طبع است منفرات اسود و چهل و ظاهر بدن از قبل بحران خصوصاً در روز با حور و لیکن  
 اگر قان را سلیم باشد بدست و خطرناک است این که آن از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه کثرت  
 قوت آن و جزو بخور است و از دفع طبیعت و یا برون سد کردن و یا سوزن که حاکم و یا سوزی

مایه حار که در یار و جمیع بدن پدید آید و باور هم را در مایه میان بخار مرده  
 در مایه و باضعف مایه و استقامت آن بعضی اختلاط مایه صفرا و یا قویتر بر آبستیا  
 که می خواهد بگذرد حیوان سعی و یا شامیدن و دای قنات است و بول در این بسیار کم  
 سفید می باشد و سبب برقان است و باستیای که می کشد و باضعف جایز بطحال و باضعف  
 ماسکه آن و باور هم طحال و یا سبب آید که بکشد و طحال و یا میان طحال و دم معد است و در  
 بول و راز در این بسیار باشند و فرق میان بکشد و طحال آنست که کندی قلیل  
 و بان سعی حال بکشد می باشد و طحال شدیدا سودا است و ماده این مرض اکثر عفونت  
 می باشد لهذا جمعیت آن تب نمی باشد و سبب برقان اخضر چنانچه ذکر نمودست است  
 افتادن سده در میان جگر و مرز باست که صفرا از جگر بر آید و در وقت تمام بدن با خست  
 عفی صفرا و تلخی در دهان و در جگر اندکی ثقالت محسوس و جو و سفید بران **مع**  
 منقح و مسهل صفرا بر چند **ص** مغز نیم خورده و سه گرم بادیان جو در نیم تخم خیار  
 در غایت غلبه باشد و زردی و توله حل که جو بنوشند و با همین ابع اربع دوی  
 مسهل اضافه نمایند **ص** تخم کاسنی بکوبند نیم کاسنی بر سیاه شان از هر یک دو دم  
 و نیم غلبه و در دم خادصان توله در غایت غلبه جو بنوشند که نصف بمالد و فوس  
 تر نجبین از هر یک شش توله که کفند سه توله در غایت بادام یک گرم حل که جو بنوشند و غلبه  
 و جلا و یا سبب در میان امعاء ویران حادث شود و صفرا از مزاج امعاء بریزد و تمام  
 بدن منتشر گردد و در برقان ظاهر شود این نوع قبض شدید و بر از سفید بود **ص** برین  
 علاج قسم اول و باین مرض کاهی قویترم حادث شود بوجه حال نمایند و کاهی برقان بود  
 حادث شود بر صفرا حادث شود و سبب آن سوزش و تلخی در دهان و غلبه

چشم و تمام بدن و رنگینی بول و عدم اشتیاق **ص** منضج و مسهل دهند **ص**  
 کل و فقه تخم خاکی کانیلو و تخم خیاربایی از هر یک و درم تخم خیاربیین بکتوله سپستانه و دانه در  
 عنب الثعلب جوستانه نصف که بماند ماتی غوره شست نیل و در توله کلفند آفتابی سه توله کل که  
 بنوشند و بعد چهار روز غرغولوس شید خشت از هر یک پنج توله تخمبیس چهار توله مایله  
 با همین اجزاء روغن بادام یکدم اضافه کرده بنوشند **برقان اسود** مری است  
 که روده محتقن بوده است که بسبب قوع سده در میان طحال کبد حادث شود **ص**  
 آن بدن را بچ بود و در جانب راست ثقل محسوس شود **ص** مثل علی و برقان اسود است  
 مکرر است و منضج با بدن دهند ولیکن در اینجا این اجزاء را اضافه نکنند **ص** بسفاییم و درم  
 اقیقون دو درم و نیم جلایانه یک درم با ماء الجبن بدن دهند و استعمال سر که انکوری در این مرض  
 بسیار است **لحمه** برای دفع برقان مجرب است **ص** اسپیاز **ص** سفید آورده  
 با متهه با لایحای نشانند و آن غمخه که سرخ را اینقدر برب و استند و بروی آن ناکه مسست شود  
 و بمحال نه و پس فیه را شکم از اجزاء کرده که اگر مخصیه و قصبه و بعضی را در شکم اندازند **ص**  
 و مریض را خوب بپوشانند که بقدر حاجت درهما وقت زردی زایل شود **لحمه** برای دفع برقان  
**ص** مویز منفی طباشیر زرشک کل سرخ از هر یک هفت درم تخم خرفه تخم کاهو تخم کاسنی  
 از هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کاهو شیدین از هر یک یک درم رب السوس مندل  
 بنیدار هر یک دو درم کازیک درم کوته بخت بلعاب بز قطلونا اقواس سازند و در درم  
 با سنجید بخورند **لحمه** برای مرض برقان نافه است **ص** طباشیر و اید ناسقته  
 سد صدق سفید از هر یک یک درم تخم خیار تخم کاهو از هر یک یک درم کل سرخ دو درم تخم  
 خرم زعفران نیم درم ادویه را کوته بخت بلعاب بز قطلونا اقواس سازند با مسکین





سینه ناول سترافتم نواست و مجرب **ملح** برای برفان مفید است **ص** کل سرخ  
 منزوم درم سنبل الطیب و درم طباشیر سعید و با السودان و یک سدرم عصا و غافث  
 بجز درم انیسون قوی مصطکی اهری یک یک درم و پنجین نیست درم و پنجین بابا کلاب حل درم برای  
 ادریه را کوفته بخته آن برشند و بقدر میل تقال اقواس سازند و بیک درم با سکنجبین بخند  
**ملح** محوت برفان سکن نافع است **ص** کل سرخ منزوم درم عصا و غافث پخته  
 افستین بوسی سدرم سنبل الطیب اسارون فقاخ اذخر انیسون اهریک یک درم کوفته بخته  
 اقواس سازند و بزیج و درم بخند **ملح** برای برفان آذوقه سده است **ص** صبر یک درم  
 محو ده دانگی و نیم عاریقون چهار دانگ عصا و غافث و ده دانگ کوفته بخته بابا کاسنی چوب آید  
 جملتخم الداست **ملح** برای برفان اسود فصد استعمال نمایند **ص** پوست لیلان  
 سدرم پوست بلیله یک لیلان سید اهریک و درم افستین یک درم یا بجز فقیه انیسون فقاخ  
 یک دانگ کوفته بخته صبر یک درم بخند **ملح** برای برفان سده مفید بود **ص** تخم کاسنی  
 روزه بخارین یا بانه حب القرط تخم کدو شیرین اهریک پنج مثقال پوست بجز کاسنی کل غافث  
 تخم خطمی سدرم سنبل الطیب انیسون بنفشه کا و زبان اهریک سه مثقال نیم کوفته بجز تخم  
 آب شبنم روی بخیسند و بزیج درم درم میزند و بزیج شاند تا نصف آب بماند  
 میانی که باقی سفید قوام آرند و هر روز صبح بقدر ضرورت بخند **فصل دوم** پینه  
 پنهان و برون و عین و حمل و درم عظیم درم لیلان جفان است که درم یک درم بزرگ درم  
 تخم کاسنی درم و درم پینه نامند در باب العود در اهریک چشمه کز خرد یافت **باب یازدهم**  
 در اهریک کافور **فصل اول** بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس  
 آن سحر قلمه و قلمه و درم و عطش و شغل نظر است و حوصه و معوطه است و اهریک

درم در زیر شرا سیف و سرخی لثه و فراق و سرخ خشک و این علامه که اکثر مردم مقوی  
 و غیره طی مستطاب بود **دوم** اولی عشی و برودت اطراف و فراق و احتباس بطن و عدم اشتها  
 و درج سردی **دوم** دومی ضیق النفس و سرخ شدن و اختلال ترقوه بجانب اسفل و حبس بل  
 در حال التکلی بود **مع** اول فصد اسلیو پس مسؤل اخفیف دهند **ص** عن التعلب  
 نیز کاسنی از هر یک و درم کل بر سر خشک از هر یک و درم و نیم تخم کاسنی بکوشه شرب بر مرک  
 عند التعلب خیساک صابون مالیده صابون و دوه مغز فلوس بخر توله شیر خشک چنانکه اول کل فصد و توله  
 و نیم مالیده صابون که در روغن بادام بکرم محل کرده بنوشند و درم لعاب بویا که لعاب برشته  
 خطی از هر یک بکرم در عرق عند التعلب بپزند و شربت نیلوفر و توله حل کرده بنوشند  
 آنچو باشد و باید رعایت نمود و در بخور طی و رعایت اسهال **دوم** مقوی لازم شد  
 درم از سبب صفر **دوم** عطش و شدت حر و فلق و ناراحت بوی و سرعت نبض و بی وسایل  
 مرای **مع** منضیه و مسؤل صفر دهند اگر درم از سبب بلغم **دوم** اول عد سطل و بلغم  
 بود و از تیه خفیف و اشتها کم در موضع بکند و در خفیف و سفید تار و **مع** الحرج  
 مواد بجنه جاده و استعمال جو را شات مقوی بکند و بکرم و معالجین نمایند **جواب**  
 مقوی ضعیف بکرم **ص** عود دهند سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قویقل و انده هیل  
 جو بوا از هر یک دو جز و هیل کابلی قوی تخم کرفس انیسون زرباد و پوست تربخ با در بخور  
 بکرم و عرقان بسبب آنکه نخمیل از هر یک نیم جز و مشک نیم مثقال شکر بقدر ضرورت توأم  
 او و در داخل سازند و درم خوراک باشد **ضماد** برای جرم بکند بقیه **ص** عود  
 و درم مقل از نه خشک با طب می و در روغن نار وین بقدر مکافایت شسته بپزند و صابون  
**ضماد** برای تقویت بکرم که درم است فکار آخر نیم مثقال شوند و رسد کوفی از هر یک

۱۸۹  
 چنانکه انتقال شدیم ای جانم از خون نامتو ای دوست تو هم جادو بر من صاف کن از هر یک چه که  
 متقال با آب و در سر شسته ضامنند **ضماد** اورام و صلاحت جگر را نرم کند **ص** بزرگ عسل النعلب  
 منقش کن کل سرخه طبعی الراعی بزرگ است الجبل بالستو سائید و بر یکد نما نمایند **ضماد**  
 اورام معذب بکند نام بود **ص** میر سقوی و زعفران از هر یک یک گرم افستین روی سنب  
 زهر یک یک گرم و نصف هر دو کوته پیخته بکشد گرم سرشته بر معدن نماید **ضماد** برای اورام  
 جگر مفید بود **ص** خواجه بر که خیسایند نام که اگر در پیچید هم پس طباشیر سفید فوفل از هر یک  
 یک گرم و نیم قصبه الذر بود کل سرخ افستین روی مندل سفید شبان یا میثا از هر یک یک گرم کاه  
 اید و در کوته پیخته بکشد گرم سرشته و بر پارچه کانی بپوشد و بر جگر نماید **ضماد** برای هم بکند نام  
 است **ص** زعفران یک گرم میر سقوی دو و جزو سائید و شکر یک گرم بر یکد نما نمایند **ضماد** برای  
 اورام بکند نام است **ص** عسل الطیب زعفران اکلیل الملک حب الغار یا بوندر سائید و با آب  
 برک روز و رغن یا سمن آمیخته بر یکد نماید **ضماد** برای تقویت کبد **ص** سعد کوفی قسط  
 سنبه افستین از هر یک پنج گرم قوقل سبک از چینی قصبه الذر بزرگ از هر یک دو گرم کند **ص** سرخه  
 کوته پیخته با آب سرشته بر یکد نماید **ضماد** برای اورام باره حکم نام است **ص** سبزه  
 مور از هر یک ده متقال مصطکی کاما زعفران یا بونفر کللیل الملک از هر یک چنانکه متقال میر سقوی  
 ثوبه الصیغ از هر یک ده متقال حب الیست از خرمکی از هر یک شش متقال اتق هفت متقال انش  
 در هر که محل نموده و باقی اجودیه را کوته پیخته بر رغن سوسن چوب غوده نماید **ضماد** برای اورام  
 بکند مفید بود **ص** غنچه کل سرخه کل بغشجی الحالم مندل سفید از هر یک چنانکه گرم کافور  
 فیقور یک گرم قصبه الذر بود و متقال کوته پیخته با آب کشید تازه سرشته بر یکد نماید **ضماد**  
 برای تقویت کبد مفید بود **ص** مندل این ده متقال کل ارضی سماق طباشیر کلنا و طین قدیری

لسان الجعصر و الحية اللتيس و قد ياب لك الجبل فابصر الى واه  
 غايذ **سوء القنية** بكسر قاف و سكون نون و فتح ياء مشتاة متخاية و ما تزحك نحو  
 ملك و ان يكون شئ است محييتي كمن محطبان باشد و باستقال ارم متقل جبرك و قوله ياف  
 من لم يرمي ياف ياف لاسباب انك فسا و تغير ما لم و الفحاشي است كذا فسا و سوي فحاش كذا فسا  
 در تمام مدت احوال و اين اسم باستقال اللق و لخص است و ليكن اطبا مختصين باین مرض مقدمه  
 است اشتباه و سبب آن صنعت كبد و سوء مزاج بارطن **ع** سفيد و ريك و تعيم ارم  
**ضعف** ان قريب بعلاج استقله بوجه در صد كتاب كذا في تفصيل غذا و احتياطات  
 اغذيه غلبه مزاج غايذ و از آب منوع شوند و غذا نهند و آب مرغ غيبه و بزغال و در آب و كيار  
 مرغ استعمال كنند و در اين مرض آشاميدن آب معتد و خوردن سفوف آن بسيار فائده مند  
**معدوم** كشت و كل آن را زيان نه تخم كاسني تخم خيارين تخم خربزه و سبزين و سونب و سبب  
 بچه كاسني پوست بچه را زيان نه كل سرخ انيسون و اهرليك و در حال نمكوب و راب ميوشانند  
 بماء پس استكر و شير خشك بقولم آرد و روز و متقال از آن باشد تخم كاسني و تخم خربزه و زب  
 كاسني سبز نوشند **مجهت** سوء القنية مجرب است **معدوم** **مجهت** سوء القنية **مجهت** **معدوم**  
 پوست بچه كاسني بچه كاسني كرفس تخم كرفس زيان نه تخم كاسني اهرليك و در م نامحو و كرو  
 و ربه كرماني انيسون اهرليك و قمار اخير باد و زرد شكافي اسطوخودوس و سنبل الطيب  
 اهرليك و در م انچه كويدني است نمكوب بگويند و شبانه روز در آب باران بخيسانند پس  
 جوشانده صاف كند و بيايكن بغير زني غسل بقوام آرند پس عود دهند مصطكى و سوي قورق و  
 سلخه اهرليك نمك و ابريشم مفروض و در م و عفان با كلاب مساند كين و ما ناز و ناز  
 و در م **مجهت** سوء القنية مجرب است **ص** قرقه الطيب و سنبل الطيب و خبلسان

۱۲  
 خوشگوار  
 و از حدیث  
 فلیحیا  
 که از حدیث  
 که از حدیث  
 که از حدیث

عبدالکبیر باغچه مستقیم مقبره الشیخ محمد کریم را در آباد استخوان دو س از هر یک یکنواخت در نیم  
متر و نیم کاغذی بزرگ از ایند که باغچه را در هر یک یکنواخت و نیم متر و نیم کاغذی از هر یک  
مشتق شمال تمام کاغذی بزرگ از ایند که باغچه را در هر یک یکنواخت و نیم متر و نیم کاغذی از هر یک  
تمام شد بحسب آنکه در هر یک از ایند که باغچه را در هر یک یکنواخت و نیم متر و نیم کاغذی از هر یک  
در هر یک از ایند که باغچه را در هر یک یکنواخت و نیم متر و نیم کاغذی از هر یک

متقال سنبل الطیب تخم کاسی اصل السوس از هر یک چنانکه انتقال طمانند برسد بدین متقال که منجّه  
 بلعاب بود که سرش چوبه بپزد و در غلظت جویان بدین متقال و برای اطفال نیم متقال  
 یا کمتر دهند بحسب سن **لمعه** برای سوء القیہ بسیار کدم و سفید بود **ص** زنجبیل خفیا  
 میخاک و افقار نیسیا جوز و اقوعل و غیر آن از هر یک سه درم خارجی هفتاد و پنج درم  
 مشک یک درم و نیم عمل مصفی نبات سفید از هر یک یک کطل ادر در یک کوفتۀ بخندۀ غسل و  
 نبات بلای قوم آورده ادویه را بآن بسزند و اقوعل سازند و بدین متقال **لمعه** برای سوء القیہ  
 ناختم است **ص** برونز چینی شش درم اشق سکنجبین مقل ازرق از هر یک سه درم یک جاوید  
 صغری از هر یک چهار درم برون سفید مدبره درم حلیله زرد بغیر هسته درم سنبل الطیب  
 سرسقموطی از هر یک پنج درم مصطکی ده درم ادویه را کوفتۀ بخندۀ یا آب انستین بقدار  
 نحو دوصفا سازند و با ماء الجبن بوزن یک بخزند **لمعه** برای سوء القیہ بسیار سفید است  
**ص** برونز چینی عصا و غافث از هر یک نیم متقال لایم مغسول بدین متقال را بر آن بدین متقال  
 و نیم استین بوفی بدین متقال تخم کاسی پنج درم تخم کشوت چنان درم تخم کرفس و دره و کافور  
 بخندۀ صغری سازند و بدین متقال با سکنجبین برونز **لمعه** بکحت و سفید مجر است **ص**  
 عصا و غافث بلست درم طباسیر سفید کل سرخ منور و آفتاب از هر یک ده درم سنبل الطیب  
 چهار درم برونز چینی عصا و زرشک منقوب السوس از هر یک و درم کوفتۀ بخندۀ بلعاب  
 بر قطونا که زنجبیل در آن حل کرده صافی کرده بسزند و قوس سازند و بدین متقال است **لمعه**  
 برای سوء القیہ مجر است **ص** لایس و هرقن که فروخت باشد با شش وزن آن آب را بآب  
 شیرین شبانه روزی پنج یا شش بطریق معمول در آن آب کشند و هر روز ده متقال  
 صبر و شکم یا شش متقال **فصل** درم کلیه **لمعه** قاسی که نه نامند و برض کرده یا از صفا

است که در کتاب التفسیر در حرف الحاء گذشت و یاد آوریم باشد و در آن با خون و  
 و خون صفراوی باشد **ع** ان عطش و صدام و قله خواب و حرقت و وجع و گاهی در موضع کرد  
 تغییر در آن بول و هرگاه ماده خون غلیظ باشد جمع زیاد بود و اگر صفراوی بود جمع آن اندک  
 ان و عطش ظاهر شود و از علاجات در آن این که اگر بطرف جانب صحیح بخوابد و جمع زیاد شود اگر  
 جانب مایه بخوابد در زیاد نباشد **مع** اول فصل با سلیق از جانب موافق غلبه  
 این تپیدن با استعمال کند **ص** لعاب بر قطن و لعاب بعد از ادریک بکند و در نیم و عرق  
 عسل التعلب بر آرد و سه مرتبه بنویسد و در قوت اجزای ده بنوشند و در این مری مسهل نباید گرفت  
 و غدا ملا الشیر است و یاد آوریم یاد بلغمی بود **ع** این که در بطرفی است که اگر از معلوم شود  
 و یخنی و تغییر سفید بول و در آن گرفتگی در بول و بدن مری در و بستنی مری و در بول  
 لیل در چشمها و در بدن نیز ظاهر شود **مع** مسهل و مصحح بلغم دهد و حقه را بخوابد  
 و بعد تقیه این ضار را بکار برین **ص** خیایا تنفس نوری که آن کرمانی از هر یک یاد آوریم  
 انقباض بول و نیم در عرق بادیان سوده شیر که ضار نماید و بعد از شوی مای مری با چوب  
**فصل سوم کابوس** بفتح کاف و الف ضم می و حله و سکون و او و سوزن و بمل  
 مری است که در آن میگذرد صاحب آن در حالت خواب خصوص که پیش از آن که بخوابد  
 صورت سکون که بر او افتد و میفشارد او را و نفس او تنگ میشود و صداء او منقطع  
 که در او حرکت باز میماند و هر چند خواهد حرکت و فریاد بر او در توان و چون منفرد  
 تو با حرکت کند و با نفس کشد و معیبد اگر در خواب نمیداند اما او را میماند که نمیداند  
 بدو سبب آن بخارات غلیظ غیر مضمه است که مقدم و مانع از میل خیال است  
 باید و در الحاق با غلظت یا قته محتبس کرد و لهذا اکثر اکابوس نامند مستحق از که

بمعنی حبس و اجتناب است این که میفشارد جوهر و مانع آن را ضاعت نماید و منع است و حسی  
 حرکت را از افعال خود باز میدارد و گاهی از فساد خون باشد **معاً** آن قصد را که از خون  
 نباشد تنقیه اخلاط و سوء مزاج نمایند پس بقویست معدی بکوشند **ملح** برای جمیع  
 انواع کابوس و ظلمت بصر بسیار نافذ است **ص** پوست حلیله کالی می شود هم پوست حلیله  
 نه و چهل درم حلیله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر يك بیست درم شاه تره پازره  
 درم پنجه کل سرخه يك استار سنا مکی درم اینست و مسطکی کرمی از هر يك پنجه درم  
 همه را کوفته بخینه برغن بادام شیرین چوب غصه بعسل مصفی معجون سازند و اگر طریقت  
 در مزاج غالب باشد شش درم تربید سفید مدبرینتر اینند **ملح** برای زهر کابوس  
 مفید بود **ص** پوست حلیله از زعفران بریان کرده از هر يك یک و نیم کشتن خشک درم  
 خیس کنید و خنک غصه بریان کرده کا در باریان آمله منقی بیست اندر نیم تخم کاسنی اصل السو  
 از هر يك پنجه درم زعفران درم پنجه عرق زیتون و نای غلیظ کوبیده را زعفران و عرق از هر يك  
 سه خرم ملک مغسول طباشیر سفید و دهن دی مسطکی بوسی برارید تا مسطکل  
 سفید از هر يك دوز درم نبات سفید بزن همه را و یک و نیم کوفته بخینه کافور قیر عود نیم درم افغانه  
 کرده سفوف سازند و خوراک سه درم است **ملح** برای کابوس نافع است **ص** پوست  
 حلیله از چوب پوست حلیله کالی حلیله سیاه پوست بلبله آمله منقی کل سرخه و قنداز و زعفران  
 دانه صبل از هر يك درم برك سنا مکی خالص چهار درم ادویه را کوفته بخینه کل قنداز نای  
 سی و بجد نیم درم عرق از زیتون خوب مالیده صاف کرده با جوشن مثقال بعسل بقره از هر يك  
 ادویه باریان بستر شدند و بوقت خواب درم با آب گرم بنوشند **شش** است **ص** پوست  
 برای کابوس و سکنه بسیار نافذ است **ص** زوفای خشک اسطوخودوس و سنبل



اصل السبب نبرد سفید از هریک ده درم فارسیا و قماری خام پوست میخ رازیانه نیم رازیانه  
کل کازران نیم کرفس این ساق و کل سر از هریک پنج درم باد بخوبی انیسوا و خرما کی سنبل الطیب  
قطر برون دقیق از هریک سه درم نمون متقی منی حد دهه راد آب میخو شاست و خوب میا لند  
و بان داخل کنند یکصد و پنجاه مثقال غسل دهها نقد و یکصد شکر یکصد کلقتند خوب  
بماند غسل شود پس سازج هندی و انجینی مصطکی و نجیل انستین از هریک ده درم دانه  
جبل فرتل سنبل الطیب فرتل از هریک یک درم همه را کوته دریاچه بسته در آن بیندازند و  
باتش ملایم بزنند و هر ساعت آن باخ خوب از دست بمانند و دو سه مرتبه باخ را بپزند  
در کلاب خوب مالید و آن کلاب را در آن بزنند تا بقوام آید پس از آنکا هذارد و خوراک ده  
مثقال و در بخورند **معجون هلیله** برای کبوس که از بطن و سوراخاوت باشد بسیار نافع  
اص **ص** پوست هلیله کاهلی هلیله سیاه آمله منق اقیق و انستین باد بخوبی کازران  
از هریک هفت مثقال حبلیسا و در خوا و حمانا انیسوا از هریک سه مثقال تخم سیسالیو سیاه  
عود و کد و اریا از هریک و مثقال افیون نیم مثقال سکینجی و مثقال غسل مصطکی یکصد و  
مثقال کلقتند شفت مثقال کلقتند و در عرق دارچینی و کلاب از هریک نیم من ندریز خل کرده و با  
بقوام آید و در کوته در بست مثقال روغن بادام چوب فو و بشنند و بکار برند **فصل**  
جهان **کف** بفتح کاف و کام و ماء تغیر یافتن رنگ صورت بسیار میوه سید انار و کد  
و در غیر صورت نیز میباشد و ذوق میان آن و بعضی است که کف املس میباشد بچلان  
بونی که بالند و خشونت میباشد و کف در حیث ماستد و انکین است **معجون قوب** نیم  
خوب و آرد با قند و سرکه خیساید خشک کرده مغز بادام تلخ قسطا تلخ اکیلل للملک کتیرا  
ملحوزا ابالسیو کوته بخند یا سیر میش آمیخته بر کف بمالند و در حمام آب گرم بشوید

**معدی** کلفت مجربست **ص** پوست تخم مرغ استخوان با آب خربزه بر رویه و با آب جوی  
 پوست عدس مفسر در باقی فرقی کلفت هر یک با مایه لادن جینی یا لیسو کو فتنه با آب ترب مرسته  
 بر کلفت طلا نمایند **طلا** بجهت کلفت ناعم بود **ص** تر مین تخم ترب جید قسط با دوام تلخ  
 بوداده بر روی فلز سیاه مثل از قفسای گوشت با آب قیاسینه بر کلفت طلا سازند  
**طلا** روی از کلفت مجربست **ص** براده دندان فیل تخم لجنه بر رویای سرخ ماش مغز لادن  
 یا لیسو کو فتنه بجهت با آب جو مرسته شب طلا سازند و صبح آب گرم بشویند **طلا** روی  
 کلفت مفید مجربست **ص** تخم ترب تخم باقی مسای کو فتنه بجهت با آب کهنه بجهت پوست شب  
 بر کلفت طلا نمایند **بان دوازدهم** در امراض حرن اللام **فصل اول** **لسان**  
 یغاری می زیار گویند بر زبان یا از روم و یا از قفای بود هرگاه ورم آن بسبب غلبه خون باشد  
 و سریش و سرخی آن و لعاب کم و در **معان** قصد فعال استعمال مسکن خون مثل  
 غرغره و غیره نمایند **ص** کستیر خشک عدس که تازه از دمی بکوبد و جوش داده مضغه کنند  
 و محرم هلیله از دهن بنمایند چشاده غرغره نمایند نیز سیاه مفید بود و غذا مال استعمال  
 و اگر ورم بسبب فقر باشد **ع** شدت سوزش و زردی زبان و تلخی دهن و تشنگی شدت چرب  
 سرد **معان** استخراج صفرا بمسول نمایند و پس این غرغره را بکار برند **ص** شیر تخم کاهوش کثیر خشک  
 از هریات بکوبد لعاب بز قلم ناسه ورم قی غلبه التعلب و عرق شاهتره بر او در محضه هندی  
 حل کرده مضغه نمایند **ص** غلبه التعلب سبز و آب کشتند تا و آب عصا و کاه و آب هند  
 و آب عصاره الراجی طب طبع اصل السوس علیحد و آب انجیر مطبوخ و آب خلیفه آب طبع از نازک  
 غرغره نمایند مفید بود و غرغره در شیر و زان و شیر او کرم و شیر بنیز نمایند **شفا** **اللسان**  
 یا از پوست جمل باشد **ع** خشکی دماغ و منخوری و قدام **معان** مضغه جمل لعاب بنفشه



تا که نصف بماند پس همان غوده بدارد هر روز یک بار و در هر روغن بادام جزین مجرب  
 برای مرض لقوه نافع است **ص** افستین رومی صبر در سقوط از هر یک هشت روز  
 سنبل الطیب مشک سادر هندی بدارین هر صان از هر یک دو درم روغن چینی شش درم  
 لافز اوغران پنجم کرس از هر یک چهار درم چندین ستر یک درم و نیم ادویه را کوفته پیخته و غسل  
 مصفی سه درم ادویه سرشته و روز یکم تقال بخورند **تجرب** برای لقوه امتداد حید و بغیر  
 بعد تنقیه بدست بحقق استعمال نمایند **ص** برک و میخ درخت ابل باغمان اکلیل الماک  
 حومل برک سنا شیمار منی مرغی و کور و صغیر برک غار الجا و شبه مغربی بزرگ که در چوب  
 صنوبر بریزد که از هر یک دوازده مثقال همه را در ظرفی سر بسته بپزند تا نامهر از چندین  
 یک مثقال سرده بر وزن یاسمین و روغن نارین از هر یک نیم اوقیه داخل کرده سر بپزند آن  
 بدارد و آن آنرا بر سر بطول کنند و ثقل از کوفته بر موضع علت نمایند **تجرب** برای  
 لقوه بدو مفید است **ص** سیاه منی برک غار قصوم غومل اسطوخودوس و صندل و سر بسته  
 جو شایند سر بپزند آن بدارد **طبع** برای مرض لقوه مفید بود **ص** چند مغز پرده و  
 آنرا دور کرده مد روغن و حب مویح رب السوس غار یقون سفید مصطکی خشخاش غایت  
 افستین رومی بر سقوطی ساق کوفته پیخته نقد و نقل حب ساق زرد و کسی که این را بپزند  
 باید که دست خود را بر روغن بپاشد و نماید خود را یک درم و غن کر یا بر ساق نال نمایند  
**طبع** شیهه لقوه مجرب است **ص** سنا مکی بوست هلیل از چوب بوست هلیل اکالی هلیل سنا  
 صوفی متقی مسای جدا جدا کوفته پیخته سنا و هلیل از روغن بادام شیرین چوب غوده بموخته  
 حبها سازند و در یک کوب ناشناس درم بخورند و بوقت شب نیز همین مقدار و باک و آن  
 آب گرم بنوشند **سقوط** برای لقوه بسیار نافع است **ص** چندین ستر یک درم و نقل

در بیان حروف الیم فصل اول ما الخویا بفتح میم والفت و کسر لام و کسر یاء شاه  
تختایه و ضم خای می و سکون واو و کسر لام و فتح یای شاه تختایه والفت لغت یونانی است  
و بنویس بعد از لام اول نیز لفظه و آن تغییر یافتن ظنون و فکر است از تجرای طبیعی و فساد آن  
بسبب آنکه ماده آن سوای غیر طبیعی غلیظت آرایه و حشر و روح دماغی نرسانده آنست  
مخلای حور سبعی و تسمیه آن باسم سبب آنست جهت آنکه معنی آن یونانی غلیظ است  
که سواد باشد و نوعی از آن ما الخویا اترقی نامند و آن ما الخویا ای است که بشرکت مراقب هم  
و معنی مراقب در اینجا صفا آنست و سبب آن از مرکه سوای یا رسوای محذوفه باشد  
یا در دماغ و یا در جمیع بدن و گاه بشرکت مراقب هم میشود و عجز از امتداد بدن و دماغ است  
از مرکه سوای حادث شود آن تیرگی رنگ و لاغری و بطو غلبه و صاف بودن قاعده  
و تنوا نشستن و همیشه باغ و فکر و خاموشی و غضب و خند بی سبب و گریه کند معانی  
استغراق سوای و مرعات آن خلطی که از احتراق آن سوای و مر سید باشد بعد فصد باسلیق  
و تنقیه بدن از خلط غالب و مرعات الخواص سوای پس علاج تقویت قلب و دماغ نمایند و مرکه  
بیداری مفروض باشد استعمال مرطبات سرد و سوط و نظوگه و استعمال ماء الجبن و چوبختی  
که کیفیت آن بعد ذکر خواهد شد بسیار مفید و نافع است و اگر ما الخویا از احتراق بلغم بوده  
باشد ع آن مرطوبیت منحوس و قله اضطراب و انتشار خواص و سیلان لعاب دهن و فکل  
ماندن معانی تنقیه بلغم محترق و اگر احتیاج شود فصد باسلیق نمایند و اگر از احتراق  
صفرا باشد ع آن هذیان و جنون و غضب و دشنام و اضطراب و زردی و تشنه دیدن و حرارت  
ملمس بدن و یبوست و تلخی دهن و مثل شیر بپسری مرجم نگاه کند معانی ابتداء فصد  
باسلیق نمایند پس این ترکیب را بعمل آرند ص شیر تخم کدوی شیرین شیر تخم کدوی

۷۴۳  
 مفتش شیر تخم خربزه سیاه از هر یک دو درم تخم هندی و اندک و درم و نیم عرق کاسنی و عرق عنبر التعلب  
 برآورده شربت نیلوفر و دو تولخ که در بنوشند غذا آفایه و جلا و و اما الشبیر استعمال آن را بجانین  
 با سکنجبین اینست که درم است و اگر تاخیر هن زیاد باشد در و مسهل و یا الجبن عمر هندی اضافه  
 نمایند و یا همین ادویه فلوس و شیر خشک و تخم کافور و روغن بادام داخل کرد و بنوشند  
 و هرگاه از اجاره آن چون باشد آن سرخی چشم و تنگی چشمه و خنده و خونی بسیار سبب  
 و عظم شفیق **معها** این ادویه مسد با سلیق نمایند و استعمال مطفیات مه مانند عرق  
 شاهتره و عرق عنبر التعلب و عرق کاسنی و شیر کشنیر خشک با سکنجبین که در وی شیرین و عرق  
 و غیره بکار بندند **لیا مرقی** این مرض چنان است که در معده یا در ساق یا در  
 طحال یا در راق که پزده شکم است لقا بطوری مجتمع شوند پس از آن خلط مجاریات  
 متساعد شود بطرف دماغ و انتقال مرق از لوازمات آنست و این جهت نافه خفته  
 نیز میگویند و در سبب این مرض فماین اطباء اختلاف است محققان چنین گفته اند  
 معده و درم سودای پیدا شود و از آن درم مجاریات سودای بطرف دماغ و قلب متساعد  
 شود که از این مجاریات نفخ در راق حادث گردد و آن خضلات سودا وید و قوی شکم  
 و فی و روغ ترش آمدن و قلهضم و کثرت مرطوبه دهن و سوزش در محل راق و استفا  
 شکم و تبیین غایط و نیز که در موضع طحال **معها** قصد با سلیق پس استعمال ملهات  
 نمایند **ص** شیر تخم خیارین و کنوله شیر تخم خربزه خار خشک از هر یک دو درم و نیم عرق  
 عنبر التعلب یا کافور سه توله یا سایدن اضافه کرده بنوشند و اگر واکند بخشند استعمال ماء  
 الجبن نمایند و در این مرض مسهل قوی حاد منعم است باین **معها** مسهل باید **ص**  
 فلوس و تخمید شیر خشک از هر یک پنج توله یا روغن بادام یک درم حل کرده بنوشند و

٢٢  
تفت استعمال چو بجینی  
و متافق آن بدانند این دو الیاد حرارت غریزیه و طبیعت میکند و مقوی  
ار سناور بنیسه است و در اول خست جمیع امراض مادی و امراض مزمنه  
سوداویه و بلغمیه مانند اوجام مفاسل و فالج و رعشه و بهق اینف و تشنج  
امشاقی و اوجام ظهور و وجع و راک و عرق النساء و قرح  
و داء القبل و دوال و خنار و یوسل و دفع مواد زریه یا رده مزه  
و اختلاط ذهن و سنبیل و نفث اللیم و نزف اللیم از هر عضو که باشد  
و نقصان باه و اعضاء تناسل ما یوسین از بیه و داء الثعلب  
و داء الحیمه و سبب القنیه استسقاء و حیات کهنه و سایر امراض مزمنه  
و تحلیل امراض سوداویه و مولد غلیظه متحجره مانند جذام و انواع جرب و حکم و فوایج  
قروح خبیثه و مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل و مصفی خون و سایر اختلاط  
و ادرام از کائنات و کدورت و مشرق و منور آنها است تخفی میاد که این دوا یعنی چو بجینی  
فی الحقیقه جمیع امراض بارده لطیفه سودمند نیست چه در قویه آنها مثل فالج و رعشه  
و استسقاء و استسقاء زرق و طبلی و امثال اینها یافتند بلکه مغیر است و اما در اقسام  
ضعیفه آنها ممکن که موافق بود و مفید و چه طفلان و شبان و محویر الزحاح است  
امثال ایشان استعمال آن بجائز نیست زیرا که احداث حرارتی در طوبی اند بجز آن  
غریزه و طوبیت اصلیه نمیکند و بدان سبب خون و ادرام راکم میت آرز و باعث  
تحلیل افنای رطوبات و احتراق آنها میگردد **و شرط** استعمال چو بجینی  
اولاً باید که سن مستعمل آن اگر محویر الزاج است از چهل سال و یار الزاج سی

سال متجاوز باشد **شرط دوم** تا که صورت نامرئی نماند استعمال آنرا نکند  
و خود را معتقد و علاکت نیندازند که مضافات آن بیش از نعم آنست **شرط سوم**  
ناید که حواله کمال اعتدال مانند سحر باشد و بهترین فصول برای آن اواسط و اواخر  
زمستان است **شرط چهارم** باید که بدن نقیض باشد از فصول و از لطافت  
خصوص در هر زمان است که بعد از فروغ و جوهر خفیه و سائر اعضاء شود و باید که باطن  
مفصل و صحت از رتبه یا بقصد است با کمال مسهلات **شرط پنجم** باید که یک هفته از سحر  
و در آن اوقات در بعضی بعد از تمام آن که مجموع هشتاد و هفت روز باشد از خوردن تلخی  
و حرارت و بقا و جوهر و میرهای تر و اسهال و نفاسه و قابضه و منجره و طبیعت الحظمت  
الکبریه و حرکات عینیه بدن و نفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دریدن و چیزی ثقیل  
برداشتن و بیداری بسیار و جماع و حمام و امثال اینها و از غم و غم و غم و غم  
اجتناب نمایند و همچنین از هوای سرد و آب بسیار اجتناب نمایند و زیاده  
را در این چوبی اعضاء و خنثی روی داده بود و غضب که در جوی برداشت که مغشوب  
را بزنند و بعد از آن که در جوی آن را از خواست که دست خود را بجم غما ند توانست  
متعینات و دیدن آید بسیار اندکی بحال آمد و لیکن بحالت اصلی خود در جوی نه عود و دیگر  
در این ای خود چوبی در وقت خواب بای او بزنند و سحر بمان رسید بای  
آن لنگ شد و دیگری در ابتدا خود چوبی قدی انار شیرین و آب سرد بخورد  
سینه و سرش را براض شد و آخرش را بید و بحال آن که در آن ای که در آن شخص  
در این آشامیدن چوبی مقاومت نمود او را عشاء و پاهای تمام میسر رسید  
و تا مدت العز و اهل نشد **شرط ششم** باید که در این چوبی تغذیه و لباس



زیر آنکه بسبب سیدن بخار است و عرق بدن را تا بپزدی خزان لباس بر سر میزدن و توفی بدن  
می بخشد که این تبدیل آن آن فائده قوت میشود اگر استیلا چو کین شود و بخار بر بدن را لباس  
شود و در صورتی که لباس را بپزدی و اگر آب چو بخنجی و اگر در آن بخت که کند که بعد از استعمال  
کند و نه در آن راه نشود **شرط هفتم** باید که در این عمل چو بخنجی استعمال میکرد نهایت  
احتیاط کند که بخمه و سر و صم و نه بفرسند عارض نکند و که بسیار منفر و باعث ضعف میشود  
بدانکه اکثر این شرط و لوازم برای اشخاصی که صاحب آن امراض صم میزدند و نازک را بر  
باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج باشد و با حلیقه الطبع بود این شرط و لوازم  
نکرد که استعمال چو بخنجی بکند و هیچ ضرری با او نرسد حال آنکه بسیار نیست و باعث  
رحم قول جمیع و اظهار غیر کرد و در افعال آن مناطی ندارد که از او مانع قیله و خاسیت  
دیگران را نباید کرد و وی او کند و مستمسک خود سازد **طریق استعمال چو بخنجی**  
بدان که بهترین طریق استعمال آن مطبوخ بطریق تعریف است بعد از آن بطریق قوی و  
بعد از آن بطریق نفوس و بعد از آن معجون و بعد از آن حلو و بعد از آن سفوف و بعد  
از آن عرق که هست هر یک را علیحد و علیحد بیان میشود **استعمال چو بخنجی**  
طریق تعریف بیکرین چو بخنجی که کرده و کلاب رنگ و نه بسیار صلب و نه بسیار نازک و نه  
و نه بسیار سبک انجام که بوقت تراشیدن مثل ارد کرد و در گرم خورده نباشد اگر نازک و نه نباشد  
و رقیق های نازک تراشند و اگر خشک باشد و نتوان ورق کرد بدست تیشه نجاری و یا بکار  
مثل شود و یا قلابه برفه کرده و بر تیشه و کره در میان آن که مینماید و پودر شود و آنچه که نرم  
و بکامل آرد شد باشد بپزند آرد و یا اینکه برای استعمال متش و دست و بر و شستن و  
طهارت گرفتن چو بخنجی علیحد و حلو و نه استعمال نمایند پس از این چو بخنجی خورده کرده

و در زانو مقلد او نیم مثقال از زعفران صیفی بگیرند و در ظرف صغیری با کلاب محرق بپزد  
 منک از هر يك يكوفه تیریزی یکشبه بخسارند و اگر هر یس و نوله بود کلاب را موقوف  
 کند و یا هر قیادت دیگر مناسب بخسارند و هر روز دوم با دو من و نیم آب جالین در یکی سنگ  
 یا سفالی یا بنفشه یا کلس ناله قلعی کرده که خوب و چرکین نباشد و بنفشه سرانجام  
 سفالی یا بنفشه بپوشانند و در آنرا او اطراف آن محکم بخیر آرد ماش که نند که بوقت طبع مطلق  
 بخار آن بیرون نرود پس باز که مقلد او دوم و نیم هم به خشک در نریان بسوزانند  
 تا همه غم بشود و آب بنصف برسد و بگوید که این مقلد اید این دستور آب  
 بنصف برسد پس در يك رافو و دوده زمان کن از نکه اندك حرارت آن فرو نشیند پس  
 رافو بر سر کف در يك ریختند و اندك اندك بار کرده و در کن عضو طبع را بنفشه و منک  
 پیاپی به خوری آب از نیم مثقال نبات سفید داخل کرده یا شامند کم گرم و اگر احتیاج باشد  
 بلحاظ خود را بیشتر بخارند تا بنفشه که در پیش آنها آرد را بنفشه کناره و در عرض یکشنبه  
 نشد قدر شامیر که در بعضی آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری آب در طبع  
 و در خمر نان بقدر خوراك آن مریض بکار برند تا تمام شود و هر روز در همین دستور عمل  
 نمایند باضافه یک شامیر و زبانی و زبانی یا بنفشه روز دوم و ما شامیر و زبانی سوم  
 سه ما شامیر و زبانی چهار ما شامیر یا بنفشه هر روز يك يك ناله کنند تا سه نوله  
 برسانند و بن دستور بخارند تا بنفشه و بکر و زبانی و زبانی یا بنفشه و زبانی  
 است و در روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفتم و بیستم بهر قیاس بنفشه و زبانی  
 بقدر هشت مثقال تا که مثقال چوبچینی را در يك من و نصف آن که شاهی باشد  
 که نبات از یک ناله و هشتصد مثقال صیفی باشد یا بنفشه در یکی علیحد و طبع

نمایند و آن در يك راهمان قسم بیاوریم <sup>۲۸</sup> مرسته بزرگ می مشبك بكن از دل  
 از كرمی نشید و لحافى بر كى بر خود كبر و بنوعى كتمام بدن آن را و كرمى را فر اید  
 و بالكل امر داخل شدن هوا اسد و سازد و دهن و بینی آنرا از برای نفس كشیدن  
 بیرون باشد که مرینى الخفقان و غشی طاری بشود پس شخص ثانی دست در نیوی  
 کرد که سر يك لباس خود بدهیم و همواری که تمام بخارات آن مجسم اعضاى علیا  
 برسد مخصوصا بعضوى که معالولى است آن را زیاده بخیر دهند تا تحیل اجزای از آن عضو  
 واقع شود و چون عرق بسینا آید و هنوز بسبب ضعف برسد باید باشد لحاف را بخورد  
 پیچید به قسمی که هوا رسد از كرمى فرود آمد به آرام تمام بخوانند تا تمام عرق در بدن  
 او خشك شود پس تمام آب جرم را بدستور معصوم رساند و آب چمكى که در زیر  
 بردند و رگشند و بیندازند که بگاری آید و در واد بارده قد می در این چینی سببانی  
 بحسب آنچه از كرمى نامداد و درم ربروی کرده با چه میجی میخساستند و طبع نمایند و بعد  
 از بیستم سه مرتبه دیگر هفت مرتبه دیگر بقرن نشینند بدستور مزبور و بر و بیست  
 هفتم ثقل جارجم کرده و در آب طبع نموده بمجام زفته بدن را در آب آن بشویند و بعد  
 از فراغ خوردن مطبوخ جو میجی است و دیگر این حلوی را بخورد **فصل** در كند آمدن چهل مثقال  
 آرد نخود سی مثقال بر وزن گاو سرخ کرده غسل مصفى بیست مثقال نبات سفید  
 بقدر حاجت بگلای و عرق بید مشك حل کرده و داخل نموده بپزند چون نوحولوى نشود  
 مغز بسته مغز بادام شیرین مغز جلوده مغز حب السنه مغز قندق مغز ناچیل مغز شتر  
 مغز الزام از هر يك دو مثقال نیم كوفته داخل کرده بپزند تا شروع به پرخا شدن روغن  
 نمایند و چینی تخم چهل گاه مثقال خضیه الثعلب صرغی چیا مثقال را چینی بسنبا سه

سوختن صفتی که روی سوزن خال دارد و هیل بر او نقل عود هندی عود الصلیب چون بجا  
 زنیاد شفا قل ایون سفید بهمن سرخ از هر یک یک مثقال از نجیل زعفران از هر یک نیم  
 مثقال کوفته بخیه بعد از فرو آوردن جلوی از آتش داخل کرده در ظرف چینی بهمن کرده و قد  
 نبات سفید کوفته بر آن پاشند و بطریق اوزیات برین هر روز چهار مثقال تناول نمایند  
 سه روز از اتمام جلوی مجامع و دو مثقال چوبچینی بپاشند برین در تمام بمالد و باز بعد  
 از دو روز مجامع شش ماه و دو بار برین طلا سازد **ص** عود هندی عود الصلیب قسط آن  
 در ترکی زنیاد سوزن خال و زنیاد علف و قوجا از هر یک یک مثقال چوبچینی نه مثقال کوفته  
 و آب پیمان تازه برشته و غن قسط و در دم داخل کرده قل از داخل شدن آب برین بمالد  
 و بعد دو ساعت بشوید **کیفیت استعمال چوبچینی** بطریق فوق  
 بدان که برهیز و مشقت در این گن است و محتاج به غرق نشستن نیست و تقویت  
 بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند و این در منافع از آن قسم مطلوب در اکثر مواد ضعیف  
 تر است و اگر صحیح الزاج باین عنوان میل نمایند بغایت منتفع میگردد و در امور مزاجی بود  
 آنها صلابت و غلبه و در مفاصل و اعناق بدن نباشند که محتاج به تحلیل تعویق بدن است  
 و با اینکه مرض مزمن و کهنه نگشته باشد نافع است و همچنین در امراضی که بسیار  
 ضعف و ماده آن قوی نباشد و یا آنکه سبب مرض سوء مزاج ساز باشد نه مادی  
 مفید است و بهترین استعمال آنست که تلخی روز و هر روز چهار درم تا در دم بحسب  
 مزاج و قوی و چوبچینی خوب گرفته و در دم تیشه در ده و در پنج درم آب که سرخ  
 را بخیر مستحکم نموده باشند و هر که یک درم ساقی غوجه بطریق فوق و صبر و شام  
 که مکرر نباشد این و اگر تمام آب خورده نشود باقی را بجای آب نیم گرم کرده بنوشند و اگر

اران با جبری بملک محاکم طعام خود مان بعد از خوردن داخل نمایند و در آنجا استعمال  
 آنرا آیت سر و هوای سر و حرکت معطر و اغراض بعضی جمیع و حیوانات انسان و فوکه  
 و طوطی و امثال اینست و ذکر قبلی که ذکر شد که در بعضی نمایی در آنجا و کباب و کباب  
 و نان که در جوی و بی ملک باشد و در شیرینی اگر موافقت کند اقتصاد نماید  
**استعمال جوینی** به این نوعی که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 مفید است و طریق اینست که در هر یک از جوینی اصلی بی عیب کوفته پیچیده و نبات  
 سفید و م سائیده و نقد نیست و چنانکه انتقال و در آنجا نموده در م سدون باین دستور  
 بنوشند و بیکر و نقل از هر جن آن بیکر و هشت مثقال سائیده آن در کاسه چینی که در  
 عرفید مشک با کلاب با عرفی کا و زبان یا عرفی یا زبان هر یک که مناسب و موافق مزاج  
 باشد نقل و م مثقال آنرا بنجیاسند و در م و چند مرتبه بهم رهند و حرکت دهند  
 صبر آنرا صاف کرد و شیر کرم نموده و نبات سفید هشت مثقال یا شربت عناب سه جف بپوشند  
 و باز روز دوم همین دستور باضافه شعل و زرد و شرب بنجیاسند و بخورند و هر روز  
 باین مثقال بفرمایند تا بپسند روز و بعد از بیستم هر روز کم کنند تا روز چهارم بحالت  
 اصلی بخورند و در اینجا هر روز چهارم این طراوی را در دست کرم بخورند **ص** از میده  
 مثقال ارد مرغ یا زرد که مثقال تخم بچان کوفته و بروغن کادوی ملک و زبان که در انتقال  
 جوینی با کلاب و عرفی بید مشک و عرفی کا و زبان در جی که کرد که نیکو بخورند  
 پس نبات نموده و نیم مثقال قند سفید در آن حل کرده اضافه آرد و روغن مزه و روغن و در پیزند  
 تا مثل حریقه شود پس در اینجی دانه حیل از هر یک دو مثقال زرد کوفته و داخل کنند و بهم رهند و بپزند  
 مزه هر که در پس در مسطر و چینی ناسته و در هر روز یک حصه بخورند **انتهی**

[illegible]

[illegible]

و گفته اند که اگر غشیه یا قوام آید پس بگویند ما بر چینی نه منین سنگی خزان سوزن خان مصری  
 و نه چهل مصطکی روی اهریای ده خرم چینی اعلی می و بخندیم خند اشتهای من متقال  
 زعفران چهلاد امیک پوست حلیله که الی بازده درم کوفته پنجه معجون سارند و هر روز دو نیم مثقال  
 سیم و دو مثقال و نیم شام بخندیم **لیفت استعمال چو چینی** بطریقی  
 بدان که اینها اندر قوب النفع اند بلعاجین و به بعضی اعتبارات از آنها ضعیف ترند  
 و به بعضی اعتبارات قوی ترند **حلوی چو چینی** برای امراض سینه و شش  
 و سرفه کهنه نافه است **ص** چو چینی جدید ده مثقال نشاسته خرم مثقال شیرین بخم بقدر  
 حاجت شکر تیغالی هفت مثقال نبات سفید و تخم ریحان در روغن نارنجی غمک  
 بن سوزن حلوی سارند و بخورند **حلوی** برای درامه مفاصل و در حاکه از امراض  
 آتشک عارض شده باشد **ص** چو چینی شش مثقال و چینی چهل مثقال سوزن  
 دو مثقال شکر تیغالی سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال با آرد کندم در روغن کافور و غمک  
 در روغن بادام شیرین اهریای نقد ضرورت حلوی سارند و از بازده مثقال آریست  
 مثقال تخم سبب مزاج و قوت بخورند **حلوی چو چینی** بجهت وجع ظهر  
 و در کرده مقوی با که است **ص** آرد کندم در روغن کافور و نبات سفید یک  
 حل کرده داخل نموده بپزند تا چون تر حلوی شود مغز بادام شیرین مغز جلغوزه مغز  
 با جیل مقشره اهریای ده مثقال و نیم نیم کوب کرده داخل نموده بپزند تا روغن پس دهد  
 چو چینی سید از هر بر پنجه ده مثقال انجیل یک مثقال قرقل و نه چهل جزو اسونجان  
 سبب سوزن را در دست پنجه داخل کرده در ظرف چینی پهن نموده هر روز بازده مثقال صبح و شب  
 بخورند **حلوی چو چینی** برای تقویت باه و لیساک و منی و کثرت



سبیل از مادی و سیلان در خم مفید است **ص** آردید به پیشینه پنجم خفایا بود  
 یا و بر سر کرده نبات سفید سی و چهار مثقال بعرق گاو زبان حل کرده داخل غرور و بیشتر  
 ملائم نهند تا مثل حلوی شود پس مقوی شود و مغز یاد لم شیرین مغز سیبسته مغز حبیب الخضر  
 مغز حبیب سیبسته مغز انجیر کاف مغز انجیر کاف مغز انجیر کاف و مثقال نیم کوب کرده داخل نماید  
 و بعد بنشیند و قبل نهند نه میند شقایق غولچان تو دهری سرخ و سفید و ارجین کاف و قبل  
 پوست بیرون بسته از هر یک یک مثقال خسته الثعلب مصری یک مثقال به پنج جینی شش  
 مثقال زعفران و دو مثقال کوفته بخند داخل سازد و بطرف جینی من کرده بطور روزی پیوندد  
 و قدری نبات سفید کوبید بر آن باشند صبح هر روز پنج مثقال و شام پنج مثقال بخورد  
 تا تمام شود کیفیت استعمال **جوجینی** بطرفی سفوف بدن که  
 در ابرو به بلغمی و معدهای که در طوبت حران غالب باشد استعمال سفوف جوجینی را با آرد  
 مناسب نمایند مثل در بودن حرارت در طویات حار و با مسدول و طباشیر بکند و با آرد  
 حار و مثل جوجینی و مصطکی و رازیانه هر که برودت در طوبت بارده باشند و هر که مزاج  
 و بدن ضعیف باشد ابتدا شرم و خورج سفوف زیاد که از نیم مثقال نباشد ابتدا به شرم  
 مورد و رازیانه مثقال بخورد و نمایند و هر که مزاج و بدن قوی باشد مقدار خورج سفوف  
 در ابتدا شرم و یک مثقال و بدن میبرد و مثقال برساند و از دو مثقال بخورد نباید که  
 و بعد بخورد سفوف و آرد و با آرد که در روز است و نیز کمتر از آن مقدار کافی است و اگر بعد  
 ازین مدت احتیاج باقی باشد بهتر است که در هر ترکیب که به همان نوع اضافه شود تا یک  
 سلخته تا چند روز دیگر که مقدار اول یا کمتر از آن برسد بخورد **جوجینی**  
 برای ارجاع مفاصل سر و نخاع سفید و خم مثقال و جوجینی رازیانه صبی کاف و کاف و مسدول

این برای سه متقال چوبچینی اعلی نابت مفید از هر یک نیست متقال وید سنور سفون  
سازد و قد خوراک در آن چه قویه شروع از سه متقال و شد هر یک تا پنج متقال برساند و در  
ضعیفه شروع از یک متقال و تا چند روز همان قدر بخورد بعد بتدریج تا سه متقال برساند  
**سفون چوبچینی** برای غلبه طوط و برودت و کینت معدن مفید بود

**ص** و شامه نافله کبک و مغادر پوست انور پوست پیرون پسته آله منقی کل سرخ مترا  
ابن سیرک دانه زرد که مانی بود اذک کند از هر یک دو متقال چوبچینی جدید است متقال  
کوفه پیخته سفون سازد و بلورق بارتک پاکلاب مزور و تناول نمایند **طریق**  
**استعمال** عرق چوبچینی باید دانست که برهیز در اشامیدن عرق چوبچینی

از همه اقسام کمتر است و در بعضی امراض که ماده آن بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدر لیلی  
ماده مانند باشد بقیه ماده را از بدن دفع کند و بتخلیل می رود و نافهین را قوت میدهد  
تقویت بدن می نماید و در بعضی از اجزای کمال اثر دارد و با ادویه مناسبه سودا و از آل خوش  
بود اوست می نماید و ترقیق و تلطیف خون کند و از بواسیر و امراضی که بواسیر میسازد فایده

ایه قوت بدهد و منفعت تمام دارد و با کمال محسب امراض و امراض و لغواض  
مختلف است پس محسب هر مزاجی و مرضی و عرضی و ادویه مناسبه آب تنها یا یکی از آنها  
آمزد و از آب و عرق بپزد و بکشد و بقد مزاج و بدن و قوت مقدار برنج فسنجان  
و فنجان که سه متقال باشد یا کمتر یا بیشتر در خلط معدن و یا بعد از غذا را طعام با هر دو  
شد بدون شیرین یا با شیرینی بنوشند و چند نسخه قیات انجل محراب است و از کتب

نه نقل غوجه است **عرق چوبچینی** برای تقویت باه و هاضمه و مقوی بدن  
صحت و غریزی را بدهد **ص** چوبچینی اعلی سوهان که در بار یک غوجه نصف من تبریز

چینی یکی تدوین ستون مقررات طباطبائی کلاب عربی بکشند و صحرای سحر و در  
 چینی و چینی را میسای و یا دار چینی را که در او چینی کشند و اگر مزاج سرد باشد و خلط  
 در او که مزاج سرد باشد بعد از آنکه در او طعم جوهر آن و نیمه شوند بعضی اوقات شتر  
 آنکه که سوختند **عرق چوچینی** برای مزاج سرد و اوید و جفتان و  
 بعد از تقیه و تقوی اعصار ثقیله و قوت حافظه و با که حرارت مزاج از قوت مفعول  
 کمتر است **ص** چوچینی اعلی یکصد مثقال کل کاو زبان و خنجر و کل کاو زبان و خنجر  
 صد مثقال سفید کلاب سوده با در خنجر و یک است مثقال از منبیل الطبی  
 از هر یک نیم مثقال عرق بید مشک کاو زبان و آن خنجر و خنجر و خنجر  
 عرق بکشند و هر روز صبح و شب و عصر و قحطان کاو با شیرین و کاو با شیرین بخورند  
**عرق چوچینی** تفاح محبت تفریح و تقویت قلب نظیری ندارد **ص**  
 سیب بدین سید پاک کرده و در آن من تدوین و صد مثقال سفید سو که از هر یک  
 یکمن و چینی نیم من و نه میل یکصد مثقال چوچینی چوچینی نیم من و نه میل و نه میل  
 صد مثقال بسیار جوهر از هر یک بیست مثقال جدا از صافی نیم مثقال از هر یک  
 از هر یک بیست و پنج مثقال سورخا شیرین خنجر از هر یک سی مثقال مشک و مشک  
 نیم لعل بخا و مثقال عنبران سی و پنج مثقال دو نیم مثقال جوهر از هر یک بیست مثقال  
 عنبران و مثقال با در خنجر کل کاو زبان از هر یک سی و پنج مثقال با کلاب عرق بید مشک  
 قدر ضرورت صد مثقال و صافی عید بخورند پس هر یک که در عرق بکشند **عرق**  
**چوچینی** الحوم معروف ماله الحوم چینی است برای تضعیف ماله و ضعف بدن و  
 قوتها و تقویت معدا بسیار است **ص** چوچینی بسیار است و در دو مثقال چینی

نونقل جود و بخت فله کیا بسبب بادبان فامری بادبان خطائی کل سرخ عیشه مغز و همین سینه  
 مسد این رمی مصطکی عرفان کیا چینی نر باد سلیمه سیکان بخشش تنقل عود هند  
 تخم علیان از هر یک ده متقال بودن اندر اشهاب از یک بخر متقال مشک خالص  
 دو متقال گوشت بزرگ گوشت کبوتر جوان همه را در استخوان و چوب جدا کرده  
 لایه های یک تن بر یک خشک نر بخاک قطعه عرق باد و بخوبی عرق بادبان عرقیدن مشک  
 کلاحت عرق کربان نر چهار مار نر از هر یک و من شکر کم من آب بقدر مکافات ادویه  
 را در عرقها و آب بکشت نجیساند و مشک و عنبر و زعفران و مصطکی در پارچه کنانی  
 بسته در جای که عرقها بچکد بگذارد و بدو ستود عرق بکشند چون عرق کشید نشو در کاه  
 در شبها بگذارد و هر روز صبح پالک بپاشند عرق چو چینی از اطباء  
 حد است جهت آتسک و درد خفیه و استسقاء و لیس ارض کرده و شاندر و قورق و آتسک  
 خصوص که من باشد چون تا چهل روز تیرا بکشد که در جوی چینی بخورد نفع عظیم بخشد  
**ص** چو چینی نفع چهل متقال چینی کیا چینی وین چینی از هر یک بیست متقال در چاه  
 جو کوب نموده در عرق کاه زبان و باد و نمج و شاکر و بسفایم و خار خشک و از قورق  
 از هر یک نیم پاد آتسک و زنجبیل است پس از همین عرقها از هر یک یک آتسک و زنجبیل  
 رنجیده بدو ستود متعارف در قورق و آتسک عرق کشند که سه آتسک بر آید و از نیم پاد و کریم  
 چو آتسک قبل صبح میشو در غایت که صبح و شام نیم گرم بپاشند در زده متقال استسقاء  
 است و بکشد و همین دستور را کم نمایند و اگر برای استسقاء و سوءالتفیه بخورند شکا  
 و باد آدرج و فلاحه و بخر کاسی و نیم کرفس و رازیانه و کرفس و فستقین و سیرا و کربا  
 آتسک و در در و چو چینی و صاف فوس نیم وزن چو چینی و دریم وزن اقیون و خل

نمایند و را با چرخ در لایحه ضلالت و بلبلیات و فتنه و غیره بدستور سابق اجتناب نمایند  
 مضغه چوبچینی هرگاه آنرا زیر کرده مانند جانهای نخود و بجای فلفل یا گردنبول  
 مضغه نموده آب آنرا فرو بزنند و فلفل ازینند ازیند که فلاح و جوششهای هر را بنمید

و نافع است خصوص آنکه هرگاه از مالک آتشکد باشد **ترکیب استعمال مال الجبر**

و حقیقت معانق و خواص و اوقات شرب آن و مقدار و انواع آن بدین که مال الجبر از شیر  
 منجین میگرد که بعد از انجماد از آن گرفته باشند و چین بچشم و بای و حلا و

تشد بدن و نافع است بسکون بای و موحد و تحفیف فون نیز آمده و فائده الجبر

از برای جمیع امراض حاد و از صفرای محذوقه و امراض حاد و از سو و محذوقه و تقیه کرده

و تقیه سده و لایه و انواع سدها و ترطیب اعضاء و مالینو و خفقان سودای و جشم

و دوسواس و اعتشال اینها و بدان که اوقات استعمال آن زمان اعتدال هواست و یکساعت

اربعة از حارات و پروت و مرطوبت و پیوست یعنی باید که در آنوقت هیچ یک از این کیفیتها

اربعه برده و اما اگر نماند و دیگر و دیگر و دیگر که در استعمال چوبچینی و عشب معرقی

در شش و در ریه است و در وقت آن هفتاد و دوم است که تخمینا بحسب این

عدد و به نوله و هر نوله و آرد و ماست و ماست هشت رقی و متوسط شرب آن یک گلال است

و اگر ترشپ آن که صاحبان امر چوبچینی و استعمال نمودن تا سه طل است و طبایع زیاده

این نیز بخور کردند بلکه نانه و رطل نیز گفتند و لیکن بدریج و دفعات باید چوبچینی را بنقصیل

استاء الله تعالی در همین قریب بیان کرده خواهد شد و هرگاه در این محتاج بقیه یکشد

مثل از شروع متقیه غم بعد از آن شروع نمایند زیرا که در امتدای بدن نماند استعمال

و نافع است و نافع است **ترکیب مال الجبر** و نافع است و نافع است و نافع است

و نافع است و نافع است و نافع است و نافع است و نافع است و نافع است

اول از سکنجین صادق الحوضه ماء الجبن را به بدن و میخورد و مجرب با جوش خورما هم رهند این  
نم مجله است اما فو طال و دفع برقان و قروح و جروح و شری و کاف و جلازی  
لست بهر چه احواس مواد محترقه و ترطیب و تریب بدن و تقطیع سده که بد و مراد مفید و سود  
است و جهت جروح و قروح که است بولی غشک شیر را بپزند **نوع دوم** ماء الجبن  
را از انقه برقیب نمایند و انقه بالغ و نون و فاحای و نعل و بخای و مجنه نذر آمدن و  
در انفراسی نیز مایه و بپزند و چسته نهند و این نوع ماء الجبن در تریب و ترطیب بدن  
عالم و انغم است از نغم اول و در ابتدا طبع را نرم میدارد و بعد عملی نماید و  
الفت طبیعت بدان اسهال موقوف گردد و بدن را نرمی سازد **نوع سوم** که از لبت  
نورط که بفارسی تخم کافشه و خشک اند کویند ماء الجبن را ترتیب دهند و با دو درم غشک  
هندی شیر را بجوشانند با سفوف و ادویه مناسبه دیگر بپاشانند و در لبت ارض سوخته  
یکتو که سه مثقال صیفی است اقیمن و در هر بسته در اثناء جوش در تریب بدن بپاشند  
گفته که اگر درم حب القرم را کوفته بچخته در ماء الجبن بپاشند اسهال قوی شود و  
**انقاد ماء الجبن** بزیره رنگ و یا سیارک جوان که از زائیدن آن چهار روز  
گذشت باشد خواه یک بز و یا دو بز باشد و علف مناسب مثل شاهتره و اسفاناک و هندبا  
و برهجامن و خیارری بخوراند و شیر آنرا دوشیده در یکی سنگی یا تفره یا مسی قلعی دار  
ملاخ جوش دهند تا بغلیان آید و هرگاه عارضه از احتراق خونست که شیر را به شیر  
مایه که در هر که بپزند و یا بسکنجین ساده بقدر حاجت یا بقرم غین جوش بپزند  
و جوش دهند تا بپزد و پیش از بپاشد شویند از یاخ و خفیف تا از لبت جدا گردد و یا شربت  
مناسب مثل شربت عناب و سکنجین اقیمن و کا و زبان و یا شربت صندل در سه دفعه

شیر کرم کرده بنفاحله نیم ساعت یا نصف قدم راه رفته بنوشند و در هر بیست و نه سهل  
بگیرند و پیش از گرفتن سهول بسوزند و ز قیل سکجین اقیمونی در ماء الجبن داخل کرده بنوشند  
و هرگاه اقیمونی با نمودی یا استودر ماء الجبن بخیسند و بنوشند در اسهال اسودا عربی  
عذیر الاستو بایک سفوف کاجور در سهول اسکجین اقیمونی اضافی بکنند و بایک نوشش درم  
در خوردن ماء الجبن شروع نمایند و هر روز دو تولد یا گشتند مقدار نیم آگاریا یا یو مجیب  
برداشتن از اج استعمال کنند بعد از استواء اندیزند و یکم نمایند تا که فرو شود و سایر الکام  
غذا قیده آب گوشت و یا کجی بله و امثال آن تناول نمایند و اجتناب از لبنیات غدا

غلیظ منجر حلویات و حموضات شدیده الحوت لازم است ترکیب شیر  
مایه شیر بادریک کرم کرده فرو دارند بقدر یکدم بنیزد یا چنان شیر حل کنند و در  
را بوشانند بعد از یک ساعت شیر در شود و منجد کرد دیس طوطی و صابون بپوشانند  
افزاید شود پس چاره تازک بپاویزند و طوطی و چینی و برنگاه دارند تا تمام آب از بر جود  
کرد دیس نکاه دارند با حقیاط و صبر باشند مناسب بنوشند **سفوف کاجور**  
که ماء الجبن استعمال میشود ص هلیله سیاه پوست هلیله کالی پوست هلیله زرد پوست  
بسفایم فستقی اقیمونی و کجی یا استودر کاهوری ملک سیاه کجی ارقی و فنجان کاکا  
از هر یک نصف وزن هر یک کاجور مغسول سه درم وزن هر یک کوفته چینه سفوف سار  
و بکار برند **طریق غسل کاجور** اول کاجور را خوب بسایند و پس از آن  
تسفیغ کرده بجوشانند و قدری از روغن زیت در آن بریزند **سکجین اقیمونی**  
که با ماء الجبن استعمال میشود ص سار و مایه اشطوخودوس تخم شاهتره آب و شمشام مغزی  
برک وادر پنجوب کل سیوی که در هر یک کل اندیزند تخم خیار کجی اقیمونی و از هر یک تخم درم

پس ادویه را داخل نمایند و اگر خواسته باشند ورق طلا و نقره از هر یک ۱۲-۱۰ بن سدر  
 بهتر شود و زعفران و زیتون شغال است **معده** بجهت مالتخویا و جمیع امراض سوادی  
 نافع است **ص** کاج و مغسول مدوزم انیسون و نقل ستمبنای مشوی از هر یک  
 یک درم غار یقون سفید نیم درم اقیقون سفید نیم درم از هر یک چهار درم ایازخه فلفل  
 شش درم کوفته بخته یا آب کرفس سبزی خوراک و درم بکمال الجین **طبع** برای مالتخویا  
 و توحش نافع است **ص** کل کا و زبان شصت مثقال شکر سفید یک درم مثقال بزرگ  
 بادرنجبویه نیم مثقال قند سفید سه درم منبات سفید یک درم کل کا و زبان و صندل بادیان  
 زرد کلاب و عرق ید شش شنبلیله و زنی مجنساند نیم شش است پس صاف کرده با قند و  
 نبات بقوام آرند پس عنبر اشهب مشک از هر یک سه مثقال ورق نقره و طلا از هر یک اهرقان  
 از هر یک یک مثقال مروارید ناسته نیم مثقال سوده دریا و داخل نمایند و خمیر سازند بقوی  
 دو مثقال بخورند **خمیر کا و زبان** برای مالتخویا و جمیع امراض سوادی و توحش  
 مفید بود **ص** کا و زبان تازه یک یک یا یک قند سفید بقوام آرند اگر از آب کل کا و زبان تازه  
 سازند انفع بود اگر کا و زبان تازه بهم نرسد از کا و زبان خشک مرتب سازند لیکن اول کا و زبان  
 را شنبلیله و زرد کلاب مجنساند پس مجنساند و صاف نموده با قند و نبات بقوام آرند اگر در میان  
 حرارت نباشد مثقال عنبر اشهب اضافه نمایند و مدوزیم و قیة استعمال کنند **سقوط**  
 بجهت مالتخویا و سوانس و امراض خفقان نافع است **ص** پوست هلیله کالیسان الشور  
 از هر یک سه درم زمین بادرنجبویه نیم درم تخم ریحان نیم درم تخم بصلک نفی از هر یک  
 نیم درم حجر ارمی مغسول ابرو ششم مقرض از هر یک سه درم ورق طلا و نقره هر جان با قند  
 مروارید ناسته از هر یک یک مثقال کوفته بخته سقوط سازند خوراک یک مثقال است **سقوط**



برای مایه بخورنیاد و خوش و ابرام سوداویه بغایت نافع است **ص** مراد بریدن ناسفتد که برای  
 شمع از نشم مقرر و حجر از منی مغسول از هر یک یک درم و نیم پوست حلیمه کبابی حلیمه اسبیا  
 آمله منقح نیم و فنجشک نیم بالنگو اسطوخودوس کاو زبان کل ادری و هند سعد کوفی و فلفل  
 کشمش شکر اماره هر یک سه درم نیم خرفه و قشر نیم کلو شین از هر یک چهار درم کوفته نیم  
 سفوف سازد شربت به مثقال دیگر قیاد و نجو و شربت سبب شیرین **سفوفی**  
 بجمیع مایه بخورنیاد و سوس و وحشت و جنون عظیم النفع است **ص** اقیهون شش درم  
 پوست حلیمه از در پوست حلیمه کبابی حلیمه اسبیا منقح پوست بیلان انیسون نیم و بیلان زرد  
 سفید مد و غام بودینه از هر یک چهار درم کهنای شمع و بیلان شمر نیم خرفه و قشر از نشم  
 مراد بریدن ناسفتد کشمش خشک و قشر کل ادری و قهقاری در نیم و نیم از هر یک سه  
 درم مشک نیم مثقال کوفته نیم خرفه بروغن بادام چرب غوجه با هون آن قند سفید سفوف  
 که در روز چهار درم با کلاب بنوشند و بدون روغن شیرین نذر استعمال میتوان کرد  
**سفوفی** برای مایه بخورنیاد مفید و **ص** سناسکی سفایم فستق حقیقی القبل از هر یک  
 سه درم پوست حلیمه از در پوست حلیمه کبابی حلیمه اسبیا اقیهون و قی کل شمر نیم مد و بیلان  
 دو درم از در و کوفته نیم خرفه بروغن بادام چرب غوجه روز سه درم بخورند **شراب**  
 برای مایه بخورنیاد و ابرام سوداوی نافع است **ص** قلم کاسنی نیم و فنجشک نیم و کافور نیم  
 از هر یک هفت درم ابراص و درم در شش وزن لویه کلاب و مثقال دو وزن لویه اسبیا  
 شیرین میجو شاکله نصف این پس صاف غوجه بایکین قند بقولم آردن و در نصف مثقال  
**فصل** در معده مثانه ابرام مثانه انواع است از جمله ابرام آن حرقة البول است و آن  
 برد و نسیم **اول** از ابرام غیر باشد که آن خرد مدی و نکینی بول است

معا از آمدن است نمایند **ص** تخم خربزه و خا خسل و از هر يك و درم نیم تخم  
 خشخاش بکرم تخم خیار و سه مثقال شیر که آنرا برآورده شست و گاهی شستن مثقال حل کرده  
 بنوشند و غذا شده اسفنا آخر که **فک و م** بسبب قرحه مثانه حرقت بول باشد  
 و برآمدن خیر است **معا** اگر غلبه خون کثافت شود فصد با سلیق نمایند و بعد از آن  
 همین مددات مذکور با قوس گاهی استعمال نمایند و این مزاج را در حلیل بول آرند **ص**  
 لعاب بیدار شیر خور را قند و بعد تنقیه بنمایند مزاج را بول آرند **ص** شاخ خرمد  
 ظین لغوه سفید که از نیمه موم کافوری از هر يك یک درم در شیر و افغان تیسست و بیست مثقال  
 حل کرده در حلیل مزاج نمایند **قوس** گاهی بزرگ تخم کرفس را با آنکه از هر يك  
 یک درم مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه مغز بادام شیرین مقشرب السوسن شاسته صمغ عربی  
 دم الاخوی کتید از هر يك ده درم افزون یک درم کوفته بخیه با آب سرشته اقراص سازند و بخور  
 بگشال است و اگر صفر غالب باشد مسهل مفرا بدهند و غذا شده اسفنا آخر که نمک یا  
 دال و جلا و برای نوشیدن این را بکار روند کشش خشک مغز بادام از هر يك یک درم  
 و نیم تخم خربزه سه درم شیر که گاهی یک درم و نیم شیر خشخاش سفید یک درم و ذرق غنبل الغلبه  
 برآورده شست بزوری حل کرده بنوشند **توزیق** پوست خشخاش شاسته رب السوسن  
 افزون بزالبخ یا لیسوساید در حلیل تزریق نمایند و در دست سیر به حرقة البول زائل شود  
 و فضل حسام یا کومیا فی سائید در حلیل تزریق نمایند نیز برای حبس البول بحرست  
 و از جمله امراض مثانه احتباس البول است و آنرا با قوس کلیه یا مثانه و حصا که باشد و علامه  
 و علاج آن در حصا که در باب الحاد ذکر آن گذشت و یا بسبب احتباس یا باشد **معا** آن  
 مسهل و حفته بول آرند و گذاردن پیش در حلیل و نیز سفید می باشد و نطول در کل بلاص

و نیز نرفانده کلی بخشد **معجون و برادر و ساق** سره و که که دای جندی استخسک  
نموده باینم درم فلعل سائید روزی یکدم آنرا یا زیاد که بخورند که در اریل شود مجرب است  
و از جمله امراض مثانه بقطیر البول است و آن حالتی باشد که میان عسر و استرسال است  
و سبب آن اختلاط حار بودی آن صفت بول و حرقت آن و تقدم تناول اغذیه و **قادر**  
حار باشد **معاشیر** تخم خیارین سه مثقال تخم خند و انداختن آن در آب و درم  
و نیم در عرق نعین الثعلب با و در ده شربت نیلوفروش مثقال حل کرده بنوشند و غذای  
السهیل باشد و یا اینکه بقطیر البول بسبب ضعف جرم مثانه و برودت آن باشد **عرق**  
بول و بسفیدی آن و قله عطش و تقدم خوردن ادویه و اغذیه ببارده باشد **معاشیر**  
تخم خیارین شیر زیره سیاه شیر بادیان از هر یک دو درم معجون فنجب الحدید یکدم و نیم  
حل کرده تناول نمایند و از جمله امراض مثانه سلس البول است و آن مرضی است که بول  
بی اراده و وقت آید و سبب آن برودت و فراطره مثانه باشد **معاجیر** اورش کوفی  
و معجون جالینوسی که فکر آن در اوراق قبل گذشت استعمال نمایند و از جمله امراض  
مثانه بول الدم است و سبب آن استرخاء اعضا مثانه است **معان** آن ساق و ملاح  
سلس البول است و بسبب انفجار رگی از رگهای آن که خون افراطی بهر بول آید  
بدون بول خون آید **معافصد** یا سلیق نمایند و بعد از آن این نسخه را استعمال  
کنند **ص** شیر تخم خیارین سه درم لعاب بخرم خجالت لعاب بز قوطونا از هر یک دو درم  
و نیم با قرص بول الدم بخورند **قرص بول الدم** نشاسته مغرور تخم خیار کشید  
کلک و فارسی شک اصلی دم که خون صمغ عربی از هر یک یکدم و کوفته بخته آب خفته  
یا خشک اقراص سازند و استعمال نمایند و غذای الشیر تناول نمایند **قرص**

برای تغییر المیل و سلس البول مفید است **ص** من بخورش مداوم البیض انیسون  
از هر یک یک گرم چندین مرتبه و در هر اجزاء کوفته بخته اقوام سازند و در نیکم مجربند  
**قص** برای بول الدم مجرب است **ص** مغز خرمخو که کثیر انجم خشک است از انجم کنگار  
دم الاخرین کل ارمنی سیما فی البیض کوفته بخته بلعاب بزق طونا سرشته اقوام بر سر آن  
بمنقال است **اقراص** برای بول الدم و قرحه مانند وضعه آتیم عظیم خشک **ص**  
کل ارمنی که مخوم کل قدوسی مهم عربی بر آن نشاسته بوده که حبس بلوط بر آن کرده از هر  
سدرم او قباد و درم هم را کوفته بخته در عساکه الشا الجبل سرشته اقوام سازند و در هر  
ماهی قیچ خشک است یا شیر تخم خیابن بخورند **معجون خبث الحار**  
خبث الحار بدو ریست و فشو بکنند که در سر که خیسانند یا باشند یکشنبه در  
یس خشک کرده کوفته بخته یا سه وزن ادویه غسل مقوم بشند و از هر یک سدرم است  
**معجون** برای سلس البول نافه است **ص** کلنگار فارسی کندا را و بلوط از هر  
پست درم سعد کوفتی که با از هر یک نیم درم را کوفته بخته غسل مصفی وزن  
ادویه بدستور معجون سازند و خورد و درم است **معجون** برای سلس البول مکرر  
تجربه نموده شد **ص** بلوط معشر بریان پانزده درم حروف تخم سدا از هر یک یک گرم  
کدر حبابر جوز بر انبساط سفوف اهلیم اسود از هر یک و درم سعد کوفتی شونیز  
از هر یک سدرم انجیر و لایتنی خشک نیم درم کوفته بخته با غسل مصفی بشند و روز  
منقال بخورند **معجون** برای غسل البول بسیار نافه است **ص** دو قار او و دجینی از هر  
حیثان اسلجی زعفران و اچینی کافور طوس فطر السالون از هر یک سدرم نغسل خشک  
نیم درم چلغوزه می درم ادویه را کوفته بخته یا سه وزن ادویه غسل مصفی مقوم سرشته **معجون**

[illegible]

ما کی بقدر سوراخ احلیل درست کرده و با مقلو است آورده در احلیل گذارند و باقی  
 را بر عانه و اطراف آن بمالند **معده** برای سوزاک مجرب است ص ۱۵۵-۱۵۶  
 ۱۵۵-۱۵۶ نرم پس آیند بقدر یکدم بویک بیالیه عیاست باز بپاشند و سر آب بپاشد  
 نازک محکم بسته شب و روز آسمان بکشد ازین صبر بریم زده همه بنوشند سرخ روز  
 مرغ زایل شود **معده** برای بول الدم نافع و مفید بود ص ۱۵۶-۱۵۷ فم کرفس را یکبار از هر یک  
 متقال نیم خیمه مقشر بود فم شوکران فم حامن بوی افون مغز صنوبر مقشر از قشر زاده  
 سه گرم زعفران بندق مسوی مقشر از هر یک سه گرم و نیم چوب کاج کبریا کرمی بسته بر  
 عدس با عسل مقوم مرشته و فیکدم بخورند **معده** برای سلس البول و کثرت ادرار  
 بول و سیلان منی بسیار نافع است ص ۱۵۷-۱۵۸ کنه های شیمی بیکتقال و نیم پوست حلیله  
 کبابی حلیله سیاه از هر یک و مشقال حلیله آن را بر روغن کاه و پیران غوطه بکشد چندی  
 دو مشقال جفت بلوط قشای کند از هر یک نیم مشقال بشود آنچه حلیله آن از هر یک جدا  
 متقال خصیه الثعلب مداری بیکتقال گرفته پیچیده آن بشویند غورال و درم با گلان و درم  
 فم فوج شش و درم شربت چندل و درم بنوشند **معده** برای قروح مثانه و قروح  
 احلیل و حرقت البول بسیار مجرب است ص ۱۵۸-۱۵۹ زرد و زردیای کرمانی محرق و با مغسول از طیار  
 محرق سفید آفتاب شسته کلان آراسی کل از منی مغسول موی سر آدمی سوخته پوست گاو  
 سوخته کند را بپوشد و ای همه کوته پیچیده یا آن کستین بپزند سرشته فستقهای باریک موافق  
 سوراخ احلیل درست کنند و بدستور ترکیب ماقبل استعمال نمایند که در تحریر شده است  
**معده** برای حرقت البول عیاست نافع است ص ۱۵۹-۱۶۰ معروف چند وانه لعاب زرد قطونا متیان  
 ایمن سفید فم مرغ و روغن کدو شیرین آمیزه و در صبح چشمانه در احلیل بچکانند **معده**

برای حبس البول نافه است **ص** تخم هلیون سی مثقال در ده دانه دانه آب بخوشا نشسته تا بپزد  
بسر خوب صاف بکند و با قند سفید قوام آورد و در ده دانه دانه سرکه بخورد **مراقبه** برای فوج  
مخاره بول که سوزاک باشد مجرب است **ص** سه سار سه ۵۰۰ محرق سه مثقال آبجو  
در سرکه نسازد و با تخم آن آب سرد بکشد که در ده دانه دانه سرکه بخورد و در ده دانه دانه سرکه بخورد

نرمی

بایند **مراقبه** برای سوزاک مجرب است **ص** سه سار سه ۵۰۰ محرق یک گرم  
بپزد و در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد که در ده دانه دانه سرکه بخورد  
که دارند و در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد که در ده دانه دانه سرکه بخورد  
و در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد که در ده دانه دانه سرکه بخورد

علق

در لعل ترقی نمایند **ترقی** برای فوج احلیل و سوزش بول نافه است **ص**  
سبب آنکه در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد که در ده دانه دانه سرکه بخورد  
و بوقت حاجت بکشد از آن آب شیرین فخر حل کرده در لعل در ده دانه دانه سرکه بخورد  
**ترقی** برای فوج مجرای بول و خرقه آن بغایت نافه است **ص** سیاه ایض  
مغز خرد شده و بخار و کوی شیرین دم که در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد  
باشیرین آن مکرر بخورد و در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد

است **ص** پوست هلیله در پوست بلیله هلیله سیاه که در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد  
که از قرحا مانده و سبب خفص هندی که در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد  
که از قرحا مانده و سبب خفص هندی که در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد  
**ترقی** برای سوزاک مجرب است **ص** خفص هندی که در ده دانه دانه سرکه بخورد و با تخم آن آب سرد بکشد  
سوز خفص آنکه بالعلاب بزرگ و نازک ترقی نمایند **ترقی** برای جود و قود

ی بول که از سبب تشنگ باشد مفید در **ص** چو یحیی اعلی برادر کرده طیار  
در لیم از هر يك بمشقال هلیله کالی آمله منقح لیل از هر يك شش مشقال هلیله از یکی  
ع مشقال نیم زیاده که مانی یک در نیم قوسای حندی کافور قیصری از هر ایک یک  
اونتر و کافور و بلبل شیر بانوم سوده و بانی ادویه و انجیر کوب که در هر آب شیب نجیسانند  
در آب صافی آنرا در موی نمایند و در سحر و ربه استعمال کنند بجز الله در و سینه و شفا  
در **سِفوف** برای سلس البول و بول الدم مجرب است **ص** هلیله از اربعه  
بوسه هر که نجیسانند خشک کرده بریان نموده سنگ کنند و خبلاس معانی که آشوب  
نویک نصف وزن هر يك تخم کاهونج و الیه نیم کثیر از هر يك ربع وزن سائید  
بوف سازند و روز دو مشقال بخورند **سِفوف** برای سلس البول و عذرا نزل  
یاجوب است **ص** خبلاس یکون کردن ربع جزو مغز است و بوزن هندی و جزو کوفته  
روز شش مشقال نیم و شام بخورند **سِفوف** خبلاس برای بول اطفال در روان  
مجرب است **ص** خبلاس زیره مدبر بالیسو کوفته بخیخته و روز نیمه و نیم بخورند **ص**  
روای اسیای بول که ازادر بود **ص** خبث الجند بقدر غمفوت تا هفت روز  
با آب کنند و نجیسانند و هر روز آب کنند تا کوفته انداخته تا که بکنار پس انداخته  
غوره و در تابه آهنی بریان نموده سحیح بلوغ نمایند و تخم سپندان سفید یکون تخم جوی  
تخم کرفس تخم ترب تخم کندا تخم کدو تخم سار جلیل از هر يك ربع جزو کوفته بخیخته با آب  
سرشته جویا ساند بقد و تخم خوراک پانزده عد است **حبوب** برای توبه بخاری  
بول و مثانه را از بیم پاك سازد **ص** مغزندق مغز بسته مغز بادام شیرین مغز جوز  
مغز جدارین مغز تخم کدوی مغز تخم هندوانه مغز جلیب تخم خشخاش نشاسته تخم طر



۲۳۱  
 نیم جباری رب السوس کل ارضی معوج جلتی و دو قیاریا نه نیم کرم ابرویک دورم اوق  
 را کو فنیخته بلعاب نه کمان سرشته سبک در خور اید شفا **ضماد** برای بول اندام  
 نیم سبک کند **ص** کل ارضی کل شقوق صغری نیم خور و سبک اید اکل سرخ کلان اوی  
 شام کوزن سوخته عصاره لحیة النیس از هر یک و درم هاروی سبز یکم با آب مود  
 ساینده و بر عانه و اطراف قضیبه ماد نمایند **ضماد** برای عسر البول و تقطیر آن نادر است  
**ص** کند عصاره حلیة النیس کدن از هر یک و درم ایاچا چو ادرم ماری سبز یکم  
 نیم خور با آب مود سرشته بر عانه نماید مفید بود **قتیل** برای حرکات مبرود  
 و همدی سوزا اید نامند **ص** صبر سقوی و درم شیر خشت نیم درم عطران  
 در قی کوفته نیمه بلعاب روانه سرشته قتیله سازند و یک قتیله در اجلیل بکازند  
 و هر که بر آید بار قتیله بکازند در تمام روز و شب نیم شش قتیله بکازند و هر که  
 قتیله اخشت که در بلعاب بزدانند و بکازند **فصل سوم معد**  
 انچه المرأی آن در جست و آن را سبب مختلفه عارض میشود از دیار و احوال آن واقف  
 و عمل سرانسیف و اروغ و روش و حرکت و جمع و ازیاد آن بعد هضم طعام **معد**  
 اول تکلیف در سبوس کند و غلظت و خلوع و وفات کردن و خروج از جوارش کونی  
 باشد و زیاده کرمانی و یا بقهائی در عرق با دیان بقدر و درم استعمال نمایند  
 و هر که و جمع معد از خلط صغیر او باشد **معد** شیان و تلخ و درم و خروج صغیر او  
 و غلظت و سبک شدن آن بعد طعام **معد** قی کردن در آب گرم و سکنجبین نمایند  
 و هر که درخ را ازل نشود پس سهول صغیر دهند و غلظت فلوس از هر یک نیم قیله  
 شیر خشت کل قند آقبایی و روغن بادام بقدر حاجت بنوشند و هر که و جمع **معد**

بسبب بلغم باشد **ع** آن قله اشتها و قله عطش و قله یون درین وسیله در طبع  
 و محسوس شد ثقلت در بدن **مع** قه قه و راجوشانده صاف کرده در آب می کند  
 تا معدن خوب شود و اگر در رائل نشاند این مسؤل یاد دهند **ص** **تیرید**  
 بیکبار از هر یک دو درم سناملکی سه مثقال سفیاج قستی زنجبیل از هر یک یک درم  
 پوسیا و شان سه درم موز هست **ع** انجیر و کایه سفید و عرق بادیان چوشانده  
 صافی کرده فلوسر پنجه درم داخل کرده یک درم بادام اضنه غوره بنوشند و بعد  
 جوارش جالینوس یا جوارش کمی که ذکر آن گذشت استعمال نمایند **جوارش**  
 حالینوس را چینی سلیمه سنبل الطیب قونفل خولنج کن زنجبیل بعد کوفی فلفل  
 دار فلفل و بلبلان اسارون قسط مجری قصه الذریه تخم مور از هر یک دو درم  
 زعفران یک درم مصطکی روی پنجه درم قند سفید بوزن ادویه و در قه پیراویه  
 را کوفته پیخته با آن بشینند و برای صفراوی جوارش انارین مفید است **ص** آن آب  
 الماشیرین رب انار قرش از هر یک دو انار پوست بیرون پسته و درم عوج خام کشمش  
 و در از هر یک یک درم مصطکی پوست ترنج زرد و قله طباشیر سفید از هر یک دو درم  
 با قند سفید یک انار و نیم سرکه انگری نیم انار بدست و جوارش سارند و جودین غافل  
 برای در معدن پوسیا مفید است **ط** **قسط** پنجه درم کوفته تیره آنرا بر آورده بایک  
 توله سبلی یا شامند برای ریاح معدن مافع است **و** **م** **المعدن** از امراض  
 آنست و آن نیاز به فساد و غلبه خروشت اگر از صفر بود **ع** هر دو سوزش و در **مع**  
 و ظهر و درم در موضع معدن و ملاوت حی و قی و عظم نبض و عطش و عدم اشتها  
**ص** **مع** فصد با سلق نمایند و اگر فاقه نشو مسؤل دهند **ص** فلوسر خیار شنبلیله

در عرق غلبه باروغن باد لم و لعاب بز قطن و نابوشیدن و بعد از تنقیه غلبه  
سبز عرق با دیکل سائید و بعد صاف نمایند و غذا با ماء الشعیر است و اگر در دم  
و اینها را قهصید است و ماء العسل بدین دهند و بعد از تنقیه و اهای اند ما آن مثل در  
کهنه ها دهند **ص** کهنه باد و در دم کنند و یک گرم از خون نیم گرم کوفته بخند و سر سارند  
و یکار بزند **قرص ثور با نرگس** یک گرم که خون آمدن از شکم بند سازد **ص**  
کهنه های شمع می فرارید با سفید نیم خورده سیبک از هریک نیم گرم شانه بزرگ می سوخته پوست  
نیم گرم سوخته صغری از هریک سه گرم نیم خشکی آن سفید سیبک کشنیر خشک  
بریان از هریک شیش گرم و درم سوخته بزرگ از هریک و درم لعاب بر قطن  
اقراص سازند و هرگاه که درم معد از بلغم باشند هم سقوط است و در غایت و دهن  
و بدون تپه ملائم و انتفاخ معد و سوخته **معاق** تنقیه بلغم را می آید اصول عملند  
پس مسؤل دهند **ص** شحم حنظل نیم نایل غاریقون قنطاریون دققی البیس و لوس  
کلفتند بروغن باد ام در ماء اصول بدین دهند و بعد از تنقیه غذای که در دم سوداوری که  
متعاقب بیان آن خواهد شد با اضافه سنبل الطیب صاف نمایند و این **ضمادات**  
را نیز استعمال نمایند **ص** بنفشه درم سنبل الطیب صغری از هریک سه گرم کلستر  
میخند و قصب الذریره از خمر سعد کوفی از هریک و درم حلبه بستر درم کل حطی  
کل با بون در جو از هریک و درم حمه کومید با لعاب بز که آن سه شنبه درم معد آنها  
نماید و یکس بیشتر جای درم را اول بروغن ناردین طلا نمایند **ضماد** او را صلب بعد  
از تحلیل کنند **ص** شب بیانی حلبه کل حطی سفید معطکی کوبند از هریک میخند و درم  
سعد کوفی قصب الذریره از خمر از هریک و درم کوفته بخند و غن با کوبه باد و درم

موم سفید در دم که آخته ادویه را بپوشند و بر موم معدنه غایند **ضماد** در تمام  
 بلغمی را نافه است **ص** جعد پنجه در انستین و نیز در سنبل الطیب از هر یک سه  
 درم و نیم کنند سه درم بنفشه خطمی شش درم بیه مرغانی بیه ده دجا سه از هر یک و غنچه دم  
 موم سفید پانزده درم موم و شحمات که آخته ادویه را کوفته بپخته پسر شدند و بر دم  
 غنچه غایند و یا اینکه در موم از فساد سودا باشد آن افکار در دیه و سختی موضع و تیرگی  
 رنگ صورت و خشکی در خون و عقوصت آن را که سودا احتراقی بود قصد با سلبی  
 و استعمال ماء الجبن نمایند پس این ضماد را بکار برند **ص** فقم کمان نیم کنو حنظل  
 حلبه یا لیتو کوفته با عصا و بادیان سبز سرشته ضماد غایند و غذا در امراض سوزاویه  
 و بلغمی شور یاکی بطریق فقط باشد و در جمیع اقسام اگر قوی بکشد به قواست که مواجیه  
 معدنی آید **نفسه المعدل** از جمله امراض آنست و آن یا از سوزاویه یا از سادیه  
 در معدنه حادث شود که هر چه تناول کند بسبب برودت بطرف ریاح مستقیل شود  
 و یا از استعمال اغذیه نفاخته مثل الوبیا و باقلا و غیره که ریاح پدید آید و بسبب خلط  
 سوزاوی و یا صفراوی و یا بلغمی که در معدنه مجتمع شود و بسبب حرارت معدنه و یا از آن  
 پیدا شود و هر که کثرت اخلاط نماید ادویه کاسر الوبیا استعمال نمایند و اگر  
 اخلاط در یافت نشود و نفخه مرقی نباشد سهول دهند پس ادویه کاسر الوبیا استعمال  
 نمایند و غذا تخم حباب بازیه بخورند و از حوانات و لبنیات و اطعمه غلیظه نفاخته احتیاج  
 نمایند **حرقه للمعدنه** از جمله امراض معدنه است و این سوزش را از سوزاویه  
 حار معدنه عارض شود که علاج آنرا عبودات نمایند و یا بسبب خلط حار در معدنه و در  
 آن تلخی در دهان و التهاب حرمت معدنه بودن و تناول طعام تخفیف یابد **مع**

اگر از اجده بخون نود قصد باسلیق و اخراج صفراء بمشعل واستعمال نشیند اگر بعد از منبه  
معد عمل آید و گاهی حرقت معد از سوزاء مختلر معد و در آن روز سوزاء در قی برای  
و خیالات فاسد **طبع برای** و نرم معد و جگر مفید و در **ص** عصا و زرد شک  
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار از هر یک سه درهم کل بر سر منور و زنجبین از هر یک شش درهم  
طبا کشید و با السون تخم کشوت سنبل الطیب تخم کاسنی مصطکی عصا و عفات از مغز  
زرد و جینی از هر یک دو درهم زعفران یک درهم کوفته بخیته با آب زنجبین اقراص سازند  
**طبع برای** در معد که بعد طعام حادث شود مفید **ص** تخم کرفس انیسون  
افستین از هر یک پنج درهم فلفل چند پند سبز از هر یک دو درهم سلینج یک درهم کوفته بخیته  
با آب اقراص سازند و استعمال نمایند **طبع برای** قوت معد مفید و نافع است  
**ص** ناخو از انیسون کر و یا حلیل سیاه که نقطه از هر یک دو درهم مصطکی بروی سه درهم  
صربوطی بوزن جمیع ادویه کوفته بخیته با آب و عفات از هر یک سه درهم و یک درهم بخیته  
**طبع برای** رفع زکام و در معد مجرب است **ص** تخم کرفس ناخو از مسای  
با هم وزن آن قدر مفید کوفته سفوف سازند و بعد از غذا آرد یا بخورند **طبع**  
برای تقویت معد و بیمارهای باطن مجرب است **ص** پوست ترنجبر و جندی  
قوتل کبابینی قانده خیر و از هر یک پنج درهم نارسک انیسون تخم کرفس افیون چند  
از هر یک سه درهم عنبر اشهب یا منتقال عنبر و برون یا سنبل یک از آن دو باون داخل کنند  
و امویه را با غسل شستند آرد بعد و موا استعمال کنند خوراک و در دست **طبع**  
برای تقویت معد و هضم طعام مجرب است **ص** قوتل سه درهم قانده یک از و درم و قمار  
پنج درهم زعفران یا منتقال سنبل الطیب و دو درهم مصطکی بروی بسیار از هر یک سه

جوزیه افروخته الطیب از هر یک دو درم بیست فندک و سرخ نیم درم تخمیل یک درم نبات دو درم  
 ادویه کوفته نیمه باغیه نبات مقوم یا میزند و جوارش را تب نمایند **ملعده** برای غلبه  
 ریه معدّه هضم است **ص** حلیه کبوتر کوس و نوینا و کوه را بکوبد و آب غلغله بپزد و بر  
 یا سندان و دریاچه دستیم گرم غصه مکر بر معدّه نگیند نمایند **ملعده** برای تقویت معدّه  
 و مخ و باد های آرد و سازه **ص** عرق قماری خام غنچه کل سرخ منزه و از هر یک یک درم  
 بسبب کوفته نقل از هر یک نیم درم شکر سفید بقدر حاجت بکباب سوز که ادویه کوفته نیمه سرخ  
 بکوبه تناول نمایند **ملعده** برای دفع درد معدّه یا در مجرب است **ص** دارش **ص** ان  
 دو مثقال هر دو خوب بخوشاند با آب توت اما که کوبیده شود این **ضماد** را بکار بند  
**ص** آرد جو و آب مورد سائید و مکر بر معدّه ضما د نمایند **ضماد** برای جوشانده  
 بسیار نافه است **ص** عرق هند آمله کلباس بیک مورد پوست سفرجل پوست بکل سرخ  
 قصبه اندر بره مندلین کوفته نیمه بکباب سرشته و بر معدّه ضما د نمایند **معجون عشبیه**  
 برای ضعف معدّه و ضعف قوت حافظه نام بود که بسبب رطوبت باشد مجرب دانسته اند **ص**  
 عشبیه مغربی پنجاه مثقال دارچینی سیلخه از هر یک پنج مثقال دارچیل تخمیل قونقل زعفران  
 دانه فلفل کبار از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه تقویم آورده ادویه کوفته نیمه  
 با آب بشنند و بداند خوراک چه باشد مثقال با کلاب میوه و شام بخورند **معجون** میوه و ضعف معدّه  
 بسیار سودمند است و مجرب است **ص** یا قوت سرخ لعل مرارید ناسفته هر جان که برای شعی  
 عقیق سرخ از هر یک دو مثقال کاج و مغسل اجزا و صنی از هر یک یک درم و نیم مویان کافور  
 مشک از هر یک نیم درم جد و از تحفه غیر اشوب برشته و قوی طلاء نقره **ص** عینین است  
 حلیه کابلی کل کا و زبان فرو نمیشد مندلین طلا شیر سفید از هر یک دو درم برک کا و زبان و ق

کلی مرز باد و بخیر بود و در غیر عرق مشک العصاره و قند و زعفران و اسباب مجرب و با فاکه کبار و قنده  
از هر يك سه درم داشته باشد و در هفت مجرای قند و قند الطیب و زعفران و مصطکی از هر يك  
دو درم پوست نوزاد پوست بیرون بسته و تخم فلفل مشک و اجوی و بنفشه و کشمش خشک و در تخم  
برک و یحان از هر يك یک درم شیر آمل و مغزی آتش شک به ششین آب انار و زرش و شیرین آسب  
از هر یک بیست مثقال ملاط عرق بید مشک عرق گاو زبان از هر يك چهار مثقال نبات  
سفید نصف وزن او و در غسل الحامض و قند و عسل و ادویه مجموع ادویه را کوفته و پیچیده و چهار مثقال  
بسیار است و بسیار است و عسل را کوفته با آب بوا که بخواهد از او درین دستور معجون سازند تا جوش  
بشود و در آن جوی که از این در و زنی و کد هم نادر درم بخورند **معجون** برای تقویت معده  
نظری ندارد **حص** پوست هلیل از در پوست هلیل کالی هلیل سیاه پوست هلیل الکله مغزی  
از هر يك بیست مثقال و چند تخم زنجبیل از هر يك بیست مثقال فلفل حار و فلفل از هر يك سه  
مثقال کوفته و پیچیده و روغن بادام شیرین چوب غصه با سه درم و در عسل مجرب سازند **فصل**  
**چهارم مفاسل** این در فاسل است که در مفاسل بدن انسان در عارض و درین اگر این در  
در مفاسل قد و درین مثل کعب و اصابع و در این با هم باشند که اگر از فقر و گوشت و هر که در مفاسل  
و اگر باشد در این قضا و زکدن که از او جرم الودع باشند و هر که از فقر و عجز و زکدن و عند باشد  
زنان را بار بار و اگر عواجز کند از عرق النساء گوشت و این را درام باشد و درام دیگر کاخی بخورند  
و سبب او جرم آن ضعف مفاسل و انتصاب مواد و کتب آن بود و این مواد با سبب خون و سبب  
مغز و یا سبب بلغم و یا سبب سودا و بود و لیکن اگر این در از غلبه خون و بلغم عارض شود  
و از مغز بسیار و از این روغن است و اگر مفاسل را سبب اصلا چیزی باشد که از آن اعتدال مفاسل  
گویند ملاک جمع یا اعتدال از خود نیست **ع** آن سرخ و موضع و زمان و انتفاخ و سرخی نادره

و در نیمه **مع** اول فصد اسلیق از جانب مخالف موازی و در نالی نشو پس از هر دو طرف.

فصد یکدیگر پس این ترکیب ارجح از **ص** خسک تخم خربزه از هر یک و در مثقال نیم تخم کاسنی  
سه مثقال حسب التعلیل و درم تخمیل نیم درم سوسنجان شیرین یک گرم کلقتند و در توبه جوین و در

صاف که میخورند و با همین اجزاء و در سهول و درم قلوس شیر خشک و تخمیل و درم بادام  
و غذا آب قلیله با جلا و در هر یک که متعاقب فصد در آب گرم و غش و سکنجبین فی کتد  
پس در خوردن منضبط و مسهل شرم کتد و هر که مواد غالب باشد با این نیمه استعمال نمایند

**ص** نریزه کرمانی سوزنجان نرم که سید میخورند و متعاقب آن شیر بخیارین به مثقال شیر تخم خربزه

شیر تخم خسک از هر یک و درم و نیم در عرق غلبه و درم شربت بنوری و در مثقال  
حل کرده بنوشند و در روز چهارم مسهل برهند و بعد از تنقید و فصد این صاف را بعمل آرند

**ص** صندلین از هر یک یک گرم و نیم سوزنجان یک گرم در آب غلبه بر و قدری

سرکه سوده شیر گرم صاف نمایند و اگر تب باین مزاج بوده باشد معالجته بر عیالین این مزاج است

**ط** طبع بر بیدان سوزنجان تلخ از هر یک یک گرم و نیم با کلاب شیر گرم صاف نمایند و اگر مزاج

بلغمی باشد آن عدم التهاب و عدم درم و سفیدی رنگ و قاروره و خوش شدن از سینه

**مع** معنیقات بلغم فی کتد **ص** اصل السوسن مغز تخم خربزه از هر یک و درم تخم شبت تخم

ترسیا از هر یک یک گرم و نیم صاف کرده بنوشند و بعد یاک لحقی کتد پس منضبط و مسهل کرده

**ص** مغز تخم خربزه پرسیا و شان از هر یک سه درم مویز یا توده دانه انجیر سفید و دانه بی هفت

دانه پنجم با دانه غلبه یک گرم و دانه زبان از هر یک و درم اسطوخودوس ارسا سوسنجان شیرین

از هر یک یک گرم و نیم و فایکد نیم تخمیل نیم درم در عرق کافور زبان و عرق غلبه و در مثقال  
کلقتند شربت بنوری از هر یک شش مثقال حل کرده بنوشند و بعد از نصف مواد از دریافت



به سهولت دهند و با همین اجزاء و در سنگی سه مثقال زین محوت و درم و نیم نخیل اکدم  
اندر مالید صاف کرده فلوین غارین و روغن بادلم اضافت کرده بنوشند و غذا فایده بسیار  
به سهولت سوم پاش شب باقیانند محلی یا هر یک به بلع با دیان بلع نمایند و صبر آن  
هل بخزند و بعد از تقیه این سفوف را استعمال کنند **ص** سنگی هلیک یا لی هریک  
درم سو فغان شیرین درم تری سفید مجروح و درم زعفران یک درم با یک کوفته  
هذ در میان بقدر سه مثقال با آب بخورند تا ده روز استعمال کنند و غذا تسلیا فایده  
و حلا و و هرگاه نخیل تازه بگویند و بپزند و با آب کوشند و بخورند و درم مفاسل  
را بنفشه بود **ط** سنگی درم سائیده و با عسل آمیخته صبر ناستا اول نماید تا نصف  
روز و است کنند بجهت اوجام مفاسل **ط** برای اوجام مفاسل مفید بود **ص**  
مومیانی و طایک بار و روغن درم حل کرده با فدی آرد با فلا به جای و درم ضاد فایده **ط**  
رای درم مفاسل از موده است **ص** سفوف شقیل را با روغن **ط** حوضه شایسته  
نابیم سوخت کرده پس بر مفاسل موجود ضاد نمایند **ط** برای اوجام مفاسل مفید بود  
**ص** غارین و روغن اسارون فرح مانا بسد سنا تخم سدا و فو و روغن خشک  
از هر یک یک کوفته را درند طول تخم کرفس ناخواه فرغ از هر یک و او فیه چنطیا با استن اویه  
سنبل الیب هر یکی پودینه کوه فطر السالین از هر یک دو اویه قسط طم سلجی فراسیون  
از هر یک سه اویه کاذر و پس کافیطوس اسفود و بون از هر یک هشت و قید او بر را  
کوفته بجهت با سه چندان عسل مرشته معجون سازند و خوراک از سه مثقال تا دو درم **ط**  
برای اوجام مفاسل از مده مجرب است **ص** موم سفید هفتاد و نیم درم علك سی  
شش مثقال اینها را در یک کرچه با گهی آتش بکن آرند تا منعم و موم حل شود پس صاف نموده

صفت درخت بسته دوازده متقال <sup>۲۵۰</sup> و دوازده متقال کوفته بجهت بار و بر مذكور  
داخل کنند و خوب بر هم زنند تا مثل در هم شود پس بر مفاصل موجوده چنان نمایند **ص**  
رای او جاع مفاصل بلغمی سوداوی باقم بود **ص** عشاء بیدار است از هر يك سی  
یوست بخ کاسنی بحر بادیان از هر يك ده درهم کاسنی باز یا نه از هر يك پنج درهم سوسن  
نقره سه درهم بیکوب کرده بایک کس آب میجو شاستند و صاف کنند و هر صبح سه سی درم از آن یاد  
درم کافور برشند **طعمه** برای انواع و جمع مفاصل مفید بود **ص** خطی اکلیل الله  
از هر يك ده درهم استوجا و شیر مقل از هر يك پنج درهم بیه کرده و مغز ساق کاه و زرد  
کاویش از هر يك پنج درهم موم سه درهم روغن شبت و روغن سدا از هر يك پنج درهم سرکه  
قدح همه را در هم آمیخته مانند بر هم بپاژند و فساد نمایند **طعمه** برای اوجام مفاصل نادر  
است **ص** تخم نارنج بقدر حاجت معطر کرده با خمیر آن نبات سفید کوفته با عرق  
لها سرشته حب کنند و با سفوف روز یکدم بخورند **طعمه** برای قجم مفاصل نافع است  
**ص** خطی ریشه خطی سی و شش متقال بزرگ کتان مجلبه یا زعفران از هر يك بیست و چهار  
متقال گوید که در چهار يك آب با آتش ملایم یکشنبه و روز میجو شاستند تا مثل بر هم بشود  
پس قدی روغن زیت داخل کنند و میجو شاستند و بکار برند **طعمه** بحوث مفاصل و درد  
اعضاء مجرب است **ص** جفا خطانی مقل از هر یک با شیر کنند و بارز است و حلیت است  
زیندادرز و بارز از هر يك سه متقال قسط تلخ برك حنا سعد کوفه مافوقه از هر يك  
بحر متقال حب العار و سنجان از هر يك و متقال مسکون رقی یک قالیب و روغن کل سرخ و روغن زیتون  
روغن بابونه از هر يك ده متقال پیه زعفران و متقال آب لیمو بیست متقال زیتون مقول  
متقال موم زرد بیست متقال علی الزهر موم یکداخته باقی اضافه کرده محورت میجو شاستند

دروغ را صاف کرد و بکار آورد **ملعب** برای جمع متغایرانی نظیر است **ص** ستم برای ستمی  
 ترین سفید مدبر از هر يك هفت درم و نیم و ارجی لوله منقحی بسیار بر منگی روی تو فلز جوز و  
 از هر يك چهار درم و نیم فلز سیاه تجیل از هر يك چهار درم و دو درم و کوفه بخت باس چند  
 عمل اندر شدند و در این است **ملعب** برای او چشم مفصل است **ص**  
 و نیست هلیله در پوست هلیله کالی هلیله سیاه است بلبله آله منقحی از هر يك نیم متقال  
 بر منقحی است درم غار بقربا سفید سورجیان مصر از هر يك دو متقال اصل الطیب  
 لاسون زعفران حلیله کوفه بخت از ارجی مصطکی سلیمه اقمی است و خود درم و نیم کل سرخ  
 متروم که ای از هر يك یک درم و کوفه بخت دروغ با دام سرشته می جرم با غسل مصغی در  
 او و بجز سارون و رسته درم از این حبساخته بود و بخت بخت خواب و بخت **ملعب**  
 برای او جام مفصل از هر يك طبه مفید بود **ص** تخم بر اینچین نقد ماحکمت و از هر يك بران  
 کرد و همشتر نمایند و کوبند و آب بلخ دهند تا اینکه دهند آن تمام مریب این دکن از الحظه  
 بلخ ببرد آتش ز طرفی بکن از دنا و بکر کف بنار و پس از آن کف را در دینی بکر کن از دنا و آتش  
 ملازم با بجز شد تا تمام است آن برود و دروغ بماند که دهن عبارت از همین است و شیشه  
 که در آفتاب بگذارد پس بکار برند **ملعب** برای او جام مفصل نالمر است **ص**  
 خال الحلیله است متقال سدا مصطکی قسطین سور سادی الوزن کوبند و در شیش درون  
 آن آب بنجیسانند پس بچوبشاند تا ریم آن بماند صاف شود و بوزن آن دروغ کجور ناز و دخط  
 با دمیو بماند تا آب بسوزد پس بکار برند **ملعب** برای جمع مفصل است **ص** سورجیان  
 مصر سفید و آب از هر يك یک درم و نیم که مایه ارجی صغیر فارسی نراوند مدح و بجز نجیبا  
 بران کز و ملو الخطا طبع از هر يك یک درم و کوفه بخت ناز و دخط



پوست بیرون بسته بده از پی از هر یک دو مثقال ادویه را گرفته بپخته با سه چندان غسل کنند  
و بعد دو ماه روز و دو مثقال بخورند **معجون** برای اوجام مفصل مفید بود **ص** قرفه  
کبابه تصبکی فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل ثعلب مصر قو قفل از هر یک یک مثقال مغز ناخچیل  
مغشش دو مثقال ادویه را گرفته بپخته با سه وزن ادویه غسل بقوام آرد و شش شند و در کوزه بکشد  
چیز بزرگ و نیم مثقال زعفران با کلاب سوده امانه که در دیک را از آب لای آتش فرو آرند و دوزی  
یک مثقال بخورند **معجون** بجهت جرم مفصل سیاه فلفل است **ص** سوزنجان ده درم  
سناکی پنجم درم ترب سفید مدبره درم سارون زنجبیل زیره که گمانی دار فلفل از هر یک نیم  
کوفته بپخته بجعل بشند و روز و دو مثقال بخورند **معجون** بجهت جرم مفصل سیاه فلفل است **ص** سوزنجان ده درم  
مقعد حروچ آنست و خورج مقعد و دو نوع است **نوع اول** این که بسبب دمام  
حار و شوم تب و سوزش و وجع و التهاب **معجون** ابتدا ده فصد با سلیق نمایند و این  
هرم را بکار برند **ص** سفید آبر سفید تخم مرغ با روغن کل آمیخته در همان سر خوب صلایه  
بکشد و بوزن ملا سازند و اگر وجع بوده باشد فدی اقیون امانه غایتین این نسخه را بشوند  
**ص** تخم ریحان تخم قطونا مسای با شست نیلوفر بنوشند برای تعدیل مزاج مفید  
بود و در استنجا اولین ادویه را بکار برند **ص** الکلیل اللزک سه مثقال کل خطمی شش  
مثقال ورق تنب سه مثقال ثعلب دوم درم آب جوش غوطه صاف که در آب  
استنجا استعمال کنند و استعمال قابضات نیز که درم است تا دیگر بیرون نیاید و غن  
هشتمه سفقا لوز و دو مقعد نماید که فائده عظیم بخشد و روغن شبت با روغن  
بابونه در موم که آخته بر مقعد نمایند که ورم را نرم و ملائم سازد **نوع دوم**  
بسبب استرخا و مقعد سرخ بود **ص** آن مقعد با ساقی اندرون و در آب بپزند

معاً عدس کلنا و فارسی عقیص از هر یک نیم گرم سائیده بودی بپنجه آلوده و بر مقعد  
 گذارند که فائده کلی بخشد و از جلد و ارض مقعد شقاق آنست **معاً** بایک درهم زعفران  
 و کبریات و اطلیه و غیره معالجه نمایند و از کوفت پر هین کنند **معاً** برای خورج مقعد مجرب  
**ص** پوست سفید صلب بپخته با پوست و برگ درخت آن جوش داده در آن آب مقعد را  
 دو سه مرتبه بطول دهند **معاً** برای شقاق مقعد فواید شود **ص** پیچ در پیچ  
 باد و وزن آن بزرگ مورد سوزاننده در شقاق مقعد بیکند **معاً** برای ورم و شقاق  
 مقعد نافه است **ص** کل از می شاد فخر مغسول عصاره الحیة التیس از هر یک سدرم  
 افون نیم گرم سفید کاه و رزم زعفران یکم و بوی بنفشه یکم و بوی درم موم سفید یکم و رزم  
 موم را با روغن کاه خفته ادویه را کوفته بخیخه مزوج سازند و با ده درم شیر خنجر داخل کرده در  
 حاوانیک بمالند تا مثل مرهم بشود پس بر دهن مقعد طلا کنند **معاً** برای خورج مقعد  
 بغایت مجربست **ص** آب بیک بنفشه یکم با نالت و زن شکر داخل کرده بنوشند  
**معاً** جهت استرحای مقعد مجربست **ص** جفت بلوط قنار کنند و شیر محرق کنند  
 محرق مرد اسهال اقلیمیای نقره مسای نیم سوه بر مقعد پاشند **معاً** برای شقاق  
 مقعد نافه است و طبیعت را نرم کند **ص** پوست هلیله زرد پوست هلیله کاه با میقل از روغن  
 از هر یک ده درم کنند اینچیز درم انجیری عدد در آب بپزند تا بمهر آشی صاف کرده بدارند  
 و دفعات بنوشند فائده کلی بخشد **معاً** جهت ورم مقعد نافه است **ص**  
 مقلد و آرده درم در آب بزرگ فنج خشک که بپزند گسبنا لونا مندر جل غمزه زنیاد ویند چو  
 فیزه کرمانی کل با بونه اکلبل الملائک خیاری از هر یک قدر مسای کوفته بخیخه با آب آن شست  
 ضماد نمایند و صبر با آب گرم بشویند **معاً** بر روز مقعد را بسیار نافه و مفید **ص**

بر سر خنجر من می از هر يك ربع دلالت مقل از قریك نجر كوفته بخیه آب صمغ  
 اگر كه در روز نهم متعاقب آن آب يك بار شك و آب كند تا آب خورده بنوشند **ضیاد**  
 نام مقعد و شقاق آن **ص** استخوان سگ سوخته اگر سر آن باشد بهتر است بود  
 برای مرد در آب شیر شوی نموده و خوب بر هم زده تا مثل ابرو بشود بر مقعد مگر طلا نمایند  
**باد** برای شقاق مقعد و در آن مفید **ص** موم سفید و درم و نیم روغن گل سرخ  
 درم سفید آملی و درم مرزاسنك سفید كرده سه درم نشاسته این را از هر يك يك درم  
 بر صغری بنهند نام سفیده تخم مرغ بکند و او را كوفته با سفید تخم بپزند و بر مقعد  
 بپاشند طلا نمایند **طلای** برای شقاق مقعد و درم آن نافع است **ص**  
 و اگر زین یک درم مرزاسنك مقل از قریك از هر يك یک درم روغن بنفشه روغن گل سرخ  
 غریبان کا و موم سفید آب برآه کشین تازه از هر يك یک درم بدستور هم سازند بر مقعد  
 اند **طلای** برای شقاق مقعد و نیز نجربست **ص** موم و روغن کچنر وید بپاشند  
 و بر کوهان شتر مقل از قریك از هر يك بقدر حاجت بدستور موم سازند و بر مقعد طلا  
 نمایند **ضیاد** برای درم مقعد و درم آن مفید و نافع بود **ص** سیاه را در روغن گل  
 بنجیه بریان نمایند و هرگاه که سرخ بشود کوبید شیر کرم بر مقعد ضیاد نمایند **ضیاد** برای درم  
 مقعد نجربست **ص** مرزاسنك پنجه درم نشاسته شست درم سفید موم زرد روغن  
 گا و از هر يك هشت مثقال وید بطهفت درم روغن کچنر بقدر حاجت بدستور موم هم  
 ساخته و بر مقعد ضیاد نمایند **ضیاد** برای ادرام مقعد مفید بود **ص** سندل  
 بقدر ضرورت سوره بار روغن زیتون یا روغن تخم کتان يك و نیم وزن آن با آتش ملایم تا مبد  
 نجرب نمایند و بر مقعد کاوی بکار نمایند و بکند عشاء زن آن حامل زرسد که باعث اسقاط

حین کرد **ضماد** برای شفا و اورام مقعد مجربست **ص** سفید انجم مرغ  
روغن کل سرخ لعاب خطمی آبلبنی العلب بنر محرم رادرهم آبلبنی و مقعد طلا نمایند در در سه  
مرته خوب شود **طلای** برای اورام مقعد و شقاق آن بسیار نافه است **ص** روغن

کوهان شتر روغن اشند زرد الوغز ساق کا و مسرغ روغن کرات از هر یک جزوی مانند هم  
ترکیب نموده مکرر بمقعد طلا نمایند **قتائل** برای حکه مقعد و ناسور و جروزان

مفید است **ص** زرد و قوتیای کرمانی مغسول در اسنک محرق مغسول مفید  
قلعی سسته کلاه فارسی کل ارمی مغسول موی سر آدمی سوخته پوست کدوی سوخته  
ایون اجرام مسای نرم کوفته مجرب ریخته با آب کشنیز نازک شسته و فیلها آب سازند و وقت

ضرورت بمقعد یکی بیکان آرند **باب چهاردهم** در امراض حرق النون

**فصل اول** ناسور و ناسور زخم نون و الف و ضم سبیل و مایه سکون و او

وای ۴ محله مرینی است که آنرا لغو و غمی باشد و از آن قبح و صدید همیشه آید  
و ملائفیس گفته اند ناسور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه گفته باشد و مگر بران

گفته باشد از هنگام انفجار آن و اقل آن به عمل روز است و ماده آن از فساد خون است

**مع** از اشتباه مولد است خون پوهین نمایند و فصد قیفال بگیرند و این برهم راستوار

کنند **ص** توتیای هندی بریان مر اسنخ سفید کا شغری شکر کف از هر یک جز و در هم

باریک کوبیده در نیم آن روغن کچور حل نمایند و مثل مرهم بمقام آرند پس مقل از بی سه  
مثقال با آب برك حنادس که آنکوری بخیسند پس در کهرل خوب سخی نموده تا خوب

ملایم شود پس با مرهم مر شسته و بالند تا یکسان گردد و خوب پاچو قدی بمالند و ناسور فساد نماید

در دو سه مرتبه بشود **طی** برای ناسور مثانه مجربست **ص** برك نیم درخت هندی



نورست خوب ساینده مانند نان و در که صاف کنی یا گاهی آبش را می بینند پس کوزه بکلی آرد  
بر آب کنند و آن هر دو یک در آن آب بیندازند تا سوزد و در آن آب بماند که خوب بخشد  
بروز چهارم آب را صاف کرد و بقیه یک بعضی آب بنوشند و باز دو مرتبه همین قسم کرد  
ساخته در آب استعمال نمایند تا سوزد و بقیه یک دستور استعمال کنند که در مرتبه سوم استعمال  
تعالی این مرض رفع شود **طریقه** برای ناسور من چاکر که سالک باشد و مجرب است  
**ص** چاکر که در من غلبه آن جمع شود و از کثرت استعمال نسبی امتحان کرد و فقیه الاله  
ساخته ناسور من کنان در من چاکر که بقیه البیاض باید **طریقه** برای ناسور مفید نام  
است **ص** صابون را در ظرف سفالی سوزانند و بسایند اول ناسور را خوب با آب گرم  
بشویند و با آن کنند پس صابون سوخته را بر آن بپاشند و بر شود **طریقه** برای ناسور مفید بود  
**ص** آهک آب نمک و شیب بماند آفتاب از هر یک و در دم نه بخیم سرخ و سر از هر  
یک هم نوشادر مفید هم منبر در ده در هر یک و کوفه بخند پس که بسایند و اقوا می سازند  
الحاجت قوی ساینده بر ناسور مکرر طلا نمایند **طریقه** برای ناسور و قود من من  
**ص** گات هلد قیصر کا قوی از هر یک چاکر اشتغال کوفه بخند بر منی کا و تازه  
بی غلک بوزن مجموع او در ظرف آهنی که در باقی ملایم نمند و اول قیصر را داخل کرده  
دو سه جوش آید پس گات را بر ستور و کا قود بریزند و دو سه جوش بدهند پس قود را موقل  
سوخته بر آن بپاشند و بر قود استعمال نمایند **طریقه** چاکر ناسور مجرب است  
نریخ در معصن بکوبند و غلیظ مطلقا نیم جز و نه گات نیم جز و قیصر نیم جز و ناسور  
پاشند و بر او چغندر بر آن بپاشند و نه است ناسور و چون قلم ناسور شود معجون  
امبل کوفه بر آن بپاشند و اگر هسته را در شیر کا چغندر بر آن نمائند **طریقه** برای زخم

ناسور و زخم سلاح مجربست **ص** تنباکو سه جزو انتریت یک جزو لاج سفید نیم جزو  
 زنجار یک جزو موم کافوری سه جزو پیسه کوسفند و جزو تنباکو را خشک کرده با لاج و دیگر  
 خوب بکوند و شمع پیه را حل کرده با لای آتش ادویه را داخل کنند و بر زخم بمالند و قتی  
 که همه گوشت مرده را خورده و بگوشت صحیح برسند و مراد موزید و جزو تنباکو را کم کنند  
 که گوشت نه و در برید **مرهم** برای ناسور بغایت نافه است **ص** کرده کا و موم نیم  
 شیم بزر و غن **ص** پیاز استخوان مرست است **ص** سوخته از هریک سه و مثقال  
 سفید قشقری ریوند چنی از هریک دو مثقال روغن و شمع را کداخته باقی ادویه  
 را سائیده با هم در دل کنند و مرهم سازند و بوقت حاجت بر ناسور بمالند تا و  
 مرتبه مرض زایل شود **مرهم** برای زخم ناسور و غیره مجربست **ص** قندیل هشت ماشه  
 شبنم توتا از هریک دو ماشه کات سفید نیم ماشه قیقعه و دریم روغن زرد  
 مثقال موم کافوری یک مرهم و نیم ادویه را کوفته بیخته موم را کداخته پس روغن قیقعه را داخل  
 کنند پس ادویه را مزوج سازند و برهم زده تا مرهم شود و بکار برند **مرهم** برای ناسور سبب مجربست  
**ص** منقل از قهقهه مثقال لایتخ انتریت سرطان نهی محرق در اسنک سفید  
 قلعی نشاسته جاوشیر علك البطم را درند و بیل از هریک یک مثقال کافور قهقهه نیم مثقال  
 روغن کل میوه کوهان شتر از هریک چهار مثقال موم سفید سه مثقال آب کنند تا بقدر حاجت  
 صمغ را در آب کند تا حل کرده و موم و روغن ها را کداخته ادویه را و صمغ در آن شامل نموده  
 خوب حل کرده مرهم سازند و بر ناسور بمالند **مرهم** بیخه ناسور نظیر ندارد **ص**  
 سیاه خالص چهار درم قیقعه و دریم مراد اسنک چهار درم تخم کرفس یک درم چانه میل نیم درم  
 موسلی سیاه یک درم و نیم موسلی سفید یک درم پیش که سیاه باشد پاودام فوئل دو درم و نیم

تا جیل بکام و نیم کل اوجانم سوخته باد و داماد و پسر اجداد من گوفته بخت یار و غن کاو  
 خوب سخی غایند که هر هم شود و بر ناسو ضما دکنند **مهم** برای ناسور مجربست **ص**  
 صابون سه مثقال روغن کچن دو اده مثقال در ظرف مس یا آهن بر آتش بکازند  
 و بچوب پم بر هم زنند تا بسوزد و مثل مرهم غلیظ گردد و در دهان و بر زخم ها آلوده شود

**فصل دوم نار الفارسی** بفتح نون و الف و رای میله حجره است

و کیفیت این مرض با معالجات بتفصیل در باب الجیم در فصل حره ذکر آن گذشت

**فصل سوم نفث الدم** بفتح نون و فاء و ثای مثلثه برآمد خونست

از راه دهان از باریقی دفع گردد که از اجزای دهان است و اگر با تخم بود از خلق و نولم  
 آن و اگر با تخم که از قصبه ریه است و اگر بطریق سه دفعه در دهان و با طریقت سینه است  
 و اگر بطریق فی ایدانم معده و یا از کبد است هرگاه خون از راه دهان و یا از دماغ می آید

**معانی** آن اول فصد فیفان غایند پس این غرض را استعمال کنند **ص** عدس

مقشر کلنا فارسی از هر یک نه مثقال حوض هند یک درم پوست کونار مثقال  
 در آب جو نشانیده صاف کرده بلعاب بز قوطونا آمیخته شیر گرم غرغره نمایند و این مطبوخ

**ایچونند** **ص** شیر تخم کاهوی مقشر سه درم لعاب بز قوطونا شیر کشمش خشک

از هر یک دو درم در عرق غلبه العلب بر او ده شربت عجب الاس شش مثقال حل کرده  
 بنوشند و غذا دل و جلا و وشه و ما الشعیر باشد هرگاه خون از اجزای خلق می آید

خنجره و قصبه ریه بسبب آزار شدن و باقی شدن و یا سرفه شدید و یا ضرب سینه

بکرن و این خون در سرفه بر آید **معانی** فصد هفت اندام و باقی بدن ستور ما قبل معالجه  
 نمایند و اگر خون از سینه بر آید آن زیاد شدن در سینه بوقت استعمال و زمان

سرفورنك خون مزاجي نسيانمي بود **معاف** قصد باسليق نمائند و در خون ايزن اولم  
 قد ميكنند و به دست چرخ آب از او ويند **ص** كلنا فارسي كه را طبيا شيراقا قيا طين ايتو  
 تخم خشخاش كثير صمغ عربي دم الاخوين از هريك يك م كوفته بچته با آب بارشك با آب  
 براف خورق و ص سازند و وين ببتور سابق استعمال تبديل نمائند و اگر خون از اين چندان برآيد  
**معاف** قصد قيقال و مضمضه در اين قواصات بكنند **ص** خضض هند كوفه كرايم  
 كلنا فارسي از هريك سه درم چوبش كره به صاف غوطه مضمضه كنند و هرگاه اين مرض بپزد  
 شيدن خون حيفض عارض شده باشد قصد صافن بگيرند و مدرات حيفض را بخورند  
**طعي** براي نفث الدم نافع است **ص** ريشه درخت فندق هفتك دو درم خشك  
 غوطه بسايند و تناول نمائند و تا چه اير پيروز و زير اين مداومت كنند **طعي** براي نفث  
 الدم از موده است **ص** حيدونيم رسيد را بقدر حاجت در آب مخته غنيم ناشسته بخورند تا چندين  
 روز مداومت كنند **طعي** جهت نفث الدم مجرب است **ص** بسد محرق نيم مثقال  
 صمغ عربي نفث وزن با قند بسفند تخم مرغ سرشته با آب سر بنوشند احرار اسهال است  
 كه نشدند از بزه كرده در ظرف سفالي گذارده سازند اكل حكمت گرفته شبكار و زعفران حمام  
 ياد رنور بگيرند پس برآورده بسايند استعمال نمائند **طعي** براي نفث الدم و القوي  
 كند **ص** برك بارشك تازه هرقدر كه خواهند از كرده و غبار خوب بشويند و با پيچ وزن آب  
 خالص بين عرق بكشند و روزي پنج **طعي** براي نفث الدم مجرب است **ص** دم الاخوين  
 پوست بيمانچيا كه براي شمع مي راييد ناسفته عربي السمك و حالصات السوس  
 ايندو سرطان محرق نشاسته بويان شاد بخر عدسي مغسول كل ارمي صمغ عربي كثير صمغ  
 بادام شيرين از هريك يك مثقال افندي و عفران از هريك نيم مثقال كافور صمغ عربي نيم مثقال

هر روز کوفته بخت چهار حصه غوره هر روز یک محصور با شیر و گاو با شیر بز و نار و مشک و زان  
 داخل کرده باشند **قرص بسد** برای نفثه الدم که نوزاد طبع بسیار ناکام است  
 من بسد محرق لیمان ذکر افاقه کلنا فارسی افاقه از هر یک چهارم و چوبی صمغ عربی  
 خردی یک یک کوفته بخت با سفید و قهوه سرشته اقراص سازند خوراک یک یک است  
**قرص** برای نفثه الدم مفید بود **ص** تخم حاض بریان و نوزاد شک طباشیر سفید  
 نجیلاس شاه بلوط از هر یک پنج درم زعفران یک یک کل محتوم صمغ عربی از هر یک دو درم  
 کوفته بخت اقراص سازند و بکار برند **قرص سرطان** برای نفثه الدم و اسهال  
 الدم مجرب است **ص** کل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حاض کل سرخ صمغ بریان سرطان  
 محرق بالیتو سائید اقراص سازند و بکار برند **قرص کهر** برای نفثه الدم  
 است **ص** کهرای شمع پنج درم صمغ جوز السرد کلنا فارسی عصا و الحیه التیس  
 از هر یک دو درم و نیم کنند و درم بزرگ کفس یک یک و نیم افون یک یک کوفته بخت اقراص  
 سازند خوراک یک کوفته با تقیم آب سماق و غدا سماقیه یا حصه می باشد **قرص**  
**طباشیر** برای نفثه الدم و فی الدم مجرب است **ص** طباشیر سفید و زرد شک منق  
 از هر یک هشت مثقال تخم حاض طین ارمنی طین محتوم صمغ عربی حلیاس از هر یک  
 ده مثقال و رقی کل سرخ و مثقال بلوط شش مثقال کهرای شمع بسد از هر یک  
 یک یک کافور و قیصر نیم درم کوفته بخت با رب مور سرشته اقراص سازند خوراک یک یک است  
**قرص سوارین** برای نفثه الدم و فی الدم و اسهال جموی و کبدی مکرر  
 مجرب و کرید شده است **ص** سوارین ناسفته طباشیر سفید سرطان محرق تخم خنثا  
 سفید تخم خرفه سیاه مقشر کثیر از هر یک سه مثقال کهرای شمع و السور و غنچه کل سرخ

[illegible]

غیر نیست **ص** کهرای شمع شاد نمند سی مغسول نشینان مازنی سیر اجنبی  
 کند مکنانیم اینجا از هر یک یک انگشت و غفران از هر یک بقدر مانشی سه حبه خندان  
 و با شیر خور و درین **لعوق** اینجا برای نفقش الدم و نفقش المد و سل و بواسیر  
 خرق محو نیست **ص** پوست بجز اینجا از هر یک کهرای شمع سی حبه محرق و در آن طین  
 لادن و اغسنانی طین را منی نشاندند و در آن کهرای شمع سی حبه و در آن خورم کدر  
 بگویم خیارین مغرورند که از هر یک سه درم طباشیر سفید صندل از هر یک یک درم لاجر اما  
 کوفته بجز یک بار یک حبه و عصا را اینجا از هر یک بقدر مانشی سه حبه لعوق سازند و اگر  
 دین و عصا را بنامند و کهنای آب بارش و ام آرد و نه نشاندند و درین و درین  
 بجز **لعوق** برای نفقش الدم بجز نیست **ص** آب برک قطونا آب برک ان الی الله  
 سه درم مغرور خیارین مغرور کدوی شمع از هر یک سه درم طباشیر سفید و در آن خورم  
 از هر یک یک درم نبات سفید نیست درم نبات و اقوام کدر و در آن کوفته و در آن  
 و لعوق سازند و در بوقت خیم و شام از آن قدر بجز **لعوق** برای نفقش الدم بجز  
**ص** پوست خشک اش سفید بجز که درم خورم و در آن آب بجز شاد و نصف سدس صا  
 کرد بجز که درم خورم و در آن بعد از آن رب السون و غرور کدوی شمع از هر یک  
 بجز درم کوفته و آن خورم کدوی شمع و درم لاجر نیست **لعوق** برای نفقش الدم و نفقش  
 کل بجز **ص** خشک اش سفید خشک اش میه از هر یک بجز که درم خورم کهرای شمع  
 بجز لاجر سفید از هر یک سی درم و با آب باران بقدر مانشی یک شکر و در آن بجز شاد  
 پس بجز شاد و نصف سدس بجز که درم لاجر بجز و او قند و قند و حاجت داخل کرد  
 بقول آمد و خورم و غفران داخل و کدوی شمع و درم خورم کدوی شمع

نبات اینجا  
 نبات اینجا

برای نفت الدم مجربست **ص** بسد مغسول شکر خم مغسول کرد با گلنار فارسی کل او  
دم الاخرین شیب بماتی بلین المختوم از هر يك جزوی كوفته بخیجۀ قارب سفرجل و دره شام  
و در حلالین بسر شدند خوراك دو درم است **معجون** برای نفت الدم نفعم عظیم نمشد  
**ص** داجینی زعفران از هر يك يك درم مقل از قی چهار درم از خرمکی سه درم و قصبه  
نار دین موکی صافی از هر يك دو درم و صمغ عربی یا صمغ سر و یک درم غسل صافی سه اوقیه بود  
منقی اردانه شست درم ادویه را كوفته بخیجۀ یا غسل مقوم شده معجون سازند و در وقت  
وقت خواب بخورند **فصل چهارم فی قول النبی** بضم نون و زای معج و و او و او  
و فتح میم و الف مدوده مرض سدی غنبی است و آن عبارت از اینست که از اینست که از اینست  
غریب است در ثقبه غنیه میماند و طوبیت بیضیه و صفای قریب و میسر و حر شست آن ماست  
تکریم و آب غوره پس بدان جهت مانتد و نقد اشباح را بسوی بصر یا در آن  
نقد را از بصر بسوی مبصرات بنا بر اختلاف مذہبین انطباع و خروج الشعاع و استماع  
آن یا نام است مجنبتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص که بعضی آنرا خواه اطراف آن را و  
وسط آن را و باقی مکتون باشد و بهمان مقدار دیده شود و جالینوس گفته اند شاعبار  
از غلظت بر طوبیت بیضیه است و اطباء اختلاف نموده اند در تفسیر آن پس جمعی بظاهر  
متمسك شده و گفته اند عبارت از غلظت جوهر است و محققین اطباء فرموده اند عبا  
از حصول بر طوبیت غلیظه غریبه است که در بعضی که از آن اندك تر شمع نمایند و از ثقبه عبور  
و باکای ثقبه بقرینه بایستد چنانچه بعضی گمان کردند که جوهر بیضیه تا تمام غلظت  
میکرد و بسبب برودت و نوعی از آن را مایه رقیق منتشر نمکند و صاحب آن می بیند شود  
بسیار ساطع و احیاناً برق را بسبب رقت آن و گفته اند که سوز می باشد **او**



آنچه در دمی آید و میان عنبیه و عنکبوت می ایستد و بصرات را داخل میگرداند و در حلقه  
 کدورت ظاهر میگردد و در فک آن مانند غمام میباشد و این معالجه نیز نیست **و سوم** آنکه  
 می ایستد میان فزیه و عنبیه و این همانست که ذکر است **و سوم** آنکه در عصبه ششوم  
 می ایستد و این هنگام ظاهر نمیکرد و فکر رفتی و مستقیم میشود و حلقه دیگر بسیار اندک  
 و پدید نشوایند اما اسوجی نامند و قاعده این قول در قاعده عصبه و ششوم و نکرده میگردد  
 و سیل عموم مخصوص و قو بطلان غنی نماید و اگر مکرر رسد عصبه پیدا کند که ماء و گاه  
 سده عصبه نیز میباشد گاهی سده زرق میباشد و دشوار است و اینجاست که اندر فزیه  
 اینقدر است یکبار اگر اشاره کرد یکی از هر دو حلقه هنگام بر هم کناشتن یک چشم و گاه  
 بعد از سده میکند و عصبه متحرک است و لیکن کلی نیست جهت اینکه هرگاه  
 میان اینها غلیظ باشد هر چند سده ناشد حلقه در آن کشاده نمیکرد و بسبب  
 بهم کناشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فوق در میان نفس ماء و سده ظاهر است  
 جهت اینکه بطلان بصرات با صفای حلقه و با اندر تغییر لازم سده  
 است و کدورت حلقه واجب است در ماء و بطلان بصرات شرط آن نیست  
 بلکه حال بصرات صاحب ماء مختلف میباشد محسب و قو و صغر و کدورت  
 و رفت آن چنانچه مذکور شد و اقسام ثابسیا است غمامی و ریتی و سببی  
 و اسمانجی و منتشر و قیق و زجاجی و بیض پردی و اخضر و لاجوردی و زنجری و زرق  
 و اسود **معاینه** این مرض بالتفصیل در باب العین در فصل آن خواهد آمد **فصل**  
 بیچ نزل و فتم نون و سکون زای معیه و فتم لام و هاء و فتم قفول و طه است  
 ارد و بطن و مقدم دماغ و مجاری و بعضی حکماء مخصوص بریه و یا بسینه و بعضی غام

دانسته اند بهر عضو که بیزد نزله نامند این اسم است تفصیل علاج این مرض  
 در باب الصاد در فصل صدر بعد ازین ذکر خواهد یافت **فصل ششم نفاس**  
 بکسر نون و فتح فاء و الف و سین ۷۸ مملو خونی است که در وقت ولادت یا چند روز بعد از آن  
 از شکم مندفع میگردد و احوال و کیفیت این در باب الزا در فصل رحم ذکر خواهد یافت  
**فصل هفتم فقر** بکسر نون و سکون قاف بکسر او سین ۷۹ مملو  
 وجعی است که در مفصل مقدم قدم خصوصاً ابهام و انگشتان بهم میرسد و از هر  
 طرف الگوی ابهام شروع میشود تا بمفصل قدم میرسد و جمع آن شدید مناسبت  
 که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری حس آن و عدم تحلیل ماده آن از  
 صلاحیت آن و گاه زود تسکین مییابد و گاه دیر و امتداد میبخشد و اکثر تسبب جمیع  
 را احتیاج و سیری و تناول اغذیه غلیظه و تغذیه طبعه و اشامیدن آبهای غلیظه است  
 این مییابد و گاه از اسفل قدم ابتدا میکند و گاه از هر دو جانب آن پس شامل جمیع  
 اجزای قدم میگردد و گاه ناله میبرد و بسوی ساق و ثلثه و باعش و روم آن میگردد و گاه  
 بسوی ران آن هیل گفته است که مفصل ابهام هر چه را بقورس گویند پس تسخیمه این مرض  
 با آن اسم از قبیل تسخیمه حال با سم محل است و بعضی گفته اند وجعی که در مفاصل و اصابع  
 دست بهم رسد آن فقر می نامند و ماده آن در باطات و اجسام محیطه مفاصل  
 نگون می یابند و لهذا صاحبان آنرا تشنج حادث نمیشود و این مرض یا از سوء مزاج حادث میشود  
 ع آن عدم ثقل و عدم ورم و عدم تغییر رنگ موضع آن **معاً** تعدیل مزاج را باید  
 کرد و تنقیه خون و صفر با استغراق قلیل نمایند اگر این مرض از اختلاط باشد و یا از خون  
 ع آن تمدد و سبکی فی مضغان و سرخی رنگ و یا از صفر بود ع آن فرط حرارت و شدت



زیره کرمانی بجم کبر شیطانه دندان کویریدان از هر یک دو درم پوست حلیمه در مضمه  
 درم تخم کرفس نمک هند را و حنا زرد الجوز فلفل سیاه از اینان معطر از هر یکی و ششقال  
 کل سرخ بنجیل سقمونیامستوی کشنیز خشک از هر یک سه درم زرد سفید از هر یک دو درم  
 روغن بادام چه ادم و نیم ادویه را کوفته بخیابا عسل مقوم صندل و بجاوه درم داخل کرده و چون  
 سازند غوره یک پنجم درم **طعنه** برای نفوس فی الفود در تسکین **بکسر** زیره کرمانی  
 صندل اینسون فلفل سیاه و سفید صراط از هر یک دو درم سلیخه یک درم بنجیل از هر یک  
 از هر یک چهار درم مصطکی شش درم سوربخان بیست درم کوفته بخیابا آب از اینان  
 حیاتند و در دو درم آب زیره بخیابا **طعنه** برای مرض نفوس و نفوس **طعنه**  
 نفوس و نفوس در هر یک باشد نیم کوب در مقدار آب شب بخینسانند و در هر یک  
 طریق تنکس مقطر سازند و با کدای نمک داخل کرده و نفوس و انیسون یا مقطر نمایند  
 ملوحت و مائیت از این جدا نمایند و روز بعد از این با شامند **طعنه**  
 برای مرض نفوس بسیار نافع است **ص** خراطین بقدر حاجت پال و غود و بقدر  
 صندل و روغن بنفون صندل و شراب کشمش بجاوه شقال بران ریخته در یک سنگی  
 کرده و با آتش ملائم بجوشانند تا شراب برود و اگر شراب نباشد قه با بونه داخل کنند  
 که نفوس تراست و عضو جوع را این روغن خوب بماند و پوست بره که همان سلعت  
 کنند باشند روغن مذکور چه بکر که بران برینند و از هر دو سر ما اجتناب نمایند  
**طعنه** برای مرض نفوس مفید است **ص** تلخ تازه با برک آن بقدر ضرورت  
 و هر بار یک کرده در چوقا وزن آن آب شیرین طبع نمایند تا برهم بماند پس صافی نموده و با آن  
 آن روغن کچال تازه یا روغن زیت یا روغن کل بجوشانند تا آب تبخیر شود و بر نفوس ضار نمایند

**ضمادات** برای تقرس نافه است **ص** نظرین اشق از هر يك يك گرم نوره نیم  
در مهر یا ساینده نماد نمایند مفید بود و قیون باد هن سوسن نیز مفید بود و ضمادت  
کون یا مقل و جاد و شیر و فخل و البقر شیر که مضاد کتید مجرب است **ضماد در منجوش**  
برای رخن تقرس مجرب است **ص** بر منجوش قم خطمی نیم قطونا آرد جو سوزنجان یا لیسو  
که سید باز ده تخم مرغ و روغن و زعفران و اقویو سیای داخل کرده بسایند و بر تقرس  
ضماد نمایند و در سه مرتبه بزال شود **ضماد** جهت تقرس مفید بود **ص** صبر نیم زعفران  
مرساف یا لیسو یا آب کرب ساینده نماد نمایند و اگر حرارت زیاد باشد آب کاسنی اضافه  
نمایند **ضماد** برای وجع تقرس جار مفید بود **ص** صندلین فوفل عدس مقشر  
شسته گندمیشکل ارغنی بکوبند و بپزند و با آب حی العالم و آب کلاب و آب کاسنی سه مرتبه  
بر تقرس ضماد نمایند و چند مرتبه مکرر بعمل آرند **ضماد** برای تقرس مرکب سوسن است  
**ص** مغاث خطمی تخم مر و آرد جو سوزنجان تلخ یا لیسو کوفته بخیته یا روغن و زرد تخم  
مرغ ضماد نمایند **ضماد** برای حرارت که در پا و سوزش آن مجرب است **ص** بهیاد که  
در عرق شاهتره لعاب بر آورده و بر ک حنا خشک و شاهتره تازه و اگر تازه نباشد خشک  
و قدح نشاسته همه را ساید و مزوج بان کرده بر کف و پاها مکرر نمایند و بعد سه مرتبه بشویند  
و با نمالند و روز سه چهار مرتبه بعمل آرند **معجون** برای تقرس بسیار نافه است **ص**  
غار یقون اسارون و هر ترکی قودمانا تخم سن آفریون قودمانا خشک از هر يك یک کوفیه  
جنیطیا کاشش و قه قه طور یون دقیق هشت و قه زراوند طویل ناخواه تخم کرفس نقل  
سنبل الطیب فو تیخ جلی فطر اسالیون قسط طیار مرکی انیسون از هر يك دو اوقیه و نیم  
کافور طوس ایستور یون از هر يك چهار اوقیه و نیم و اگر کوفته بخیته یا غسل و مقوم سه روز

yz.

ادویه مرستہ معین سائنس خوارک و شفا کے مسائل اور مسائل شفا کے مسائل اور مسائل شفا کے مسائل

معجون الملك

معجون الملك از اختراعات جالینوس است کلام ملی من مبرهن است  
و از خوردن این معجون شفای آفت و بعد از تشنه که ساخته شود استعمال نمایند و تا هفت  
سال قوت این یاقوت و برای امراض بارده و حیات و تارکی چشم نیز نافه است و در این  
هفت گرم سیلحه شاره درم یک مغسول ازین بر البیحه سفید از هریک شش گرم کافور  
رک سبکباری و اسیر جنطیانا جاوشیر میده سازند و در آن اسطوخودوس از هریک چند گرم  
بر چند قرفا کاشم عصاره غاف مغزیاد ام شیرین صمغ عربی از هریک یک گرم از خرمکی  
فلغل سفید زعفران فسطاط تلخ فرقیو سنبل الطیب پودنه کوهی اشق بر سیسم  
و زیاده نیم گرمی تارچین و قرقر کل سرخ و پیلان از هریک سه گرم و اگر در مزاج بلغم  
زیاد باشد در مد برو و تخمیل از هریک دو گرم اضافه نمایند و از بنجوش کسب نیم گرم  
از هریک شش گرم و اگر چنان باشد بدل از بنجوش طباشیر داخل کنند و صمغ رادر شربت  
حل کند و باقی ادویه را کوفته بپیمد با سه وزن جمیع ادویه غسل مصفی معجون سازند و در  
یک گرم با آب گرم سفوف سورنجان برای مرض نفوس بغایت نافه است  
ص سورنجان مصری سفید هفت مثقال و قرقر کل سرخ سنبل الطیب از هریک نیم مثقال  
یوست حلیمه از در ترید سفید مجون بروغن بادام شیرین چوب غریه مغزیاد ام شیرین ازین  
چهار مثقال سفوفی امشوی که جورج مغسول حجر ارضی مغسول از هریک یک مثقال ازین  
بسایم فستقی پوست تراشید مصطکی رب السوس از هریک دو مثقال زعفران  
دو دانگ قند سفید پانزده مثقال کوفته نیمه سفوف سازند و در شیش بگذارند  
خوراک دو گرم با آب سرد سفوف برای نفوس مفید و در نزد محمد ابن زکریا

بجرت دانسته است **ص** نالخواه ورق سنگ خشک نیم کرمس ریایاند و قوا از هر یکی  
یکوز و نه یاد ام تلح سنبل الطیب قسط حلو راوند مدح از هر یک نیم جز و کوفته بخت  
سازند و هر روز نیکم بخورند و بعد از آن سفوف میوه ساعت نجومی بخورند غذا میل کنند  
و استعجال این سفوف در اول خروستان بشو **حب سورنجان** در بهار  
مغزین را در ساعت تسکین کند **ص** سورنجان مصری سفید است درم اینست و زیر کرم

فلفل سفید در اول فصل مغز حب القرم از هر یک چهار درم مصطکی روی شش درم ادویه  
و کوفته بخت با آب ریایانه سرشته حب پازند دو درم با آب مطبوخ را را آن بخت **حب**  
نقرس فی الفور تسکین کرد و این را حسب بوالسکة نامند **ص** صبر قطری سورنجان  
مشت به دست هلیل از در مصطکی سناسکی مساوی کوفته بخت بروغن بادام شیرین خوب  
میو در حب سازند خوراک و درم بوقت خواب با آب کرم **مطبوخ سورنجان**

برای نقرس مفید بود **ص** سورنجان زرد کرمانی بنجیل از هر یک یک درم صبر قطری  
دو درم و نیم ادویه کوفته بخت با طبع شست بیاشامند جله را یکجا بخورند **ص** برای  
نقرس کرم ناظم است **ص** بابونه خطمی اکلیل الملک از هر یک سی درم اشوق جاوشی مقل  
رهریای ده درم سورنجان موم سرکه کهنه و روغن زیت از هر یک یک درم مانند موم

ساخته بر نقرس ملاعیند **باب یا نر و هم حروف السید است**

**فصل اول سببات** بضم اول و فتح بای اوجده و الف و تای مثانه و قنایه  
در لغت بمعنی خواست و اصل آن حاجت است چنانچه چنانچه حو سبحانه و تعالی را  
میخند خود میفرماید و جعلناکم سببانا باصطلاح اطباء خواب بسیار اتمیل غرق  
طولانی است که صاحب آن بدشوار میداشد و آن را بفارسی آسود نامند و سبب







در مریک و مثقال نیم گرم کز نصف مثقال زعفران سفید و نه اشک سفید و نه اشک  
 شکسته از مریک دو مثقال کوفته بینه تخم کاسنی سه مثقال شیر بر آرد و معطر عسل  
 سه مثقال در لهن حل کنند و سه بار در لهن حل کرده و بسیار از زهر آنک بامثال بوقصد شود  
 با آب شیر گرم زود بزند **حب** برای شب که کرم و منق بعد از سه شب **ص** یا با آب  
 فلفل لمصطکی معطر زعفران سنبل الطیب اسازند و در جوی سلجقه از مریک بکند و هم بهر  
 هفت گرم کوفته بینه بیکند از این طایفه شش گرم سفیدهای شوی بکند و شش مثقال  
 بکند و نیم مثقال هند سه گرم کوفته بینه بیکند و در لهن حل کنند و در لهن حل کنند **فصل**  
 سوم بسبب تحریک سینه بای می جلد و سکون بدم شیخ الرئیس گفته که غشامه  
 یعنی روغ است که در چشم پاشیده شود و از کهای ظاهر بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بگل  
 و علامت این کرمی را بر وجه او سرخی در ده و جانب بخار و چندی کرمی سیاه از ده کهای  
 سفید ظاهر است و بکهای ظاهر که از داخل فحش آمده اند و علامت این با آن علامت  
 عطسه و سوزش و مضربان در ده و شیخ نجیب الدین بر تعریف شیخ از روغ که شبیه  
 بهغشای سفید بقیقی است و تقیسی گفته بر این نظر است جهت آنکه سبیل روغ است  
 یکی آنکه روغ ملطوف باطنیه باشد پس بدین میشود در این روغ شبیه به روغ عنکبوت و  
 آنکه روغ طاهر آن باشد پس بدین میشود که روغ سیاه می آید خان به شعله است  
 آن را و ظاهر است که روغ سیاه شید در خان سفید نمیباشد و با لجه روغ است که از اطراف  
 چشم ظاهر میگردد و در ده و نیم زیاد میشود بسبب امتلاهی روغ آن از خون غلیظ **ص**  
 این در باب العین خراش چشم خراش یافت **فصل** چهارم بسبب روغ و آب  
 تحریک سینه و دال و رای و عملی است که صاحبان بهر روغ نمایند و در روغ سنگین

[illegible]





کنند و اگر انیون اضافه کنند بهتر است **ملح** محبت سر سام جا بود هفت روز  
 استعمال کنند **ص** غام بودینه صد آب برك نغمان اكليل الملك با بونه در آب خنثايند  
 بلبل نمایند **ملح** برای سر سام و پوست مانع **ص** تخم کدوی شیرین تخم خیارین  
 غزاد انشیر به بمقشر کچند مقشر تخم کاهو تخم خشخاش سفید همه کوفته بجنه علی الراس  
 خوب کوبیده روغن آن را بر آرد و سعو ط او در غذا استعمال نمایند **شمامه** سر سام  
 گرم را نافع است **ص** آب سیب آت آب آس تاز کلاب مندل سفید همه با سو  
 با جید کیر یا میزنند و یکد آنک کافور اخل کرده پیوند و شش بنفشه و نیلوف برای سر سام  
 بسیار مفید **ص** **الحلخه** برای سر سام نافع است **ص** کشین خشک آب برك  
 سید سرکه روغن و در مندل سفید همه با ساید **الحلخه** نمایند **قطر** برای سر سام  
 پیوسته **ص** آب و در حرق مندل کافور یکد یکد بزرگ نموده در پیچ بکشد **ص**  
 برای سر سام نافع است **ص** کدوی شیرین پوست خیار برك کاهو برك حبث الثعلب  
 اکلیک و نیز که ساییده و ضماد نمایند **فصل** **ششم** **بسرطان** بقره سید و  
 طاهر سید و الف و زون و ریح است سوادی متولد از سوای سوخته اصفی  
 سر که بیز و بسوی عضوی و عروق حوالی آن را بر کنند و این نوع متفرج میباشد و یا  
 نم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این اکثر متفرج باشد و نگاه متفرج هم  
 باشد که عفونت فحشا است همان هم می رسد **ص** از سوای صوف دردی نشین  
 نم غیرند و این را سرطان از آن جهت می نامند که ورم آن شبیه پوست سرطان و  
 عروق آن شبیه بدست و پای انشیت سرخ و سبز و در اندرون بینی شبیه سرطان  
 ندو میدارد و بعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسبید بسیار باشد

ماست چسبیدن سرطان است و سرطان الرحم سرطان است که در رحم بعد از زایان  
آنکه کلی پاک نشده باشد و هر سه و متفرق کرد و این جا و سرطان اکثر در  
متخلخله ارض میشود ابتدا ظهور آن مانند باقلائی کوچک هستند بر صلبه  
بالحرارت و کموت ناک **ص** استغراق سوز و تقصید عملیات مثل دفع سوز  
وزیرت که در بدن که بعضی نوزاد است مانند که متخلخله است و باقلائی است  
و این نسخه استعمال نمایند **ص** خورق پنجه انجیر کبیرت زید البحر زراوند اشق  
مقل ازرق نالیسور مرغون زیت کوفته موم سرخ مانند موم ساخته خیمه نمایند **ص**  
برای ورم سرطان مفید بود **ص** کندم پوست کنده لپان اسفیداج سر ازهریک  
یکدم طین مخموم طین ارضی مبر مغسول ازهریک دو درم کوفته بخت بر سرطان طرب  
بیاستند و بر سرطان خشک بار مرغون و در محل کرده ضا نمایند **ص** برای ورم  
سرطان و خضار بر پوست **ص** کند اشق علك البطم ازهریک شش مثقال  
مرد اینست قند ازهریک پنجه مثقال هینچون سرخ ازهریک چهارم مرغون شش کشته  
در مثقال موم سرخ یا باده مثقال کداحه ادویه با ساید مانند موم سازند و بر ورم ضا  
نمایند **ص** موم بجهت سرطان منقرض مام است **ص** مرد این پنجه درم کند قند  
اشق موم ازهریک ده درم علك البطم سرخ ازهریک بیست درم زراوند طویل  
هفت درم جاسور نیکار قند ازهریک دو درم کوفته بخت بار مرغون زیت که در موم سازند  
و بر ورم ضا نمایند **ص** ضا برای سرطان آلوده است **ص** خاکستر سرطان  
اقلید آسوده بار مرغون و در محل کرده ضا نمایند **ص** موم بجهت سرطان منقرض  
و هر است **ص** سفیداب قلبی قویای که مانی مغسول مسای بار مرغون و در

و با آب برك خورده و لعاب بز قطره و عنب الثعلب و آب خیار و آب برك کدو تسویه  
 برود هم ضما د نمایند **ضما** جهت سرطان متفرج بسیار مفید است **ص**  
 ۱۱۰۰ راد آب کاسنی خوب بسایند تا غلظتی بهم رساند پس باروغ کل و روغن بادام  
 داخل کرده شیر گرم نموده و در ورم سرطان ضما د نمایند **ضما** برای ورم سرطان  
 بسیار آرمده است **ض** اسهال مخمخ مرغی از هر يك دو مثقال روغن کاج  
 و نیم مثقال ادویه رگوفیه و روغن بکک اخته بهم سارند و دیگر بر سرطان ضما د نمایند **ضما**  
 برای سرطان نافع است **ض** برك کارد و جزو برك نیم بکچر و با آب سائید بروم  
 سرطان مکرر ضما د نمایند **ضما** برای سرطان بی نظیر است **ص** اسهال خوب  
 بسایند و باروغ کل سرخ و آب کستنی تازه داخل کرده بر سرطان مکرر نافع است **ص**  
**فصل هفتم سعال** در امراض سینه در باب الصاخر کران خواص یافت  
**فصل هشتم سکه** بفتح سین و سکون کاف و فتح ناء سکه فوقیه  
 و هاء معطل بودن و یا ز ماندن اعضا است از جنس حرکت بسبب سده نای که  
 در غامی بطون و مانع هم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی اند ماغ  
 و سایر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز و اعضا را از حسن و حرکت حق از تنفس باز دارد  
 و دفعه عارض گردد و مسمی کشته با سم لازم خود که سکوت است و اکثر تنفس اینقدر  
 ضعیف میشود که بصورت مرده گردد پس میباید که مرد ماک چشم آن شخص بطور سینه  
 که اگر کسی خود را در آن ببینند که آن شخص زنده است و لا مرده است و یا آنکست در  
 بکشد و حرکت شریان را در اینجا در یابند و یا آینه بر او تنفس او بکشانند و این مرض  
 گاهی از خون و گاهی از خلط بلغم عارض شود **معان** آن در سعوطان و خلخات نمایند



از خوردن سوه مسهلات حر و ولرم غم غمی و مسهلات نعل آرد سوه  
 رای مهن سکه مفید است **ص** مشک و قی با هم چون آنجا شستگان و لغ  
 بنار چند بد سر کشید در بینی سوه نماید **سوه ط چند بد بنه**  
 رای عارضه سکه بسیار نام است **ص** چند بد سر جلدیت زیر کلمات نا آت  
 مر بخور و ماء العسل ساید در بینی نفوذ سارید **سوه ط** برای سکه مجرب است  
**ص** کند تر خرق سفید لعل بالیو کوفه بلورق خود نیم پا خالی سرینی مسکوت بدن  
**سوه ط** سارند **سوه ط** برای سکه بسیار نام است **ص** چند بد سر فرو  
 مرکی مای و غفران اسطوخودوس فاوانا و نفل سادی الوزن کوفه بجهت بقدر ماعد  
 حبس آرد و بوقت حاجت حبابه روغن بادلم عمل کرده در بینی مسکوت سوه نماید  
**سوه ط** برای مرض سکه نیز مجرب است **ص** کند تر چند بد سر لعل شرم حلال  
 بود سرخ فروین زهره کا و زرشک کرده از صریک سرخ هم کوفه بچینه در شیشه نکا هدایت  
 و بوقت حاجت قدری را در ده در آب مر بخورن حل کرده در بینی مسکوت سوه نمایند  
**سوه ط** برای سکه نیز مفید است **ص** کند تر خاک قرچا بالیو کوفه  
 حبس آرد و بوقت ضرورت باروغن بادام شیرین حل کرده در بینی سوه نماید **ط**  
 برای سکه نفخ عظیم بخشد **ص** خود را چند بد سر سکی با کدو مشک در هر  
 کهنه بسلند و سر مسکوت را از ایشان آن طلا نمایند که در رخ و شسته بر تیر این بر من زان شوق  
**تجیر** برای صاحب سکه مفید است **ص** شربت شیم بر منی با بوقه دندان لوز  
 بود و بنفوی خستاک کلیم الملیک صغر فیضون بالیو خوش آیند مر و عفترا را تجیر  
 سده من در لعل فلول نماید و عمل آنرا که گذشت **فصل در نیم نفل**

و نشاند بفرجه است که در پدید آمدن سبب و محقق تر از حد آمدن و کلام است  
 این در حق و کلامی بدن بجهت قرب علت بقا است و در لغت سل معنی همز است  
 و سیل نسیمه شی با اسم لازم و جلد و نشایین مرض بعد از ذات الیه و یا ذات الجنبه  
 نیت الیه و یا بعد از آن و یا بعد سعال طویل شدید میشود **ع** آن ظهور و مدد در سینه  
 و فرق ما بین مدد و بلغم آنست که مدد را بر آتش نهند و یا در آب اندازند اگر بر آتش بوی  
 چوم بخشد آید و یا در آب بعد ساعتی ته نشینند که مده است و الا بلغم است **مع**  
 شیر خراش سفوف سر طایر دهند **مع** شیر افکام شیر خورده سبب از هر یک سه و شقال  
 در ظرف کاو زبان و کفید خل کرده بنوشند صفحا اما الشفوی که در آن سر طایر میخشد  
**ص** سر طایر را دست و پا و دندان خسته شکم آرد با آن غوره در آب و غلغله خوب میشود  
 و بوقت جوش آمدن ساء الشفوی سر طایر را در آن بیندازند و اگر سر طایر بدست نیامد و یا  
 بیمار را کراهیت باشد که با چه بپزد و دهند بهتر است که معدن برداشت آنرا و اندک در دل  
 موزیک بمقتضی بکشد و نیز بدهند و هرگاه سرفه مسلول شد بدن و این سفوف را بدهند  
 که بسیار مفید است **ص** کنیز ابریک کاو زبان تخم خطمی تخم خیامین تخم خشخاش اسب البسوی  
 از هر یک نیم درم نیات سفید سه شقال مغز بادام شیرین هشت عدد کوفته بیخته سفوف  
 سازند و شیر الزائیس در معالجات سل چنین نوشته که فی مرض سل مبداء است  
 او را بچوب انیسون کافور خالی معالج کردم که تا مدتی کافور خور و صحت یافت **مع**  
 روانی مرغی سل خربست **ص** طایر ارمی طین مخموم طین قوسی نشاسته کلستر و  
 تیسر مرغی سل طایر مخموم دو درم کنیز الباشیر و شاد خرمفسرول از هر یک بیخه درم تخم  
 البخیر یا ساء البکری سوزنی از هر یک نیم درم و آب البسوی دو درم و بهر آن کوفته

بیهوشی آفت بازگشت او را در سارنگ خوراک و در ده روز یا بیشتر تا مار شیر بخورد **طاهر**  
 میجست و در سارنگ نام است **ص** تخم خربزه سیاه گشنیز خشتک خشتک است بیهوشی آفت  
 کل سرکه طاسیر طاسی مفسول طین زنی اره ریک پیر متقال سرطان سوخته و متقال  
 کتید ایوب السوس مع عربی شاد فر مغزول ایوب یا شاکر کا و کوهی سوخته اره ریک سر  
 متقال زنی البخ افیو زنی اره ریک یا متقال کوفته بیهوشی آفت طالعاب بن قطلونا افیو  
 سارنگ و زنی متقال بخورند **طاهر** برای سلول بسیار مفید است **ص** طالعاب بن قطلونا  
 لعاب تخم سر و لعاب بولار ریک در دم و دهن بادام منجم با بیست گرم قند نعیم  
 آید در دردم و دردم بخورد **طاهر** برای سل نام است **ص** طباشیر سفید چاکم  
 مرقم خندان مغز کدی یا جگر مرغی اند خیل اره ریک هفت گرم نشاسته کیشل  
 اره ریک در دم شات سفید پنجا و متقال کوفته بیهوشی آفت را با عسل یکصد متقال  
 توام آرد و در دم بسیار دهن بادام منجم بیست گرم چوب نموده بر شند و در دم  
 در دم مغزین و اگر حرارت در مزاج باشد بعضی عسل زنجبین و یک گرم کافور قیو ری  
 حامل نمایند **نفوف سرطان** برای سلول نام است **ص** سرطان  
 سوخته و در دم طین قدری مع عربی خشتک سفید و سیاه مغز تخم خربزه اره ریک نیم درم  
 کوفته بیهوشی آفت مار شیر و شربت خشتک استعمال نمایند **و طریق** سوزانیدن  
 سرطان ای که سرطان مجری را آرد و بخور و آتش شکم آن را در و سارنگ در کوزه نهاده  
 و سارنگ را کسی که از کوزه خاسته مخلوط کرده محکم بند کنند و یکشنبه روز دهن و کوزه  
 پس آرد و آن سوخته را با ریک کوبیده با دویه ملک کوزه بخورد **نفوف**  
**سرطان** برای سلول نغایت نام است **ص** سرطان نهی محرق و درم

این قبری صمغ عربی خستخاش سفید و سیاه مغز تخم خربزه از هر یک چهارم  
 پنج سیفون سازند و زیاده بمقتال یا شربت خستخاش بخورند **سفو** برای سرفه

بیان آنم است **ص** مغز دانه صمغ عربی خستخاشین تخم خطمی تخم کاهو هر یک  
 شش درم صندل سفید شکر تیغال طباشیر از هر یک سه درم و رقیق کل سرخ تخم خیار  
 قرم کدو عصاره لسان الحمل کل از منی کل مخموم کل قبر سی از هر یک سه درم زعفران یک درم  
 و پیه را کوفته بخیچه سیفون سازند و زرد و درم بایم جالک کافور و دودانک و مراد سلطان  
 رب خستخاش بنوشند **ثبوت ترنجبین** برای اصحاب سل و سرفه نافع

است **ص** ترنجبین صاف کرده نوید درم عناب و کافور بیست دانه سپستان پنجاه  
 عدد تخم خستخاش سفید خمیر بنفشه و غن بادام شیرین اصل السوس از هر یک دو درم  
 کثیرا بمکس از هر یک پنجم درم جو مقشر یا ترده درم تخم خطمی سفید از هر یک هفت درم  
 پر سیاوشان سه درم انجور زرد سی و پنجاه گانه ادویه را بغیر ترنجبین و غن بادام خمیر  
 بنفشه و یک آب شبانه دو روز بنیسانند و بعد بخورشانند تا ثلث رسد پس مالیده  
 صاف کرده و ترنجبین و خمیر در آن جل کرده بقوام آرند و در آخر و غن بادام را داخل کنند  
 و در جوش داده نگاهدارند هر صبح چهار درم و شام چهار درم با مائه الشعیر بخورند **قوس**

**سل** برای مریض سل بسیار نافع است **ص** صمغ عربی کل از منی از هر یک دو درم  
 خروب بشامی پر سیاوشان شاه بلوط ناشسته بریان کرده از هر یک نیم درم کوفته  
 بخیچه قوس سازند و زیاده بمقتال یا اسکنجبین بخورند **قوس طباشیر**  
 برای سل سفید است **ص** طباشیر سفید چهار درم و رقیق کل سرخ هفت درم  
 تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین نار دین صمغ عربی اصل السوس و قند



نار و غن شوند و غن و غنشد و غن کند و با تیر خنجر آن نکره بالی شود در هم کرده خوب نرم  
نقد در پی چکاند و به چکاند به این مرض دفع شود **طعمه** برای افراط بخوانی نافه است  
**ص** آب برك کا هر آب خنجر کا آب کدو کا و مندل سفید سایید از هر يك قدیمی  
کنشیز سبز قدیمی در شیش کزارد و در وقت بپوشند **طعمه** برای یخجانی مفید است  
**ص** بنفشه جو مقشر نیم کوب مغز کدو تر کوفته بزقطه نان خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر  
با پوست آن یخ لفاح نیم کا هر يك بید کل سرخ همه با خوب کچو شاستند و اول سر دران  
تخیر دهند و در آب آن سر را بطول کتد و ثقل آن را با غسل سایید سر را بجا دغا نبند  
**طعمه** برای افراط پیدای فقیه است **ص** کل بنفشه خشک نیم کا هر از هر يك  
پنج درم پوست خشخاش کل سرخ کل نیلوفر باشد کدو سبزی با بونه بالی کوشک جو پنهان  
درم همه با در آب بخور شاستند تا دفع نماید مسانی کرده و در سر بطول سازند و چند دفعه  
بعل آرد که مرض دفع کرد **طعمه** برای خواب آوردن مجرب است **ص** کل آهک نرم  
یخ لفاح و زعفران شست از هر يك یک درم افزونیم درم همه با کوفته بنفشه یا آب بر بنفشه  
امیخته هر وقت بپوشند **طعمه** برای خواب آوردن مفید بود **ص** سرخجوش ریحان  
یک لایب بر شوش غوره بپوشند از دور **معجون** برای خواب آوردن مجرب است **ص**  
خشخاش شنی با پوست تیغ تر و ده آن از هر يك ده عدد عذاب بیست عدد مرزنجوش  
دوازده متقال و نیم زبرالنجیر سفید یثقال و نیم اصل السوس و آردیو متقال نیم خطی  
سفید سه متقال انجیر زرد ده داندر لوسیا و متقال و نیم پر سیا و شیان اسطوخودوس  
تدفای خشک از هر يك ده متقال همه با در آب یا لادن و یا در آب جذا و از آن مقداری  
شش درم طل یک شیشه اندود و بنحیساتن شیر بخور شاستند تا نصبت یثقال بمائیدن مائیدن

بافتند سفید یکم بقوام آرد پس وی مصطکی هر مکی صافی افاقا داد چینی و عقول و سوس  
 از هریک نیم مثقال کوفته بچینه آن بر سر شدند و هر یک دو مثقال وقت خوابیدن **اقراص**  
**طباثیر** برای سفره مغرط نافه است **ص** ورق کل سرخ بر ترغین صاف کرد  
 از هریک شش درم نشاسته سه درم کپور صمغ عربی طاشیر سفید از هریک دو درم و عقول  
 یک درم و نیم در آب غصا و کدو شیرین حل کرده ادویه را کوفته بچینه آن آب سرشته  
 اقراص سازند و هر یک یک مثقال است و قوت آن تا دو سال باقی ماند **تثبیت** برای  
 بخوابی نفخ عظیم بخشد **ص** خشکاش سفید بزرگ تنه نود و ده صد غده با تخم آن نیم کوب  
 نموده با دو من آب بآران بیزند و بایاک من و نیم قد سفید بقوام آرد و هر یک دو مثقال و وقت خواب  
 دو درم **فصل** **باب** **دهم** **سلس البول** در ماهض مثانه ذکر آن گذشت  
**باب** **شانزدهم** **در امر ارضاء لعین** **فصل** **اول** **عرف** **اول** و کثرت  
 آن بسبب زیادتی اشتراط میباشد **عرف** آن بعد جریان عرق قوت حاصل شود و مع  
 زایدی بلغم باشد منجم و مسهل بلغم و صد اگر بسبب رقی صفرا باشد و یا بسبب قوت  
 اسهال **عرف** بعد جریان عرق و ضعف و سستی و حاد شود **مع** آنوقت قلیا قوی و موارید و یا  
 هر دو را خطائی بعد آرد و متعان نذر در سر و افاقا سسای کوفته بطور سفوف قد  
 بخورند و غذا در بلغم نروده تخم نیم پوشت یا شوربای مرغ بچه و غیره تناول کنند  
**مع** برای ادرار عرق مفید است **ص** زراوند طویل یادام تلخ حب الحلب  
 زهری یک درم کوفته آرد که صندل اجزاء هریک چهار درم در عسل سرشته بخورد  
 و یا چند روز مداومت نمایند **مع** برای دفع جریان عرق و حفظ قوت نافه  
 است **ص** سندیوس بکاشه سوداهاشش مثقال سکنجبین ساده صبر

تناول نمایند و با چند و در این مداومت نمایند **طعمه** برای عرق بدوی مفید است  
**ص** فوفیه سازد هر چند که خشک و قفل اهل چیز و انصطکی و اسارون جلیل از  
 و کبابی از قیصر نارمشک کمود از جنین زنجبیل قفل و اوقفل حبس مان خشک از هر یک  
 یک و رشتک منبر کاور از صریک نیم جزو یا شکر آب است سفید شش وزن داد و به غوث  
 سازند و زرد و مثقال بخورند **طعمه** برای عرق بدوی نافه **ص** برك مورد که هر یک  
 ورق کل مرغ و سفید پوست انار از خرازمی که هر یک در باقلا در جز در هم آمیخته و بدن را  
 بمالند و بشویند **طعمه** برای بدوی عرق تنغم کند **ص** فانیه سبک و قی کل سرخ سعد  
 نسب بمای مروکی برك مورد یا التومر یا کوفته و یا کلاب بشیرند و برقیام بدن بمالند و بعد  
 در ساعت بشویند **طعمه** که هست عرق و فتر از انانل کند **ص** سبک منبیل الطیب  
 سعد کوفی و قی کل سرخ شب بمای مسای یا کلاب سائید و بپزدن طلا سازند و بشویند  
**طعمه** عرق بدوی را خوش بوی سازد **ص** قسط بجزی برك کل سرخ سعد کوفی  
 و کلاب مورد خشک از خرازمی که سبک مسای یا کلاب سائید و بپزدن طلا  
 سازند و بعد بپوشیند **طعمه** عرق بسیار اند سازد **ص** آب به آب برك مورد  
 آب برك سرد مسای کل سرخ خمه را طبع نمایند و بدن را طلا سازند و بعد یکساعت بشویند  
**طعمه** در عرق با برطر سازد **ص** برك مورد خشک که با هر جزو السر و پوست انار  
 توش همه را کوفته و بخت با آب برك مورد طلا سازند و بعد یکساعت بشویند **طعمه** نسخه  
 نیکم الزمان است برای بدوی عرق و حمام استعمال کنند **ص** برك کل سرخ خشک  
 بیست و دم منبیل الطیب مروکی از هر یک نیم مثقال قسط و اسارون سازد و برك شدت  
 هر یک بپزد با کلاب سرشته اقرص سازند و وقت حاجت سائید بدن را بمالند و **طعمه**



ادرار عرق را زائل کنند و خوش بوی سازد **ص** چندل سفید مالکات بسایند  
 بقدر حاجت در نخل خشک کنند پس مشک خالص غبارش ب هر قدر که خواسته باشند  
 ساییده داخل کنند و قدری عرق قماری و سبک المسک نیز داخل کنند و بر غام  
 بپاشند **طعنه** برای عرق بد بوی بغل و کف یا میقد است **ص** شب عیانی را  
 در آب حل کنند و ببارک مورد اضافه کرده و بر بغل و کف بپاشند و بید سفید بود **طعنه**  
 برای حبس عرق بسیار میقد است **ص** آب برك موز و زرد قل سرخ ماز و مندل  
 مالک آب بخوشند و جامه را در آن تر کرده بپوشند **طعنه** برای خوش بوی عرق بجز  
**ص** مندل سفید يك انا حوضی همان سه متقال قوئل جز بواب بسیار است و چوبی  
 هیل بوا از هر يك شش متقال میقد بسیار سنبل الطیب از هر يك بیست متقال  
 مشک يك متقال و نیم کوفته بخت سب بدن را در آن مالند **جوارش** برای دفع عرق  
 بجزست **ص** کل سرخ شش متقال سعدی کوفی پنج متقال قوئل مصطکی و میساک  
 سنبل الطیب از هر يك سه متقال زنبب قوئل از هر يك دو متقال فاقله صغار و کبار جوز  
 بسیار از هر يك يك متقال آمله منقی پورن همه ادویه آمله را در سه و طل آب بخوشند تا نصف  
 بماند پس باقی بقوام آرند ادویه را کوفته بخت داخل نمایند استعمال کنند صبر و ستام  
 بقدر چه بخواهم متقال بخورند **حب اللؤلؤ** صبر بیست درم هلیله کالیخ درم  
 و رقی کل سرخ نیم درم زعفران مصطکی کنیز از هر يك سه درم و غبار ورق طلا از هر يك چهار  
 قیراط و جهان سرخ مرارید از هر يك سه قیراط و قدر بلعین و اصحاب اریاح عود سنبل  
 اسارون از هر يك چهار درم کوفته بخت بلعین بید مشک با عرق کرفس یا عرق بادیان حب  
 سازند و بکار برند **فصل در عرق النساء** بفتح نون و سین همله و لظ

و حی است که در عرق ویدی که آن را عرق النساء نامند بهم میرسد و اینها را بر صبر  
در آن گرفته باین می آید از طرف و حتی بر آن کشید تا آنرا از نو کعبه و آنکشتن و ختم میرسد  
بجسب بگذرد و کثرت و تنبیل آن است از آنکه است از خون غلیظ فاسد و سیاه و یا بر آن  
ماهی از خون جدا نکشند و یا طولیات بلغمی خام و کاه میبایست که آن خلط است  
مختص بدون کیفیت و جبهه سمیه و هم میرسد **ص** ابتدا در ماهی فی غایت باین  
تویک **ص** ماهی بریان را در آن شکم بر میخورند و متعاقب آن سکنجبین و عسل را آب  
مصلح تر و شب شیر گرم بنوشند و فی کشتن در و در عرق النساء دفع شود **ط** برای عرق النساء  
عجب آن است **ص** در آن ماه که از ماه اسد و زیاتی مانده باشد عرق بیک عدد گرفته  
در شیشه کشد و بر آن روغن زیت ریخته سر آن را محکم بسته بکشند و در آن قلاب بگذارند  
تا تمام قوت آن در حق نبوت آید پس برداشته و در می از آن روغن عرق النساء را در عین  
و اگر عرق زیاد بود بکن آرد بموافق آن فی عددی ده قدم دهن ریخته و شیشه میرسد  
**ط** برای و جمع عرق النساء مجرب است **ص** صابون با هم وزن آن خلطی بسیار  
و شیر گرم بر جای جمع طلا نمایند و با سکنجبین که در **ط** برای نفع عرق النساء  
**ص** کافور و دو مثقال با ماء العسل دو روز تناول نمایند مجرب است **ط**  
برای عرق النساء مجرب است **ص** صبر سقوطی هلیله زرد و سورخچان تلخ از هر یک  
یک گرم کوفته بسیار خرد و یک در و نادر و سه و دو مثقال نمایند **ط** **ط**  
عرق النساء مجرب است **ص** سنگی ده قدم سورخچان تلخ نیم گرم شیطرح مقد  
سه گرم زعفران نیم گرم ادویه را خوب شایند ستوق شایند و روغن زرد و زعفران  
شک خورند **ط** برای عرق النساء که بعد از جماع استعمال کنند کاهی

مرض قارون خواهد شد **ص** خنجان شقاق خستة التعلب مصری نمین در هر ترکی  
 نودین لسان العصافیه شامه از هر یک سه مثقال حریک شامه و بلسان فلفل سفید  
 تخم خرفه مقشر تخم خردل مغز تخم خیار تخم کدو شیرین تخم یاز تخم تلخ تخم حنظل  
 تخم شبت انیسون تخم هلین خشک از هر یک ده مثقال مغز ناجیل مغز جلغوز و مغزیت  
 مغز کجند مقشر از هر یک هفت مثقال فی نقل داچی سنبل الطیب اسارون سیاه  
 کبابچی فوفه سعد کوفی دار فله ایچیزو اعود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یکی  
 یک مثقال مشک شبنم یک لک و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب اللام درو شمر  
 عقیق از هر یک دو مثقال یا سه مثقال یا در عمل مقوم از وید بکو فستقید بستر شدند و  
 معجون بسازند خوراک سه مثقال و اگر خواهند که کتاف و بفریح ریاده دران بستقانیون  
 و بزالتیم سفید و زعفران از هر یکی هشت مثقال سه مثقال و یک مثقال داخل کنند  
**و بعد جهت عرق النساء بویست ص** باشق جوان و بایر و جمیع اجزای زن در آب  
 بگویند و بپزند تا موشو بسوخت و بپزد و با هم وزن آن روغن زیت با آتش ملختم  
 بپوشانند تا روغن بماند پس بدان تدوین نمایند فاعده عظیم بخشد **ط**  
 عرق النساء مفید بود و نافع **ص** شحم حنظل که دانهها و پوست اران جدا کرده باشند  
 کنند از هر یک بیست تخم تراوند مدح فطراسالینو فلفل سفید از هر یک پنج درام  
 حاد شیر سبکیچ از هر یک هفت درم داچی سنبل الطیب لسان العصافیه سلیخه  
 سیاه زعفران زنجبیل از هر یک چهار درم مغز خار خیسایند و باقی از وید را گرفته بچته  
 آب صوغ داخل کرده بپزند استعمال نمایند **ط** عرق النساء نافع است **ص**  
 و بطوریکه مثقال زرد سفید مدیک نام و نیم غاریون سفید انیسون حب النیل از هر

از هر يك نیم درم گرفته بختی آب گریس سرخ بسیار از جنایك خورانیان چوب  
برای عرق النساءانافیم است **ص** سرخ کدو و سرخ کوهی عاقر و چهار از هر يك دو درم  
عصاره قنار الحار و عاقر از هر يك یک درم گرفته بختی با عسل و شراب و جمع ضماد نمایند  
نسبکین کرد **ط** برای عاقر عرق النساء و جمع مفصل اسپینا نافع است **ص**  
انزروت سرخ شوره نجان مصر سفید از هر يك سه درم گرفته بختی با روغن صندل و روغن  
سرسبز با آب انیسون یک مرتبه یا شامند که اسهال بی تعدد آید و عاقره رقم شرم **ط**  
برای عرق النساء نیز مجرب است **ص** قطران زفت عاقر و سیاه از هر يك دو درم  
تیم تیره تیز از هر يك یک درم اول زفت را در روغن زیتون که آنرا باقی آید و بختی بختی  
با آن داخل کرده بر هم زده ضماد نمایند **فصل سوم عشق بکسر عین و سرکون**  
شبنم معرق و قان بعضی الهله کشاند که مرض نفسانی است و در اسطوخودوس گفته که عیدم ابراهیم  
حسن و کوی چشم محبت را دید و بگوید و بگوید و الهله اجمل الخ و مرض سفاوی  
داشتند و میگوید و سواسی است که بر سوسه است اگر بر فکر صورت خوب و شمایل نیک  
مغروب میداند و دایم او را مستغرق دارد و از کار دیگر باز میدارد حتی از خوردن و خواب  
و لهذا او را محبت سوداوت و برودت و بهوست مآده و زهر و زهره و ضعیف و کافور و مسک  
و عشق ماخوذ است از عشق و این گیاهی است بر هر درختی که می بیند آن درخت را خشک  
میکرد اند باین مناسبت باین نام بسی که دید و در غصه های قدیم اکثر عشق و فحش و افق  
میشد و در این خود در زمان بندیت عاشقی میسر این غم و خاموش ماندن با شوق و چشم  
کردن از دیگران و کامی خنده و گاه گریه و سبب کنند و آنچه به بیند و بشنود و فراموش کند حرکت  
پلک چشمها بسیار کند و بوقت نام بردن اسم معشوق بخند و می مختلف کرد و نفس

شود و بعد از آنکه برود تغیر نماید **معامله** اول و در سیدت جمع شود از هر دو اجزای  
بهتر است هرگاه بکن شود و اگر در طیب مزاج عاشق را با او بود و اغراض مرطبه جماع نمایند  
و در آب شیرین جام کردن و بر غنهای مرطبه مثل روغن کافور و روغن تخم کدوی شیرین و روغن  
خشخاش سفید و روغن بادام قمر و روغن زردن را بکنند و عاشق را با استعمال الحان خوش  
و حکایات ظریف و سیریاغات و دیدن گلزارت مشغول بدارند و جماع بادی که می تواند  
موجب بال این مرتبه بود **طبع** برای عاشق اگر استعمال کنند دل او خوش شود و مستول از او  
زایل گردد **وصف** ناز و عجز و کافور و زردن و نار و ناسف و امیران معتبر فارسی و زعفران و چوب  
بسیار از هر یک بمشال الکوفه بچینه یا آب صیب سرشته هر روز ناسته بمشال از آن بخورد  
**طبع** برای کسی که در دل او عشق نباشد و عشق اقتدا و عاشق گردد **وصف** طالع یفر  
بستانا و روز بزرگایم بزرگوب و همین سرخ تخم فینیک کشت فراسین فانیای قصوم کند و  
هر گلی **نیک** مشال کوفه بچینه یا آب بزرگ خنای اتراس سازند و در قوس بخورند  
**فصل چهارم عطش** بفتح عین و طای مملدین و سین معی شدت اختیار  
طبیعت است با شامیدن آب و چیزهای سرد و در این مرض از چند سبب بود یا اینکه  
از خلط مال غلیظ چون بلغم شور و یا خلط بسیار خشک مثل بلغم خفیف و سودا و جمع  
در معدن مجتمع شوند و طبیعت از آن متاثری گردد و آب اشتیاق برساند تا به اشتیاق  
باین خلط شود که دفع کند و این عطش که از سبب **معامله** هر قدر که انسان  
عطش میرسد و آب بخورد بهتر است و بیکیچین عسل یا شهد خالص بلیسند  
نقید بر دو سبب دیگر این که حرارت و یبوست بر معده مستولی شود و از این جهت  
عطش آن کند و با شیب عطش حرارت و یبوست ساقچر است و با این

خفته و سر او برده و مانند آن زبانتی فایده طبعی و غیر **معنا** استعوا که بنور  
 فایده سر او به پهل و قی و بر آید و غذا و اما الشیخ و حضرت و سینه تاول نماید  
 و با سبب عطش از جوهری خلجی باشد یا در حرات هوا بسبب استنشاق در سینه  
 حرات پیدا شود که طبیعت خواستار آب گردد **ع** تسکین شدن از هوای سرد نسبت  
 خوردن آب سرد زیاد کرد **معنا** تبرید مسکن حرات مانند خنجر خنده و در جامای  
 سرد و ترش هوا مسکن و مؤثر خود تفریک کند و این نسخه را استعمال نمایند **قص** حبس  
 کل ایمنی که میباران که به پوست بیز و زیتون باشد و سفید ساق آبیان و سنا و فارسی  
 و عرق بریان از هر یک به مقدار یک انگشت و روغن کوفته بیهوده سرد و بریان بر و طونا بریان تخم  
 بچان بریان از هر یکی به مقدار یک انگشت و زیتون بریان به مقدار یک انگشت و روغن کوفته و در و شل  
 و نیم آن با رب سبزه شیون بخورند **تبرید ترنجبین** قاطع عطش و ملین طبیعت است  
**قص** ترنجبین تازه ساق کرده و بقد نیم زیت و آب میخوشاند تا بقوام آید پس با زعفران  
 یکبار استعمال کند و استعمال نمایند **قص** طباشیر  
 برای تسکین عطش و خنجر خنده و نافع است **قص** معرق کدو معرق خیار از هر یک و درم  
 و نیم نشاسته صفی غری کشر تخم خشخاش سفید از هر یک به مقدار یک انگشت و روغن کوفته و بیهوده  
 بلعاید و طوطا کل کرده ساق خود طباشیر سفید و اشغال انسان خود و باقی او را  
 سینه قرص سازد و خوراک یکدم است **قرص** عطش را فرو نشاند و حرات باطبی  
 شوند **قص** طباشیر سفید و بچین و کل ستر حقیق و هم صفی غری تخم حار نشاسته  
 کل ایمنی ترشک معرق خود و مقشر بریان کلنا و فارسی از هر یک سده و نیم و سفید  
 تخم شامق و درم و عرقان و نیم تخم کوفته بیهوده و زیتون و سنا و خوراک و درم و نیم

سفرین و غشیش را تسکین کند **ص** در قاعل سرخ ترنجبین از هر یک چند درم صمغ  
 عربی کشاسه میرزا بشیر سفید از هر یک دو درم زعفران درم ترنجبین در آب حل کرده ادویه  
 کوفته داخل کرده و اقراص سازد و آنرا یک مقدار است و قوت این دوا سال یا قیامه **طبع**  
 برای هر فن غشیش نافه است **ص** این شایق که درم حبایس آنرا دانه بریان از هر یک نیم درم  
 خرفوب یا زده درم صمغ عربی کلنا و فارسی از هر یک دو درم کوفته بخیته سفوف سازند  
 و در یک مقدار بخورند **طبع** برای شدت تشنگی و حرارت جگر افزونشاند **ص** طبع  
 سفید که سرخ از هر یک پنجم درم نیم کا هو مغز تخم خیارین معرق نیم کدوی شیرین از هر یک  
 سه درم و نیم سوسن و قوی و ترنجبین با کلا در حل کرده صافی نموده ده درم ادویه کوفته بخیته  
 با آن پخته اقراص سازد که بجهت بوقه صمغ و یکی بوقت شام بخورند **طبع** برای  
 شدت غشیش بخورست **ص** طباشیر سفید یک درم زرشک منفی دو درم سبزه  
 بنسوی غشیش کل سرخ از هر یک دانگی کوفته بخیته یا آب کاسنی تازه پخته و اقراص سازد  
 همه یا یک درم بخورند **طبع** برای تسکین غشیش بخورست **ص** برون کل سرخ تا زده  
 را با زده من بکشیان و بخیته آنند پس با آتش ملائم بجوشانند تا نصف بوسد و در هبه  
 کرطل ازین یک شکر داخل کشد و بروی آتش باز نهند و بقوام آرند پس تا چند روز در  
 تاب بکند و روز دوا و قیامه با سبزه یا آب برون بخورند **طبع** برای تسکین  
 طش بخورست **ص** فحیض تازه کا و هر کا که تخم خرفه را بکوشد و سه مرتبه از فحیض  
 قیامه کرده بخورد و بروی یک مقدار از آن بخورند تا دوا و روز مختار بخورند آب  
 نود و از اسرار این تابندین است **فصل پنجم عسا** بقره عین و سیدین و عملند  
 من مقصوره مرفی است که شب قوت با صفت ضعیف و باطل میکند و بجلد کجیوری

در آنست و صاحب آن چشم چیزی را نتواند دید و این را بقای سی شب که آن کس  
 و مسلمان سر و او را نیز غلظت سیوی و مانع چشم و نور بامی که از آنست و حال  
 و در هر روز سبب حرکت و سبب شعاع شمس آن بجا که مانع میشود **ص**  
 اخراج بلغم مسهلات نمایند پس این ترکیب را بعد از آنکه **ص** سیرت را بر آب تازه  
 آغشته نماید و در  $V \equiv V \equiv H + H$  و سندی پس بوده بر آن پاشند آن  
 که از آن جاری شود چشم بکشند **ط** برای عارضه عسایان است **ص** و بفرست  
 که علف خنک است با همون آن بکشند و بپزند و در آب سبب است سفیدمانند که در چشم  
 ناشناخته خورد و تا چند روز بر این مداومت کنند **ط** برای چشم که در غشا و بهر  
 میرسد **ص**  $V \equiv V \equiv H + H$  را پس بعد از آنکه که با آب از کزاده بپزد  
 آتش ملایم بزنند پس با آن را بوی که از آن سبب شده در کمال مثل سره بپاشند و چشم  
 بکشند **ط** برای شبکری نیز بسیار مفید است **ص** خود را بپزند و در آب  
 بادیان خوب جو شایند که صاف کرده عسل خالص شش مثقال بچشم در چشم  
 آن بپزند و در  $V \equiv V \equiv H + H$  خشک با نصف وزن آن فلفل سیاه و فلفل سیاه مثل سره  
 در چشم میل کنند **ط** برای زخم شبکری بخورست **ص** زهره  $V \equiv V \equiv H + H$   
 $V \equiv V \equiv H + H$  با هر دو را داخل کرده و در میل چشم بکشند **ط** برای زخم شبکری  
 بخورست **ص** بزرگ درخت سرس را بچند آب کنوایا شامند عصاره بزرگ از آن چشم  
 اگر بکشند نیز زخم شبکری بود **ط** برای شبکری بخورست **ص** زهره آب تازه سبب  
 آن کشیده تا که مابقی بخورست با نصف بماند پس در چشم شبکری بچکانند و در صورت  
 مرض زائل شود **فصل ششم عقربضم عین و سکون قاف و رای نهمل از این**



ارحام است و حال است که عارض میگردد و در جمیع اقبول نیستی فی فیکل و فطمة  
بستنی هم بستند اگر در شوری هم ساند ز روی مغزیه ساقط میگردد و سبب  
سوزش بلغم چینه به هم آورده افروزد و آن دو یا سه مرتبه هر کرم مفسد سوزند منی  
و یا سوزی نیز از رطوبت بار میخورد آنرا در حباب الود فیصل هم نشاء الله مفصل  
بیان خواهد یافت **فصل هفتم** **عین** بغار می چشند و اوصاف آن بسیار  
است از آن جمله هم استخوان یا از غلبه خون بود و آن در بسیار استفاخر و سوزش آن کوکب  
قد در بیض و ضربان میگردد غیر با حسیاس **مع** اول قصد قیفال غایبند اینجا  
موافق و بودت غلبه استعمال اطریفل کشیزی سینه مثقال غایبند **مع** ششیا ایض  
با سفید تخم مرغ **مع** آینه شکر کرم صا یکتند نیز مفید است و یا اینکه کرم و در  
چغدان از سبب صفرا باشد و آن استفاخر و کمی سوزش اشک و خارش کردن و یا کوفی  
سوزش و تلخی دهان و عطش **مع** قصد قیفال لیکن در اینجا خون کمتر بگیرند و برای آمله  
باز در تفرقه با مریقات و شربت نیلوفر استعمال غایبند و هرگاه ضرورت شود محمول صفر بگیرند  
**مع** ششیا ایض یا شیر دختران و سفید تخم مرغ و آب عین الثعلب سبز شیر کرم صا یکتند  
**مع** شب بمانی برین مورد و آب لیمو که در نیم درم افزون استاف که در شیر کرم صا یکتند  
و این سه عمل اگر فتن مناسب **ص** کل سبز سبز درم سه سکه کی شش درم آمله خشک  
در پوست حل کرده و مرکب شش مثقال غرضی همچون مثقال بقرن شاهرخ بسیار  
صید و کسب غیره شربت نیلوفر شش مثقال حل کرده بنوشند و غدا تسکین و با قله و کجاست  
**مع** برای جرم چغدان مفید است **ص** ششیا مانی برین مورد و درم پوست حل کرده  
طبع از شش ضربان کند و این در غفران و مرکب نیم درم در ظرف شش آب لیمو ششیا

که مثل سر به بند و پیر بسیارند و چشم آنها اندک و برای چشم و بینی چنان بسیار  
مستند **طبع** برای چشم بد و مفید است **ص** از شوق که خفته در چشم و بینی  
از هریک بکنم افیون پنجم ششم در اندکی آب با عرق غلبه و پنجمه شیر گاو بدود  
چشم فاد نمایند و شیاک ایضاً از دوت چهارم و پنجم است و خوردن المریفل  
کشیزی با عرق شاهتره بسیار با نم **طبع** برای دفعه الحار است و چشم فرد بسیار  
است **ص** کفند آفتاب و عرق اسطوخودوس از هریک سه مثقال همچون بنفشه بکند  
و نیم هر سه در جرمود و در روغن زیتون و آب **طبع** برای چشم و بینی و غشای چشم  
**ص** حرا و بلف شیرازی مبرک کار و فی تا کند آب برک از انار و آب بر خیمین  
و توتای که مانی نام شده و سه صنفه آن با آن نرم بسایند و بعد از شام غسل چشم  
نکند **طبع** برای تسکین درد چشمان محسوس **ص** قدیمی مصطکی با لوز  
انداخته و با روغن بنفشه و بنفشه تر که در دو آن حاشیه و بر چشم صاحب درد بکشد  
در دو سه مرتبه در آن تسکین یابد **طبع** برای ورم چشمان مفید **ص** بسیار  
تحفه با آب کشنیر بر ساید و دو چشم بمالند و تسکین شود **طبع** برای ورم  
چشم هر که بزرگ کوفای چشم ظاهر نمایند فوراً در تسکین شود و خواص **ص** افیون  
خالص شده و در شئی مغسول از هریک یک مثقال و مغز غریب که از زردک مثقال  
کوته پنجه با آب باران مرشته شیاک سار و در وقت ضرورت یکیشیاک یا آب کشنیر  
و سفید تخم مرغ ساینده و زردک چشم مالند **طبع** برای قوت چشم و مفید است  
و پیران را بسیار موقوف است **ص** شادخندهای مغسول سه صنفه آن با آب  
دستی نادر هند که سران محرق توتای که مانی مغسول و منوخته و بر توپال الناس

نفع آن است و در هر قفل از قفل نوشادر از هر يك يك دم كوفته بجز بر سینه سحی  
 بسیار کم کرده در شیشه بکند و بوقت ضرورت بچشم قدری بپاشند **ملح**  
 برای کسی که مبتلا برمد باشد بسیار آید است **ص** شونیز دو مثقال نوشادر يك مثقال  
 عصا دانه الحار یا مثقال از اسحق بلیغ نمایند یا سترافغن سوسن یا روغن حنا  
 بطریق مردم درست کنید و نگاهدارند بوقت ضرورت قدری از آن بردور و بخور از بدو  
 بپاشند یا بر علیل استنشاق نماید ای آن کند **ملح** برای غبار چشم مجرب است **ص**  
 سه سبزه بخت آبی یک نیم در میان آن بپزند که گیاه هند است و آن بخیل از باره  
 و بول سارده کار و عسل است و شیر که بلیل و بلیل و لعل و قفل و طباشیر سفید در آن  
 خیسانید تا باشند هفت مرتبه سرخ نمایند و صورت به آنرا بپاشند و باید که مقدار  
 آنرا آنقدر بود که سر به در آن غرق شود و کم نباشد پس از آن سه میلها ساخته در روز و شب  
 آنرا در بخت چشم بکشند **ملح** برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان بسیار نافع  
 و مجرب است **ص** سرکه مافغانی سنبل الطیب از هر يك یک پود و از خرما دانه هلاله که در  
 بخور کرده سوخته باشند از هر يك نیم جز و بعد از صافیدن با آب گشنیز تازه یا آب برك موثر بوده  
 خشك كند و صلاح کرده در چشم مکرر بکشند **ملح** برای رفع سوزش چشم  
 و خشك کردن آن از ملوث مجرب است **ص** شاد نیم مغسول در درم بند بخت نیم  
 درم مزه آید خسته بپاشد و در آنك نبات سفید بکند درم باریك که بید در چشم  
 استعمال نمایند **ملح** برای رفع جاک و سوزش و خارش چشمان بسیار نافع است **ص**  
 توبای که شانی که هفت مرتبه در آب غوره فروخته خشك کرده باشند نیم درم کافور بصود  
 در سه به با هم بکوبند صلاح کرده در چشم بکشند **ملح** برای جوب چشم

بسیار نافع است **ص** بنفشه کشتی خشک بوداده و منقح عربی کثیر از دهان و ...  
 نشسته درم کوفته بخیچه پنجه دفعه ده که یک کوری هر روز در چشم خشک شود و بسیار بند  
 و با حریر بخینه استعمال نمایند **ط** برای توشه و اسهال چشم مجرب است **ص**  
 توتیا مر قشیشا اقلیمای نوره اهریک پنجه درم سینیل الطیب سیاه خمر عفران از هر یک  
 یک درم مر و ایدنا سفید و درم کافور سیاه و درم جانا مشا و درم انکی کوفته با حریر بخیچه چشم  
 بکشد **ط** برای تقویت بصر جلادان آن مجرب است **ص** شاخه خمر مغسول  
 و سنجک اهریک پنجه درم مر سفوفی با بره اهریک از هر یک یک درم پنجه غلغل سفید با بره اهریک  
 شحم حنظل عفران لکخوا اهریک پنجه درم کوفته بخیچه و در جبهه اشعه آل کما یند **ط**  
 برای جوی چشم سرد کنند و برای نرم کوفته چشم و غرور که اند مال آن و بشواید باشد **ص**  
 محاسن سوخته و مشقال نفل سه مشقال و یک مشقال از هر یک محرق و در مشقال و عفران نه مشقال  
 شراب نه اوقیه عقید عنبر چهار اوقیه و نیم ادویه طار و سناک سناق صلا بکشد و برست  
 کم که شربت آب بکشد و هرگاه شراب تمام شود عقید عنبر آن داخل کنند و بسحق نمایند  
 پس در ظرف مس بزنند چون منعقد شود در ظرف مس نگاهدارند و بکار برند **ط**  
 برای رمد ضعف رموی مجرب است **ص** تشمیر به منقش که در پنجه درم دم الاغون یک درم  
 کف سفید تخم مرغ درم باید که سفید تخم را در ظرف چینی که در و برهم زنند که تمام  
 کف شود آن را خشک سازند و در یک صلیه که ده سیم و شام و ششم به باشند  
**ط** برای رمد اطفال بود پنجه نافع است **ص** از روت مرئی ده درم سمی بود  
 منقش درم بسیار درم بسایند و بر چشمان اطفال بپاشند **ط** برای رمد و رطوبت  
 چشم نافع است **ص** تشمیر به سه درم از روت سفید پاژده درم نشا کشته شش درم

هر مثل سر به نه لپد و زخیر پیخته در چشم بپاشند **طاهر** برای ابتدا برید تا نیمه  
**ص** سفید قلعی شست شست هم صبر علی چهارم و نیم کثیرا اقیون از هر یک یک درهم  
 ابتدا با سفید تخم مرغ سر سینه میاف سازند و بوقت حاجت در آب عنبر الشعیت و آب  
 کستور نخل که در بدو چشم ملاسازند **طاهر** برای رمد حاک و ظلمت چشم ضعف  
 آن بسیار مفید است **ص** سفید قلعی شست هم شاد رخ عدسی مغسول سیاه هم  
 صبر برای از زردت از هر یک جوهر هم شاسته لیلیا بقره هر سه نصفهانی و قشیشاکی  
 ملاتی لؤلؤ و یونیتین از هر یک یک درهم کوفته پیخته در چشم بکشند و زهره کو سفید کریما  
 هم بر در چشم بپاشند و در آب که شو **طاهر** برای در چشم بسیار نافع است **ص**  
 غورانی غایت دوس و نیم وزن شاهی و نیای و چشمه یک کثیرا از هر یک صد مثقال مغرور آدم  
 شیرین هفت مثقال آب تسفید صد مثقال کینا و آب غوره سفید است و چشمه یک  
 لیقه در آب و بای خوب سخی نمایند و از آن پیخته بر آب غوره بپاشند و صبر و شام  
 زدنست و هم زدن و در و زیارت هم آب کشین تر نیم شامی اخل کنند و غیره با دایم مقص  
 هم کوید بلبلیات سفید و اخل کنند و در چشم بپاشند و در غن آنرا اخل کنند و  
 بر روز جزا را صبر و شام دست بر زن و غلطی و هم بپاشند پس آنرا شیان سازند و بچشم  
 استعمال کنند **طریقل** پوست هلیله کالی در ده لیل بسیار پوست آمل خشک از هر یک  
 شش درهم ملبا جوهر چهارم سفر خشک که کس تخم خشک این از هر یک سه درهم  
 ویدر که در پیخته با روغن بادام یا روغن کاه و بشنند و بکار برند و در امراض بارده خصوص  
 اینر سودا و در طریقل تریدانی سو اقیون از هر یک جوهر را اضافه نمایند و بر اطراف چشم  
 بپاشند و انما **ص** شست با حوض کل از می همیشه از هر یک نیم درهم مقل چهار ستر

با عرق غلبه شعله بن یلخ شک بایند شیر کم نه خایند **شیاف** و **شیاف** است  
 را بشیر و لاغ مری کرده یا بشیر و دختر کتیر از هر یک چشم **مشقال** سفید از نیش و شست  
 متقال با سفید تخم مرغ مرشته **شیاف** سازند **شیاف** برای و جهم چشمان مجرب  
 نسخه هند است **ص** شب بریان کل از منی پاک کجراتی بوست هلیله در خفنی از هر یک  
 یکدم زعفران نیم درهم قوئل چنانچه در جواب افیون از هر یک نیم درهم در ظرف آغوش  
 بکساعت بسایند و شنباسازند و بوقت ضرورت در آب ساشند بر اطراف چشم مالند  
**شیاف** برای التیام قرخ چشم مجرب است **ص** اسهال و خسته شدن چشم و کجراتی  
 از صفهائی توتای هندی که از اگر بنامند و من عری کشند از هر یک هشت **مشقال**  
 اقلیمیا طلائی سفید قلعی از هر یک چشم **مشقال** افیون مرکی مائی از هر یک نیم درهم کنند  
 پنجم خوب نرم کرده با آب شیان سازند و بکار برونند **شیاف** برای جف کردن  
 و قلم ماده مجرب است بر پیشانی و پشت چشم طلا سازند **ص** **شیاف** چشم کجراتی  
 حوض مکی کل سرخ قوئل زعفران با لسیو کوفته بخت با آب کاسنی تازه طلا خایند **شیاف**  
 برای امراض عین صعبه حراتها مجرب است **ص** اقلیمیا مغسول سازند و **مشقال** اقلیمیا  
 چهل **مشقال** نحاس سوخته و **مشقال** سازند زعفران سبیل الطیب بر نه چندین  
 از هر یک دو **مشقال** مرصاف چشم **مشقال** قلعی مرصاف صفهائی شسته از هر یک دو **مشقال**  
 منغری چهل **مشقال** کوفته **شیاف** سازند و بوقت حاجت بر دو چشم طلا سازند  
**شیاف** برای انواع ادرام چشمه **شیاف** است **ص** مرصاف نه ریش سر کنند  
 مسای کوفته بخت با آب کشنیز تازه سرشته **شیاف** سازند و بوقت ضرورت بچشم کشند  
**معجون اسطوخودوس** سیساکلیوس عاقر قرحا اسطوخودوس و بر

در نه غارتن حلیله کاپلی نذر در اهریک هفت گرم قودمانه نراوند مدحرج اهریک  
در مزجیب منفی را نذر اندر درام باضعف اهریک عمل مقوم سرشند واستعمال کنند  
**جوز** برای تقویت باصرا مجربست و نظایر دارد **ص** شحم حنظل ده درم کاذر نیم  
سلخه فلانین عصا و انستین اهریک و عدم هر نه کند زعفران اهریک یک درم  
شش درم عمل بقدر تکفایت اهریک کوفته بخینه یا عمل مقوم سرشته معجون سارند خوراک  
چهار درم باب شکر کم **ص** سحر طری برای ضعف بصر دمنه بسیار مفید خصوص در  
و پلا حار **ص** کدیر یک درم کادن نیم درم زعفران دو درم امک مشک یک قیر امار کاپور  
فوسه یک قیر امار با روغن زنبق کل که در جیل سرشته سارند بوقت ضرورت یک آن باشد  
سایند و بانی سحر طری **حب تقویت** برای جذب بصر مجربست **ص**  
ایام فقیر است درم بویست هلیله نذر درم سفید مدبر اهریک چهار درم ملک جند  
آیسو اهریک دو درم و نیم کوفته بخینه یا آب کرفس تازه حب سارند خوراک دو درم **حب**  
**رافع تاریخی** برای غشاوه و تاریکی چشم نافه است **ص** صبر سقوی برای پوست  
هلیله نذر درم کل سر سوزن منبسطاکی نسی اهریک یک درم کوفته بخینه یا آب سرشته جود  
سارند در آب یک آن نیم گرم بخورند **طاری** برای ورم و ورم چشم بالقوی  
زنانند **ص** عین منقش مندل سرخ اهریک دو درم کافور یک آن و نیم آب کلسی  
بخینه بر بیهائی و اطراف چشم طلا سارند **قطون** برای رمد بسیار نافه است **ص**  
نصف می یک درم شب یا فی بقدر خودی شیر و نخل که در چشم قطبیر سارند بوقت  
ی سارند و حاکم عین نافه است **ص** افیون ده درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران  
و اینک صاف بخورم مس سوخته و درم اقلیم اخی درم صندل و جود درم قانله

توتای هند از هریک یک درم سرمه اصفهان بیست درم مار قشمتا در درم بنابرین  
مصری یک آن حضرت مکی و دوا ملک کلمه فارسی سلتخ هندی از هریک یک آن  
دینم اقلیمیا و نحاس را علیحد صلاحیت کنند و مصر را در آب باران بنجیسانند از دوزخ کوته  
یخته در آب مصر بنجیسانند و در آفتاب بخت کاند تا هفت بار مکر کنند و آب آن مصر  
خیسانند و در آفتاب بخت کاند پس خوب کوفته بخت نگاهدارند و بوقت حاجت خودی  
بر چشم فرو کنند یا بمیل استعمال نمایند **و از جلا** این چشم سبیل **و از جلا**  
و قمر ای موحده و سکون لام در لثرت تفصیل آن در باب السین ذکر شد **معان** آن  
یعنی آن حافق و تنقیه کامل نمایند این نسخه استعمال کنند **ص** ملکی و جوی بکر  
توتای که مان پرورده شیم سوخته پرورده و بآب النحاس مغسول سه اصفهان بنفشه  
از هریک درم کوفته بخت و بیچشم استعمال نمایند **ط** برای باد سبیل یا قمر است  
**ص** و عصاره از آب تار و بقدر حاجت بخت کاند پس با قندی مشک کافور خوب  
که در چشم بکشند **ط** برای سبیل مجرب است **ص** توتای که مان هفت درم و  
یوست هلیله از زنجبیل از هریک نیم درم زرد چوبه یک کوفته فلفل آمدن از هریک  
نمک هندی چهار آنک همه کوفته مانند سر به بخت و آب غوره پرورده تا پخته بر آب غ  
را بدل کنند پس حشاک غوره یا صلا تیه که در چشم کشند **ط** برای سبیل بسیار  
**ص** اقلیمای بنفشه زرد البجر از هریک نیم مثقال مس سوخته هشت مثقال بنفشه  
از زرد نمک ترکی فلفل سیاه شاد در او فلفل از هریک یک مثقال قو قنل آشنه از هریک نیم  
کافور نیم مثقال سادر هندی سنبل الطیب چندید سترا از هریک یک درم کوفته بخت و در چشم  
استعمال کنند **ط** برای سبیل مجرب چشم فام است **ص** زنگار سره اقلیمای



نفراتش منغم غری سقید از ریز از هر يك دو درم صمغ بلواشقی ادراب سدا حل کنند  
و ادویه دیگر که گفته باشند سه پیخته در آن بپزند و شیشا سازند و بچشم بکشند **شیشا**  
برای سنبلیله نافع است **ص** صمغ غری مرصاف از هر يك یک درم سقید افلجی  
چهار درم افاقیا پنج درم قیون سنبلی الطیب از هر يك چهار انگه باریک ساییده و با  
شیاق سازند و بکار بندند **وانجماله** ابراف چشم **طرفه** بقدر طاقونگون رای  
هر وقت مملد و فتنه فاق و هاء نقطه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه و برونک  
خاکی و یا سیاه بود که بسویب افتاده بعضی عروق چشم بر آمدند در زیر ملتحمه ماند که باشد  
بهر سببی خواهد از ضربت به غنغ و خواهد از جوش آمدن خون و خواهد از منقب شدن و ریحی  
بل از نفخ و خواهد از غم و بسیار فایادزدن و خواهد از حرکات عینیه و امثال اینها باشد  
بن اسم مشتق از طرفهای اطول که بفارسی سیلی گویند که بچشم واقع شود و سرخ شود  
فجآن بهر سبب از مثل تحمیدیشی با سم که از **معان** آن استعمال که حیات و مقدرات  
نیادات و امثال این نمایند و صاحب کتاب حاوی صغیر گفته اند که چشمی افستین  
باحت بسایند و در نهایت چو کمانی بسته در آب گرم میجوشانند پس بر آورده و تکبید  
می که در آن طرفه افشته باشد و مدتی طول کشیده باشد نمایند که بسیار نافع است  
و در دو سه مرتبه مرض طرفه منال شود و خون چشم در پوست می آید مجلی که اگر آن صمغ را  
بفشارند خون از آن بر می آید **معبر** برای حرمت عین مجربست **ص** نشاسته  
کثیرا صمغ الوان از هر يك یک و دو مثقال صمغ غری شیاق ملینا کوفته پیخته و بچشم بکشند  
**شیاق** برای طرفه چشم مجربست که حرارت باشد **ص** اقلیمیا برای طلای  
مش مرخته از هر يك ده درم دم که خون بسد نوارید تا سقید از هر يك چهار درم که

مرکی مای غفلان که آنها شکستند و چو پلازمه یک دودانک ز برنج شکر پخته  
 از صورت نیم گرم ادویه که در قهقهه در آب شکر حل کرده شیک سازند و بچشم بکشند  
 برای عارضه طوفان که در میوه است **ص** سادر هندی که در مجامع  
**شیاف** در درم سدر مارید از هر یک یک درم و نیم مغنم عربی کثیرا از صمغ دود در نیمه و فلفل  
 چو کدوم ز سرخ سرخ درم الا خوب غفلان که هر یک از هر یک نیم گرم هر یک از هر یک یک درم و نیم  
 مرغ بچه خاکی شیک سازند و بوقت حاجت قدمی از آن باشد و زان سبب که در چشم  
 نمایند **و از جله** امر از چشم **حول** بفتحه حله و او و کام معنی که شد چشم است  
 و آن خلطی است یا عارضی بسبب تشنج اغشیه و یا در جگر آن طبقه صلیبیه و یا بواسطه  
 و حرارت مدلوله یا از فاساد امراض حاده و یا از سیسایان که در یک طرف درایم  
 طغولیت و یا بواسطه این ام الصان و این دو سبب اخیر مفلان را بدست عارض میگرد  
 و اکثر این مرض بقدر حال و ماغیه مثل صرع و سند، دوار و امثال آن حادث میشود و این  
 دریا چشم را بنوع آب ماله و یا بنوعی که در حوله غماید آن شو که یک چیزی باشد و چنان  
 دیدند و بطرف عین و سبب آن که چشم را حرات دهند که بیک طرف است باشد که در فرق  
 و تغیر نکند در **ص** هرگاه که حول از شکم مادر و از طفولیت و یا از این عارضه شده است  
 که علاجه جز نیست الا اینکه در حین طفولیت قناره جدوت آن باشد باین فحش نه بد  
 نمایند **ص** که چراغ را بوقت شب در سمت مقابل جانب چو بنهند که طفل را باین  
 بویان التفات کند که در این ترکیب امید به بودی و دفع این مرض باشد و بعد  
 این مرض در سن جوانی و یا در سن شیخوخت عارض شود **ص** تشنج عارض را با استیلا  
 و خوردن آب جلی کبار نمایند و رفتن حمامات و خوردن شیر و لادن یا ادیان و تقطیر

خون را بر شفتین و چشم بسیار نافه است **طبع** برای عارضه حول مفید است **ص**  
 سفید و تخم مرغ بار و غنای سرخ و قدیمی شارب آن پنجه مکرر بر چشم حول غماض نماید **طبع**  
 برای عارضه حول مفید است **ص** عصاره ورق زیتون مکرر چشم حول را نطول سازند  
 بسیار مفید است **طبع** برای عارضه حول نعم عظیم مخمد **ص** سند و مس ضاوی بقدر  
 حاجت و خوب صاف بکشد و در باره بسیار نازک بچیده مثل قندیک که ده بوقت شب چشم  
 بکاردند و صبح بدون کشتن و ناچند روز بشود و فایده مکرر بعلی آرند **و از جمله** اراض  
 چشم **فروزان** الماء بضم نون و رای معجذبین و او و کام و فقمیم و الف ممدو  
 حقیقت آنرا در باب اللون مفصل بیان کرده شد و سبب آن یا از ملوحت و غلظت باشد  
 و یا از سردی و سقطه که بدماغ رسد و یا بعد و جم رای دانی عارض شود و آن را ابتدا  
 خیال نماند باشد و در چهره بود و گاهی این خیالات بسبب انجمه معدوم پیدا میشود  
 بیکر این در هر دو چشمان خواهد بود و در خالاکم بود و در امتدادی معدوم زیاده کرد  
 و نزول آب بر همان چشم خیالات بود **مع** استقیه بلغم غنضیه و مسون غابند و یا اگر  
 را استعمال کنند و هرگاه مزاج صفراوی باشد منضج و مسون صفرا دهند و هلیجیات  
 در آن داخل کنند و هرگاه نزول آب بسفحکم شود بموافقی که گاه آن قدر غمازند  
**طبع** برای قلع بیاض مجرب است **ص** ماکلس و ایدینا سفید نبات  
 سفید و استخیم مرغ سوخته سرکن **HHH** یا از **V** مالیکو که پنجه مثل سر در چشم کنند **طبع**  
 برای رفع بیاض آید و ده است **ص** **ط** خشک با موزین نبات سفید که هر روز بقدر سه مثقال  
 بولم شیرین چوبه و صمغ ناشتا بخورند و سه روز آن جدا جدا آب صمغ بایز آن شنبلیله بایز آن  
 جدا جدا آب بایز آن چشم قطعه نمایند و بقیه هر دفعه سه ساعت

محوی باشند **ملح** برای دفع یاقوت چشم بخوبیست **ص** خون مال تله راسته  
 ۱۰۰۰ سار در چشم بچکانند و افق یاقوت بود **ملح** برای دفع یاقوت چشم  
 زهره ۱۰۰۰ در چشم قطعه نمایند **ملح** زهره ۱۰۰۰ **ص** زهره ۱۰۰۰  
 ۱۰۰۰ با دماغ آن و قدی غسل آینه چشم بکشند **ملح** بخت زهره ۱۰۰۰  
 محویست **ص** بلاس پاره که فرد خستندی است غلک لاهوری پوست حلیله  
 مال شود در کلات خیسایند سالی که در چشم قطعه نمایند **ملح** برای قلم بلبس  
**ص** ۱۰۰۰ و در حور و اقلیمایک حرو و اس که سباید که ظرف سفالی که در حور بود  
 ناستان در آفتاب زرد سر کوب اسب فر کند پس بر او در حور میل بچشم بکشند **ملح**  
 برای قلم یاقوت آرد و است **ص** ۱۰۰۰ اسب افند است غلک لاهوری  
 از قریه یک یک هم تویای که هفت مرتبه در آب لیموی توتن بچند باشند یک یک  
 در زهره ۱۰۰۰ هفت مرتبه شقی نمود و بچشم استعمال کنند اگر یاقوت پنجاه سال  
 بوده باشد از چشم زایل کرد **ملح** برای دفع زول آب سفید است **ص** صغیر بکند  
 سائید با قند می بکشد و در کرب که شب بوقت خواب بخورند و بچند روز مداومت  
 نمایند **ملح** برای قوت یاقوت و زول آب نافه است **ص** نوس می تلخ سدر  
 کوبید با قند می بکشد تا زول نمایند و مداومت نمایند **ملح** برای یاقوت و چشم  
 معیت **ص** سندر و سچانی سو ب با قند می غسل آینه چشم بکشند بخور  
**ملح** بخت قلم یاقوت آرد و است **ص** ۱۰۰۰ با دماغ آن و قدی  
 نا غنچه و تویای هک مخوف سو و از حور بچند در چشم بکشند و از خواص عجیب  
 بتمانی سرزند و چشم دو آن بکشند دفع حبس البول آن نماید **ملح** برای دفع یاقوت

چشم مجربست **ص** اخضیه قوی که اما خشک کرده غلظت و پاشند باهون  
 این کین سوسمار و کف دریا و نبات سفید مصر که در چشم مکر بکشند  
 و برای قلم بیاض مجربست **ص** زهره  $\equiv \nabla \equiv$  و دوسه مرتبه چشم  
 شد بیاض آنرا قلع کند **طبع** برای منع نفول آب نافع است **ص**  $\equiv \nabla \equiv$   
 و دودم صغیر چهارم بادیان شیش متقال نیکو بکمره خوب چوشانند پس باقی  
 فوده غسل مصفی ترش متقال حل نموده بوقت خواب بمیل در چشم بکشند و هرگاه آب  
 پیاز سفید با قدری نمک که هورای سوزه اضاف کنند و در آفتاب نهند و زنده بگذارند  
 و استعمال کنند زیاده فایده بخشد **طبع** بجهت رویانیدن پیرکان ریخته و از آن  
 مجربست **ص** پیچ چند قوی که بپزند بسکه پخته نامند در سایه خشک کرده پس  
 اقداری کلاب ازان بسایند و بدو و اطراف چشمان بمالند **طبع** برای بیاض  
 چشم نافع است **ص** زنگار اشق سرطان نهی از هریک پیچ درم شش حفظ از راه  
 زین زهره که و لورخ ارمی از هریک دو درم ملح اندرانی سه درم فلفل سفید بیست درم  
 زبد الجرج چهارم پوست تخم مرغ که بچوبیرون آورده باشند سه درم مثل سرمه ساید  
 و در چشمان فرو نمایند **طبع** برای بیاض غلیظ از کتاب یوجنا نقل نموده شده باید  
 بعد از آنکه محام رود با سر و صورت خود را بخیار آب گرم آن بدار استعمال نمایند **ص**  
 کف دریا حاکم فوعونی از زردت سفید نبات از هریک سه درم همه را مثل سرمه سحق  
 نموده در چشم پاشند **طبع** برای قلم بیاض قوی تر از تسخیر اول است **ص** تو بال الخ  
 نمک اندالنی بزجاج فوعونی و توبای هندی مسای مثل سرمه ساید در چشم  
 نمایند **طبع** برای قلم بیاض چشم مجربست **ص** شاد رخ عدسی پیچ درم و زرد

یکدم توالت الناس لمیران چینی از هر یک یکدم مرصافهائی باز کرده در قوتیائی  
 معقول چه گفتار صدق سوخته داینگی مانند مرصافه و چشم خورسازند  
**طعنه** برای بیاض چشم بسیار است **ص** بخت را اقلیمیای طلالی سرکین و سوار  
 موهان سرخ سران جبری سوخته مامیران چینی اندام صفهائی قوتیائی همدار و همدار  
 زنگار و سادج ارفل قرفل سنبل الطیب بوست تخم شتر مرغ سوخته از هر یک یکدک  
 و نیم رقیقش آغاک هند از هر یک داینگی مرورید ناسفته شاد چشم معقول از هر یک نیم  
 متقال مانند مرصافه در چشم خورغانند **طعنه** برای قلع بیاض چشم و بلی خور  
 از هر یک **ص** سادج همدک شش درم سوخته مرصافهائی از هر یک سه درم  
 معقول مرورید ناسفته صدق سوخته از هر یک یکدم قوتیائی که مانی لمیران چینی  
 از هر یک دو درم برای سحی نمود در چشم بکشند **طعنه** برای ابتدای قفل آب  
 ناسفته **ص** زرد البحر اقلیمیای قرفل و طلالی از هر یک پنج درم فسیل امینا اسفوط  
 زرد جوید از هر یک دو درم و نیم بوست همدار در مرصافه مامیران چینی نوشادر قوتیائی هند  
 و که مانی طاشیر سفید از هر یک یکدم و نیم مس سحی اسفید کج مرصافه غاک طراد  
 ناسفته قرفل ارفل سنبل الطیب چندید مرصافه صفتی غاک نطفی از هر یک  
 یکدم مانند قرفل از هر یک نیم درم غاک طعام دو اسنار مانند مرصافه سحی که در طراد  
 بخت چشم استوار کند **طعنه** برای قلع بیاض چشم مجرب است **ص** شمشیر خور  
 حاجت و در میان پیار و خور کدازده در زهر آتش در غایت تلخ و بیس و بیس و بیس  
 غوده بانیات مصر کوزعفران و مامیران چینی فسیل صفتی همدار مانند مرصافه  
 در چشم بکشند **طعنه** برای قلع بیاض مکرر از دو درم **ص** چشم بیس و بیس و بیس کانی



دیگر ای قوت باصره بحسب العسل است **ص** قوتیای حندی یکروز سه ماصفویانی و جوهر  
 ملك كهویری بریم جود و غفران و قیرطاف کافور یک قدر اطله لیل از دهفت عدد حلیل از  
 آب نجیساتند بقدر گلاب آنرا بپوشانند تا دو روز در آب بپزدند پس برآورده صافی غوره و  
 راسکیده در آب حلیل از لعل سازند و با لای آنش خفیف جوش دهند تا نصف بماند پس سه  
 گذارده تا خشک شود پس مثل سره بسایند و بیخشم بوقت خوابه میل بکشند **حل**  
 برای قوت چشم بسیار نام است **ص** سه ماصفویانی هفت درم مر قشیشای نیم  
 اقلیمیای طلای و آرد درم مر و لرید تا سفته هفت درم و غفران نیم درم ساجر هند  
 و دو درم صلابه کرده و در چشم عمل بکشند **حل** بخت تدریج چشم و ابرو آن بسیار نام  
 است **ص** سه ماصفویانی سوخته نیم درم اقلیمیای طلای و تقریبا شاد نیم درم مغول  
 قوتیای مس محرق از هر یک و درم پوست حلیل از نه با آرد چند صبر سقوطی و افلفل  
 فوشاد و جفتی مکی و غفران سرطانی بجمی سوخته از هر یک یک درم زنجبیل نیم درم کافور  
 از هر یک سه چهارم و درم و درم مثل سره بسایند و در چشم بکشند **حل** برای  
 رویانیدن مشرکان مجرب است **ص** خسته خرماسوخته نیم درم دغان کنند  
 چهار درم سنبل الطیب بپاشان از هر یک سه درم لاجورد و مغسول ده درم مانند سر  
 ساید بر لحنان چشم بکشند **حل** برای فتحه چشم بسیار نام است **ص** قوتیای  
 کرمانی ده درم شیان مامیاسه درم صبر سقوطی و جفتی مکی از هر یک یک درم کافور انکی کفته  
 میخته با آب غوره و آب سماق تا سه روز نجیساتند پس خشک غوره مثل سره بسایند و صبر  
 و شام در چشم عمل بکشند **حل** جواهری برای قوت چشم بی دلیل است **ص** یکروز  
 مر قشیشای طلای فلفل دار فلفل از هر یک دو مثقال لعل لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال



تویای کرمانی معلول سادر هندی که غیب از هر یک چه باشد که مشک خاوری و بی  
 و ریالیک مانند سره سایدیم در چشم می کشند **حل** جواهر سره برای نفوس  
 نظایست **ص** لعن بدختر و بدروزه و نیشاوری و شادیم و عذیمی معلول رفتنند که  
 ذبی سفید که قلعی بسته نشسته از هر یک یکم مرادین ناسفته دودم بسد و  
 معلول که هم نیم طاس و سفید ده فرونگی از قلعی نصف می از هر یک یکم و نیم در روز  
 مد بردود هم نیم پوست حیل و در محرق سه درم کاو و کاهی اتم و اصفهانی که آب غوره بود و  
 و متقال بدستور سره سایدیم در چشم می کشند **حل** الجواهر حاد و صحت  
 چشم دروشای که ایضا **ص** اتم و اصفهانی مرادین ناسفته مالیدن چینی تویای  
 که از معلول از هر یک سه متقال لعل یا قوت سرخ از هر یک بنمقال شادیم معلول  
 از هر یک سه متقال نبات سفید مقصی پنجم متقال بدستور سره سایدیم در چشم می کشند  
**حل** جواهری قوت باصره و حفظ صحت آن نماید و حاکم الزام را با نغم بود **ص**  
 از آن سره و در دهن مرادین ناسفته تویای کرمانی مد بر از هر یک سه متقال مالیدن سادر  
 مدی اقلعیای نقره از هر یک بنمقال و نیم سره اصفهانی که متقال سرمد اخود کرده  
 در بخود در نه میش تازه ورق کرده با آتش لکری بسوزانند تا دانه سوخته شود و سره  
 را با حقن نرسد پس سره را در کلاب یا در شید و او کام سر کشند و تا ده روز در کلاب  
 بدست مشک کرده یا سابر ادویه در کهرل ساق میسایند و خوب مزوج نمایند در چشم می کشند  
**حل** برای سیکاک در چشم و صاف غون آن بخوبست **ص** سره اصفهانی سه درم  
 مرادین ناسفته یکم هم مشک توکی کاو و مصور را از هر یک یکم و ده جیران زیت دودم در  
 یکم بدستور غرق اسارد و بکار روند **حل** برای صحت عین و ساقیم و در کلاب است

صن اعدا صنفهائی بقدر ضرورت و چند مرتبه در جان آب را بنشیند پس با آن آب بلمان  
سایند و همین ترکیب بپختنای کرمانی کنند و پوست درم را بقدر دوازده دان توپا و اقلیای ذخی  
مغسول از هر یک دو آرد و درم و اندر قشیشای ذخی مغسول هشت درم و ارید ناسفته  
سد بحق مغسول از هر یک و درم ساد بهندی و عفون از هر یکی یک درم کاه و قصبه کاک  
درم هشت ترک یکدانه کاجار احاطه آب بارک و نوبسایند و باقی اجزای مذکور را بپختنای  
احاطه و باره شش غناید و صد و شام در چشم میل بکشند **حل** حواجر خافیه چشم  
و نور آنرا می افزاید و بخار آن را دفع کند **ص** سره صنفهائی محرق مغسول و درم  
طلائی اقلیای از هر یک سه درم کهرای شمع و ارید ناسفته بسد محرق مغسول  
از هر یکی بگشتال لعل بدخشی نیم مثقال بدستور مقرر کحل سازند و بمیل طلائی بکشند  
**حل** حواجر برای غوت با صندل و زردن روشنی آن و تسکین حرارت آن و طلعت چشم را  
سبب و انحراف را بکند و چشمان را جلا دهد **ص** سره صنفهائی پاک زده درم و شیشا  
طلائی اقلیای تقریبا کهرای شمع و محرق مغسول و ارید ناسفته و توتای هندی  
و هیدینغما و مامینا سلطان مجری محرق مغسول تسکین از هر یک دو درم پوست  
حلیله زرد و درم و نیم توتای بصره و توتای کرمانی با آن غوطه و آب پانازش و شیرین بواب  
بادیان تازه و پودره ساد بنهر عدسی مغسول از هر یک درم و سنجبر سفید اقلیای مغسول  
صمغ عربی کشید از هر یک یک درم و نیم فیروزه و نیشاپوری یا مایه لجنی از هر یک یک درم و نیم  
منقی بر سقراطی بسنبل الطیب از هر یک نیم درم و قنقل و دانه کافور قصبه و دانه  
بدستور مقرر کحل سازند و استعمال کنند **حل** حواجر برای صدمه چشم و دفعه و زخم  
و ضعف بصره مفید بود **ص** استه حلیله زرد و سنجبر سفید و فیروزه و زخم و ارید ناسفته

صدف سوخته قوتیابی که با او مدد بر سر می افتد و بیاضی پسند محرق از هر یک بکوبد و هم به در آب  
 آمیزد آب خالص بکوبد و زخم را بپوشاند **حل** جواهر برای سیاض عین مستوی  
 بچای آبام هم محمل الباقی علیه الصلوة والسلام **ص** قوتیابی هندی اقلیمیای طاری  
 سوره امفویانی پوست هلیله از زخم شک مانند لای از هر یک بکوبد و هم به مثل سرمه صلاجه که  
 پنجم بکشند **حل** الجواهر مشهور آنکه در خواص حضرت سلیمان بر ج آورد علی نبینا و آل  
 و علیه السلام این محل با قند نشد است و این نسخه از اسرار است در هر طبایبا یافتند و غرض  
**ص** قوتیابی که با او هم محل امفویانی در درم مله اندکی در مرغ مثقال در حفران نیم خرد آب  
 کافور بکوبد پوست بلبله هلیله از زخم شک بکوبد و آب بنجاستد آب  
 آتش باشد که آنرا بپوشاند و بادویه را در دهنم بدان بیندازند و خوش دهند تا در آب  
 بماند و صاف شود و بنجاستد و خوب بسیار بنده نامش را بشود و روز بوقت غروب اقامه  
 در میل پنجم بکشند که قوت عجیب بکشند بعونه تعالی **حل** بخت ضعف باصره  
 در رفع بیاض و حیرت بعضی حکماء مکرر بتجربه رسانیده اند **ص** کل یا میثا از زخم سفید  
 مد و تسمیر و مقشر ما میدان چینی از هر یک نیم مثقال در سه سنگ جها مثقال  
 ادویه را مانند سرمه بسیارند و شب پنجم بکشند **حل** الزینق برای غش و  
 و بیاض و رفع کدورت چشم حادث از طوالت و پروت آن و امثال اینها نعم عظیم  
 و مجرب است و این نسخه هند است **ص** زینق مایه و سرب از هر یک بکوبد و سرب را در  
 آب آید که در و هر دو برابر سنگ سماق با چوب عود دار فلند در آب چون فلند خوب صلاجه  
 که مثل غبار بشود زینق کشته و مضمحل شود پس نگاهدارند و بوقت ضرورت قدری در  
 پنجم بکشند و یاد میل پنجم بکشند از انالیت جالینوس است مقوی باصره بغایت محافظ



۳۱۹  
 عند الخلع من حصصه بیکر میوشانند تا یک خطه بماند بکار بردن دوم ضعیف و سبک و  
**ص** آن غسل بکند آب شام و شامی میوشاید بلکه بکند بکند این میزاج جار و مانی بود  
 و شام سب است و در روز و چنانکه در نیمه تقویم دهند **ص** بر سیاوشان اسطوخودوس  
 از هر یکی دو درم و نیم تخم کاسنی کثرت اصل السنوس فلفل اندیش از هر یک دو درم و نیم بادیان  
 بجز کاسنی نیم کباب از هر یکی یک درم و نیم بادیان یک درم و نیم بادیان یک درم و نیم بادیان  
 با عرق بادیان میوشانند تا نالت بماند صافی کرده کفند آفتابی سلی سید لعل غرضه شال نمایند  
 و شال آفتابهای کتور و یاد را بر یا سر غریک ساله و بر و شال درم مسهل دهند یا همین اجرا  
 ستاسکی بکند و نیم نرین محوت سه درم تخم خیل دو درم فلفل بون دقیق یک درم و نیم در آب  
 جوشانند و در جوش اخیر اقیهون افشای دو درم در بار چوبه بسته داخل سازند هرگاه سوم  
 بماند تا لید صاف کرده غار بقون شیخ حنظل از هر یک یک درم و نیم فلوکس نیم قول که پاز کرده  
 متغال است کفند آفتابی سلی متغال مالیده و در غن بادام باخس و عاضه کرده  
 بنوشند و در روز و تقویم تخم و دو درم و نیم با عرق بادیان جوش کرده بنوشند مسهل اجرا  
 بهین دستور بنزد دهند و لیکن در مسهل نالت با سب باقی انداخته بکار بردن و دو درم  
 و نیم با عرق بادیان تیر کرم بلغم نمایند و صبح مسهل معمول اینجورند و هرگاه بخواهند  
 تقیه نار و لعل باقی باشد بروغ جار و مثل دهن بکند و دروغ غسوط و نارین  
 ندهین نمایند جحران جار و مثل توایات اربعه یا توایات فاروق و دوا المسک و عین  
 سید بقدر حاست استعمال نمایند و فالج بر سیل ندرت گاهی از غلبه خون هم عارض شود  
 پیوسته حسیتم و خضار آن عظیم بقدر در شقی رکهای سده و بلغم **مع** ابتداء  
 قصد لیمو از جانب مخالف قبل از نه و چنانکه بعل آوند و بدین اجرا منفعیل دهند

**ص** قحط کاسنی و درم پوسته کاسنی که تمام غلبه الطبع در او و درم و نیم روغن زرد که  
 در ظرف عنبر و تلخ و روغن کاو و زبادی و جو شلید و شربت کاو. این کافند که اگر چه سوخته و در  
 روز شانزدهم یا هر روز از آن یا با روغن سنا مکی و سیاه و شیرین و کافند غار و روغن بادلم  
 مسهل و دهند و روز دیگر همان تکرار و نیم روغن و داده باشند و در مسهل سوم و چهارم و پنجم  
 سایر یکاس تپ باقی ماند و کاسنی که باقی ماند و داده باشند و مسهل را مسهل بدهند  
 بعد تحقیق کامل استعمال و عیال و معجزات مذکور را نمایند و اگر در مزاج ضعف باشد  
 تهره کاو و زبادی عنبر استعمال نمایند **ص خمیر** کل کاو و زبادی یک کاو و زبادی یک کاو  
 و متقال با روغن خجوه تخم باله و از هر یکی سه درم براده منحل سفید شش متقال شکسته  
 چهار تا با قند سفید و عوم و لعل که در خمیر سازند و استعمال نمایند و ابتداء در پیچ غذا  
 البمانک نماید و برشا العسل اقتضای کتد پس غذا بدستور سابق استعمال کنند و اگر  
 بپزد غذا صبر کنند که چنان خشک گردد و قدری بدهند با کباب کوشک و طیور یا در آب  
 باشد **دهن القسط** برای فاله بسیار مفید بود **ص قسط** تلخ سی درم  
 سیلخه سودا و بانه درم سنبل الطیب و قنفل از هر یکی یک متقال چند بدستور پیشه و در  
 از هر یک نیم متقال ادویه را در قدری سرکه و آب بخیسانند و بخوشامند پس صاف  
 نموده با روغن زیت بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند پس استعمال کنند **دهن**  
**نار دین** برای فاله بسیار نافذ است **ص** روغن بآن یک درم سنبل و روغن زیت  
 سعدا کو و قسط اللیزه و روغن مصطکی از هر یکی یک متقال با روغن زیت  
 با روغن بآن داخل کرده بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز در آب بنهند پس  
 صاف نموده استعمال کنند **دهن ریحان** برای فاله و اسهال و تشنگی

بسیار نافع است **ص** آب بک تار و میکان چنانچه جوید و با یک جزوه و غن کجند و مترو حند  
تا آب بسوزد و روغن بگیرد و بپزد چنانکه که دو بار بپزد **ترباق** برای فالج بسیار نافع است

**ص** حبیب الغار جنبه آنای روی بر مکی نهاده و طول بالیو گرفته بچینه بمسل معنی  
بسیار نافع است و در سینه معجون سازند و بعد چهل روز استعمال کنند **دواء المسك**

آن را با آب و سرخاء و لوقه بسیار نافع است **ص** زرد باد در روغن عرق نعنه و روغن نعنه  
تخم انیسون از هر یک ده درم ابریشم مفرغ شش درم بهمن سنبل الطیب ساد هر هکذا فافله

فریبیل از هر یک پنج درم چندین ترانند و از طفل پنجیل از هر یک یک درم مشک سنبل  
عسل مصفی بقدر حاجت ابریشم افرین نمایند مثل غبار کرده پس جواهر ابر سنبل همان بود

ساده کرده و باقی ادویه را گرفته بچینه بمسل معوم بپزند و در لایم مثقال با آب که هم بپزد  
**ص** سیرک کرده

انیم بر روی یک شریک و بپزد تا ماسها شود و با عسل و روغن کاه و آتش بپزند تا بقوام آید پس  
از آتش فرو آورده این ادویه را گرفته داخل کنند فلفل مصفی روی بسیار ساقه صفا و حلیله

کابل از چینی جوز بوا و فلفل پنجیل از هر یک ده درم عود خام زعفران پنج درم شربتی پاک  
مثقال نادر و مثقال است **دهن العوج** برای مرض فالج این دهن نیز بسیار نافع

و معتدل **ص** سعد کنی فلفل الذر و روغن الفار و روغن بلسان الک مغسول ساد هر هکذا  
برای عمود از خرفه مانا ابل و زنجوش و لایم و لایم و نمک کوب غوده در شراب و قد روی آب

را کشانند و زنجوش بپزند پس صاف کرده و با روغن زیت که کهنه با روغن کجند بقدر ضرورت  
میجوشانند و به آب زرد و روغن بماند پس مفاصل را از آن روغن آفتاب یا در جام بمالند

**دهن سونبر** برای فالج و سرخاء و لوقه نیز نافع است **ص** صغریه پودینه

ناکتوا مصطکی انبوسون کرمی است خشک از هر یک یک پهل ازرق شیطرم مثل ازرق  
 است هم شنبیل اچینی فاکله دار فلفل کما چون بواسه سقسط کبد شوند از هر یک یک  
 درم لجر امانه کوب یک شنبار و در آب خیسایند آن عموه باره و بن سید انجیر بکشد  
 و بنجا که درم داخل کرده بپوشند تا آب بسوزد و مرغ غن بماند پس مغلوچ بدن خود را با آن  
**دهن مرنجوش** برای رفع فالج نیز مفید است **ص** مرنجوش هر یک یک  
 ضرر باشد نیم کوب نموده در سرخ وزن آن آب و شنبار و بنجا کنند پس با همون آن مرغ  
 زیت بپوشانند تا آب بسوزد پس مغلوچ را از آن نه بن نمایند **دهن مرنجوش**  
 برای فالج و اسهال و امراض باره مجرب است **ص** آب مرنجوش تازه بقدر حاجت  
 و با همون آن مرغ زیت باره و غن کچند بپوشانند تا آب بسوزد پس مغلوچ را با آن کنند اگر  
 زنی باشد خشک اگر که غن خیسایند بپوشد اگر که سلف نموده باره و غن زیت و مرغ زیت و مرغ  
**دهن عشب برای فالج** و اسهال آن بسیار نافع است **ص** عشب موسی بنفشه  
 ضرورت و در آب شیرین طبع نمایند و با لید صاف کرده و باره و غن کچند طبع نموده تا آب  
 بسوزد پس مغلوچ را با آن کنند **دهن ارشیش** برای فالج و امراض  
 باره نافع بود **ص** شکوفه ارشیش صاف بقدر حاجت و با سرخ بادام مقشر بدستور  
 بنفشه بادام هر دو که روغن بگیرند و مغلوچ را از آن بنمایند **دهن اسقیل**  
 برای فالج و اسهال بعد تنقیح استعمال نمایند مجرب است **ص** اسقیل را که در فکر  
 چوب اوقیه مر یکم زیت باره و غن کچند بپوشانند تا که منزه پس صاف نموده ساقه  
 چند پدید سرخ در دل سقسط تلخ و فوفون از هر یکی به مقدار مساوی ترکیب نموده بنمایند و آن  
 آن را از آن نمایند **دهن تنباک** برای فالج بسیار نافع است



نیکو فایده و فواید آنرا گرفته و دانار وزن هفتک برک ز قوس خارا و از آن به باشا خهایک ناما و  
 خشک کرده کوفته و چهار و نیم آب میجو شاست پس صاف نموده و باروغن زیت یا روغن  
 بدیاج میجو شاست تا آب بنسوزد و بعد تنقیه بریدن مفلوح بمالند **درست دهن**  
**جوز ماثل** برای فالج و انواع اسهال مقید بود **ص** برک و کل و شامه و غیر  
 اینها بقدر ضرورت گرفته و هر یک را در پارچه کپاسی قتل و قتل پیچیده و مشغول سازند  
 و روغن کینج خوب چرب کنند و بکسی که آهنی آنرا بیاورند و در اسفل آن آتش میور  
 بپزند بر آن غلاف از آهن بگذارند و از آنکه اندک اندک روغن کینج بریزند و اینچنین  
 در تن قلیل بچک بگردانند تا تمام قند بسوزد پس از آن روغن مفلوح بمالند **دهن**  
**ارچانی** برای فالج و امراض بارده بسیار نافذ است **ص** در این چنینی سبک  
 زله آب بک قلم بپزند و در هر سه صد مثقال روغن زیتون یا روغن کینج پنجاه  
 مثقال امچینی اخل نمایند و در شب بکندارده ناکه یا چهل روز در آفتاب بگذارند  
 روز و شب آنرا بر هم زنند پس بکار برند **دهن حوصل** برای فالج و اسهال  
 بسیار نافذ است **ص** تخم حوصل هر قدر که ضرر باشد به تخم کوب کرده در شش وزن  
 آب خالص شستار و بنجید سازند و باد و وزن آن آب برک و رب میجو شاست تا ربع بمالد  
 البتة صاف نموده باهم بر آن روغن کینج تانده میجو شاست تا آب بنسوزد پس بکار برند و اگر  
 رقرع و انبیک مقلط سازند قویتر شود **دهن سداب** برای فالج و لقو و سائر  
 اضمایر ده میزیست **ص** آب برک سداب باره و باد و وزن آن روغن زیت یا روغن کینج  
 و شاست تا آب بنسوزد و روغن باقی ماند پس مفلوح بمالند و اگر ناکه نباشد سداب  
 شستار و آب جو شاست پس باروغن مرتب سازند **قیر و طی** برای فالج و امراض

قسطه روغن فریون از هر یک ده درم موم  
 اندود درم مبع و موم در روغن یک گانه و چندید ستر قسطه از هر یک ده  
 دو درم کوفته پیخته در آن آئینه خوب بر هم زنند و نه ایچ را از آن بماند و دو سه مرتبه  
 مرغ فالحه زائل شود **ابون** برای فالج نیز بسیار نافع است **ص** حنظل و قسطه  
 مرغوش یا بونه کل یا بونه کل خطمی ستر اکلیل الملک برك انور سدا کل از منی فنجانه  
 قبصوم بالیسو چندید ستر نصف جز و راب بسیار میوشا سدا تا نصف عا ند پس بقدر  
 آب زیتون حل کرده مرغ را بنشاند **ابون** برای سر فالج مفید بود **ص**  
 آب قواسم بدست من زبیری پس یا بونه اکلیل الملک مرغوش برك غار برك تا مرغوش  
 از خرمکی پیچ سوسن اسطوخودوس میو از نارنج افاقا کل یا سمن سفید **ص**  
 قوه الصباغین بود بنه کوهی نفع از هر یک صنوبر پوست پیچ صنوبر عشب معونه برب  
 سدا کوبیده از هر یک سه مثقال در آن آب میوشا سدا تا دو ثلث بماند پس بونو ثلث  
 آب روغن زیتون داخل کرده و از لب یا ضعه جدا و یا ثعلب هر کدام که باشد در آن آب  
 زدن انداخته و بپزد تا که هر اشوب صاف نموده شیر گرم علیل را در آن بنشاند و چهار  
 مرتبه این عمل را بجا آرند و بآن آب بعد از گرم نمودن **ابون** برای فالج بلغی بعد از تقیه  
 استعمال کنند **ص** زیت را گرم نموده چندید ستر مقدس افریون و قلیلی موم نرود  
 در آن داخل کنند و میوشا سدا پس هرگاه قویب که خشک کرده بجدی که علیل تواند در آن  
 نشست در آن بنشیند تا که وقت سر شود از آن برخیزد بسیار نافع است **حب**  
 فالج برای فالج و لقوا استخوان مفید **ص** شحم حنظل سقونیای سرخ و خرق سبزه  
 مقل از قرا هر یکی جزوی فریون نعلون از هر یک نیم جزو کوفته پیخته با آب گریه مرغوش

خونك بكنم با آب گرم **حب ايارج** برای فالج و رعشه و لقوه و مستحاضه  
و سایر امراض بالغیه مفید است **ص** **ایارج** قیفا سه درم مغاریقون سفید بقیارجم  
فستق در قفل سرخ اسطوخودوس غسول از هر يك دو درم مقل از قاقه من برای باد و  
دوست طبله از دو کالی هیله سیاه کسبامنی عود الصلیب ایوان اوسا از هر يك یک درم  
سفید مدود درم و نیم زنجبیل یک درم و نیم کوفته بروغن بادام حرب نموده با آب سرشته  
و نجیب کند و بوی ف نفرا پیچیده و زده و درم با آب نیم گرم بخورد **عطاس**  
برای مقلوب بسیار نافع است **ص** کندش عاف و حار منجوش صبر و شاد رو بر سر  
زنجبیل مثلک بورقا از هر یکی بمقتال انعام دانکی ادویه را کوفته بچینه در بنی بطور عطوس  
استهال نمایند **سعوط** برای مقلوب نیز نافع است **ص** کندش غل عاف و  
زنجبیل بورا منی نوشادر رو بر سرخ صبر سقوطی و لاجینی و منجوش خوب سفید بچینه  
کوفته بچینه در بنی سعوط نمایند **عطوس** برای فالج نیز مفید است **ص**  
کندش عاف و حار مسای کوفته بچینه و نکه دارند و وقت حاجت از آن حبیه کشان  
سایه مقلوب در بنی خود سعوط سازند **لحمه** محبت فالج و لقوه مفید بود **ص**  
جانبین علی سه مثقال تربد مجوف نیم گرم کرس از هر يك نصف آن کوفته بچینه یا آن کمیخته  
و زنده و نا چند روز دامت نمایند **لحمه** برای فالج مفید است **ص** حرم و حرم  
پیل خشک یک درم و آب برك و عناب الثعلب بر نهاید شیر که در آفتاب نشسته فک نمایند  
برای فالج و استرخاء مجرب است **ص** پوست درخت سرس که درخت شند  
ت ایمن آن پوست درخت نیم گرم آن عم درخت هند است در نیم وزن آن آب  
افزاید و نجیب است پس بدستور کلاب عقاقیر آن را بکشند و نقد حاجت

هر روز مغالطه اران بیاشامند **طعمه** برای رفع مرض و آید بسیار نافع است **ص**  
 ناحیل نحی دوجید با کلاب سایید در هر هفته دو مرتبه بتناول نمایند **طعمه** برای  
 فالج نافع است **ص** نیم و ساغر و عشب مغزی نیم آید بر کرم طال آب میجو شاند تا نسف  
 نماید پس صاف کرده با غسل چند روز بخورند **طعمه** برای رفع مرض فالج بسیار مجرب است  
**ص** پوست خرت نیم سیاه کهنه حرق و یک ضرر ریاشد و بر عروق آن شکر بریز  
 آن آب خالص بخیسانند و روزها در آفتاب بدارند تا بپسند و بکر و ریاشد بعد از آن  
 عرق آنرا بطریق کلاب کشند و روزی بیست مثقال بخورند و متعاقب آن شکر  
 و وساعت مان مار و عن کا و تاز بخورند و از حشرات و نمک و ماهی و بقولات بادی  
 برهیز نمایند و تا بپسند دیگر و زایا که بقدر احتیاج بخورند **طعمه** برای رفع مرض  
 فالج بسیار مجرب است **ص** ۷۷ سار ۵۱ سار ۷۷ صغیره درم در آب و شنبلیله  
 و در جیسایید که بید عرق آنرا برود و با روغن زیت میجو شاند تا کباب بسوزد پس مغالطه  
 را در آن روغن مکرر نمایند در سحر تا بر تپانند الله مرید رفع شود **طعمه** برای رفع  
 بیز مجرب است **ص** بدین نجیم استعمال نمایند تا خام در و زایل یکسان شود و محدود  
 روز سوم سه دان و همچنین تا چهل روز که در و زخم چهل دان شود و باز در و زخم  
 یکا که کشند تا روز هشتاد که یکا آید و بعد از آن فالج با کلال زایل گردد **طعمه**  
 برای فالج و لقوه بسیار نافع بود **ص** مغزه ۱۶۱ عروق که ضرر ریاشد یا نصف  
 وزن زیره که مانی نرم شود و غسل خالص افشا کرده در جام بدن مغالطه ای خوب نماید  
 و صبر کنند تا عرق آید پس بدن خود را شسته خشک کرده بیرون آیند و روزی  
 مکرر آب نیاشامند و در سه مرتبه مرض زایل شود **طعمه** برای فالج و لقوه مجرب است

ص. نرید سفید و جوف. م. منجان حبلی فیصل یا با درج فیکر اشیطین هندی منجم حقل  
 بوزیدان در افق و در عاقبت حاکم یکدیگر جاوشیر مقل اوزق فوفون چند میدستاد و به  
 را که تیخته صوغ را در آب کند داخل بر عباد و به پیش شستن و زسه مثقال با آب گرم بخورد

**فصل دوم فتنه فتنه** و سکون نای مشاء فوقانی و قاف در فتنه معنی  
 فقر اتصال و دوری اجزای است از هم دیگر و نزد اطباء عبارت از شکاف شدن صفات  
 با آمدن ملاقات است و بر آمدن جسمی محبتی بود در داخل آن پیش از انشقاق و یا بعد  
 از شکاف شدن در اجزای است که با هلی انقباض است و در معانی یکدیگر و دیگر می  
 فرو آمدن در یکسختی اجزای و آن انواع است آنچه بسبب کشاده شدن از مجرای  
 انقباض اجزای آن و آمدن امعاء ثوب و یا حجاب در یکسختی یا بر غلیظ بواسیر و یا غیر  
 آنست که آنرا فتنه و فتنه علی الاطلاق نامند و بعضی مخصوص داشته اند بمیل یا با آنچه  
 انقسام محو تیر به جرق باشد جهت آنکه فتنه را از امراض انقسام مجاری شمرند فقط  
 و در آن از امراض فقر اتصال فقط و آنچه ذکر یافته شد احدی اقوال است آنچه بسبب  
 انقباض طویات مائید و یا در موی و یا غیر آنست که آنرا دور نامند و آنچه بسبب شکاف  
 شدن صفات و آمدن ثوب و یا امعاء است در اینجا و در همانجا بماند و در امعاء فرو  
 که آنرا ثوب و امعاء یعنی اگر ثوب بر آمده است فتنه ثوب و اگر امعاء بر آمده است  
 امعاء نامند و همچنین فتنه ثوب و امعاء و مائی بر آمده که هلی عانه و یا مائل بطرف  
 گنجین در هر حلقه معلوم میگردد و در ثوبی فقر اتصال است و سبب این بیشتر از جستن  
 و یا درون و در کان غلیظ عارض میشود و فتنه که سبب آن ماده غلیظ باشد آنرا دور  
 نمی نامند و در وجه اولیاء دور و دور و قطع مزاج و آن و بعضی ادوا که در اندام که نازل

ثوب و یا امعاء و یا هیچ باشد مختص دانسته اند و قریه را بر طریقات مکانی و یا دمی و یا غده  
 آن لغتفا سر کرده اند قدری هم بر آن قول است و ازین تقریر ظاهر شد بنابر مذکور  
 گفتنی عام و قبیله است و ادراک یا مرادف قیل است و یا مقابل آن و یا نسبی از آن و قیل از  
 کسبب اتساع مجوی باشد اطفال را این بسبب با هم می رسد بسبب بسببای رطوبت  
 امری و نرمی و روانی اغشیه مضعت اعضاء و بسبب حرکات غلیظه و جست و جی  
 اینها از اسباب قوی و قیل و یا از اسباب منعی بوقت جماع و صعود زن پیر و یا جماع  
 معداء و جستن و فرواد بسبب قوی زدن و حمل چیزی ثقیل هر چه صحت بصفت  
 و بدترین اصناف قوی مستقی است که در حوالی سر و او فیر شود و امعاء و جنای بریزد  
 بر لید حنث آنکه بیشتر موجب اعراض ایلاد و من استاغادنا الله و سائر من حنین  
 و قوی مراقب ملن زن آنرا اکثر از مردان بهم می رسد و چون بساخت و ادراک برین  
 موقوف بر معرفت تشریح بطن میباشد لهذا بحال در شهر آن بیان نموده شد تا بر  
 طالبان آسان و منکشف کرد در تبیین احصای امعاء و معداء و آنچه در شکم میباشد  
 حجاب و عضلات و جلد پیچیده شده است برای محافظت آنها و حجاب  
 اول که متصل احشاء است آنرا ثوب بفتح ثاء مثله و سکون رای مهملا و یای موحده  
 و یونانی ایلس بفتح الف و کسر یای موحده و سکون یای تحتانی و ضم کلام و سین مهملا  
 نامند و هر چه آن بمعنی طافی و حاوی است و حجاب دوم با لای ثوب است و آنرا  
 صفاق نامند بکسر صاد مهملا و فخر فاء و الف و ثاقب یونانی یا ایطارین بضم یاء  
 موحده و الف رای مهملا و سکون یاء ثانی تحتانی و فخر طای مهملا و الف و هم یونانی  
 مهملا و سکون و او و فون و توجه آن یعنی متداکشف است و کلام الف و یونانی

با ساقط کنند و بار بطون کوین و این بوده ایست که کشیده شده است از باکای شکم نکه  
 و اریب و در آن موضع دو مجرای نهر که قرار داده شده است و فرو آمده است آن بوده  
 خصیندین میخند کشاده شده است و چسبیده شده است بآن هر دو پس هر دو یک  
 شده و در خصیندین میخند شده است مانند یکسایه بر هرگاه کشاده شد که از آن  
 دو مجری و با هر دو چیزی البته در کس این چنانچه ذکر یافت و آن هر دو مجری را بر پناه  
 نامند و عضلات آن باکای صفاق است و چنانچه میباشد یکی از آن در طول شکم  
 در برون و اندکین با بقا طم صلیبی موجب تقاطع نموند و بحجاب سوم باکای عضلات  
 زیر جلد است و آنرا بعضی اطباء مرق نامیده اند و اقترابی طاقی گفته است اما پوست  
 شکم جادی بر مرق است و آنرا نیز مرق گویند و شرح الرئیس گفته مرق پوست شکم است  
 با غشاء عضلات و بعضی گفته اند که مرق عبارت از صفاق است و بعضی گفته اند هر دو  
 رفیع جلد بطن مرق است **معاینه** این مرض بالتفصیل در باب الصاد فصل صفاق  
 نشاء الله بعد از این میان خواهد یافت **فصل سوم** فم بفارسی جهان گویند و المرض  
 یا الجوشش آن و یا از جاری شدن لعاب و کثرت آمدن رطوبات آنست **عش**  
 از دهن و سرخی موضع حرارت آن **معاینه** ابتدا بفصد قفاله نمایند پس این ترتیب  
 جل آید **ص** مفرغ کدو مفرغ کاهو کشند خشک از هر یک دو درم و نیم فرود  
 روزه مثقال شنب در عرف غلبه خیسایند صبر صاف غوره شربت نیلوفر  
 مثقال حل کرده بنوشند و عقب آن این مضمضه استعمال کنند طباشیر سوده نیم حان  
 سوده لعاب برف و ناپوست درخت کچنار که درخت هند است پوست درخت میخدر  
 شب در آب خیسایند صبر چوشایند که سرکه و آب اضافه کرده غرغره نمایند

و اگر قلام حی آن از سبب صفرا باشد نیز مجرب است و غنایند و غذا آتش چور باشد  
 و بادال و چاق و هرگاه که از قلم شوره که باشد **ع** آن شورایی در من بود **مع** تقیه بلغم  
 را نمایند و باید در محل آن را که صفرا و بلغم هر دو است و بدارند و اگر عارضه  
 از لعاب و رطوبات است و آن خواه در بیداری و خواب در خواب جاری بوده باشد  
 آن با از غلبه حرارت و رطوبت در معد که بود **ع** آن زیاد شد در خلطه معد و در تقطیل  
 غذا و تسکین شدن در امتلا معد **مع** ابتدا بفسد و اسهال پس استعمال بر بویان  
 قابضه مثل بوب الرمان ترش و در حبصه و در حبس بقرش بکار برند و اگر از غلبه طبع  
 و برودت این مرض باشد **ع** آن جوشت در من و ضعف هاضمه و غلظت معالک  
 و لزجت آن **مع** جوارش و مضکی استعمال نمایند که سردی معد و اضمحلت  
 و لزجات بلغم را دفع سازد **ط** برای جوشش در من است **ص** زرد و  
 طبع شیر سفید که فندی سفید سماق کفنه پیچیده در دهان فرو نمایند **ط**  
 برای دفع رطوبات در من **ص** بلبله اخشک غوره بگویند و هر روز پنج بار در من بمانند  
 آن شکر آب گرم بنوشند و مداومت کنند **ط** شیجیت او را هم حاره و باره  
 خلق **ص** عدس مقشر کلنا فارسی کل سرکه سانس جو شاییده صاف غوره و بلبله  
 در آن جل کرده شیر گرم غرغره نمایند **ط** شیجیت او را هم خلق که حاد است و صفرا  
 باشد **ص** آب بنه الثعلب آب کشنده و آب کاهو آب کاسنی با زکاء و عصا و  
 از هر یکی یک قیرب التوت و او قیده خلل کرده غرغره نمایند **ط** برای دفع  
**ص** تخم ثبائ حله از هر یک نیم درم انجیر در عناب سیستان موریمنی از هر یکی  
 بیست درم از بنفشه و دیند جمعتر از هر یک دو درم ادویه سادر و در حل آب بخورند



نمانفت بماند پس فلوس ده درم دران مالیده صاف کرد و در آب انار سه درم حل کرده  
 غرغره نمایند **لمعه** برای جیغم اورام خلق نافع است **ص** اکلیل الملک بزرگان  
 مسای عدس دوازده جزو کشند تخشاک پنجم جزو تخم کاهو سه جزو ادویه نیم کوب  
 در سه انزان آن آب بجوشانند تا نالک بماند پس صاف نموده با فلوس و یارب تود و لخل  
 کرده غرغره کنند **لمعه** بجهت اورام خلق نافع است **ص** تخم و کل سرخ عده  
 منقشر هر هفتد جو شایند صاف نموده در آب السوس حل کرده غرغره نمایند **لمعه** برای ورم  
 حلق بکسب برودت بود و منع انصباب غزله از خلق کند **ص** پوست خشخاش  
 ده درم عدس منقشر بیست درم عناب و لایق بیست دانه هر یک در آب خوب جوشانند  
 صاف نموده غرغره نمایند **لمعه** برای ورم حلق مجرب است **ص** کاغذ سوخته <sup>سفید</sup>  
 و سیاه عفران بزرگ خانامانوی سبز از هر یکی یک مثقال نوشادر غلک هند سوخته از هر  
 پنج مثقال کوفته بجهت سرکه داخل کرده غرغره نمایند **لمعه** برای ورم نیز مفید است  
**ص** کاغذ سوخته مانوی سبز از هر یک یک مثقال کوفته بجهت با سرکه غرغره نمایند  
**لمعه** برای ورم حلق که آتشک شده باشد **ص** پوست هلیله از د کاغذ سوخته  
 روغن گل ارغنی در آب جوش داده غرغره نمایند **لمعه** برای ورم خجسته دهان **ص**  
 محکم سار **ص** شب بمانی و درم نور آب ندید غلک درانی سوخته یک درم و نیم انانادوم  
 و نصف هر مسان سه درم زهر بنفشه زرد و سرخ از هر یکی و درم و نیم نوشادر چوب اناک  
 ادویه اخرب سخی نموده و شعل الاس عتیق مخلوط کرده و بر روی اجز و آب ندید بپزند  
 و در مایه کداده تا نجشک پس نگاهدارند و بوقت حاجت قدما از آن سخی نموده پس  
 با لکشت بخوفه کانی پیچیده و از آن دو ابرو داشته و در دهان و یار لته بمانند و همچنین

در وقت که خیمه خیمت به هر سیدی باشد تا زمانی که لوان عضو خون براید ازلان  
 دو با مالک و بعد از آن بسکه که انکوری با آب شیر گرم نموده مضمغه نمایند و یا اینکه درین  
 معجزان عضو استوند لیکن شیر گرم کرده استعمال نمایند **طعمه** برای رطوبت  
 دهن بسیار نافه است **ص** مصطکی روی پیست درم کوفته قد سفید کلاه  
 بقدر حاجت قوام آورده مصطکی را کوفته داخل کرده روز سه مرتبه بخورند **طعمه**  
 برای دفع رطوبات دهن بسیار مفید است **ص** بیا چینی فلفل سیاه را تخم میوه  
 نبره که هانی مدبر نبره سیاه که و یا ورق کل سرخ پوست زرد از هر یک با دو میوه کل که و زیاده  
 کشنده خشک زعفران از هر یک مثقال در چینی زنجبیل فلفل از هر یک دو مثقال انداخته  
 و غسل بوقدر حاجت مفوم کرده و او را در کوفته بیخته داخل کرده جوارش سازند و بوقت  
 دو مثقال رو به بخورند **طعمه** برای قلاغم دهن و تعفن و جوشش لثه و خون رفتن  
 از دندان مجرب است **ص** بنفشه نوذره مثقال قویای کرمانی مغسول سی مثقال  
 شکر خام بنفشه قویای کرمانی با هفتاد مثقال سرکه کهنه آبیخته در شیشه کشته و بوقت  
 حاجت مضمغه نمایند لیکن بچه مثقال آب کشنده تازه در آنوقت آبیخته مضمغه سازند  
**طعمه** حنظل قلاغم دهان بلغم بسیار مفید بود **ص** عاقور حاکم امیران **طعمه** برب  
 بریناسف مازنی سبز بزرگ زیتون در سرکه و آب منجم کرده میجوشانند مابین خود  
 نمایند **طعمه** برای قلاغم دهان نافه است **ص** بزرگ حاکم بزرگ زیتون سماق آب  
 بزرگ خرفه آب کشنده سبز آب عسل الراعی از هر یک قدری منجم کرده که کافور و فلفل و طعمه  
 کرده مضمغه نمایند **طعمه** بربوی دهان را خوش کند و عفونت و لزوجیت را دور کند  
**ص** عاقور حاکم بزرگ از سرکه کهنه چینی سعد کوفی کل سرخ کل نشتر قصبه الی و

بیای چو سباید با سکه و کلاه لیخته مضمضه نمایند **صلو** برای جوشتن دهان  
 بسیار است **صلو** کل درخت کرم بقدر میوه و ثمار و عن زیتون در کشیده  
 نخلد مازند و زغاب بکند ازند و در هر دست و کف کرم را بقدر دهند تا به شربت  
 پس ضایف کرده و روز و گریه و قیام و درین زمان زغن نمایند **صلو** برای زخم عین  
 خبیث و فغان و قفس و هر چاکه باشد **صلو** عجز است **صلو** شکر سر آرد و قی سوزن کلاه از  
 شام کار و کوی سوزن زغاب خشک کرده که کل از منی الزهر بکند و جوړ کنند مانند  
 قلی سست و بنای کرمانی سست از هر یک یک کوفته لیخته استغسال نمایند یعنی در  
 در فرسایند در و سینه مرده بشو و هرگاه در عید خلق استغسال کنند بر سر بقوی  
 بر او سنگ مکرر آتش بریزد کرده و در سکه سر کرده بافتند و معقول نموده از هر یک  
 دو حرو و اضافه کسد و اگر برای سوزناک بخواهند فقیه یا ریک ساخته و لاجل بکند  
 که فطیر بدارد **سنون** برای قیام دهان و عفت آن نافع است **صلو** نیم  
 از حبل الزهر یک دو حرم نیم ریحان کثیر از هر یک یک دم و نیم قلی از هر یک بنهند  
 کوفته لیخته نیم گرم سرشته نواس سازند و در حمیر کهنه تریان کنند پس خمیر را جدا کرده  
 آب بپزند و نمایند **سنون** برای خمیر جوشتن بنای دهان که لایق است و نافع  
 خبیث باشد **صلو** عجز است **صلو** طین المغر و جزو قوتی هلد یک و قوتی از زبان بکنند  
 نیم لیخته بکاهد از دندان پوست هلد از خواب و پوست لیل و فلیله سیاه و لکه از هر  
 شفا آید و کلاه و سر که بخیس است پس انگشت را در آب آن تر کرده و بر آن  
 بین المغر گذارد و درین را خوب نمایند تا آب از دهان خوب بر آید پس در آب  
 بن و سر که گذارد و برادران خیس نمایند اندا بشویند تا از سنون زائل گردد سپس معاف

منفی طباشیر سفید که در زبان محرق دم الاخوین ششیز خستاف غوفل از هر سه یک است که در  
 راسک سک کل نازار سی هر یک یکدایک کو فته بیخته پیا شنید این ترکیب را مکرر  
 بکند مجرب است **سنون** میوه قلاغم دهن نافع است **ص** فوفل سماق  
 افاقا طباشیر سفید نیم حرقه عدس مقیتر کشتیز خشک خنایر میان بالیو باغی  
 کافور کو فته بیخته و بر دهن با کنند و اندکی در دهن نکامد از بد **سنون** برای  
 جوشیدن دهن بسیار نافع است **ص** فوفل سماق افاقا کلنا رافری طباشیر سفید  
 ورق کل سرخ جویم سوخته بالیو هم را کو فته بیخته اول دهن را بسک و در چند آن کلا  
 بشوند پس باین اجزاء دهن را بمانند و دو سه مرتبه این عمل را تکرار نمایند **سنون**  
 برای قرحه جوشش دهان بسیار مفید است **ص** کبشسته سفید زاج سفید  
 محرق از هر یکی چهار درم توتای محرق هندوی سیداناک قانکه کبابچه ذاناک کو فته  
 سنون سازند **سنون** برای قلاغم سودا و بدهان نافع است **ص** موزیرین  
 اینست مساوی هر دو را خوب سایند دهان را بمانند **سنون** برای قلاغم نافع  
 است **ص** برک زیتون برک عوسج افاقا بالیو قلاطار صیغره شیب عانی زاج سفید  
 از هر یک شش خر و نیم سو سن تلت جز و نیم این ربع جز و کو فته بیخته صیغره و شام قلاغم  
 را بمانند **سنون** برای قلاغم ابض دهان مجرب است **ص** مله اندرانی را  
 کو فته با عسل سرشته دهان را بمانند **غرغره** برای قلاغم و جوشش دهان بسیار  
 نافع است **ص** بویست درخت کچنایک و افاقا کلنا رافری از هر یک نیم جز  
 خوب جوشانند و دو وقت غرغره نمایند **چهار اسهال** **ص** صطیجی نیم صطیجی  
 یا تریه درم طباشیر پنبلی هم سوده یا کلاب و قدر مقوم بپوشند و با زرد درم نیم

صدی بخورند **قرص** برای قروح خبیثه و هر دو درم آن بسیار مجربست **ص**

اناقا سیه جزو زردیج سرخ و زرد نور آب نذین شب بانی از هر یکی نیم جزو مهمان

کنیز انجم عربی از هر یکی یک جزو کوفته بخیته با سرکه اقراص ساقند و عند الفجر و در وقت بکارند

**فصل چهارم فواق** بضم فاء و واو و الهمزة و فاق حرکت طبقه اخلاص است

و قد انبساطی آن مرکب است از تشبیه انقباضی برای دفع مودی از خورج سبب این رسیدن

اجلاط و ریاح فاسده مودی و یا خلط حار حریف است بدان و یا طعمی حریف و یا

از پیوستنی است که بعد استفرغانات میفرط حادث شود و این نوع علاج پذیر نیست و

بہلاکت کرد و لیکن گاهی از استعمال این اجزای تخفیف میشود **ص** شنبه زده و ده توله

وین هندی که سنی مثقال است لعاب بزر و انی لعاب بزر قطونا از هر یک یک درم و نیم بخیته

بنوشند و یا این مرض از اخلاط بلغمی باشد آن لیمت نبض باشد عطش و خواصش

چیزهای گرم و بد مزه و **مع** منضج و مسؤل اخراجم ماده بلغمی بایند و خدا

شور یا فقط بخورند و یا سبب این مرض از غوطه ریاح باشد و این اکثر از آنجه عارض شود

و بسیار اکثر بود **مع** بودن و جیم و تسکین فواق در خوردن و یا حرشکن و یا در اخراجم

**مع** استعمال حوارش کمونی که ذکر یافت و چون کمون و یا دیان نیز مفید بود و بشک

سبوس کندم باغک تلکند در چند و مرض را در فکر و تحریف و بفرج و غضب شدید

میدود **مع** برای فواق ریجی مفید است **ص** تخم سداب بعد حاجت کوفته

هم روز با غسل آمیخته و یا با سکنجبین آمیخته بنوشند **مع** برای فواق بسیار مفید است

نفلان دراز فلفل از هر یک پنج درم اندک و تخمیل از هر یک دو درم کوفته بخیته

صدی و بیام قدح بخورند **مع** برای فواق جوست **ص** کلانتر و درم

فلاین بود به خشک و نجیب از هر یک یک گرم کوفته پیچیده با همون آنکس آمیخته سفوف  
 سازند و بکار برند **معنی** برای فواق بسیار نام است **ص** کمبود کرمائی انیسون  
 نعم از هر یکی دو درم کنند و در هم و نیم صغیر از یانه ناخته و از هر یکی یک درم میجو شاند  
 سات کرده با فاقه بپاورد و در آخر کنند با کوفته پیچیده داخل آن کنند و زیاده متقال  
 نادر و متقال بخورند **سفوف** برای فواق بیخی نذر نافع است **ص** موی مائی  
 تحفه یکجه با طیب ختم کرمین و فزیکر مائی مسای ساید به بخورند و ناچند روز مداومت  
 نمایند مجرب است **سفوف** جهت فواق تشنج که از امتلا حاد است  
**ص** تخم کرفس خیالی سعد کوفی نوره کرمائی کوفته پیچیده سفوف سیارند خوراک به متقال  
 با آن تمام **حب لؤلؤ** برای فواق مجرب است که بسبب کرمی باشد **ص**  
 لؤلؤ ناستند به متقال و نیم کهرمائی شمع و متقال رومی مقطر و متقال دانه صندل و  
 صندل عربی از هر یک نیم متقال کوفته به دانه بوداده با یونست به متقال همه با یک پیچیده  
 حبساید خوراک نیم متقال است **جوارش** برای فواق که حاد است از فواق طبع  
 باشد **ص** کمبود کرمائی مدبر کوفته فلعل سیار نجیب از هر یکی نیم اوقیه بپاورد و  
 براه سنا خشک سه ربع و قندهار حقیقی سلیخه قرقه الطیب قرقه نقل مصطکی از هر یک  
 دو درم همه را کوفته پیچیده با سنفون ادویه غسل مقوم سرشته جوارش سازند و بکار برند  
**مجنون فیالجی رومی** برای قیصر رومی ساخته شده برای فواق  
 شدید و عقوفت خون و اوجام بارد نافع است **ص** رب السوس چندین ستر  
 سلیخه قسطان فلعل سیاه سلیخه قسطان الطیب فعفران افیون از هر یک سه درم  
 جادویه یک درم مشک یک آنک مرارید ناستند نریاد در و نیم عرق از هر یک نیم

مرسل و در هر یک کوته پیچیده باشد و زنده و در هر یک مقوم است و معجون بسیار از جنس الیاس  
 است و تا دو سال قوتش باقی ماند **باب هجدهم** در امر صبر و استقامت  
**بخم فصل است فصل اول ضد ریشا سیاه باشد**  
 آن باد هم آن و یا سه قهواست که بجز سیعال گوشتی علاج درم و کیفیت آن به فصل  
 در باب الذال بعد این ذکر خواص و اوقات و اما سه فرم و نوع است یا سه فرم تراست  
 و یا خشک و مرکب و یا بعد از کام عارض شود که بدین دستور منفرجه دهند **ص** با باین  
 روک کایرینان کل نوعا از هر یک یک درم و نیم ابرسیا یک درم و نیم و گاهی توتی تشنه اند و موزنی  
 ده دانه در عرق عنبل الثعلب جو شایند صاف کرده و کفند آفتابی شش متقال حل کرده  
 بنوشند و با همین اجزاء سناسکی فلو سر عاریقون روغن بادام اضافه کرده بنوشند  
 و مرکب سه بعد از کام حار شود اگر نیاید قی خون معلوم شود که فصد با سلیق نمایند  
 پس این ترکیب را با کایرینان **ص** عناب و گاهی توتی نیم دانه سپستان ده عدد آلو بخارا  
 هفت عدد بنفشه یک درم در عرق عنبل الثعلب خیسایند و صبح صاف نموده و با کایرینان  
 یک درم شیر تخم کاهری مقشود و درم و نیم شربت نیلوفر شش متقال حل کرده بنوشند  
 و مرکب سه از اخلاص صفا باشد **ص** آن عطش و اضطراب نبض و تلخی دهان خود مکی  
 آن **ص** کاهری تخم کاهری کشیده خشک از هر یک یک درم و نیم لعاب بزر قطل و درم  
 لعاب بعد از آن یک درم در عرق عنبل الثعلب حل کرده باشد شربت نیلوفر شش متقال حل کرده  
 و اگر نه و باستد تنقیصا بسول نمایند و فرم دیگر سه خشک افزا سه یا پس که بدین  
 و آن در قهواست اول سه فرم باد و سه یا آن بلغم مائی رقیق کرده از اجزاء و به تفو فکند و  
 و علاج آن مثل قره یار که ذکر آن گشت دوم سه فرم حار که خلط رقیق حار و اما از طرف

ذمان بطرف سینۀ میویند و در آن اجرا نمودند **ع** سرفه یا یسیر را طوبیت و شدت آن  
بوقت شب و بوقت خواب تخفیف آن در روز **ع** گاهوی مقشع یا قونا از هر  
دو دم و نیم لعاب بزق و لوانا یکدم و نیم لعاب بیهک یکدم باشد و شربت خشخاش سه مثقال  
در عرق عناب لعاب برآورده بپوشند و غذا آشوبی باشد اسفناج و در سرفه سرد و خور

آب مفید است و آب گوشت و جلا نیند دهند **حب سرفه** برای سرفه  
مفید است **ص** بیهک رب السوس صمغ عربی از هر یکی یکدم کنند و یکدم و نیم با  
نیات سفید بپزند و بوقت خواب چند حب فرو برند **حب سرفه**

برای سرفه نیز نافه است **ص** صمغ عربی رب السوس نشاسته کیش از هر یک نیم  
اصل السوس مقشع از هر یکی دو درم افیون کارونی دو درم و نیم زعفران یکدم کوفته  
پخته و بپزند و بوقت خواب سه چهارم حب فرو برند **حب غاریقون** برای ربو

و انتصاب نفس و سرفه که نه و جمیع امراض بارده بلغمی بسیار نافه است **ص** غاریقون  
تربید مدبر از هر یکی سه درم رب السوس شحم خنظل ارباب فلفل از روت سفید از هر  
دو درم انجیر خشک و عدد کل بنفشه یکدم زراوند مدح نیم درم و از بانه و ناک  
خشک از هر یک یکدم کوفته و بپزند با آب سرشته حب بسیارند و خوراک یکدم **حب**

برای ربو بلغمی و تنقیه سینۀ از بلغم مفید است **ص** شحم خنظل نیم درم غاریقون سفید  
هر دورا خوری بسیارند و حب بسیارند و مره یا باماء العسل بوقت سحر تناول نمایند و هفته  
یک مرتبه بکار برند **حب سنا** برای سرفه که نه بلغمی بسیار نافه است و از نسخه ای  
قوی تر است **ص** افیمون سنا مکی غاریقون سفید تربید مدبر رب السوس کیندا  
کل بنفشه ابرسا از هر یکی نیم درم از روت سفید یکدم و خرچله خوزه دو درم و ناک کوفته



بخفته با جلاب شکری سرشته جوید و بپزند و در آن یک فنجان بخورند با آب گرم **حب**  
نسر برای سرفه نافع است **ص** زعفران مصطکی دومی از هر یک یک کوبه و افیون یک  
جزو کوفته بخوبی سارند و بوقت خواب بخورند **حب بنفشه** برای منافع  
کست **ص** کل بنفشه و درم تربین سفید یک درم رب السوس نیم درم سفوفیای مسوی  
درم درم کثیر ادا کنی کوفته بخوبی سارند و در یک خوراک است با آب گرم فرو برند  
**حب نرله افیونی** چند نرله و سرفه را از آن کند و بوقت خواب یک کوبه  
آنرا فرو برند **ص** افیون چهارم جد و از خطائی مصطکی زعفران از هر یک یک درم  
کوفته بخوبی سارند **حب دیگر** برای نرله که با سرفه باشد مجرب است **ص**  
نشاسته مغز تخم کاهو مغز بذر اندوب السوس بذر البیض سفید مصطکی دومی هم غری  
نیز آرد با قلی سکر تیغال نیم قاشق افیون زعفران مغز بادام شیرین تخم خشنک  
از هر یک یک مثقال نبات سفید نیم مثقال کوفته بخوبی سارند و بوقت خواب بخورند  
**حب سیعال** سرفه لهنه بسیار نافع است **ص** موکل علك البطم میده سائله  
از هر یک یک کوبه و افیون خالص نصف جزو کوفته بخوبی بلعاب بپزد آن سرشته بقدر مایشو  
**حب** سارند و بوقت خواب فرو برند **حب دیگر** مجرب است سرفه بار در طلب  
مفید بود **ص** سر سفوطری افیون نمک هندی قلقل سیالکسای کوفته بخوبی بلعاب  
بپزد آن بقدر بخوردی خوب سارند و بوقت خواب یک کوبه بخورند **حب صر**  
**حب دیگر** برای سرفه کهنه مزمن قریب بل **ص** آرد کاه و کثیر نشاسته تخم خشنک  
سفید پوست خشنک اش سفید کل ارمنی مغز بادام سبب متشهر مغز بذر نرله از هر  
و مثقال افیون سه مثقال مو زبید آن نبات سفید از هر یک دو مثقال کوفته بخوبی بلعاب

بود آن سرشته جویب سازند جفطه شکل عدس و بوقت خواب یک فرو بردند بکوب  
 بزرگ زبان نکاه مدارد **حب دیگر** برای سرفه نافع است **ص** افیون رب السوس  
 کثیر از عفون مغزیون طباشیر آرد با قند یا لیسو کوفته بخته یا آب پوست خشخاش  
 سرشته جویب سازند بقدر فلفل خوراک سحبه بوقت خواب **حب دیگر** برای  
 سعال کهنه بسیار مجرب است **ص** صمغ عربی مغز تخم کدو و ق کل سرخه تخم بید از هر یک  
 بیست مثقال کل نیلوفر یا ترده مثقال سرخه نشسته دوازده مثقال عناب هشتاد عدد  
 کشنیز خشک هشتاد مثقال مغزیون افیون از هر یک پنج مثقال باد پنجبویه  
 کثیر و طباشیر سفید از هر یک چهار مثقال مسک سفید کافور از هر یک دو مثقال  
 مصطکی عود قماری کل از منی و مثقال و نیم زعفران نیم مثقال کوفته بخته بوقریه  
 جویب سازند بوقت شب سحبه بخورند **اقراص** سرفه برای سرفه یا سوس  
 و خشونت سینه تلین دهد **ص** طباشیر سفید چهار درم تخم بید سدر مرمر  
 تخم خیابان مغز تخم کدو شیرین نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک یک درم  
 کوفته بخته لعاب بزغ و ناسه شسته اقراص سازند و بوقت شب تناول نمایند  
**قرص** بجهت قروح سینه مفید بود **ص** صمغ عربی کل سرخه از هر یک چهار درم  
 رب السوس کثیر از خشخاشین از هر یک سدر و طباشیر زعفران از هر یک چهار دانگ  
 کوفته بخته بقدر و مثقال اقراص سازند **قرص** بجهت سرفه حار و نفث الدم مفید  
**ص** خرفه سیاه کثیر خشک نشاسته خشخاش سفید کل سرخه طباشیر طین ارض  
 مغسول طین رومی از هر یک چهار درم سرطان سوخته هشت درم کثیر از رب السوس صمغ  
 عربی شاد نیم مغسول انجیر شاخه کاکوهی سوخته لویک دو درم بزرگ انجیر ازین و زعفران

ازین یک بکنم گرفته بیفتد با آب بر قطره ناسته شده و در شفا از آن سازند و بکار برند.  
**قرص** بنفشه برای هر یک بلغمی مفید و در جگر کاشته شود سفید از هر یک و نیم  
 رب السوس سفید برای شوی از هر یک سه گرم کتیراوی حد یکی از هر یکی دو گرم و نیم  
 گرفته خردند و در قرص سازند و یکدیگر بچسبند **قرص** طباشیر برای سرفه و طوبی  
 بسیار نافع است **ص** طباشیر سفید هم عربی نفاست و در کل سرفه کفار و آری  
 از هر یک نیم مثقال امون و عفران حبایس از هر یک یک مثقال کدو منی سه مثقال شکر  
 کاکوه و خسته سازد و در کشت خوب در آن آخرین تخم حاش از هر یک دو مثقال گرفته بچسبند  
 با آب بزرگ و لعاب بر قطره ناسته و قرص سازند و بزرگ بکنم و نیم یا سرفه  
**طعمه** بجهت سرفه اطفال نافع است **ص** کتیراویات سفید از هر یک نیم گرم و نیم  
 رب السوس از هر یکی یک گرم خوب صلابه کرده بقد یک سرفه در دهان اطفال کدو منی  
 شیرین بزنند **طعمه** برای رطوبت از جسینه و سرفه مزمن مفید است **ص** رب السوس  
 بارز مغز بادام شیرین از اینها با التور گرفته بچسبند یا غسل خالص دندانهای روغن بادام رسیده  
 بداند و بوقت حاجت بوقت خواب دندانهای بلیسند **طعمه** بجهت سرفه یا سرفه  
**ص** رب السوس بپزدانده و مقطر از هر یک دو گرم آرد با آن ناسته و هم عربی کتیراوی  
 تخم خیابانی مغز تخم کدوی مغز تخم خیابان مغز تخم خربزه از هر یک پنج گرم خشکشان سفید  
 دو گرم مغز بادام شیرین مغز منقذ از هر یکی بیست گرم اول مغز را بزرغن بادام بپزند  
 پس آرد و دیگر گرفته بچسبند یا سرفه بوقت حاجت دندانها را از آن لغو کنند **طعمه** برای  
 سرفه بلغمی فوکه که معادل سفید و **ص** و ست خشکشان سفید پنجاه گرم و نیم  
 آب جوشانده تا نصف بماند و آن که در جگر منقذ کاند سفید بپزد و آرد و پس رب السوس

مغز بادام شیرین مغز تخم کدو از هر یکی نیم درم کوفته بیاورد و بر سبزه خرد خوراک بخورد  
بیاورد **طعنه** اصحاب سعال را نافع است **ص** بر ختم شسته باغون در آن سبزه خرد  
سفید کوبند بپزند با شیر کاه و زردی شیرینی و یا با آشکر تازه بخورند و اگر خوراکی است  
بادام و شیر چغندر و شیر مغز قندق و شیر کوفته مغز پسته از هر یک یک درم داخل کنند این  
برای اصحاب خنک سوزان سوداوی موافق بود **طعنه** ریخت سعال یا پس زمین مجرب است  
**ص** انار شیرین سر آن بچند آغوش و بد فحالت بقد که کینایش خاورد و دغ بادام شیرین  
با روغن بنفشه مساجی در آن انار ریخته بودی با نش بپزند تا روغن را جدا کنند پس آنرا  
هم کنند بسیار نافع است **طعنه** ریخت سر کهنه مفید بود **ص** دانه انار شیرین و  
فشسته صغری نبات بادام شیرین از هر یکی نیم جز واد و یک کوفته بچند یا آب انار سرشته  
شیرینم تناول نمایند **طعنه** ریخت سعال مزمن و ضیق النفس و در سینه مجرب است  
**ص** مغز چغندر نیم شوشن هم مرغی کنیز از یک بریان کن خضر مای بدانه از هر یکی  
سی درم کوفته بچند باد و حل و حل و دیگر حل و دغ کاه سرشته بپزم آردن بقدر و ملحقه  
میورند **طعنه** برای سعال باغی مفید بود **ص** بر کاه و کل و شامه و ختم که در سینه  
آل کوبند و سبزه خشک کرده بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر کاه بخورند **طعنه** برای  
مغز و فرم کردن سینه نافع بود **ص** پسته در ده بر و زردی از هر یکی هفت درم روغن بادام آرد  
تخم کدو و یا روغن کجد و یا زیت هر کدام که مناسب باشد چهل درم ختم داخل هم کرده  
و سینه را بوقت خواب غرض سازند و هوا بماند و ساقند **طعنه** ریخت در سینه و سرفه  
مفید است **ص** پستان سوزان و اعصاب و لایق است دانه انار شیرین و سبزه و سبزه از هر  
بیست اصل السوس مقشر و پسته و شان تخم خنای تخم خلی از هر یکی چهار مثقال

و منقسم شود مثقال چهارم را بر آب میجو شکند و آنکس که بکند در چهار روز با قدری روغن بادام محرم  
**لَعُوقُ** برای سینه که بکشد مفید است **ص** چنانچه باریک و شانه درخت آن بعد از روغن  
 آب سرد و فراسوی آن جو شایند و صاف کرده باهون این شکر بگوام آرند و لعوق سازند  
**لَعُوقُ** بخت مهره لرزونی مفید است **ص** که در سنبل الطیب است و در روغن  
 بخرمالو که کوفته با عسل بگوام آرند و لعوق نمایند **لَعُوقُ** برای سینه طاریش  
 سینه بسیار مفید است **ص** عذاب پنجه او و در تخم خنجر در روغن کثیر و اشک در روغن  
 و بر روغن قیاس است و پنجه در روغن بنفشه اصل السوف تراشیده از هر یک در روغن بزرگوایست  
 در روغن ادویه سرادشش را ملال آب میجو شایند تا بلیک بمالد صافی کرده و یک قطره فانیذ اضافیه  
 ده با گوام آرند و در روغن بنفشه با دام داخل کرده و لعوق کنند **لَعُوقُ** برای سعال مزمن  
 بخلاط سینه غلیظ بسیار مفید است **ص** کند و پنجه در روغن کثیر و باریک و فانیذ و فانیذ  
 در روغن سفید از هر یک ربع جز و کوفته بخت با دام و چند آن عسل سرشته قدری صندل و قدری  
 شام لعوق نمایند **لَعُوقُ** برای بکشد از بخت کثیر و سینه بسیار مفید است **ص**  
 بر آب بزم سفید ده مثقال مغز جلفوز ده پنجه قال بر صاف با بقال کوفته بخت با عسل مقوم  
 بشیرند و لعوق سازند **لَعُوقُ** طباشیر برای سینه خارش و در روغن فانیذ و فانیذ  
**ص** طباشیر سفید چهارم معجون که در مغز جلفوز کثیر است با سینه معجون برای سینه  
 شش در روغن کوفته بخت و روغن بادام سرشته با عسل مقوم بشیرند و لعوق سازند  
**لَعُوقُ** برای سینه طفل بسیار مفید است **ص** معجون برای سینه کثیر و سینه  
 فانیذ از هر یک چهارم مغز بادام سرشته با عسل چهل در روغن فانیذ با عسل میجو شایند و ادویه  
 کوفته بخت و روغن بادام شیرین سرشته در عسل داخل کنند که از آن در روغن طفلان بریزند

لَعُوقُ جَشْنِشَاشِ <sup>۳۴۴</sup> برای سر سلفی سیانسیا نام است ص <sup>۳۴۵</sup> است  
سند بجا که در مد و طل آب میخورد تا نصف رسد پس در طل قدری اندک کرده بقوا  
آید بعد از آن بر آب سوسن مغز تخم کدوی از هر یک نیم گرم کوفته بجهت آن میزدند و سارین بنوا  
بعد از <sup>۳۴۶</sup> لعوق برای سر و صورت سین و شکم و غشایان نام است ص <sup>۳۴۷</sup> خیارشور  
بعد از خلعت راب که برای چل و دو ساقی که موز و تخمین و نیم و زیت آن و بقیض و بقیض و بقیض  
آماده کرد و مقام آرد و وقت شنبه و آرد آن را پسین و بخوانند و بعد از <sup>۳۴۸</sup> معجون برای  
سعال سیانسیا نام است که شب آن رطوبت باشد ص <sup>۳۴۹</sup> معربسته مغز چلغوز و زعفران  
چهارم مغز بادام منقش و یک بریان از هر یک و در هم مغز بیدار یک گرم کوفته بجهت او آید  
مقوم نقد حاجت معجون سار و تدو بعد از که کان بوقت شام بخورد <sup>۳۵۰</sup> معجون زوفا  
تالیف میرزا محمد زکریا است برای تغییر مواد محتسب معجون <sup>۳۵۱</sup> حنا است است ص <sup>۳۵۲</sup> بقای  
خشک پرسیا شکار از هر یک و دو مثقال و دو مثقال از هر یک و دو مثقال مغز بادام  
نیم زراوند مدح و نیم الحو از هر یک نیم مثقال با عسل سه و نوزاد و و بپزند و در  
دو مثقال آنرا با این مطبوخ بنوشند ص <sup>۳۵۳</sup> ایچور حده حده موز و بیدار و قمرندی از هر یک  
و دو مثقال تخم از بانه تخم کر و حله اصل السوسن پرسیا و شان زوفا و خشک و سوسن  
از هر یک چهار مثقال در چهار طل آب میخورد تا نیم رسد پس ساق نموده و سه حصه  
نمایند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون میل کند و بخورد و هرگاه این مطبوخ تمام شود  
همین دستور را از تریت دهند و در هرگاه دو روز متعاقب هم که با وجود و احوال نرسد  
ص <sup>۳۵۴</sup> خردل سرخ اصل السوسن تخم ترب تخم شبت از هر یک سه مثقال جو شایند و شاک  
کرده با سکه و علی و سوسن <sup>۳۵۵</sup> معجون بنفشه برای سر و صفاتی نام است ص

بنفشه نادام شتر از هر یکی ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سیلیم  
از هر یک پنج درم کشید اصل السوس از هر یکی یک درم کشید از و درم یک کل سرچون  
درم هر یک کوته پیچ قند و کلاب بقدر حاجت قوام آورد که داخل کرده معجون سازند و خشک  
یک درم با کلاب شیر کرم **معجون تنباکو** برای سرفه بسیار کهنه بعد تنفید استعمال  
کند **ص** ورق تنباکوی سبز خشک نموده بکتاباند و بنجیساتد و میجو شاکند پس  
صاف نموده باد و وزن آن قند بقوام آرند و روز قند و علوق نمایند متعاقب آن یک پیل یا کلاب  
کاسنی سبز کرم بنوشند و یا اگر کاسنی سبز نیافتد **شربت زوفا** برای سرفه  
کهنه و بلغم و تنگی نفس بسیار نافع است **ص** عنب سی و عد کل نیلوفه چهار درم بسیار  
چهار مثقال سپستان مویز منق از هر یک چهار عدد انجیر نیمه بیست و پنج عدد کاه زبان  
تخم خطی از هر یکی بیجا مثقال اقام بنفشه چهار مثقال برسیا و شان پنج مثقال تخم خیارین  
اصل السوس از هر یک پنج درم زوفا خشک ده درم هر یک جوش داده تا نصف بماند  
صاف کرده با قند تنفید شربت سازند و صبح و شام از آن لعوق کنند **شربت زوفا**  
برای اوجام مندر و سعال کهنه و صلابه معده و عسر نفس نافع است **ص** مویز سرخ  
منق سی درم عنب سپستان اصل السوس انجیر نیمه خشک ابرسا از هر یک بیست درم  
پنج کرفس نیمه رازیانه برسیا و شان زوفا خشک از هر یک ده درم رازیانه بیدانه اینسون  
از هر یک پنج درم جو منقش مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز قیسق مغز قند  
سنبل الطیب مغز تخم خطی از هر یکی تخم کک از هر یک سه درم نیم کوب در آب میجو شاکند  
پس صاف کرده با چهار پل شکر سفید قوام آرند و اگر لوب را شیر کشیدند در آن قوام داخل کنند  
بهنر است **شربت زوفا** برای سرفه کرم نافع است و طبعم را نرم سازد **ص**

فوقای حشک یا روزه درم انجیر نه دوه عد عناق که بی بیست و نیم دانه سپستان پنج دانه

مرو به صقی اصل السوس و مقشر تخم خطمی سفید کنیز از هر یک ده درم بیه دانه تخم خطمی سفید کنیز از هر یک پنج درم

تخم خنثیا کنیز هفت درم حرم مقشر که گفت نیم کوب و دیگر آب میجو شاستند تا نصف بماند

پس صاف کرده باقند همون قوام آرند خوراک و درم است با آب گرم **تشریت**

**بنفشه** برای سر و ابرام سینۀ نافع است **ص** کل بنفشه یک گل صمغ عربی

بیه دانه تخم خطمی سفید تخم خنثیا کنیز از هر یک ده درم همداد ویداد و چغندر گل آب

یکسانه کرده و پنج مسا کنند میجو شاستند تا نصف آب بماند پس صاف کرده باقند بنفشد

بقوام آرند خوراک پنج درم بوقت شب **تشریت** **عجیان** منجوت انواع سرفه و دیار

معین و بحر بیست **ص** سپستان دانه بزرگ شصت عد عناق که بی بیست و نیم دانه

بیست عد اصل السوس و مقشر تخم خطمی تخم خنثی کل نیلوفر کل بنفشه از هر یک کنیز

درم کنیز صمغ عربی بیه دانه از هر یک سه درم ادویه بغیر کنیز و صمغ میجو شاستند تا صاف

موز باقند بقدر ضرورت بقوام آرند پس صمغ و کنیز را کوفته بقیقه داخل سازند تا کربک

اروسه مشقال داخل سازند بهتر است و ادویه را در هندی با نسه گویند حد ملک

هند کنیز الوجود است **تشریت** **سرفه** برای سعال که نه بغایت نافع است **ص** سیب

اراحه طما کند و تنگی نفس را نیز نافع است **ص** انجیر نه نیم اوقیه بصل العنصل

یکوبه اندیسو نصف اوقیه در قند می سرکه انکوی و آب پنج مسا کنند تا نسه و پس میجو شاستند

تا نصف بماند صاف کرده باقند بقوام آرند و استعمال نمایند **تشریت** دیگر برای سعال

که نه در طریقات سینۀ صاف کند **ص** انجیر نه بیست و پنج دانه عناق تخم خنثیا کنیز

سپستان شصت عد بزرگ کافور تخم خطمی تخم خنثی از هر یک نیم مشقال زوفای





در فصل دوم بعد از ذکر خواهد یافت و این مرض یا از اخلاط بلغمیه و یا سوز اویدیه یا از  
 و یا از صفرا بود هرگاه ارطیم باشد آن سیلاب طریقت بدنی و دهان بوقت صبح و سفید  
 رنگ بشیر و بطو عینض و غلظت قاروره و بلباقه صمغ و دوشواری حرکت کردن **ص**  
 تنقیه بلغم نمایند **ص** برک کافور بیاں سیخ باد بیاں از هر یک دودرم پرسیاوشان دودرم  
 و نیم باد بیاں یکدم و نیم عود صلیب نیم دهم انجیر حشمت عدد سوزنیست حانه اصل السو  
 مقشر نیم سوسن اسمانجول سیخ کافور هر یکی یکدم و نیم عرق باد بیاں جوشانیده تا ثلث  
 همانند صاف که حکم کنند اقلان نه مشقال حل کرده بنوشند و بعد نصف ماده با همین اجزای دیگر  
 و سنگی و روغن بادام مسودا هند و لیکن چرب و زو مسهل آن شب باقیانند ایام ریح  
 فیرا و دودم بخورند با عرق عناب شکر کم و صمغ آن مسهل را تا اول نمایند و بعد از  
 معدن تنقیه مائع را با آن دستور نمایند **ص** غار یقون صبر سقوطی از هر یکی نیم دهم  
 شحم حنظل چند بید سترا از هر یکی دهم کوفته بخت با عسل ایخته حبس سازند پس شب  
 باقیانند همه با یکجا ابلغم نمایند صمغ آن باین اجزای غره نمایند **ص** خردل نیم دهم و دود  
 خشک یکدم و نیم حراب جوشانیده صاف کرده با عسل اضافه نموده غره نمایند و اگر  
 از این تنقیه نمایند نه بخشدید پس حقه حاده بعمل آرند **ص** تخم خربزه پرسیاوشان  
 از هر یک سه مشقال بر او چقندر سپستان از هر یکی یکتود و بعد با سقایی قنطاریون  
 دق و از هر یک یکدم و نیم حراب جوشانیده صاف کرده روغن کنجد و روغن زیتون و خل آن  
 در سه مرتبه حقه بکنند و هرگاه صمغ از اخلاط سوداویه باشد **ص** زیادت اشتها و نیم  
 حفقان اخلاط قلب لاغری بدن و مخلاط فاسد و این نوع بدن از بلغمی **ص**  
 منظم و مسهل شود دهند **ص** تخم خرفه سیبک سیبک سیبک سیبک سیبک سیبک سیبک سیبک  
 از هر یک دودرم

[illegible]

۳۵۰  
 برای مریض مزمن که نه بسیار مفید است **ص** شونیز جزو عصاره قنار الحار و شاد  
 از هر یک نیم جزو انزروت سفید کندش زعفران بود که از منی سرخ افین و صبر سقراط  
 مشک بتبخ الخالص از هر یکی ربع جزو کوفته بخته باروغن سوسن داخل کرده و با آب  
 مرشوش و آب جعد را سوط سازند **عطوس** برای مریض مکرر بیخوابی است  
**ص** عصاره قنار الحار شحم حنظل و شاد کندش فلفل خرقه سفید و بحلیل مکی فنیون  
 چند پند ستر جنیت زفت طارن بعضی از اینها یا همه یا آنچه میسر شود کوفته بخته درین  
 مصرع نفوذ سازند **ملح** برای مریض مزمن نیز مجرب است **ص** بلاد نفیر از هر یکی  
 یک مثقال بسد یک مثقال طلائع قره صرد و کداحنه آنکشتی بسازند و هرگاه شمس و قمر  
 زهر کردند آن بسد را بر آنکشتی نصب کنند و هرگاه صاحب مریض آن آنکشتی را با خود بدارد  
 فی العود مریض موقوف شود و از چشم دل محفوظ شود و طفلان را درین مریض تیل خرم و بکرم  
 با کلاب بخوراند سنی آمد تخفیف شود **ملح** برای مریض مزمن مفید است **ص** تخم  
 ستانفرد حاجت کوفته بخته روزی چهار بار با شستن را با غسل آمیخته یا با سکنجبین  
**ملح** برای مریض مزمن نیز بی نظیر است **ص**  $\text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H}$  با فافا و انیا  
 یا چند عدد موی  $\text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H}$  سیاه و کلوی طفل انداخته بپزند بعوده تعالی مریض زائل  
 شود و دیگر گاهی عارض نمیشود **ملح** برای مریض مزمن مفید است **ص** نقره و دمشقال  
 طلائع یکدم صفی بسازند و چنانچه قطع  $\text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H}$  در آن صبغ بپزند و با خود  
 هر چند مریض که نه باشد فم کرده و هرگز عود نکند **ملح** برای مریض مزمن بی نظیر است  
**ص**  $\text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H} \equiv \text{H}$  سیاه و اسپیو خود و سوز از هر یک ده مثقال و از نفوذ  
 نیز در مریض قدما لطیف تر است و در مریض مزمن از هر یک ده مثقال و نیم کوفته بخته آب پیرا غسل

در چندین ادویه گفته نمایند با عسل مقیم بقدر حاجت ادویه امروشته روز دو مثقال  
 بخورند **طع** بجهت صرع و امراض عصبانیه مجرب است **ص** هلیله کالی فتر دآملیه لیلله  
 اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پنجم درم عاقر قوسه سه درم برابرون ادویه  
 موبر و نفی سرشته هم برابر آیند و روز یکبار بخورند **طع** برای صرع که بشکست چرم باشد  
 مفید است **ص** پوست زانیا نه پوست پیچ کر فس مویر پیدا نه از هر یکی ده درم تخم اسفند  
 انیسون از یانه زرد و زردن قنطاریون دقیق عود لاهند فانی از هر یک سه درم همه را در یکز  
 و نیم آب میجو شاقند تا نصف برسد صاف نموده بدرار در هر روز چهار اوقیه از آن بایکبار  
 روغن بادام شیرین بنوشند **طع** برای صرع بسیار مفید است **ص** حلیله چیتیل  
 کوفته در یکجین عسل حل کرده در دهان مضموم بچکا شند فوراً بشود **طع** برای صرع  
 اطفال بسیار نافع و مجرب است **ص** صمغ فارسی نه که کرمای چندین ستر بالیتو کوفته  
 پیخته بقدر غوی از آن با شیر مضموم حل کرده در گلوئی طفل بریزند **طع** برای صرع من  
 مجرب است **ص** جوز ابو عود قشای عود الصلیب و چرم توکی زباد  
 چندین ستر قسطاظم مسای کوفته پیخته بس که عنصلی سرشته روغن نار دین حل کرده و قند  
 بر سر طلا نمایند و باقی با بدن ریخته شود **طع** برای صراع بسیار مجرب است **ص**  
 تخم حرمل بیکر حل نیم کوب نموده در سه رطل آب افکوره میجو شاقند تا ربع بماند هر سه روز  
 بخورند **حب** میجوبت در صرع بی عدیل است **ص** خون  $\equiv \text{ع} \text{ع} \text{ع}$   
 در سه بری با باقلای آرد جو و عسل صافی آمیخته میجو سازند بقدری که انفلقلی و یکجین  
 و یکجین شب بخورند **حب** لاجورد برای مرض صرع مفید است **ص** حجر لاجورد  
 مغسول حجر ارمنی مشحوق مغسول از هر یکی و درم هلیله سیاه آفتیمو نیم حنظل

از هر یکی بمشغال مقل ازرق کثیر امیر قطری سفید مشوی از هر یکی یکم مغار بقون  
 بسفایم فستق از هر یک نیم مشغال کوفته بخته با آب از یاندر سر شست حساب از نود و دو مشغال  
 بخورند **حب ایارح** برای صرع نیز مجرب است **ص** ایارح فیترا الفیترا اسطوخودوس  
 بسفایم خاک هندی غار یقوز از هر یک نیم انک توید سفید پوست هلیله از هر یک نیم حنظل  
 کثیر اسقمونیاز از هر یک دانگی کوفته بخته با آب حساب سازند هر یک خواست **قطری**  
 برای صرع نیز مجرب است **ص** زهره  $\sqrt{7} \sqrt{7} \sqrt{7}$  با آب مر بنجوش تا آب یابا آب سرد آب  
 تازه حل کرده در بنی صرع چکانند **قطری** برای صرع بسیار مفید است **ص** بخورند  
 دو جوهر عصاره و قلیلاب سردیم جزو عصاره قناء الحار نیم جزو هر یک کوفته بخته در شیشه  
 بگذارند بوقت حاجت قند از آن با شیر و خندان حل کرده در بنی صرع بسیار کاند  
**معجون** برای صرع کینه بسیار نافه است **ص** عاقر قرحا ده مشغال بسیار نم صلایه  
 کتد و بعد از آن در سرکه کهنه سه مشغال در ماهون باز صلایه کتد و با عسل و موم سوزن  
 ادویه برشته معجون سازند و بایدست و استعمال کنند خوراک روزی دو درم است  
**معجون فاوانیا** برای مرض صرع بسیار نافه است **ص** عود الصلیب فر و باره  
 از هر یک چوب اشغال بسیار نیم کوفته و در کلاب یکشب بخیسانند و روز دوم باز نیم  
 و صاف کنند پس با نبات سفید نیم مقدار آن تقویم کنند پس در نوره طاز از هر یک نیم درم  
 جدید ستر بمشغال سازند و بوقت حاجت که خست و آن مزوج سازند خوراک نیم مشغال است  
**معجون هلیله** برای صرع بسیار نافه است **ص** هلیله سیاه است  
 اقیقون یا نرود درم سپند سوحه قهوه ای نیم مر سفید غار بقون سفید حرقی اسود  
 کافور عود الصلیب از هر یک نیم درم اسطوخودوس دو درم قرنفل و درم بادرنجوب

پوست از هر زرد مغشای از هر یک دو درم و چون است که ترکی از هر یکی یک درم گرفته بچند  
 بکشد و غسل مصفی معجون سازند **دواء الحشاک** برای سرخی و جلیه است  
 ص بر او این ناسفته را که برای سمی و روغن عتقی و بر ششم مقربین و نه با و نه بین  
 از هر یک و در روغن افشانه سفید الطیب یا زهر هندی و اجنبی و اندھیل و اجنبی و ستر هندی  
 یک درم و زعفران مصطکی و صندلین طماشیر مفید کشنده خشک مقشر از هر یکی دو درم و درم شنبه  
 یک درم خشک بتقی نیم درم نبات سفید غسل مصفی یا الماندر سه وزن جیم و ادویه معجون  
 سازند و بعد دو ماه استعمال کنند و خبر الله و یکتا است **دواء اسقیل**  
 برای سرخی بسیار خوب است ص اسقیل بقدر حاجت با پوست خشک آن گرفته و در روغن  
 بغیر کار آهنی از دست میرد کرده و در ظرف روغن داخل و از ظرف چینی یا دیگری باشد که آید  
 و سر که کهنه باقی آن ریخته بر آن ریخته بپزند نموده و تلچوب و روز و سکن اسپند و بنامند  
 و با آنکه در آفتاب بگذارند و روز و نه روز بپزند بعد از چهل روز صاف نموده با غسل  
 قوام آرند و هر روز صبح و بعد سه مثقال **اسطوخودوس**  
 برای سرخی و امراض سودا و پیسی بسیار نافه است ص پوست جلیله کالی پوست جلیله  
 جلیله بسیار پوست جلیله آمله مقشر سنابلی وین سفید مد بر سیاه فخر فستق اسطوخودوس  
 ادویه و اسفای کوفته بچند روغن بادام شیرین نصف فنجان جیم و ادویه چوب جوز و غسل  
 مصفی سه وزن معجون سازند و خوراک دوز و مثقال است و در صبح با بلغمی الراج  
 فیل یک درم داخل سازند **لعوق فلووس** برای سرخی بسیار نافه است ص  
 چنانچه بپزد و حاجت بینا روزی در آب بنجین کنند بدست مالیدند فلس آریه و نکتند  
 و با هر روز آن روغن بادام و نبات سفید بقوام آرند و شام صبح از آن لعوق کنند

**شامده** برای صرع بسیار ماکم است **ص** سداک سبب در منجنیق خود هندی  
 فوایا هر یک وقت بخند یک گره بپوشند **شامده** برای منجنیق مفید است **ص** اگر چه

بسیار که اگر کسی شش شکر کند و شام سوزند و در هر وقت بپوشند در روز یک مرتبه تدریجاً دهند  
**فصل چهارم صفاق** کسر صاعقه و فقه و الف و فاف مناسبت مرقه

مرحمان قتی است و آن عجایب از خود آمدن چیزی به سبب اشتقاق صفاق بود که  
 چیزی که معایب و که آنرا فیل الا معاء گویند اما اگر آن چیز آب باشد که آنرا فیل الماء گویند

و سبب حدوث این منجنیق کفایت آن دانستن آن با علل مناسبت با تفصیل در باب ماقبل  
 در فصل فوق ذکر آن گذشت اما از احادیث غنائید **معاد** اول می باید از علت

معاد و حرکات عنیفه منقوبه و جام بعد طعام و اغذیه و فو که در طبیعت نقل و در بیشتر  
 درجه امهات بر چیز و اجاست و استعمال محاجیر کاسه الیاس مثل معجون کمر و جوارش

جالبینوس و غیره بعمل آرند و حرکات فزونی در این دراب گرم بنشاند و در این گرجن آن منجنیق  
 بود و این شما در اسرار برید **ص** صبر منقوبه از ترس و استیلا کند بر مثل ازرق سائید که

اسخ خل که در هر وقت ضما غنائید **ضما** برای فیل الا معاء مفید است **ص** مثل ازرق  
 سترم با فلاحه درم نیم کو و حوش اده تا آب آن بسوزد پس ابر سائید و بر فوق مکرر ضما

غنائید و اگر باز برون آید مازغن کل عاقلند تا مجای خود عود کند و باد و بیه فایضه نثار  
 غنائید **ضما** برای فتق ریحی ناکم است **ص** حبه الغار شب یا نانی زفت روقه

مثل مسای در آب کلم حل که به خاک ستر حلیه تخم کنیا با بر نه کوفه پیخته بران پاشید  
 ۱۱۹۶ + ۱۲۰۰ در روغن سوسن خل که در فوق مکرر طلعه سازند مجرب است **ضما**  
 فتق ملغم بود **ص** معطر عربی سعد کوفی مرکبی منجنیق سازد و آنرا فایضه نثار



جوز السرد در دم کوفته و بر غرقس طاس شسته ضا غنایند ضا د برای خلق مفید بود  
 بجز جوز السرد با بون و قی سدا صبر سقوطی ماز و یا لیستو کوفته بیخه بار و غرقس طاس  
 بر قق ضا غنایند ضا د برای خلق بسیار مفید است ص مصطکی اثر و رت مژگی  
 جوز السرد سریش بلوط یا لیستو کوفته بیخه با سر که سست بر قق ضا غنایند ضا د  
 برای خلق نیز نافه است ص مصطکی روی لبان ذکر فاس سین اثر و رت صبر حقیقی  
 افاقا شیدان ما مینادم الا خوب چلنا و سالی احرار کوفته بیخه با سر که کهنه شسته و قق  
 ضا غنایند ضا د برای خلق همین اثر بخشد ص سباق بخند بر مکی شهدا خ  
 جوز السرد افاقا از مری یکوفه مرقشش اگر در سنک اهن و با کندر ذکر مکر از مری  
 یکوفه موم یکم کل مورد در غن موج بکارند واحدیه کوفته بیخه داخل سازند و قق  
 مکر ضا غنایند ضا د برای خلق و قق و قق و قق افاقا بسیار نافه است ص برنج  
 سعد جوز السرد کندر ماز و افاقا صمغ عربی سسای صمغ راد در شراب خیسایند و او  
 کوفته بیخه با سر شند و بر قق ضا غنایند و با سر و زیا هفت ریغ بکارند ضا د  
 برای خلق بسیار سودمند است ص اثر و رت سریش مصطکی روی کیند صبر و حقیقی  
 افاقا شیدان ما مینادم الا خور یا لیستو کوفته بیخه ضا غنایند ضا د  
 برای خلق بسیار خوب است ص حب الخرم مرقش با ققم و صبر بسیارند و مکر  
 بر قق ضا غنایند صبر ن هذرا محتف برای اصحاب قق بسیار نافه است  
 ص برنجیل از ریاد ققم کاسی سیسایوس اسطوخودوس پوست نزد افیم قردمانا  
 حب الفار حنطیا با برك سدا از بون طویل کند صبر از مری یکوفه مرقشش  
 ققم شیت ناخود اندیس سعد کوفی ققم ترکی سیسایوس از مری یکوفه مرقشش کافلا

صلح از هر یک به مقتضای عود قماری و منافعی از هر یکی جویند آن چند میدهند گفتار  
 گویند بخینه با سوزن جیم اندوه غسل مقوم سر شست و زود و مشغال بخوندن **توالی**  
 نفیس سینه و قشرهای به هم آمیخته شده و حلقهات از بلند شدن و برآمدن ناراست  
 و آن یا از سوزن سینه یا از این که منافعی آن موضع پاره شده است و این رافق مزاج  
 بلی آورید و با بسبب رطوبت بلغمی که در اینجا مجتمع شود همچنانکه در استسقامت میباشند  
 و یا بسبب رطوبتی که در آن همه رسد چنانچه در طبعی میباشند و یا بسبب رطوبتی که در گوشت  
 زیر پوست آن و یا بسبب شکافه شدن شریانی در این تیر خون اوان براید و در آن موضع  
 مجتمع گردد **معانی** و نفع کاهوری زبده کرمانی از هر یکی نفیس درم سائید و بزبان  
 مکره خاد نمایند و از آشپای با زهره رطوبه نفاخه برهیز کنند و تا چند روز از جایگاه  
 کنند و **نوع** برای توالی است **ص** نانخو با سافید که تخم مرغ بزبان میگذارد  
 و برای بیمای خود در کرد مجرب است **ضاد** برای برآمدن ناف مجرب است **ص**  
 شیمیانی با سرکه انکوری سیاه که در مازوی سبز سه عدد سائید و مکره بزبان میگذارد  
**ضاد** برای عدم بروز ناف زنان مجرب است **ص** اورد با قلاب ازونی سبز پوست  
 نرین کلنا را راسی جوز السکر که ماده پوست تخم مرغ منشیای بغیر این پوست تخم مرغی که کویند  
 با زردی آب بپزند تا موهرا شود و در آخر پوست تخم را بزم سائید که آن بیشترند و بزبان  
 نمایند **ضاد** برای عدم بروز ناف نرین مجرب است **ص** همانوی سبز چوب آمد  
 کوفته و با سرکه که کشته میشتند و بزبان تا جود و زبیدند **فصل پنجم صوت**  
 معانی و از گویند و زمره آن که رفتی آنست و تعلق بسینه میدارد و اگر بسبب بروز  
 بلغم رفتگی آید و در **معانی** استعمال مغلیات و منضجیات و استفرغ ماده بحالات بلغم

و در هر یک یک قرص و شام یک قرص با قندی غسل شود و بخورند **حب** برای زنی  
 اوزان اقم است **ص** زغفلان دو جز و حلتوت سه جز و غسل خالص و شام تا منع شود  
 پس بسیار دوقت شب یا صبح با شستن زنیان که مدارد **لعوق** برای کمرنگی آوار  
 بدین اقم است **ص** سیوه قرطبه شقال با آب انجیر که شبانه و نخیس آید و باشند  
 با شستن شقال غسل بید بوشند **لعوق** **کرم** برای بجهت الصوکه از بطن عارض شد  
 اقم است **ص** کرم راد آب میخه و قشره صاف و کرم با همون غسل بگویم از بطن  
 که با معربیده اهره یک یک کوفیه نیم کسار یا حلیه اهره یک پخته هم ارد با قله ده درم  
 با ترده درم کوفیه نیم کسار یا حلیه اهره یک پخته هم ارد با قله ده درم  
 برای کمرنگی آوار **ص** پوست میخه یا دیان هفت شقال نیم یا دیان نیم کرم  
 اینست اهره یک سه شقال سنل الطیب روی مصطکی سادس هک اسار و ناز و شقال  
 و هم قهوه و یون دق و غلیظ میخه سوسن اسانکونی فراسین اصل السوی مقشر اهره یکی  
 دو شقال المیزر موز منقی از هر یکی بارده دانه و یکی ده شقال در چهار برطل آب بخورند تا  
 در میان دس صاف نموده و حصص آیند و هر روز یک با لعوق مناسبت بخورند **دواء التودر**  
 برای صاف کردن آواز نظیرند **ص** خودی زرد خودی کلکون اهره یکی با شقال  
 در شیر کاهن و راحت بخورند پس هم سرخ زنجبیل خربان و اجنبی اهره یکی دانی  
 و حل کرده بابت سفید کوفیه طبعی اضافه نموده بوشند و تا چند روز مداومت نمایند  
**باب نوزدهم در امراض حوض القان فصل اول قرو و بفتح قان** ساکن  
 رای مهمله و او تروک شدن پوست خصیتین است بسبب ریاح و یا بسبب و اول آن و یا  
 ماده غلیظ که جم خصیتین را بزرگ سازد و در مکره اند و یا قرو آمدن اعضاء و یا تروک و مکره

سنی باسم آیت درونی و روحی و معانی و در پی وصله کامل قضا که قزوینی وید  
 زشت است از احادیث و محیط با انبیین و در این حال و درم بلند و برآمده و گاه منجر به  
 تا و جگر رخیده میباشند و اما غلظت و سختی و قریب و اعظم خصیصه نامند **معانی** این  
 بر باب الحاء در فصل حصیدین ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی **فصل دوم**  
**قضیب** و ان الذی جویبت است از آنجا که یا از مردم و یا از خرم و یا از خرم یا از خرم  
 که و سرعت اتوال باشد اما یک لاجرم و هم در آن که مثل علامت و هم خصیصه این است که در الحاء  
 در فصل خود بعد ازین ذکر خواهد شد انشاء الله و لیکن این فضا مختص و هم قضیب است  
 و دوسه تیه بکار بردن **ص** تخم خلی یا دو وزن آن است و خرمای سوخته در سر که سائید  
 شیر گرم بر مردم قضیب مکر یا سازند که بگونه تعالی قضیب به شود زخم قضیب یا از سوز  
 مزاج است و یا از عوارض آشک باشد **معانی** تنقیه اخلاط است و لایث حیوانات  
 یونانی و هندی به نمایند پس این فضا در السؤال است **ص** زنکار و سه تنقال و جغایاتش  
 سوده و از ده تنقال و خوب بر مردم زنند و مکر بر قضیب طلا نمایند و برایش فصل که از جگر  
 قضیب را بخشکانند و در تیه به شود **معانی** برای زخم قضیب اگر کهنه ده ساله  
 باشد مجرب است **ص** پوست درخت سرش که درخت هستند است و بر ساق خشک  
 نموده و بسینا زخم مثل بر آسوده سائید مکر بر زخم قضیب بپاشند **معانی** برای  
 زخم قضیب مجرب است **ص** سفید آتو تیا دم از خون بر از هر یک سه گرم و بر اسنک  
 دو درم **ص** + انیم گرم کافور یک گرم موم سرخ پنجم گرم روغن کافور  
 روغن و مولا که اختیس را دوسه را کو قتیخته مزوج نمایند و مثل مردم بسازند و بر زخم  
 قضیب طلا سازند **معانی** برای زخم قضیب اگر چه کهنه باشد مجرب است **ص**

چربی کرده با قند می‌دهند **ص** در که در خوب حل کنند و بر زخم قضیب بمالند  
**طعنه** در زخم قضیب را بخشاک است **ص** قوتیای هند **ص** و ماسوی  
سبز از هر یک یک جوهر و سیاه قند می‌دهند و همان بکشند و قوتیای خنک را بر زخم  
نمایند و با هم ادویه مثل سر به بسایند پس موم سفید و زعفران و روغن و روغن بجز در آنش  
کدام آخته و دوسه را داخل سازند و خوب بر زخم زنند تا مثل مرهم شود پس اول جای زخم را در  
آب نیم گرم در آن بر آغاجا جو شایند تا باشند خوب بشویند پس مرهم را بمالند و دیگر که در  
مرهم است **طعنه** برای زخم قضیب نیز بخوبی است **ص** قوتیای اخضر هم که بکاش  
کات سفید مغز نیم پدید آید که گفته نباشد از هر یک سه مثقال و دوازده راسا شود  
پس با مغز باد آغاجا زبسانند اول جای زخم را پاک کنند بعد این مرهم بر زخم بمالند **طعنه**  
برای زخم قضیب و تاثیر بسیار نام است **ص** صبر سقوطری مرهم است که افلیا و  
مغسول با شکر خشک کرده قوتیای کرمانی شای در زخم بکشد و بر زخم بپاشند  
**طعنه** برای زخم قضیب طفلان که خسته نموده اند **ص** کات سفید که بپاشند و با پانزده  
پوست حلیم که با بلی پوست بیلیم دار سنک صبر سقوطری بر آغاجا و صابون بپاشند  
نرم ساییده و نیز بر پارچه کفی آغاجا و بر جای خفته بنهند و بعد سه روز بد کنند  
**طعنه** برای زخم قضیب و فرج بسیار نام است **ص** بار زده مثقال در آن  
بغذا زنند در هاون خوب بمالند پس بنفشه نیم درم قوتیای هند یک درم سوده باریج  
خوب بگویند که بنفشه شسته شود پس هر یک یکا اگر مرهم زنند تا مثل مرهم گردد و بر زخم  
**ذره رجا لینیوس** برای زخم قضیب و فرج و خصیه و در بری نظایر  
**ص** پوست **ص** ۱۶۹ پیاز سوخته و طاس مصری سوخته شب بمالی محرق بالیتوسا

و برنج در زود فایند **مرهم در اینست** برای زخم قضیب و قروح شهید  
 بسبب آنکه نام است **ص** مرهم اسلک بقدر ضرورت و مکرر با سرکه ساییده و تسته باشد  
 پس آنچه مثل روغن کاکو در یکصد و یکصد در آب شسته باشند مرهم شود و در زخم  
 ملاسازند **جریان منی** از ضعف باطنی یا از کثرت رطوبت باشد این ترکیب را عمل  
 آید **ص** مصطکی روی نیم درم کنیز یک ربع درم مخم تره هندی دو درم کوفته بخینه با نبات سفید  
 بخورند تا چند روز مداومت نمایند **ملحه** برای جریان منی مجرب است **ص** برآید تا  
 بسازد از هر یک به مقدار بیست و هفت از هر یک سه درم گانگه نیم جلاب از هر یک یک درم  
 کرمانشاه فقا هم سعد کوفته از خور سلیمه مصطکی اسارون دارچینی از هر یک به مقدار بیست و هفت  
 کثیرا از هر یک نیم درم کوفته بخینه با سرکه وزن ادویه غسل و قوم بسازند و در آب به مقدار بیست و هفت  
 خوابیدن شب تا اول غایتند **ملحه** برای جریان منی مجرب است **ص** مخم تره هندی یک درم  
 کوفته بخینه با دو درم نبات سفید بخورند و درم شیر تازه بخورند و تا چند روز مداومت نمایند تا  
 خوردن از خورناک و لبنیات پرهیز نمایند **ملحه** بخورند جریان منی نیز مجرب است **ص**  
 تا ملکاتاد و درم کوفته بخینه با سرکه وزن نبات با قند سفید سفوف کرده بخورند و ششاد آب آن سیرک و  
 بنوشند **ملحه** برای جریان منی نیز مجرب است **ص** صف و کل و پوست دره و خشت  
 عاقل و ما را در سایه خشک کنند پس بسایند و زنی بقدر دو درم وقت بصره سفوف  
 بخورند **حوامساک** برای امساک و غلظت منی مجرب است **ص** مورز یا زاده  
 صد درم نیم شوکران سه مثقال زهر البیض چهار مثقال بربک سیرازی پنج درم ادویه را با منی  
 در آب صد و پنجاه مثقال جو شایند تا آبخشش پس آنرا بسایند و صحت بندند بوقت ضرورت  
 یکی بخورند **ص** دیگر برای امساک مجرب است **ص** مخم تره هندی بقدر

شش

م  
محل

حاجت باهم زن نبات ساید بقدر خود حیو سازند بوقت حاجت بجمع بجز

جبروان برای جویان منی سرعت اتوال مجربست ص

فلفل سیاه و فلفل قرمز و زرد و سبز و قهوه ای و کزبر و نعناع و ریحان و جوی حبه و اسفند  
و الفانیخ و کریم سیفند و زنباب و ورق کل بر سر زعفران انداختن مساوی وزن

سیدان منی سدی و فنی مجریست **ص** نم شداتم نم فیکشت نم کاهو از هر کی نم

سعد شیدا بجز از هر یکی و در هر کلنا فارسی و در هر کوفته بخته سفوف سائر بجز از هر

آب سرد معجون برای امساك منی و سرعت انزال بی نظیر است ص

وَقَالَ صَاحِبُ خَزَائِنِ الْأَوْصِيَاءِ التَّعْلِيْفُ مَا يَخْرُجُ مِنْ فَمِّ هَذِهِ الْمَرْكُوفَةِ يَخْتَصِمُ بِهِ زَيْنُ الدِّينِ وَأَوَّلُهُ

فصل نهم در بیان گفتار و آنچه در آنست و از جمله عوارضات فاضله و غیرتائید  
نکته اول در بیان گفتار و آنچه در آنست و از جمله عوارضات فاضله و غیرتائید

صاحبزادگان و اشراف را که در این شهر بودند از آنجا که در آن وقت که این شهر را فتح کردند و این شهر را به دست آوردند و این شهر را به دست آوردند و این شهر را به دست آوردند

در یکمن سیر کار میجو شاستند نا شیر مخشکد پس روغن کاروان بریزند بجای کینا چل ایل

با آتش ملاج پران کنند تا آن خمیر اندکی بسوزد پس نار جیل بمقتضی کرده و با او یک کتان میبند

اندرم بسیارند پس هشت مثقال ۴۰ مین جو مثقال ۱۰ و طباشیر سفید و کثیر و

منع عراب و بزر البزم و بنفشه لافان و جوزبازله و زهری که یک شقال بوغن<sup>ط</sup> ص ۷۳۳ ۷۴۰ بنفشه

هر یکی سه مثقال کوفته بخند برفغن  $\frac{1}{2}$   $\frac{1}{2}$   $\frac{1}{2}$  چوب غوده بکلاب سرشته کمال

وہ سخی نمایندہ و باوقار نقرہ و طلا بعد از خودی حبیہ بندند و بوقت حاجت و موافق از آن بخواہند

**طعنه** برای قوت باهجه است **ص** فعل نرکس بطارد نقره را از خوب کار ساخته بمل را  
 ورق کنند و در شویویش بقد بچکان انگشت از آن بر نقره بچسباند و در آفتاب بکشد  
 تا خشک شود شیرین قسطه کند و در دم قسطه بچری سه مثقال بیکره شیدیه مرغی خورم  
 کاوازه یکی شش مثقال و در چندی شصت مثقال غیر اشوب و در دم عطر آگین که در مرغی  
 نازک مصر کویند بکن مرمر که خوب بمانند نامش را هم که دو بوقت حاجت بر قصبه  
 طلا نمایند **طعنه** برای تقویت بی نظیر است **ص** کلنا و نارسی بولکستیز کنند  
 شونیز از هر یکی ده درم زیره کرمائی که دریا نالخواه از هر یکی پنجم درم پوست طیار پوست طبله  
 سیاه و زرد آمله مقشر از هر یکی سه درم کوفته بختیاسه مقداد و عسل و قوم بپوشند  
 دو مثقال بجم و مثل آن بوقت خواب بخورند و غذا کباب باشد **طعنه** برای قوت باه  
 عجیب الفل است **ص** خصیه خشک که سازد سفید باز در تخم مرغ نیم بپوشد  
 هر روز بخورند تقویت عظیم به بخشد **طعنه** برای قوت باه از مود شدن است  
**ص** خوسر از فصل ربیع ذیحجه غوزه لخته درون آن بغیر انحصیه و در اندازند و غلظت  
 در شکم آن بپزد و در سایه خشک کنند پس بگویند در شیشه بکند که هوا مان نرسد و  
 ضرورت سه مثقال آنرا با شیر کاهان بخورند **طعنه** برای قوت باه نیز مفید است **ص** حوله خان  
 دو درم با شیر کاه بخورند و تا چند روز مداومت نمایند از حرمت و لذت پرهیز کنند  
**طعنه** برای قوت باه با خاصه محله است **ص** انجیر باهون آن مغز و بپزند و  
 بدست مثقال صمغ ناشنا بخورند **طعنه** برای تقویت قصبه مفید است **ص** تخم کبک  
 باد و وزن آن عسل و رب و درن فلفل میا میاید لعوق سازند و تا چند روز مداومت نمایند  
**طعنه** جهت انعام و بقه منی و در کمر بچسبند **ص** لاهق

خروس

م  
فعل



و نیم صاعه غوره در گشت سفالی بریان کنند پس با کمزین آن در جیبی صافه موی سه بار  
 نیم میزدند آنش ملازم بخت معتقد است و نبات سفید از هر یک سه بار موی کوفته با او در سابق  
 آنچه با نیم غم میخورند در بکرته و تلخند و زرد است کشتن **ملحه** بخت انعام و نفع  
 اعضاء و تناسخ جویست **ص** و عنبر اشوب به انتقال بنفشه خشک و موشغال کشور  
 موشغال کوفته بخت سه صاعه کرده سه نوبت بیکر و نمجوز **ملحه** برای نوبت با آن جویست  
 اگر چه عنبر باشد **ص** مال کنکوی دوی هند است یک انار در ده انار شیر کاکه بخت  
 نامه شیر با جذب کند و صبر و زهفت دانه آنرا صبر ملع نمایند جویست **ملحه** در کافور  
 کشور التهور مجور است بالکل شود و نوزادان که دیگر مجام زشت نکند نیم صاعه  
**ص** و در بول شیر بول مسکه و در چند بنفشه است و سه روز و شوال آن  
 زن بخوراند اثر چه احدی که **ملحه** برای تسخیر کردن زن که مرد دیگر مجام آن زن ندارد  
**ص** موی سر آن **ص** و آب سوزانند و مرد **ص** و خود در آن آب باشد و آن  
 زن مجام کند که آن زن مرد دیگر را هر که خواهر نکند **ملحه** برای عادت باه مایه  
 بسیار نافع است **ص** مغز تخم **ص** و بیست و هم و اچینی قوی و نقل و الصنوبر  
 اجیره از هر یک پانزده درم شقایق انجیل از هر یک دو درم و ارشید شمعان هفت درم  
 نسطاجم کشا بریان مصطکی موی از هر یک چهار درم و کوشیخه پاسبه وزن او میل  
 مصفی مقوم سرشته روز و موشغال نمجوز **ملحه** برای تقویت با عجب الفعل است  
 جوان سازد **ص** نیم درخت موسلی که درخت دیبا هم است و جوان و دوساله باشد  
 بعد حاجت درق کرده و در سایه بخشکاشد پس کوفته بخت روز سه موشغال آنرا باشد  
 ناست و نیم ببالد آب گرم بخت و با شقی تقریبا چون درم و نیم روز و یا آنکه با عسل

معنی سه سینه بچون ساخته و تا چهل روز در او مست نمایند که در اولم خوردن از مقاربت زنان  
 باز خوردن هم مضائقه نباشد و برین بکنند **نقل است** که شخصی هم خوردن این  
 در او شرم و غم نموده و بدین سینه بچیت آنکه مادر پسر او ازین خواص قوت پسر را بر یک جانب  
 و در وجه را بر چنانچه دیگر و میخواباند بچون بدست از خوردن و در آن شست پسر از شدت قوت  
 باه و افراط شست و نتوانست خورد و لاله گاهار و شی پایی خود را از او لای بدن دراز کرد و وزن  
 خود را بر آن پایی خود سوار کرد که بعد از خوردن آن مقاربت کرد و بعد فراموش باز  
 بر پایی خود وزن را سوار کرد و بعد از آن آب و سرکه در آن بین مرد بلغزد که پایی زن بشکست  
 خود که بدن آن از خواب بیدار شد باین خود عتاب که در گفت ای نادان چرا آنچهل  
 روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند **طبع** برای اما دانه باه و بایستن بچون  
**ص** دروغ علیه السلام باه و زن آن دروغ نیست و دروغ کند و ساین و سرکه را  
 بفضیب ببالند و در آن هم بزنند و این از بچشد **طبع** برای قوت باه و انعام مفید  
**ص** بصل و جو و آب جوی آب حسل از هر يك سه جزو در روغن کاه و عسل  
 قدری جو شاده و در شیش کد آرد و با آفتاب تا هفت روز بکند آرد پس برداشته  
 در وقت نماز آن مجوزان **طبع** برای انعام مجرب است **ص** قضیب  
 سارا در ساین بچشد و نکاه دارند و وقت حاجت قدری از آن در سینه و کاه  
 ساهون کرده در شیش بچشد که در سینه بچشد و بچشد **طبع** برای تقویت  
 باه و نظایر است **ص** شوم بچشد که در سینه بچشد و بچشد و قدری کسوف و قدری  
 غلک لاهون می و شش در روغن قیتون خرب بچشد و بچشد و در روغن  
 شوم بچشد و مشغور در خواب ببالند که بچشد و بچشد و بچشد **طبع**

ای انعام و قوت یا تکلیف العمل است **ص ۱۵۱** و کبریا و صوره

سایده که اهدا بدین قوت و دهم عاقر و حاکم هم هدایا میدهند باینکه در دو تخم هم

حب سازند و اهدا بدین از اهدات حصه که در حدیث آمده است که رسول مجبور است

آن قدر را بگوید که در دو راهیام چون از اینها و حیوانات و زمینها تا آنکه تمام اهل

**طهر** برای تقویت قصب و انقباض و تنهوت طبعی اندازد **ص ۱۵۲** عطر است

خالص یکی هم جوهر است **ص ۱۵۳** از هر یکی یکی هم تا قیصر و بعضی از هر یکی یکی هم

قوت یکسانند و در اصل سر به ساییده و با عطر مذکور داخل کرده و بر آرد و از آن یکسره

بوقت خواب بر قصب بپاشند و تا سه ساعت با آب نرسانند بعد مفتاب است نمایند

**طهر** برای قوت حاکم از نفعهای اهل هند است موجب استنشاد **ص ۱۵۴** که در

چهار شعبه در عالم سرطان صورت پدید آید بر نقش کنند که **ص ۱۵۵** آن ایستاده

باشد هر کس که همراه خود این نقش را بدارد از قوت جماع نترسند **طهر** برای تقویت

دستی قصب و عین ابسیت است **ص ۱۵۶** و متصل و چهار از هر یکی یکسره

وقیه و در پیست و نه مثقال و در **ص ۱۵۷** و قد می آن محو شاکت نامول شود پس بر آن

نموده و هر عصفور خردل نیمه و عاقر و حاکم از هر یکی یک مثقال و عین نصف مثقال و در

سورخان برسان از هر یک دو مثقال و در **ص ۱۵۸** که در دو بر قصب طرازا کنند و در

بر عانه و در اینها که عجائب مشاهده کنند **طهر** برای تقویت با عظیم الدنبر

است اولین ملاز را در شمره اند **ص ۱۵۹** و در انسان هر قدر که ضرورت بیجا اول با

حاجت قدری ازین روغن بر قصب بر عانه طرازا کنند عجیب نفعش شود **طهر** برای

حاجت قدری ازین روغن بر قصب بر عانه طرازا کنند عجیب نفعش شود **طهر** برای

حاجت قدری ازین روغن بر قصب بر عانه طرازا کنند عجیب نفعش شود **طهر** برای

حاجت قدری ازین روغن بر قصب بر عانه طرازا کنند عجیب نفعش شود **طهر** برای

ص  
چتر

ص  
بصل  
نیت

ص  
حاجت





در حوز را کنند و معجون سبزه در خوراک زرد و متقال است **معجون** برای تقویت باک

نوع

معجونست نظیر بک **ص** ۷۵۰ ۷۴۱ ۷۳۹ و سه م مقشر کرده بریان نموده  
بیشتر و چهار توله وزن کنند و قوئل بکوله کسفر خشک چهار توله زعفران دو درم  
نشاسته و وارده توله یا شکر خالص بود حاجب اول شکر با قوام ارنداد و بعد کوفته پیچیده

قوام داخل کنند و معجون سازند **معجون لؤلؤ** پیچیده از دیاد شهوت معجونست  
**ص** مزواید ناسفته پسند از هر یکی یک مثقال این سو بهمن سفید از هر یکی سه درم کاکش بهمن

نابان از هر یکی یک درم فقا ک از خود و این سو بهمن سفید از هر یکی سه درم کاکش بهمن  
کوفته پیچیده با عسل مقوم بشند و نگاهدارند بوقت حاجت و متقال پیچیده **معجون**  
برای قوت باک و انعااضی نظیر است و اعاده باک و یاسین کند **ص** حب القطن بیست

مثقال قوئل و این سو بهمن سفید از هر یکی یک مثقال شکر با قوام ارنداد و بعد کوفته پیچیده  
دار شش شمعان هفت مثقال قسط شیرین بزرگ کافور بزرگ کافور بزرگ کافور بزرگ کافور بزرگ کافور  
مثقال اوید کوفته پیچیده با عسل مقوم سه درم و زن ادویه بشیند و زرد و متقال پیچیده

**معجون** لؤلؤ از ترکیب جالینوس است نفوس کامل اورد و تصفیه با بشد سخت کند  
و معجون در دل زن پیدا کند **ص** مزواید ناسفته این سو بهمن سفید از هر یکی سه درم کاکش بهمن  
یک درم سعد کوفی فقا ک از خود و این سو بهمن سفید از هر یکی سه درم کاکش بهمن

از هر یکی نیم مثقال کوفته پیچیده با عسل مقوم سه درم و معجون سازند و بوقت حاجت از پیشند  
و متقال و نیم با آب شیرین **معجون** برای قوت باک و نظیر است **ص** با قوت  
و زمان و کبوتر لعل و بخشی و وارید ناسفته و چکان قور و عنبر مسک سایه شتر ابرای و نخل  
دار فلل از هر یک یک مثقال و رقی طلا چکان عدد و رقی نقره هشتاد عدد و سورنجان شیرین

نحو لجان شفاقل و حنن و درین دم ترک حلالی است العیاذ فی نعم حلیه متع  
نم خنن با می رویان ریاک ما می توکل در جینی سیاسیست کنیم چه جزو بامعوضه الی  
نسطا بجری در غم عقرب فریختن شک کل کا و زبان مغرول غم؟ نم کند با نم چه چیز  
بوریدان باد رنج و غم و قناری از هر یکی دو مثال خصیه متعجب و مثال سر بخشاک  
نریاق فاروق اعلی سعد کوفی نم و مغرول و حیل مقشر و غن تلجیل از هر یک پنج مثال کجند  
مقشر مغرول ام شیرین مقشر مقشر است از هر یک چهار مثال زعفران دو قول و در حیل  
از هر یک دو مثال با غسل معنی مقوم سدوزن ادویه و کوفه جولوهر و کوفه لایله  
با غسل سرشته معجون سازند خوراک دو مثال است **معجون** برای کسی که از ارام  
عاجز شده و از آله بکارت بدست نذر دوا الی غیر الحدیث است **ص** دار فلفل و زعفران  
خصیه الثعلب مصری سابقه انما است العیاذ فی نعم بولسه طکی روی از هر یک چهار ورق  
الحیال است و پنج مثال ادویه کوفه بخت با غسل مقوم سرشته معجون سازند خوراک  
چهار پنج مثال است **معجون** خصیه الثعلب منی باز یا کند و لغو  
نام اورد و بغایت منوی و مبنی و مجرب است **ص** خصیه الثعلب مصری چهار عدد  
مقربند و اندوه درم مقرب العنبر و کنجد مقشر دار فلفل از هر یک هفت گرم مابین  
اعرابی نم نذر دو مثال مغرول بخشاک قضیب و نور خندان از هر یک سه گرم کوفه  
با سه چندان ادویه غسل مقوم سرشته معجون سازند خوراک دو مثال **اسبیج**  
برای قوت باه عظیم النعم است **ص** قنقل خور و شاخ کوزن کوهی از هر یک بشیر  
مثقال زعفران و ماشه ثعلب مصری سه مثقال و قنقل چهار ماشه و ورق قنقل و دو مثقال  
کشته و ریحی و ماشه کشته یا کجواتی و زو از هر یکی دو ماشه و شیر شهاب ماشه و ماشه

بگاشته بخت با چنانکه باشد نریاک پنجاه غسل خالص و از ده تولد او و ده کوفته  
 با غسل هر روز که در حیات باشد بخوردی بسیار از دواهای کافور و حبث و بورد  
**حب باله برای** با اعضا و جوارح تمام دارد بعد از شش ساعت از خوردن  
 نعوش شود **ص** مایه شسته زرد و غیره اشوب خوردن چنان خصیة الثعلب از هر یک  
 دو مثقال مصطکی روی مشک تین خالص از هر یک یک مثقال کوفته پیچیده بقدر  
 حبث از شکر یک یک باشد تا رنگا فرو روند **حب باله** برای قوت باطن و عظیم  
 است **ص** عو هندی اشوب مصطکی روی صندل سفید کثیر السار و مشک  
 خالص از هر یکی یک مثقال خصیة الثعلب فلفل سفید بسباسبه اجینی زعفران **الخصیة**  
 افنیون از هر یک دو مثقال کوفته پیچیده بکلاب سرشته بقدر بخوردی حبث و سارند و بورد  
 طلا پیچیده در سایه خشک است خوراک دواست **ثابت رد** برای قوت  
 نظیر ندارد و مقوی بدن و کرمه است **ص** جوز سفید بقدر ضرورت از استخوان و  
 پوست پالک کرده و در آب شیرین میجوشانند تا همه را شود پس آنرا خوب بمالند و از پاریک  
 بکن مانند و با نهون آن شراب کهنه و نبات سفید بوزن عسل مصفی داخل کنند پس  
 تا قند بسباسبه نارمشک جوز و افرقه الطیب قوت از هر یک سه درم سنبل الطیب  
 خولجان از هر یک پنج درم دو قار از انابه کبریا از هر یک دو درم انیسون ده درم سلیمه **الاسان**  
 از هر یک چهار درم مشک زعفران از هر یک نیم درم کوفته در آب که کثا بسته در آن  
 اندازند میجوشانند تا بقوام آید پس بقدر حاجت هر روز آن بخورد **عرق پید**  
**النجیر** برای قوت باطن عظیم النفع است از اطباء اهل هند است نوشته اند که هر کس  
 پنجم آن را بخورد چهل روز را خوش کند و اساک منی **ص** کلید النجیر چون نیم



میدانیم که هر که در حلقه کفر است تا آنکه از هر یک دو دام به درخت میانی و به درخت  
 نیکو به غم و شب آب بخورد و یا ادویه دیگر شامل کرده و عرق پاک کنند و روز پنجشنبه  
 بنوشند **ماء اللی** برای قوت باه بسیار خوب است **ص** گوشت بز یا بزغاله فرود  
 دور طلوع فرود و در قطا که آن را بفارسی سینک از پیوندی لوله که نود هفت عدد  
 در آب فروخته و کینشک و پنجاه قطعه را از استخوان و جوی جدا کرده و ورق نود  
 و هشتصد سفید و ارجیسی از چوب هندی شفاف و ورق کاسه کشیده و خشک شده  
 سه مثقال کل کا و زبان هفت مثقال و کوفته بران با شیده یک شنب بکن آرد و برزد و بکشد  
 با آهن نایب کلاب و عرق ید مشک و آب نعرو آب فی شکر و آب سیب شیر و آب  
 امرو و از هر یکی یک کلاله لعل آن کرده عرق کشند و بوقت عرق کشیدن زعفران مشک  
 سبز از هر یکی یک مثقال در پارچه بسته در هان پیچیده بندند و یاد جاسی که عرق در آن چکه  
 بیندازند خوراک دو فحان صم و دو فحان شام بخورند **قرص لولو** و بوقت  
 باه بسیار نافه است **ص** مرارید ناسفته دو مثقال طباشیر سفید چهارم منند  
 سفید و دهنی نشاسته زعفران صم غش از هر یکی دو مثقال مغز تخم کدو مغز تخم  
 از هر یک شش مثقال هر یک کوفته پیچیده کلاب سرشته آواش سازند **مسور** و از  
 طرفین است **ص** بصل از کس نه هر که کامور و منقی عرق و حابا الیونوم سائید و در  
 با آب هان سرشته بر قویب مالید و بعد از خشک شدن مقاربت کنند **مسور**  
 هر که بر قویب مالند و باز مقاربت کنند غش بغض و قوت طرفین کرده **ص**  
 سفید قلوی بروج الفتم ۵ پیاز کب ۱۷ ۱۵ ۱۱ غیر بحق مالین  
 جنون ۱۷ ۱۵ دندان پلنگ سوخته آشنه سوخته سکن کبوتر و بجز و امرا

از هر پخته در این آب آید بر قیض ملاک و مقابله کند **افلونیا** برای قوت باوه  
 اسهال و نفخ است **ص** زهر البیغم سفید فلعل اسهال از هر یک چنانچه اسهال از این  
 زنجبیل مصطکی و نفخ از این چینی و از هر یک خصبه الشعاب مصری بوزن یک سر و نیم آن  
 کل از منی با قوت و اسهال است **ص** هلیله کانی طاسیر صمدل سفید از هر یکی دو مثقال  
 ابریشم مقروض لسطوخ و دوس زهر یک سه مثقال عند استعوب بیک مثقال و نصف در قی  
 طایر جید و در قی تقریکه و منجاکه عدد نیم خشنی است سفید و نیم مثقال افیون کار و در قی  
 مثقال ادویه را کوته بختی و روغن بادام شیرین و نیم خشنی است زهر البیغم از بغایت  
 نرم بسایند و هر یک با عسل مصفی مقوم یکصد و دو مثقال مقوم داخل کرده و در قی و در قی  
 ناله کلاب سوده در کثرت و ام داخل کنند و خوب بپزند و بعد چهل روز استعمال  
 کند خوراک از یک آنک تا دو آنک است **جوارش خبث الجدید**  
 برای قوت باوه و اسهال منی و رعیت از ال اسهال است **ص** هلیله اسهال است  
 بلیله آمل منق زنجبیل فلعل دار فلعل سنبل الطیب شیطان هندی سعد کوفی از هر یک است  
 درم نیم کند تا نیم است از هر یکی دو درم خبث الجدید صلا کره در هر یک که انکوری چنانچه  
 سبزه و زنجبیل آید با سندن در سایه خشک آید بر آن غوطه شصت درم مشک حاله که درم  
 ادویه را کوته بختی و روغن بادام شیرین چوب سوده با عسل مصفی مقوم سده و در قی و در قی  
 می چون بپزند و بعد از شش ماه استعمال کنند **جوارش**  
**سقیقور** برای قوت باوه نظیر است بغایت منی و نفوس نام این **ص**  
 شیرین سقور قسط شیرین کلاک و منی از هر یک دو مثقال و عسل مصری حید و تا نیم زهر

۴۶  
در افلفل زنجبیل زعفران از هر یک بمشقال مقوس یک ششک مقوس برقاله شیر خوار ۱۷ ملین  
پنج مشقال مقوسندق ذکر کا و خشک کرده سوختان نموده از هر یک در مسال سفید مشی  
پنج مشقال و اگر اسفیل داخل نکنند غداست مقوها را جدا کنند و ادویه را طبعی بگویند  
و با سه روز ادویه مقوم پس ششک معجون سازند و تلخ پس روز در میان جوهر کد را در پس  
رود و در هم با شیر بخزند **جوارش چوبی** برای تقویت باه و نیک کردن  
رنک استیک و انعاش نام اردص در این چوبی جوز و ابل خویجان زنجبیل افلفل در افلفل  
زعفران سادج ۴۰ حنین سنبل الطیب از هر یک بمشقال مشک دو دانک تخم کرفس یک دانک  
مصطکی کا و زبان از هر یک نیم مشقال پوست انجم دو مشقال ادویه ماکو قدیمیز با سه چند ادویه  
عسل مقوم معجون سازند خوراک دو مشقال **دهن الفمل** برای قوت باه مجرب است  
و بحرك باه مایوسین است **ص** ۴۷ و معانی صد قدح و با اینم و قدح و در غار  
با مرغ و بنق در شب سه بکند و ناسه هفته در قباب بکند و اگر تلخ بود روز دیگر  
قوی تر کرد پس صان نموده بوقت خلعت بر قضیب طلا سازند مجرب است **دهن دیگر**  
برای تقویت باه مجرب دانسته اند این نسخه هند است **ص** ۴۸ زعفران مدح زعفران  
قطر تلخ زعفران انجلیب انجریک ششک شسته مرزنجوش کل بایونه از هر یک سه مشقال زعفران  
چهار دانک نه که سفند با در ق کرده ادویه نایران پاشند و تمام شب گذارند و در روز  
در آب یک زخمان میخوشانند تا دبه به را شو صافی نموده و روغن برای میل ده توله داخل کنند  
و اینقدر میخوشانند تا آب بسوزد روغن بماند پس از آن روغن شیب بر قضیب بمالند و بعد  
بلاک شیر که بشوند تقویت عجیب خواهد کرد **طلا** برای استیک امشی عجیل الفمل  
**ص** ۴۹ ثم بری بر جرجین ۷۵ ص ۵۰ داجینی بر زنجبیل اسفیل و مسال

فرخندہ

گفته اند و غنای کافور است و باریک است و عند الحاجة قدری غیر قسب ملاسازند قهوه

**خصیه الثعلب** مقوی باهه است **ص** خصیه الثعلب را در آن

که در آن دارچینی یکدم و نیم مثقال نبات با قدر سفید چوب ساید یا باشند آن آب

جوشانده قدری خصیه الثعلب یکم بدو آن بپاشند و بر هم زدن تا مثل قهوه شود پس

بطرفه و اندک اندک بخورد و در حین طبع یکم غیر لعل آن کنند بسیار مفید شود و

**الدرجینی** برای کسی که بواسله بکارت قادر نباشد **ص** دارچینی **ص**

بسیار / خصیه الثعلب مصری حوزو با بوزیدن شقایق لسان العصا و فربسیا مصطکا

رومی و عفرا و قلی سرخ و دار فلفل نیم هلیم و یمنین نیم خورده از هر یک دو مثقال

حب الفلفل سه درم مشک عنبر از هر یک یک مثقال بزر الیبه و مثقال کوفه بختیاسه

چند زن ادویه غسل منوم سرشته معجون سازند و در آن ناسه مثقال **جلوی**

**زردک** برای قوت ناکه باد را بی نظیر است **ص** زردک صاف کرده است

و استخوان و در کلاب و آب بپزند تا موهرا شود پس صاف نموده و با نبات و غسل تقوم

آرد خود را فروخته و شست و در عفرا و عنبر کلاب ساید و در آن داخل کنند و شوی

خفیه و خند این تر بسته و مزاج مقشر داده نمک و کدره داخل کنند و بعد حاجت بخورند و تر

**جلوی** قوت باه را زیاد کنند و امسال قوی او در **ص** تخم تمرهند و سب

آن را در و سازند و خوب ساید تا مثل آرد شود و بزر و غن بریان کنند و با شستن جلوی سازند

در آن خود را بسیار و دارچینی بزر و او و عفرا و قهوه ساید اضافه نمایند و بخورند

**فصل ششم قلب** مریض آن خفقان است بقمه خا و سکون و با و قهوه فاقد و هله الف و وزن و بقمه فاء نیز خوانند و آن حرکت اختلاجی است که با قلوب کرده

جهت نفوذی که بدان ایدار اند از مواضع معتدله فاسد و یار سیدان بخارایت  
آن مولود بدل و مراد از حرکت اختلاجاتی حرکت ارتعادی است که از موضع اعتدال  
نزد افق حرکت عضلاتی که حادث از احتباس هم میسر میگرد و در همچنانکه اعضا  
حرکت میکنند نزد سختی ماده و در به عقیقه بی آنها همچنان قلب حرکت میکند  
نزد سید نفوذی پسوی آن بحالت ارتعادی و در پی و هرگاه خفقا منفرد  
عنی کرم و چون زیاد از انباشت موجب حالکت و موت گردد و این عارضه بسیار  
خون باشد و عیشت و تواتر و نبض و حرارت بسینه و تسکین شدن از هوای سرد و  
قادر و **معنا** ابتدا بفساد اسلوق نمایند و یا صافی بعد از آن دوره مضطرب خون  
استغاث کنند و هرگاه از غلبه صفا باشد کرم زردی شیره و تلخی دهن و شد تشنگی و  
بول **معنا** متعده صفا مضطرب و مسول نمایند پس این ترکیب بکاربرد **معنا** مراد  
آنکه کرم با ورق نقره میچسبد و بخورند و متعاقب آن صندلین بر کافور بمان  
خشک آنکه مقرر خم کاهوی از هر یک دو درم طباشیر یک درم با عرق کافور بمان و  
عنبر الثعلب و عرق نیلوفر از هر یک یک مثقال شد خیس کنید با جرم صاف که  
شرت انداز شیرین شش مثقال خم فرغ خشک نیم گرم اضافه کرده بنوشند و یا اینکه  
آمله یا بوق طلا جلفون نموده بخورند متعاقب آن خم بالیکو یا مثقال با کلاب و  
کافور بمان و عرق بید مشک از هر یک دو اوزه مثقال و شربت صندل شش مثقال  
و هرگاه خفقا تشنگی معده و صفا معلوم باشد **معنا** کرم که قتل از حد و آن  
عارض شود و بعد از آن تخفیف یابد **معنا** در آب کرم با سکه چینی که کیند متعاقب  
آن خمیر صندل و درم شربت سیب دو اوزه مثقال یا شربت قلع کلاب بنوشند

و غلبه بکوفه مائ الشعیر است در آب اندین باشد و هرگاه در معد بلغم معلوم شود **مع**  
 بحدن بلغم باقی و بدن تنگ خفیف یافتن **مع** تخم توب سه مثقال در آب میجوشانند  
 صاف کرده نیم گرم نمک لاهوی حل کرده بنوشند بعد بجم ساعت می کنند و متعاقب آن زرد  
 که مانی یا دیان از هر یک یک گرم و نیم درع می کاو زیان بر آورده و کلقدن قناری ده مثقال حل کرده بنوشند  
 و هرگاه از این معالجات خفقان رفع نشود مسهل بلغم بدن دهند و غذا مختصر و آب گرم بپوشانند  
 و هرگاه در معد سواء باشد **مع** خیالکات فاسد و جزوات عفو صحت **مع** ابتدا  
 بفسد نمایند و ما الجبن یا سفوفات سواء بدن دهند و هرگاه سواء از احتراق صفرا و  
 باشد که ما الجبن را در سرکه و یا در سکنجبین می پزند و غذا مائ الشعیر یا آب گوشت با جلا و  
 و اگر خفقان بسبب قلب باشد **مع** با اندک حرکات بدنی مثل جام و دویدن و راه رفتن  
 و از حرکات جزئی مثل هم و خزن و غم و فراطع و غضب خفقان حادث شود و از سکون حرکات  
 ساکن کرده **مع** اخیرا در وید و خمیر کاو دیان عنبری از هر یک دو درم و دواء المسک و درم  
 و نیم با عرق کاو دیان و کلاب بنوشند و غذا پخته و از گوشت بزغاله یا بامبر بپزند **معجون**  
 ای نواب شاه عباس صفوی ترتیب نمودند برای تفریح و خفقان قلب مجرب است و بسیار  
 و دوساوس را نافع است و مقوی بدن موزولین و ناقه بین از امراض جاره **ص** با قوت مانی  
 مرارید با سفید از هر یک سه مثقال که برای شمی طین مخموشبست بزرگ تخم بنایست طین  
 دغستانی تخم خرد و مقشر عنبران تخم کاو تخم کاسنی تخم خشتا ش از هر یک دو مثقال و قرحلا  
 و فتره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال مشک خالص نیم مثقال و قرحل ستر شش مثقال متون تخم  
 خیار نیم مثقال از رشک منقح نیوز از هر یک سه مثقال کاو دیان دو مثقال و قرحل نیم مثقال است  
 و آنکه سه وزن ادویه ترتیب دهند خوراکه مثقال است **اقاص** برای خفقان جاره

نام است و قوت دل مجتهد **ص** کل سرخ مندم دودرم طباشید و زارید ناسفند  
 مندل سفید از هر یک یکم مقوقم خیاب مقوقم کدو از هر یک پنجم درم تخم خرفه درم سر  
 نیم هم کوکب خسته طعاب بز قوطا و قوطا قرمز از هر یک یکم و قوطا سفید از هر یک یکم و قوطا  
 خالص خلط را بنام سید ساد که شد **قرص** **لؤلؤ** برای خفقان حار بسیار است

**ص** مندل سفید و زارید ناسفند از هر یک یکم تخم خرفه مقوقم درم مقوقم کدو مقوقم  
 مقوقم کدو از هر یک یکم طباشید سفید یکم و قوطا کل سرخ دودرم زعفران نصف هم  
 ادویه کافور خسته طعاب بز قوطا ناسفند از هر یک یکم و قوطا قرمز از هر یک یکم و قوطا  
**امغیالان** برای خفقان و تقویت قلب آن نام است **ص** بر سفید خست

مغیالان بقدر حاجت رخی کرده آن را آب پرازد و در سر کین است و نری کند و بیاورد  
 و روز یکبار بنام سید ساد که شد و در سر کین است و نری کند و بیاورد  
 شفا فلان و فلان در جینی از هر یک دو قوطا بر ششم خام با و آنرا در رنج بودید آن دانه جیل  
 که چک از هر یک دو قوطا خصیة العلج و قوطا خجیل سرخ بیست قوطا نری کند و بیاورد  
 نیم کوب نموده باز در دلخ ورق اولی کرده دوباره ورق کشند و بوقت ورق کشیدن کوبه  
 عنبر در جین قوطا به بندند و بکار بندند **شراب** **عنبر** برای خفقان

بسیب بلغم امین **ص** عسل مصفی یکم در وین آب باران میخوشانند و کف از آن را بنام  
 آید پس عنبر اشوب سه مثقال زعفران دو مثقال ریح در جوش لعل کشند و خوراک بخورند  
**شراب** **عناب** برای خفقان دمی و امیال و قیاس یا نام است **ص** عناب  
 دانه بیرون کرده صد عدد کل نقشه کل نیلوفر کل کافور کل کافور کل سرخ از هر یک یکم  
 در شش ملل کافور مثل آن عرق بید متک میخوشانند تا نصف بنامند باز همان قدر لعل

داخل کرده بخوشا کنند تا ریم بماند پس صاف کرده قند سفید شیششت و تخم بزرگ لسان  
از هر یکی یک هرطل داخل کرده دوسه جوش ملائم دیگر داده تا قوام آید پس آب گاهی آنش فرو آرند  
و بکار بردن بخورانشیم اوقیه است **شریت سملویه** برای خفقان و تقویت  
معدن نظیر است از تالیف قدس میباشد **ص** پوست زردانه یک پیکره و عود هندی  
قرنفل از هر یکی دو مثقال همه را نیم کوب کرده در چهار هرطل شراب انکوی تخم تاسه روز پنجشنبه  
پس هرطل نبات سفید و مثقال روغن مصطکی و نیم گرم زعفران و دودانک مشک در آن  
انداخته و بخوشا کنند و آنش ملائم تا قوام تخفیفی رسد پس فود آورده بکار برند **شراب**  
**ابریشیم** برای خفقان بار دناقم است **ص** ابریشم خام سه صد مثقال در یک کوزه  
و سه صد مثقال آب که آهن تافته و مکر در آن سر کرده باشند یک کوزه و نیم جوشانند بخورانشیم  
تا نالت بماند پس ابریشم خوب بکند و افشرد و بیرون اندازند پس کل کاو زبان بیست و پنج  
درم با روغن بنفشه از هر مثقال در یک غلیظه در سه هرطل آب بخوشا کنند تا نالت آب بماند  
پس سان کرده با آب ابریشم مزج نموده سه صد مثقال قند حل کرده بنوشند پس در آخر  
ورق طلا و قند محلول موارید تا سقته بکباب سایید مصطکی از هر یکی دو مثقال داخل  
کرده بنوشند و بکار بردن بخورانشیم است **جوارش عذبر** برای خفقان بار د  
ناقم است **ص** قاقه صغاریه سیب کحلین سفید جو زرداد ارجنی سنبل الطیب  
دار فلفل زنجبیل فلفل قرنفل نارمشک طباشیر غیر اشهب سعد کوفی عود هندی از هر  
پنج درم کاو رقیصوی مشک ترکی از هر یکی دو درم قند سفید و دوا قیه و نصف لوز را  
کوفته بیخته در سه وزن ادویه غسل مصفی بقوام آورند یعنی بقوام اخیر ادویه داخل  
سازند روز دو مثقال بخورند **جوارش مصطکی** برای خفقان بار د



نافع است **ص** مصطکی دوی فلفل سیاه زرد کرمانی نامخو او کتب اچینی زرد سیاه  
 در قی کل سر کرانج کاسنی پوست غنچه دانه کندن دراز آینه باد و نجو و کستنیز خشک  
 کل کاو زبان سنبل الطیب زعفران از هر یک پنج مثقال در اچینی قاقازنجبیل از هر یک دو مثقال  
 قند سفید عسل مصفی بالیسواز هر دو سه وزن آدویه قوام آردوه در آخر ادویه داخل کنند  
 و در ستور جوارش سازند خوراک و مثقال است **جوارش المسک** برای  
 خفقان باد و بسیار نافع است **ص** انجیل قرقر فلفل جیل خرد در فلفل از هر یک ده درم  
 در اچینی سه درم زعفران دو درم عود هند خام هشت درم شکر یونجه نیم و یک مثقال  
 حالص نیم مثقال آدویه را کوته بچند عسل سفید مصفی معرق در جوش اخیر کنند جوارش  
 سازند خوراک و درم است **جوارش صندل** برای خفقان و ضعف  
 قلب بعد از مقید **ص** صندل این از هر یک پنج درم بکلاب بسیار نیم خرد بریان  
 طمأنه سفید کستنیز خشک بریان مقشع پوست بیرون بسته از هر یک دو درم مصطکی  
 زعفران از هر یک یک درم مرز ارید ناسفته که بر آبمرجان سرخ فادر هر معدنی طبع از هر یک  
 دو درم مشک نیم درم قند نیم من تبریزی قند را با همون کلاب قوام آرند پس آدویه را کوته  
 و داخل آن کنند و جوارش سازند و در مثقال بخورند **خمیره کاو زبان** برای خفقان  
**ص** کل کاو زبان سی درم مرز ارید یا زده درم باد و نجو ده درم هلیل سیاه انیسون  
 اسطوخودوس بسفایم فستقی از هر یک ده درم ادویه انیسون قندها سه من کلاب خوشبخت  
 ثالث بماند و خوب بماند پس صاف کرده بایتم شکر قوام آرند و پنج درم ناهفت درم  
**خمیره لؤلؤ** برای خفقان نافع است **ص** مرز ارید ناسفته یا لؤلؤ نیم  
 بسد محرق چهل دانگ شش بر ساذم صندل نه باد درونج عرقی مقوقم خیار ابریشم

مقرض از هر يك دو مثقال التيمم كذا جود مغسول عن ايشهوب از هر يك ربع مثقال  
 نبات بند ضرورت قوام آورده و كوفته بختخبر سازند و بكار برند **مقرض** ابريشم  
 براي خفتان باره و قرحش بسيار نام است **ص** ابريشم مقرض خام بچكاهم و در آردن  
 تاب يا طلا و در تاب يك شنبادر و زنجبيل اندوين خوب بچكاهم و ببالند و بفشارند ابريشم  
 ما انداخته آب را بر آردن پس با در زنجبيل و كا و زيان نسيل الطيب و قه نچشك و در قه كل ايشه  
 از هر يك دو مثقال در كلاب خيسا كند و بخورشند و بوم و قند پس با آب ابريشم اذانه كنند  
 و با كاهي آتش بكنارند پس نبات سفيد داخل كرده بقدر حاجت و بقوام خيره آورند پس اريد  
 ناسفته كهراي شمع شست بجز از هر يك دو درم با قوت و ماني بكنم اينها را بكلات سايند و  
 سفيد بكلات سوه سه درم و ورق طلا و قه نچشك و عنبر ايشهوب مغسول از هر يك يك درم ابريشم مقرض  
 چوكا درم زعفران مشك از هر يك بكلات سوه از هر يك نبد درم در آن داخل كرده خوب  
 روم زنند تا ميعون كرده و در دو مثقال استواء كنند **سفوف** لؤلؤ و بختخبر  
 حار تا نام است **ص** كهراي شمع پس در آيد تا بسفوف از هر يك سه درم طلا شسته  
 مسد سفيد از هر يك يك درم كشنيد خشك كاهي ارمي از هر يك بخندم كل كاهان سه درم  
 كوفته بختخبر سفوف سازند و بزرگ درم باشد سبب بخون **سفوف** براي خفتان  
 سوزاوي بسيار نام است **ص** پوست حليله يا بلبله سياهه سفي از هر يك چوكا درم  
 قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك قه نچشك  
 سه درم كهراي سوه و طلا و ناسفته ابريشم مقرض چوكا درم مغسول از هر يك يك درم و نيم قه نچشك  
 مقرض كهراي سوه از هر يك چوكا درم كوفته بختخبر سفوف سازند و در آيد تا بسفوف است با آب  
 با در زنجبيل يا شربت سبب **سفوف** و زنجبيل براي خفتان بسيار نام است **ص**

در بیم عقرب لاشه از هر یک پنج درم زباد و در دم کوفته بجهت سفوف سازند و بمشقال  
 بامه العسل بخورند **سفوف ابریشم** برای خفتن باره و توحش و تسعت قلب  
 و ازاله کندی **ص** مروارید سرخ یا قوت ندره و سرخ عنقیه منی لعل بدخشی که برای شمع از هر یک  
 بمشقال دانه خیل یک کافور یک ماده نیمه از هر یکی بمشقال نیم درم کافور یک و دو مشقال عود خام  
 قوتل مصطکی و می از هر یکی بمشقال و نیم عنقران بمشقال عنبر مشک ورق طلا و نقره از هر  
 نیم مشقال کوفته بجهت جواهرات لادن مشک ساق بکلاب سائیده ابریشم مقبره را با و قوتل  
 طلا و نقره را با و جواهرات خوب حل کنند و در کترهائی ادویه را داخل کنند و در شب به بلارند  
 خوراک بمشقال بکلاب و شرابهای مناسب بخورند **مفرح** برای خفتن و تسعت  
 ارسوی مزاج مفید است **ص** کوبه های شمع مروارید ناسته از هر یکی بمشقال یک کافور  
 غنچه کل سرخ طباشیر کچک کشنیز خشک صندل سفید مغز تخم کدو از هر یکی دو مشقال تخم خرما  
 مقبض بمشقال عنبر اشوب ورق طلا و نقره از هر یک دو دانه رب سبب شیرین جیت  
 مشقال بات سفید یکصد و بیست مشقال کلاب عرق ید مشک از هر یک سی مشقال  
 نخلیق دسم خمر و سازند خوراک بمشقال است **مفرح** برای خفتن که با سوت نفس و تسعت  
 قلب را بسیار مفید بود **ص** بسدر که برای شمع بعد از مرگ چون احرام زانند و در  
 در بیم عقرب از هر یک سصد درم مشک خالص دانه سند و س کشنیز خشک  
 از هر یکی دو درم شکر سفید و درم بایه زن ادویه غسل نموده بمشقال بمشقال است  
**یا قوتی** برای خفتن سودای و تقویت دل بنهایت نافع است **ص** مروارید  
 پوست بید و ناسته تخم بادرنجبویه پوست نرد از هر ورق کل سرخ صندلین از هر یک سه درم  
 و نیم کبابسد و هم سرخ از هر یکی یک درم و نیم قوتل که برای شب و اچینی سازند مندی

۳۸۲  
 از هر یک یک درهم بدل و در حمام از هر یک یک مثقال یا قوت نرد و عند اشوب بقدر محلول از هر یکی  
 نیم کسب نیک خشک کل از منی بماند که از هر یکی دو درهم بر نهاده که او را از هر یک بیستم هر یک کل کار زبان  
 آلوده می شود از هر یک بیستم در حمام عصاره زرشک دو درهم زعفران دو دانه بنفشه سفید بیستم  
 شربت سیب چهل مثقال جوهر اصغر یک دره و او را در یک کوزه بخیج در شیرای باقیوام آورند و او را با  
 برشته غوراک یک مثقال است **طعمه** برای خفقا سوزاوی نسیب با دم است **حص**  
 نرد سفید مدبر افتوب از هر یک یک درهم عاریقون نیم حطل جبرای منی از هر یکی بیستم در حمام  
 مشوی و دانه عک لاهی نلت در حمام اسطوخودوس نیم درم حقیقی سیب یک درم کوفته بخیج  
 نود و غن با دم ستیرین یک درهم سرشته جویو سازند حلال خوراک است با آب که آن فرو برین  
 طریق مدبر که در نرد است که نردن چو منصف سفید خراشیده در موم با و بر و غن با دم  
 چوب غایب اگر برای سفوف و حب و دوا باشد که اندک بگویند که مثل این است اگر  
 برای معالجه نخواست که نرم بگویند و داخل مایه **فصل چهارم** در قوی با و بقیه فانت  
 و سکون و او و فم نای موحده و الف و در اصل بخوراک و او بود و آن خشونت و در شتی  
 است که در ظاهر پوست بدن هم میرسد بخارش بسیار از آن دائم پوست جدا میگرد  
 ناصحت باید و در ابتدا و اندک صلیب پیدا میشود و با دم بخارش بسیار اول عارض  
 و بعد بخارش بسیار آب از آن تراوش کند و روز بروز بگوید منقشر کرد و از اماص  
 مسیه است و آن دو روز است میباشند سر و سیاه سر آن نازک و کم جارتی کن و سیاه آن  
 ضخیم و در پشت و رخا رشت آن بیشتر و ماده آن سرخ خون فاسد دقیق مانی بوری است و ماده  
 سیاه سوادای طبیعی فاسد و دی خوا از خون سوخته و خوا از صفرا سوخته و خوا از رسوب  
 سوخته که بطرف جلوه بریزد و گاه در غرق بدن نیز هم میرسد و در ستور خارش بسیار کند و از آن

[illegible]

فرموده باطلا سازند **طایر** برای قویان مجرب است **ص** ۸۵ و ۸۶ **طایر** سفید آب  
و در سر که انکوری سائید و بر قویا باطلا سازند **قرص طایر** برای نف قویا

پوچست **ص** پوچست نیم پالک جویم و لیلۀ سیاه از هر یک چهارم ناهم سفید  
ریان مازوی سبرکات هندی از هر یکی یکم در عرق میو ترش در روز کامل بسایند که

مثل مرده شود پس افراس سازند و بوقت حاجت بکاف سوه اول جای قویا را از رادچه  
نشین خوب بخارند پس ازین قرص طایر سازند در دوسه مرتبه به گونه تعالی اثر می شود

**طایر** مکر قویا بسایند مجرب است **ص** سارچ ۱۵۰ هندی محرق با آب  
عمادۀ بهنکر علف هندی است و سارچ سائید و دوسه مرتبه بر قویا باطلا سازند

دفع شود **طایر** دیگر برای قویان نیز مجرب است **ص** پوچست نیم چکنوب که درخت  
هند است باغن وزن آن ناهم سفید در آب میو ترش سائید و دوسه مرتبه بر قویا باطلا

سازند **طایر** دیگر برای دفع قویا مکر بهنجریه شده است **ص** نیم پالک جویم  
در آب بر آن سائید و به پسته نگاه دارند و بوقت ضرورت بکوبد و آب آن در آب بک

۱۰۰ سارچ سائید و بر قویا باطلا سازند در دوسه مرتبه بالکل اثر می شود **طایر**  
برای قویا نیز نافع است **ص** رامک سه مثقال در سر که انکوری گرم کرده تا منحل گردد

پس بسایند و مکر بر قویا خشک طلا نمایند **طایر** برای قویان نیز مجرب است **ص**  
کندر زاج کو که در صبر در از هر یک یکجز و صمغ عربی و جوز و یاس که انکوری سائید و بر قویا

طلا سازند در دوسه مرتبه قویا اثر می شود **طایر** برای قویا نافع است **ص** تسبیح  
ما میباید که بد البصر کشید و تا بال الخاس و در آن صمغ عربی سفید تر مس لاشق بالیو با سر که

انکوری سائید و بر قویا باطلا سازند در دوسه مرتبه اثر می شود **طایر** برای قویان نیز نافع است

ص قوی قوی تر است بار خور با آب بوساید با سرکه ملاغ نمایند و سه سه قوی

الانوار دیگر برای قویانافم است ص

ارهریکی سه درهم کوفته پیخته بکسر سرشته بر قویا ملاغ نمایند طلا بر است قویا بجز بسته

درای جمیع اقسام آن ص شونیز مسند است سرکه کهنه با آب برک کشند تازه سایید

بر قویا مکرر ملاغ نمایند طلا برای قویا بسیار مفید بود ص روغن کل سرکه سرکه کهنه

مالیتوبه را روی یکدم و نیم سایید و سرخ نموده و بر قویا ملاغ نمایند طلا برای قویا بجز

است ص نیم حنظل از مس سدا کوکر زرد صمغ از هر یک نیم درهم اسفند نیم حنظل

درم موزین سه درهم شنبلی سوخته حنظل مثقال همه کوفته پیخته بر روغن کل و سرکه آمیخته و قویا

ملاک کنند طلا برای قویا بجز بسته ص افاقا شنبلیا امیشا از هر یک یکم مبر زرد

نوشادر از هر یک دو درهم اشنان سه درهم زعفران دانگی کوفته پیخته با روغن کل سرکه کهنه و

قویا ملاغ نمایند طلا برای قویا نافع است ص با بجز نیمه سیاه نیمه بنوا از هر یک

اوله سار کوکر زرد با آب کوفته شب با آب پیچیده و صمغ در کمال بسایند و روغن کل بکنند داخل

کرده و قویا ملاغ نمایند و بعد و ساعت با آب کم و سرکه بشیند طلا برای قویا بجز

نافع است ص کبریت در ده درهم صمغ آلوی پیچیده نیم پیه تازه بزرگ زرد درم درم پیچیده

در جام فدا نمایند طلا دیگر برای قویا بجز بسته ص نیمه بنوا از هر یک

سکونند و بکوبند در آب خیسک چون نرم کرد و بوسند خور بسایند و قویا ملاغ نمایند و در آن حوشتال

قیصر با آن سایید و بر قویا ملاغ نمایند و اگر قدیمی است کا و با آب لیمو در آن داخل کنند

کنند و اثر کنند ص قنبیل برای قویا بسیار نافع است ص قنبیل که بپندد

کیرانامند شش مثقال سنبل کمر در دهنش توتیای هند بریان زینق بر سر اجزای هر یک

چنانکه دروغ نگویدست هیئت متقال در عمارت یکصد شستاد و پنج سال  
 غور و جستجو کرد و مکرر قیاس و اندازه ها را در **سندروس** برای رفع قوس  
 و این چنین جلد و جوب و من بنی نظیر است **ص** سندروس بقدر حاجت و جوب و من بنی  
 و بار و غن و ذیت یا دروغ کشا بقدر و وزن سندروس اندازه و قوس و با آتش ملایم بطعم نمود  
 تا نصف بماند و بکار بند و باید بوی آن بمشامهت آن حوال فرستد کثرتا مسقط حدین شود  
**درهن السرجین** برای قیاس و جوب و اکثر قوس و سوادیه مجرب است **ص**  
 سرکین که در بقدر و ذیت کوی در زمین کند در آن بر کنند و با درغاف کل بزرگ که درهن  
 آن طرف را این وجه به بندند که اطراف آن سر پیش و دوسه انگشت بلند باشد که از او که  
 کشا های طرف با او باشد و در آن آب سر کنند و بپای آن که دال یا طرف سرکین گذارند  
 و در آن سرکین آتش کنند که حدود بر آرد و مشتعل نکند و دوباید فاصله میان طرفی که در آن  
 آتش است و کدال بر سرکین چهار انگشت باشد تا و در آن تحقیق و خاموشی کرد و در  
 زمانی که در و بسیار در سر پیش و بخیر کرد و در نه و پاک کرد و در طرف دیگر گذارند و با آتش  
 دیگر خیم کرد و و اولی هم در هم کنند و همچنین تا و در ها تمام کرد و آن را بکار بندند و درهن  
 عبارت از هین و د است و همچنین از سرکین و فضل انسان نیز بدین خیم و درهن سیکند  
**معجون** برای قیاس بسیار مفید **ص** عصاره قنار الحار و قناریه و ارفعل که در برهن  
 از حریک پیچر متقال و مکی و غفران سفید آستوی از هر یک دو درم اشق یک درم ادویه را کوفته  
 بچند با عسل مقوم سه هفته معجون سازند و خوراک ده متقال با آتش خیم **ص** هم شوخ قیاس بسیار  
 نافه است **ص** روغن سرشفت سه آثار صابون و بوم آثار سرشفت سفید از هر یک چهار دروغ  
 بکار آرد و ادویه پیچیده اصل کنند و بچند تا نصف روغن بماند و بکار آرد و با حلا نمایند



## فصل پنجم قولنج مص قاف و سکون و فیه قحلام و اسکان نون و جیم هر دو

آنگاه در معای غلیظ بهم میرسد باشد و جیم و فیه بی که بر آمدن فضا را به شوار که حکم  
 بالطبع بر می آید و خف می کنند و گاه بسبب شدت و جیم هلال می کشد اندر بخلاف  
 صدای گشت آن موالات نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است و از جهت  
 شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آنست که در معای قولون تولید یابد و گفته شد که در  
 معای غلاظ تولید می یابد میوه کثرت و قوام در معای غلاظ است از جهت  
 و قاف تولید می یابد آنرا ایلایس می نامند و صد و گور شد و بسبب قولنج یا بلغم غلیظ از جا  
 بسبب اسهال مخلوط با انتقال و یا در غلیظ محتبس محقق در میان دو طبقه روده و یا در  
 آن و یا از چفتن سوراخ بعد است و گاه بندن ته از درم بلغمی و گاه بسبب التوای مد  
 و گاه بسبب آری ادرار بول و گاه بسبب خشکی اعضاء و گاه از حرکات غلیظه و کثرت  
 جماع خصوص بر امتداد معده و هم میرسد و یا غیر اینها از اسباب دیگر هم رسد گاه بغص  
 مستحب می گردد و فیه و میان هر دو اینکه و جیم معص کمال و لا دمع است اگر بسبب خلط کمال  
 لذایع باشد و بعد مغص و لا دمع طبیعت را اجابت شود خصوص کتاب گرم شدید شوند  
 و و جیم قولنج سنگین میل با سفلی دارد بسبب ثقل را و محتبس موجود و گاه و جیم کرده  
 میشود و وفی میان هر دو اینست که صاحب آن در می یابد که گویا سفنجی فرو کرده اند و آن بول  
 گاه بندن می گردد و یا آنرا اندک می آید و چون فکند تسکین و راحت یابد و جیم قولنج  
 می گردد و بطرف بالا می رود و می آید است و چپ می گردد برای اینکه روده قولون از طرف  
 بالا آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس بر کشته بطرف چپ رفته و می یابد پس  
 بر کشته و باز بطرف راست رفته بسوی پشت و از فقره قطن حراکن شسته و جالینوس گفته اند

[illegible]

مرد و سر و آورده متقال شیرشت متقال جرقه ششعلاب الید یا حوشا که به یاز  
 و بیش آن اضافه کرده لعاب بر قملو یا رغن یا راسم حل کرده بنوشند اگر فوجه بوده باشد  
 فوجه لعاب را نمایند و هرگاه قولنج بسبب التواء المعطادات شروع کند قولنج بعد از حرکت منط  
 و یا رجستن از باده و بر افتادن **ص** یا رابعت مکان نمون حادث شود و یا علی  
 بر همان ببینند و سر یا که کشند تا المعاء باز مجای خود آید و بر موضع التواء همان خیمه  
 ملا نماید و غذا شور یا کثیر الادهن مریض بخورد و خوردن امر نه یا بالکل ترک نماید این یک  
 هر کس که خواهد از باده بر قولنج محفوظ بماند استعمال از راه موقوف بیدار **شیا**  
 برای تسکین قولنج محبوبست **ص** سداب یکم در ماء الغسل سحق نموده بر پانصد وزن  
 آن که وزن ورم وزن نظرمین **شیا** کرده بر دارند و قولنج تسکین یابد **شیا** برای تسکین  
 محبوبست **ص** تخم سداب چند ستر و قیالیتو با غسل ساییده و با رغن شود و بخیچه **شیا** کرده  
 در مقعد بگذارد و قولنج تسکین یابد **شیا** برای رغن قولنج **ص** سبکیم مقل  
 بوقا خنظل خطی بالیتو ساییده **شیا** نموده در مقعد بگذارد **شیا** برای قولنج  
**ص** زنبق بادیان از هر یک دو درم فلوس خیا سفید رستمی از هر یک سه مثقال کوبیده  
 یا شکر نیم نه مثقال و غسل سه مثقال بوی ارضی نیم درم رغن بادام سرشته **شیا** ساخته  
 بدارند بوقت ضرورت بکشاید و مقعد بگذارند و تا یک ساعت نگاه دارند تا خروج کند  
 و دستهای جاری شود این حقنه نیز بسیار نافه است **ص** ذرق الحما یا بار و رغن خروج  
 و عسار و فوجیم جویند که حقنه نمایند که قولنج تسکین یابد **شیا** برای رغن قولنج  
 آزرده است که از نیم عارض باشد **ص** سداب و رغن که مانی تا ششوا غمک طعمام بالیتو  
 کوبیده بخیچه قیله کرده در پارچه در مقعد بگذارد **شیا** برای رغن قولنج مفید بود **ص**

[illegible]

هلیلای لعل را بگویند بخت و سوزن سارند عذرا کیم به منقال تا اول غایت **بخت**  
 برای تسکین قولنج مجرب است **ص** بختک ۵۰۰ لایح بلیلای لعل را بگویند و زدن  
 دار فلفل سایید مثل سفوف میخورد و تسکین دهد **طلا** برای درم قولنج بسیار  
 نام است **ص** پیله ۱۰ سار ۳۰ کا کاخه با عسل و سدا سایید و شسته و بر جای  
 وجم طلا نمایند وجم ساکن گردد **حب** برای تسکین وجم قولنج مجرب است  
**ص** نیم جوز مالاد و آرد و درم ریوند چینی شست و درم صمغ عربی و زنجبیل از هر یک  
 درم صمغ رله آب حل کرده و ادویه را کوفته بختجه با بقد و بخودی بسیارند خوراک بکشد است  
**حب دیگر** برای درم قولنج مراتب تجربه رسانید شده است که چندی بسیار باشد  
 درم سرکین ۲۰ پیچ ۲۰ درم نرود سفید و ترانید و روغن بادام حب کر و نیم درم اینون  
 نیم کرفس از هر یک سه درم ادویه را کوفته بختجه با آب شسته حساب کنند و خورد و درم است  
**بخت** برای قولنج و مغص بسیار نام است **ص** عرق بلبل استنبیل الطیب سیلخه لبلون  
 مصطکی و ادویه از هر یک نیم مثقال زعفران و درم ترکی غاریقون از هر یک و مثقال عصاره  
 ریوند چینی صبر سقوطی نیم حنظل را بزنند و درم صمغ عربی سه مثقال ادویه را کوفته بختجه  
 و روغن بادام سرشته و عرق بادرنجبویه ریخته و بسیارند و بکار برند **حب دیگر** برای  
 درم قولنج و درم معدده و اسعاف نام است **ص** سنگین صبر سقوطی زرد از هر یک نیم درم  
 پوست هلیلای زرد از هر یک نیم درم نرود سفید و درم است نیم حنظل سه درم ادویه  
 جاریک سایید و حساب کنند خوراک سه درم است **حب دیگر** برای قولنج و نفوس  
 بکشاید **ص** پوست هلیلای زرد شیطره هندوی از هر یک نیم درم نرود سفید و درم  
 درم نیم حنظل نیم درم سر و بجان تلخ شش درم مایه نصیر و زردان از هر یک نیم درم

فوقه را درم خردل و سر زکی و کونز فلفل انجیل از هر یکی و درم اینست و تخم کرفس نانخو از هر یک  
یک درم سنگینج و دو درم مسکینج را در یک کرب سبز تازه و پیچ درم فایند داخل کرده و درها  
بسیق بلیغ نمایند باقی ادویه را کوفته بخته با هم مزه نموده جها سازند خوراک سه درم است  
**حب سهل** قولنج را فی القوی بکشاید **ص** صبر سقوی از درم بیست درم عصاره

افستین عصاره مصطکی پوست حلیمه از درم و کالی حلیمه سیبک از رقیق سفید حب النیل  
شاهرا تخم حنظل از هر یک دو درم سقوی ماشوی نیم مثقال ادویه را کوفته بخته جها سازند  
خوراک بکنتقال است **حب ملوکی** قولنج را بکشاید و راس غلبه از تخم  
**ص** صبر سقوی از درم نود سفید سد پوست حلیمه از درم و کالی از هر یکی سه درم

هندی دو درم مصطکی روی زعفران سلیمه قسطا درم صد ریوند چینی زنجبیل سیبک  
زکریا انسودا ارچینی قاقق و نقل از هر یکی نیم درم سقویاد و مثقال شک نیم درم ادویه  
را کوفته بخته یا کلاب سرشته جها سازند خوراک سه درم است **حب نارمشک**

قولنج را سیبک سیبک فلفل سیبک و فلفل صغیر فارسی از هر یک جها  
درم شک هند زنجبیل جها سازند ارچینی از هر یک سه درم نارمشک پنج درم حلیمه سیبک  
جها درم صبر سقوی از درم بیست درم همه را کوفته بخته آب غلبه سیبک سرشته جها سازند خوراک

و درم و نیم با آب شیر که **حب مازنیون** قولنج را از درم بکشاید **ص**  
ید سفید و آرد درم حب النیل جها درم شهم مانده ریوند کندی از هر یکی سه درم کوفته بخته

مقل و درم و نیم آب گند ناخل کرده ادویه را بشنند و جها سازند جمله و خوراک **ضاد**  
برای قولنج بسیار نافه است **ص** بابونه سیبک اکلیل الملک اقوان تخم خطمی درم شک

کل سه درم کوفته باز ده تخم مرغ و روغن کل سرشته و جهم تولنج ضاد نمایند **ضاد**

برای قولنج مورست **ص** حلتوم مقهاتم علی غلبت سائید و در وقت خواب  
 فواید آید کرد **معجون قرطم** را بشوید و خرد و سید است **ص** سفر  
 حلتوم سوادرم سگینم و درم کو قتیجه یا فایده قوم مرشته معجون سارند خوراک  
 پنجم درم **معجون** برای قولنج عدد روایم نافه است **ص** بر مابن قسطانم فواید  
 برای دلایل باقره حاد و قسطا از هر یکی پنجاه حلتیت بوزن جمیع ادویه کو قتیجه  
 ناسجدان ادویه عمل مقوم پیش شد و معجون سازند خوراک یا مثقال **معجون**  
 برای قولنج ریجی نافه و مجرب است **ص** خولنجان سدا خشک پنجه کبر سلیمه سادهم هند  
 از هر یکی هشت مثقال کو قتیجه کتب در لایب نجاستند پس میجو شاستند نافه با لایب  
 ساند کنند و صد بار شک مصطکی نه زیاد و در فلفل پوست از هر یک نیم گرم کافور  
 سادهم هند و اینست نیم گرم کافور و نیم گرم صندل و نیم گرم حلتیت و نیم گرم  
 قو قتیجه و نیم گرم از هر یک دو مثقال چندین سده مثقال کو قتیجه از هر یک پیش سوزن ادویه  
 عمل خالص کلایب مذکور مختصم آید و ادویه را در روغن بادام تلخ یا مثقال مرشته  
 داخل عمل نمایند و در روغن بادام نیز استعمال میشود و معجون سازند و بکار بند **معجون**  
**مسهل** قولنج صفت را بکنایه **ص** قو قتیجه و لایب سادهم هند و لایب کافور  
 پوست کند آمله مقشور و فلفل انجیل از هر یکی مثقال سنبل الطیب و زعفران مصطکی نیم گرم  
 از هر یکی نیم مثقال تریب تراشید و سفوفی مشوی از هر یک دو مثقال کو قتیجه یا سه و نه  
 عمل مقوم مرشته معجون سازند خوراک سه مثقال یا آب شیر گرم **معجون** سستو نیا  
 برای قولنج مجرب است **ص** سفوفی مشوی و دانه درم تریب سفید یا زده درم تریب کافور  
 فلفل انجیل لایب سادهم و زعفران و قو قتیجه از هر یکی یک گرم کو قتیجه





و نیم شبت و نیم نوب بالیسو شایند با باشند و این ترکیب اسم استعمال کنند **ص** شیر باد بک  
 جوارش مصطکی از هر یک بکنیم و نیم با مقند سه مثقال سائید و بجزیند و جودین سه مثقال کرد  
 دانم بود **معاد** قوس که که بعد از این فصل در میان خواهد یافت استعمال نمایند  
 برای دم و فیض یافتن و فی کاهی باران باشد **ص** استعمال آن در حال صحت باشد  
 بسیار نافع و مفید و لیکن مداومت بر آن معدا لاندکی ضعیف سازد و در هر ماهی  
 فی کرم مستحب است و بهترین اوقات برای قی و بعد از حمام و بعد از یک چیزهای مناسب  
 خورده باشند چون بیست و نام شبت را در کربل آب خوب بجوشانند تا نصف بماند  
 فوج قدی غسل و قدری بجزر القی و دو باقدی غلغله اضافی و دو یا شامند و باطل و باطل  
 و آرد فی الدم و کاهی باقی خون از معدا بر می آید و اکثر از اینجاست و در حوالی معدا باشد  
**معاد** ابتدا بقصد یا سلیق از دست راست نمایند و این نسخه را استعمال کنند **ص**  
 افاقا که راسته دم از آخرین از هر یک نیم درم به شیرین شش مثقال اعسلجیه  
 اضافی که بنوشند خوردن سبکی بین با آب بروت نیز بسیار مفید است **قرص بسا**  
 برای فی الدم نافع است **ص** بسا مغسول و در دم افاقا کند و کنار واری میغ عربی  
 از هر یک پنج درم کثیرا کل و نیم از هر یک سه درم نیم درم و نیم کوفته بخته اوم سازند  
 خوراک بسیار نافع است با شربت انجیر **قرص کافور** برای خون آمدن باقی آمدن است  
**ص** طاسیر سفید و کاهدم و در کل سرخ ده درم عود قماری خام و کافور و السوس  
 از هر یک سه درم و تخمین نبات سفید و مرقه تخمین از هر یک دو درم زعفران کافور از هر یک  
 یک درم و کوفته بخته بلعاب بر قوطو ناسته اوم سازند و در دم **قرص جلا**  
 برای فی الدم نافع است **ص** کوه باسد کشنیز خشک و در کل سرخ طاسیر سفید

نماز کلنا رعمنا الحجة النیس شامة لریکی درم صغری پانزده درم افاقیا شامز کوفته  
از هر یکی هفت درم شب یانی سه درم افروز و درم هر یک کوفته بجهت اقول سازند خوراک سه درم  
باب ثانی الی الی **قرص عود** فی هبسه یا سبیا نافع **قرص** عود هندی خام چهار درم  
و نقل مصطکی کت کچنی سنبل الطیب از هر یک و درم تند سفید شازده درم کوفته بیخته بگل  
فراشته افراس سازند و بکار برند **قرص** برای ق کردن خون مفید بود **ص** افاقیا نیره  
و در حایض معتوم جلنا لایون نیر البیض سفید صغری بالیسو کوفته بیخته بعماء الحجة النیس افراس  
سازند و زنی تم متقال باب ثانی العمل بخورد **قرص** برای دم فی نائم است **ص**  
پوست بسته سگ کل سرخ زبره آن از هر یکی یک و فاد و هر نیم چند اگر نباشد نذر نادر یک و فاد  
درم جز و عود خام نیم خور کوفته بیخته افراس سازند و یک کمر بخورد **قرص** برای فی الدم نافع است  
**ص** بسد که ماند رشی مصطکی ماد قشر سفید کشتن و خشک و ماد شامز کوزن مان  
سرمان بجوی از هر یکی و درم از خون کلنا فارسی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بالباب بوس  
سراشته افراس سازند و بکار برند **لمعه** برای فی الدم نافع است **ص** ساق جلاک  
و سادیم کل ارضی شاسته بریان کرد و بلوط از هر یکی و درم مقل از فی یک درم ما ز و پوست الکر  
از هر یکی پنج درم همه را کوفته بیخته افراس سازند خوراک و درم باب ثانی الی سبب **لمعه** برای نفع  
فی نائم است **ص** کز بزه خشک شد خشک بالیسو کوفته یا سبیا نافع که انکوی که در افق و حوض  
اشد و آب سرد اگر در فی سوزش باشد تناول کنند **لمعه** برای دفع قی سبیا نافع است  
**ص** نخی قنب بی انداز هر یک یک و نیم خشخاش ثلث جز و پوست خشخاش نیم جز و پوست  
جز لافاز عود خام هر دو وزن پوست نیم کو ب راب نعناع و کلاب سادی و آب خالص  
وزن کل ادویه بخور شایند تا که قنب به سفر حل و هاشو پس صاف کرده باز بخور شایند تا که منعقد

کرده و شکا حد اندر وقت حاجت قدسی بچرخند **طعم** و بخت تسکین قی بسبب آن نام است  
**ص** و ایری سگرم مصطکی مسای در ثا العسل چو شایند ما فکرمه بچرخند **طعم** و علی  
 قی الحلال تا فم است **ص** میفکد و ادای چو شایند ما فکرمه بر آب آن قدسی مشکلی و  
 پیانند و بطل بچرخند قی تسکین یابند **طعم** قی را باز دارد و معده را پاک کند و قوت معده  
**ص** را دارد و درم فغانم خیشک مصطکی از هر یک یک یکم درم در یک طل آب بچرخانند تا فم  
 مانند ما فکرمه سگ اصلی و صندی از هر یک یکم کوفته بچرخانند و اسفاده کرد و بنوشند و بچرخند  
 شش و زاین ترکیب را بعلی آوردند **طعم** قی را باز دارد **ص** اقلی شنبلیلی و کتان و فلفل  
 حرا و لیس و مند لیس و عدس و بزرگ و دراز هر یک یکم درم کل سرخه بچرخند و درم طباشیر و درم و آب  
 سائید و بر شکم و معده دو سه مرتبه طلا نمایند **سفوف** میجوشد قی از غلظت پاکد  
 مفید بود **ص** زنیاد و در و نیم عرق بچرخند ستر بالیوسل بچرخند و ادویه سائید و بچرخند  
 و تا چند روز مداومت نمایند **سفوف** قی را بر طرف کند و جوشش غریز را پاک کند  
**ص** تخم کاسنی مقشر تخم کزنب کشیز خشک و عشتار خشک و مشک و منقعی سماق و منقعی حل و منقعی  
 کل سرخه طباشیر مفید البیروادویه کوفته بچرخند سفوف نبات از وقت خورن یا یک گرم کافور  
 و شربت یا ناز تناول نمایند **مقی** بلغم را دفع نماید از اصول البیروادویه مقفول است **ص**  
 تخم نشیت کنند و در از هر یک یکم درم در نیم درم درم و کزنب کشیز یا منقعی و شربت حل و در آن  
 خیسایند یا سهند بچرخانند پس صا و کرد و شش و شقال سکنجبین حل کرده بنوشند و بعد از  
 ساعت قی کنند **مقی** که صفرا را دفع نماید **ص** بماء الشعیر یک طل آب سرخه و وار و آب  
 خربزه و آب خیار در شده از هر یک یک کوفته غلظت طعام یکم درم سوده یا سکنجبین حل کرده بنوشند  
**مقی** که اخراجم بلغم بجهت کند **ص** تخم ترب لوبیای سرخه خردل ثابت از هر یک یک

در آب جوشانیده صاف کرده با عسل اسکجین قی بکنند **مقعی** کساده بلغم را از خل معده  
 دفع کند **ص** ماهی سوخورند و متعاقب آن تخم سدا جوشانید و آب تری که خردل از آن برود  
 باشند با اسکجین عسل بزنند نیم گرم قی کنند **مقعی** محو و الم الزحان را تا اتم است **ص**  
 آب برك خیا شسته و با شکر سرخ مخلوط کرده در آب اسکجین ریخته و بخورند و قی سازند  
**مقعی** که به ملوب الزحان را بکشد **ص** تخم زرب تخم شبست هر دو را کوبید و بشیر بپزند  
 اسکجین عسل شیر گرم بنوشند و قی کنند **مقعی** سوزا بر روی انداختن **ص** ملحه هندی قوی ترند  
 بوزن از سوزا هر یکی یک گرم حرف با طعم گرم کوفته بخته با عسل با اسکجین عسل جوشانید  
 صحت کرده بنوشند و قی کنند **جوارش عود** قی را باز دارد و نفخ را بشکند **ص**  
 عود قشای خام یا مثقال زنجبیل فلفله که چهل درك از هر یکی یک گرم داغینی تا روشک خیزد  
 انیسون از هر یکی چهار گرم کوفته بخته شکر اقوام آورده ادویه را بسازند و بکار برین خواص **ص**  
**است جوارش سفرجل** قی صفرا را باز دارد **ص** سفرجل بکرطل از پوست  
 و دانه صاف کرده قطعات سفاربه بپزند آمله مقعی را زوده مثقال سماق مقعی زرشک مقعی  
 جلیا کس انار دانه زرش از هر یک هشت مثقال همه یک شنبه سبزه که آنکوری و کلاجا از هر یکی  
 یک کلاله بختند و روزی یکبار آتش ملائم بجوشانند تا آواکه مغز آب شوند پس فرود آورده بپزند  
 پس صاف نمایند و ثقل را دور اندازند پس نبات بکرطل ببند به شیرین کرانکین عسل رب  
 سیب شیرین با سر و در آب زنجبیل رب انار شیرین از هر یکی دوازده مثقال داخل کرده بتوام  
 اندازد پس با کشید و سفید پوست بیرون پسته صندل و کشتیرا بریشم قمر بن عجل کل سرخ  
 از هر یکی نیم مثقال از هیل عود هندی پوست انار از هر یکی دو مثقال زعفران موافق  
 ناسفه که با درق تفر و طلا از هر یک یا مثقال عین مشک از هر یک نیم مثقال کوفته بخته

بآن داخل سازند و بنوم آورند خوراک یکنفالی و نیم است **شربت سفید**

قی صفراوی را باز دارد و قوت قلب معده بخشد **ص** به شیون و قوتش پاک کرده شود

بگویند و آب آغز او ریزد و جوش خند پس باقی غصه مصطکی رموی عود دهند کسب الطیب

یوست بدو و نیست جوست انور زهر رشتک خنقی مانه هیل قاقا کب اسک اسلی انور

هشت مثقال را برای حکیم و دریاچه کشتا نازک بسته در آن آب سفید انداخته و آب شربت

با نیچو شاند و هر ساعت آن پارچه مالیدن فشانند تا غرق شود و بیرون آید و نیچو شاند

تا نصف آب بماند پس با همین آن قند سفید یا نبات قوام آرند و بکارند **سیکیز**

**قمر هندی** برای قی صفراوی نافه بود **ص** قمر هندی پاک کرده و بید و نمون

و یا یک کلاب یا کتر آب بخشد و روز دوم به آن کر خردن و مالیدن و یا نمون شکر

بقوام آرند و در چین جوشانند چنانچه عد سفید و تخم مرغ در آن بیند آید تا کف

برآورد و صاف شود پس بکار برند **باب بیستم** در افعال جوفه و الیه **فصل**

**اول لانس** بفاسی سرکیندا اجله امراض آن صدام است که آنرا بفاسی سرکیندا

و آن دردی است که در اعضای ستر هم میرسد و سبب آن بسیار است یا تغییر یا قوت یا

بدون خلطی از خلط و آن تغییر یا سبب گرمی باشد از استیحا که بدن چنانچه از

حرارت آفتاب و آتش و غیره عارض شود **ع** اعتدال بعد از مزاج و بول و گرم نبودن سر

و پیوسته هر دو بینی و آواز آمدن در گوش و ثقل سر و خوش شدن از چیزهای سرد و آن

در جای سرد **ص** در جایهای سرد بخت نمایند و سرما در آب سرد و کلاب غوطه

و در عطرها و کافور و کلاب سرد بمانند و هرگاه که در سرازین بدن بیدار نشود

پس سر و کلاب با قندی و روغن یا بود و روغن کل سرخ بر آن مالند و در مسکن

نشان

ویدوان و تعداد آن است و استعمال اینها در معطر نماید که و طریق استعمال مرکب و غیره بدین نحو است **ص**

موی سر را با شنبه و بر دور اطراف آن چوبی از خیره سازند و آن من آن سرکه و آبهای مخرب را بر

کدام نوع عینک از تغزین است و اگر صدای از تغزیر زنجیر متبیب سرجی باشد **ص** استخوان گوش

به هم مثل عین زنجیر و مثال آن کنند و اگر صدای بسبب خلطی از داخل باشد هرگز اگر از بیرون بود

از صدای دسری گویند **ص** سخی چشم بیشتر و برآمدن رگهای سی و انتقال و جود عظم و عین

قارور و کثرت خواب و فقاقت **ص** اینها و بقصد نمایند پس این نسخه را بکار آید **ص**

نیم کاهوی مقشر و درم عناب و کینی الک و از هر یک هفت دانه در عرق عناب الشعلب تب

خیسانند و به صاف غوطه دهند و آب را بوشش متقال حل کرده با کباب بر قوطو نابوشند و درگاه

صدای زخم نشو پس با همین اجزاء فلووس و شیر خشک و تمهید از هر یک دو آرد و متقال اضافی

کرده و به نیت دانه با روغن بادام حل کرده بوشند و اگر صدای بسبب غلیظ مغز باشد **ص**

عطر و تلخی دهان و زخمی بیشتر و خشکی زبان و عین و زردی قارور و میخربانی و مسمت نهض

**ص** معطر صفرا دهند **ص** عین الشعلب کل نیلوفر و نیم کاسنی بخاک سنی لک و زبان بنفشه

ایرانی یکم و نیم کل سرخ زرشک بیدار از هر یک دو در و نیم الک و خایر انیسبان از هر یک دو در

در عرق عناب الشعلب خیسانند و به صاف غوطه دهند و آب را بوشش متقال حل کرده با کباب بر قوطو نابوشند

بوشند و در روز ششم با همین اجزاء فلووس تمهید شیر خشک از هر یک دو آرد و متقال و در

دانه روغن بادام یکم و اضافی کرده مسهل دهند و اگر در دسترسید باشد با شویو و لخته استعمال

کنند **پای بشوید** وای امراض که ناتوان است **ص** کل نیلوفر و کل خطمی کل بنفشه و الیست

با چغندر آن سهوس کنید و آرد جو و برک کشاید با برک مید ساد و در آب جوشانید تا نصف آب بماند

مات غوطه با شویو بکنند **پای بشوید** وای امراض که **ص** کل بنفشه کل نیلوفر و کل

الملك

ما بعد بالیسر سوسو کند و از هر یک سکه یک برک است از یک قفسه هر دو بجو شادمانی  
پاشید کنند **پای شوی** رجعت امراض باره دماغه نافع است **ص** بایون کلایون

بنفشه عنبله لعل کلایون و قای خشک اکلیل اللالک بر ارجله و در و سه بکبر در نیم سوسو کند  
سکه در آب بجوشاند صاف کرده پاشوی کنند **پای شوی** حاره برای سوار باره

**ص** بایون اکلیل اللالک عنبله لعل کلایون و قای خشک خردل کافور لوس سنای  
کف در آب بسیمایوشند و یا شوی کنند **خلجی** معنی بود که نیست و آن یا مفر است

مثل چیا و قمر که کشند تازه و بجمان تازه و غیره وی بکنند و یا مرکب است **ص** سمانیا  
کلایون و شیا آن براده مندلین از هر یکی دور و کشند خشک و در نیم و نیم و نیم سوسو کند

پنج نوله سر که انکوی سه شقال در شیش کناری و در نیمه هر وقت استعمال کنند قیاحی  
خالی و کف پا راست و چپ و بر اندامهای کشیدن فاکند **خلجی** برای قویت دل و

شام حار نافع است **ص** کلاب بگشال سر که کافور از هر یکی بمشال و در نیمه هر وقت استعمال  
با آب صیب در شیشه کرده استعمال نمایند **خلجی** بجهت منغ صغره و این بود بام و بام

و اختلاط عقل را بپایان نافع است **ص** کشند و آب بر او بیند و غن کلایون کشند و بنفید  
کو قیحه آینه در شیشه کرده وی بکنند **خلجی** صدام حار را و بنفید و ضعف فلج

بر نافع است **ص** آب بر که کافور بخار تازه آب کدو یا که مندلین سفید بک کشند  
تازه هر روز شیشه کرده وی بکنند **خلجی** برای ضعف صدام و بیبایان نافع است **ص** هر

یک و پوست ناری در دست نادر پوست سپید از هر یک و جز و در نیمه سبک بنفید  
قرنفل از سالد از هر یک و جز و در نیمه سبک بنفید و آب کلاب و آب کشند تازه ساید و شیش بکارد

و هر وقت بکنند **خلجی** برای صدام و حنراقی که اسهول باشد **ص** با بون و قمر

[illegible]



ص فلوس سید خشت از هر يك دو آرد و متقال در آن غلبه شعله مالید و صاف کرد  
کلفد آنرا بی تنش متقال روغن بادام بکشد و بنوشند و این غذا در آب سرد مالند **ص** حشمت  
ما میتا شبان در غرق غلبه سبز ساید شیر کرم غذا نمایند و غذای ماء الشعیر یا شل  
اسفناخ باشد صدای نیم سر وقت از قنار النهار شد بد شو و آخر روز سبک **ص** می شود  
تخم کاسنی سه متقال باد و آرد و متقال کاج ساید شیر کرم غذا نمایند و این تخم را سبک نام  
سر خود را نمایند **ص** غلبه شعله تخم خبازی تخم خطی کل خطی یا پونه برك نیم برك خبازی یا کزبر  
جوش اده بتدریج جای در را تخم دهند **ح** برای صدای باریک دانام است **ص**  
تربید هلیله کابل غار یقون میریزد بالیو ساید حبو ساخته مبر و شام بکشد و حب فرو برد  
**ح** اقیمن برای صدای سوادای و سایر امراض آن نانم است **ص** انیسون  
بودست هلیله سیانغاریقون سفید از هر يك بود آنک و نیم قطعی بسفایم فستق خردنی سیان  
از هر يك بکد آنک کوته بخته روغن بادام شیرین خوب نموده با آب سرشته خوب سازند و از هر يك  
مخوردند **ح** برای صدای بمبش ایک معدی بجموت اجتماع سواد در معدی **ص**  
انیسون بسفایم فستق اسطوخودوس هلیله سیانغاریقون سفید تخم کاجور خبازی مغول  
از هر يك بکد آنک و نیم کثیر است و نمیشوی از هر يك بکد آنک کوته بخته با آب سرشته خوب  
حسازند جمله ایک دفعه بخورند **ح** بنفشه برای صدای باریک است **ص** بنفشه  
تربید سفید مد از هر يك دو درم رب السوسین نیم درم سقمونیاشوی ربع درم کبریا آنک  
کوته بخته حسازند جمله ایک غمراک است **ح** بنفشه برای در سرد و دره تنفیه  
و جماغ را پاک کند از فضول صفادی و بلغمی **ص** سر بنفشه و درم تربید مد که در رب السوسین  
پوست هلیله از انیسون از هر يك نیم درم ورق کل سرخه دانکی کوته بخته حسازند و از هر يك

حب الصدق برای مدام بارد نافع است **ص** انیون دو طمبوخ نیم شب

درد انک مومکی زعفران از هر یک دو دانه یک صاع یا پنج صاع سفید از هر یک یک دانه یک صاع

د انکی کوته بخت بلعاب حله شسته حساب از آن یک شیشون **ط** رای مدام بارد سفید بود

**ص** سرکت کبوتر حروف بال خزل بالیو سایدن و پیداشی و مدام عین طلا غنایند **ط**

برای مدام بارد من من نیز مجرب است **ص** شونند ناشب حرم که بخیساید و بهر ساید

شیر که پیداشی و جای جبه طلا نمایند **ط** برای مدام بارد و طبعه که فک می نافع است

**ص** کل برك آرد و خت بر آب ساید و بر دم و وجه طلا نمایند و برك آنرا اینها می ساید و

فربین شوق نمایند **ط** برای مدام بارد و وجه شقیقه مسکن است **ص** سر سونو

مشک ترکی فریون چندید ستر هم عربی عود هندی زعفران از هر یک دو دم انیون یک دم و نیم

کوته بخت بال کمرس طلا نمایند **ط** برای مدام بارد نافع است **ص** صد لیم تخم

کاهو از هر یک سه دم کل بیلو کل ستر از هر یک چهار دم و فلفل زعفران از هر یک یک دم انیون شیان

مالیشا از هر یک دو دم پنج نافع یا شفا که کوته بخت بال برك کاهوی سسته پیداشی شقیقه

مکره سارین **ط** برای مدام بارد و مفادی مجرب است **ص** بر الیخ سفید تخم کاهو کافور

انیون زعفران هر یک با آب کسند و نازه سوه و مکره بر طلا سارین **ط** مدام بارد و

شقیقه هندی **ص** زعفران انیون از هر یک یک طمبوخ پوست خشخاش یک دم انیون و زعفران

با آب برك کاهو حل کرده پوست خشخاش که کوته بخت بال آب سستند و پیداشی شقیقه طلا نمایند

**ط** برای مدام بارد که بار طوبت باشد مفید بود **ص** زعفران مرسان انیون نیز الیخ

بالیو سایدن برك سسته بر مدام عین طلا نمایند **ط** برای مدام بارد نافع است **ص**

انیون چند بر ستر فلفل خرد که کوته بخت بال سسته بر مدام عین طلا نمایند و اگر فلفل در زعفران

اصل کنند بهتر است **طلا** برای صداع مغزوی بعلت تشنج استعالی کنند فی الفور تسکین

در نحو **ص** پوست بخیل ناسخ کنند من سقوی زعفران از هر یک یک درهم زعفران و درم

کلی ایسی بکنند و نیم معمر عرق میمان از هر یک نیم تم افزون کاغذ از هر یک یک ایک

کوفته بخیل ناسخ شده در پیشانی و صدای بمالند **طلا** برای صداع مفید است به پیشانی

بکند **ص** زعفران افزون قوی معمر عرق الحار بالیو کباب بر کشید و باد آتش بکشد

به پیشانی بمالند **طلا** برای صداع و شقیقه نافع است **ص** معمر عرق مالاخوب افزون

زعفران کوفته بخیل ناسخ معمر عرق شسته بر باد کافری مالید و هر دو و شقیقه بچسباندند

**طلا** برای در شقیقه و صداع مجرب است **ص** بزرگ مورد میمان من سقوی حضرت کی

و هند کتاسنه معمر عرق از هر یک سفید کثیر غرض است که مسک قشاکند نیم الاخوب افزون

کلنا و فارسی میمان فامینا از هر یک کوفته بخیل ناسخ بزرگ مورد شسته اقواس سازند و بخت

حاجت بکشد به بخیل ناسخ معمر عرق سوخته بر پارچه کاغذی منو بکشد سواغ کر و دیوان **طلا**

و بر شریان صداع بچسباند **شموم** برای صداع بزرگ مفید است **ص** در نه ترک جز بر او نیاید

من بخوش از هر یک بکنم و بود و نه جلی بسیار از هر یک دو درم و دو بار کوفته بخیل ناسخ

شدین شسته بچسباند **شموم** برای صداع بزرگ مفید است و دماغ را گرم سازد و خول

مغز را را کند **ص** کادن قصص من بخوش از هر یک بکنم زعفران نیم درم شسته بخیل ناسخ

درم فقاخ از خود درم کوفته بخیل ناسخ میبندند **سقوط** برای صداع بزرگ مفید

**ص** بزرگ معمر هفت عدد تخم خرد هفت عدد بار و غن بنفشه سیاید در زنی بوطاید

و معمر و بخیل ناسخ افزون صداع نافع است **ص** نافع است اسل السوی عسل از هر یک

درم نیم بخیل ناسخ داخل کرده در زنی موط نمایند **سقوط** بخت صداع

و بست **ص** عصاره قنار الکحل و بخرم مردم نظرون بالاسکوفه میخند و برین نفوس سازند  
روغن تخم کدو در روغن تخم کاهو صمدام و آب بنفشه نماید سفید بود **قرص** بجهت انواع

مدام بجهت **ص** نظرون مله اند را می مله طعام همه با حق زید الجوی بود و برین خرق  
ندش مؤیدیم خود را حق از هدی یکجو و کبریت و فلفل مرسته ماز و ساق جنا از خوراسون

عنبرین و زعفران کند شب بانی صبر بقوطی در تخم سادیم جوز بود از هدی یک نیم مثقال  
و قتیخته با سیر که در آن بوفت ادویه صابون جوشانید با شدند سرشته اقراص سازند

و بوقت حاجت در آب گرم حل کرده بر سر نهاد نمایند **قرص** برای صدام حار که در را  
فی الفور تسکین کند **ص** مسدودین ده درم افیون یکم و زعفران نیمم از زیت سفید

کو قتیخته با آب کشید تازه سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت با آب کاهو و آب کشید تازه  
سود نهاد نمایند **قرص** زرشک بجهت صدام حار که عشا رکت کند

بصفو الهم و موی بسیار نافع است **ص** زرشک منقحه ده درم مغز تخم کاسنی منقح کدو  
از هدی یکم درم مغز تخم جبارین ده درم ورق کل مرسته طباشیر سفید از هدی یک سه درم

ریوند چینی و دودنیم مصطکی تخم کشون را زبانا نینسون از هدی یکم زرشک را  
با آب رمانین و کلاب بنجی ساند پس ببالند تا نرم شود ادویه را کوفته میخند با آن بپاشند

و خوب آیند و اقراص سازن خوراک ده درم با سکه جبین **معده** بجهت صدام مزمن  
درم مجربست **ص**  $\text{H} \equiv \text{H} \text{ و } \text{V}$  یکم زلال مرده مثل آب انکو میخوشانند تا بریم

بماند و زیت کوبیده بخورن **معده** برای صدام مزمن مجربست **ص**  $\text{H} \equiv \text{H} \text{ و } \text{H}$   
سازد و مثقال در آب مزنجوش سرشته بعد از فرستیدن سر بر سر نهاد نمایند **نظرات**

برای سرد صدام بار کدو یک کوفته متجا و فاست **ص** غلام شیخ از منی مزنجوش با بونه

در آب جوشانده نطول نمایند **نطول** برای سدام بارد نافع است **ص** شیخ اکلیل الملک  
صغیر شکر برك كافران برآید و چند نخاله کنند شبت کل شکر بالیسووشن حاره نطول آید  
**نطول** برای سدام ریجی نافع است **ص** ریجیوشن اکلیل الملک برك کفش یا برك  
رازیانه نیم از رازانه نیم کفش ذیره که آن سادی در آب جوشانده نطول نمایند **نطول**  
برای سدام بارد یا بش نافع است **ص** سرکه سفید و پاچران یا پاچران اکلیل الملک طبعه  
شبت از هر یک کنی همه را در چهار طل آب میجوشانند یا نصف سید سرخود را در آن نطول نمایند  
**نطول** برای سدام سودای مفید است **ص** پنجم سوسن آسمانکونی کل نخته  
باد ریجیویه یا برك اکلیل الملک سادج کشك الشعیر قر نفل کل نیلوفر بالیسووشن برك  
در آب نطول نمایند **نطول** برای سدام حار نافع است **ص** کل شکر میوه  
جو قشک کل نیلوفر یا برك شکل بنفشه پوست خشخاش برك کاهو نیم کاهو از هر یک چهارم  
طبعه غوره نطول نمایند **نطول** برای سدام حار و ریجیوی نافع است **ص** جو نیم برك  
بنفشه جو کبک و نمکوب برك بزر قطره نافع نیم جو نیم خطی سفید پوست خشخاش پوست نیم  
لقاح نیم کاهو برك بید کل شکر مسکای جوشانده در آب آن نطول نمایند و تلک آنرا ساید  
بر سرهما کنند **تجرب** سدام بارد نافع است **ص** ریجیوسف صغیر یا برك اکلیل الملک  
ورقه الغار سادی جوشانده سر یا پیچان بدارند **نفوخ** برای سدام مری نافع  
است **ص** عصاره قهال الحار و ساد نطولین شوند و شکر حنظل کنندش فلفل سفید  
کوته میخند بخت حاجت ریجی حنظل **دهن اللب** برای سدام مری بسیار مفید  
**ص** هر قدر قی مغزسته مغز دام شویز مغز چغره کنجد و قشقرق نیم کاهو مغز خمد  
لبنه شکی کوته و دوش آنرا بولورند و بکار برند **دهن السرطان** برای سدام

سرچشمه و برای یوسیت تمام بدن منقسم است **فصل** در خلطی سفید احباب بر رطلو مالوا  
 بوی آن ترس سالک نهی شیرین قهوه و مقش آب سنیب شیرین همه باریا و غش کوه و درون  
 بنفشه لایم و دروغ و دینه و میرزا علی محو ساقی لایم با آب سوز و غش یا ندیس مغولم کوسا که  
 و قیون در خنجر امانه و غش و خوب بر هم رهند تا یکسان شود پس بر آب و خوخ و در اعضا کای  
 دوم سینه و ببالند و بخت **و این ضما در استعمال کنند ص** مندا این خم کاهو  
 بنفشه کلیم و زهره کاسه حرم کلینو و چها درم و پسته نیم لنگام شیشا ما منا از هر یک یک درم  
 و نیم زعفران حرم لایون پنجم درم کوفته بخت کات کاهو و آب کشین تا که سرشته و سرکه اندوزی لعل  
 اگر در برسد بن میاد نماید **ضمای** برای مدام حار حادث از حوات بسینا نام است **ص**  
 مندا این خم کاهو کل بنفشه کلیم از هر یک سه درم کلینو و چها درم شیشا ما منا و درم  
 پوست پنجم لایم یک درم و نیم زعفران لایون از هر یک یک درم کوفته بخت یا آب کشین و سرکه و آب کاهو  
 تا که آب غلبه تا که سرشته شود که بر سر طلا سازند **معجون** برای مدام مزه بسینا  
 نام است **ص** اسطوخودوس غار مقون از هر یک یک درم یا اگر در فیکر است درم غلک هندی  
 ستمو یا مشوی نیم خطی امسک ایست و دست بلبله آمله منق از هر یک پنجم درم تربید سفید مدبر  
 چها درم هر یک کوفته بخت یا سه وزن ادری و غسل مقوم بسیند و معجون سازند خوراک سه درم است  
**فصل** دوم **رحم** امراض و عوارضات آن اقسام است از آن جمله سیلان رطوبت است  
 و سنیب آن خلطی بلغمی و یا صفراوی و یا داموی و یا سوداوی باشند و برای استدلال هر خلط  
 میباید که بر پیده بوقت شب پیبرد و در دو صدم در سایه خشک کنند و از آن است که آن خلط  
 خلط نمایند **ع** جمیع اقسام آن تهیج و جمیع جنس و تغییر مک و سقوط سهو میباید که **مع**  
 تنقیه هر خلطی که علیها داشته باشند و منقسم و مسهل نمایند و بعد از آن فراخات یا سه و ضادات

استمال کنند **طعمه** شب بانی از کباب کتاف را با سی مله و کند به شرب با صفتی از مسکن که در پیچیده  
بالعاب باریک سرشته قدری در رحم بماند و قدری برعانه خاد سازد **طعمه** بجهت سیلان

رطوبت رحم و تشنگی آن و تقویت مفید است **ص** و نقل کل سرخه دار چینی از هر یکی یک پیکسل **طعمه**  
بسیار سرد خام از هر یکی نیم جز و الطاف الطیب بریان یکی و نیم کوفته از خربزه پیچیده با ده وزن ایر لوت  
کلاب ناسه و زنجبیل سیاه در آب مورد میجو شایند با ربع پانزده پس با هر فن آن کلاب با میجو شایند  
تا نصف بماند صاف نموده با هر فن دو غن بآن و عشر آن و غیره با د مخلوط کرده در شیشه گدازد  
تا یک هفته در سر کین اسپ تازه دفن کنند تا غلظت که در قفس را در ده باز او هر یک در آن یک هفته

و یک پیکسل در محل کنند و بوقت خلعت قدری بر رحم بماند **طعمه** برای دفع رطوبت رحم و لذت  
طرفین در اعشای بقرای و محبت که اندک آه از عینیت و شادمانی این نسخه در خفا و خلایق باشد  
**ص** کردن جلبی که با قفای که در سولمل در ریافت میشود و زعفران و نقل بر او قبول از هر یکی یک جزو  
هر یک کوفته پیچیده وزن آن ماء الحلات سه روز در خاکستر آتش در غلظت طعمه نمایند پس در یک

روز یک بکر با دو غن بآن بن ستور میجو شایند و زهر مرغ سیاه و زهر سیاه استخوان و مسک و غیره اصل  
وسک از هر یکی چهار اجزاء اضافه کرده در ظرف نریم یا نقره تا چغل روز یکدارند و بوقت خلعت  
بر رحم مایلند بعد یک ساعت از در مقاربت کنند **طعمه** برای قطع رطوبات رحم بجهت

**ص** ابرو از زرد اسن بوسن سرخ خولجان و سرخ ترکی سعد کوفی بسیار سیاه سنبل الطیب کوفه  
از هر یکی پنج مثقال جفت البوطه و مثقال کوفه پیچیده با دو وزن او و در عمل مقوم سرشته بچون  
سازند خوراک سه روز است **طعمه** برای سیلان رطوبت رحم مفید است **ص** کبرای

شمعی در مثقال پوست جلیله با باغ در هر دو غن بریان کرده باشند با کات خندی از هر یکی  
مثقال سیطره قشوع و صافی از هر یکی یک مثقال شکر از حبیب الزهری که در مثقال حبیبیه بسیار

چندین شیوه استقال میگوید که این شیوه را که در این کتاب مذکور است  
 سه راه است باطل و در فم و خشک و در جوار هم **سقوط** شهر را برای قطع  
 رطوبات رحم میکند **ص** که را بکار فارسی که از شیوه سازی گرفته بخند سقوط سازند  
 با آب به شیرین و در شش استقال بخورند **سقوط** را با طاهای عند دست برای کثرت  
 سیلان رطوبت رحم و در جوار آمده اند **ص** که این شیوه را برای بیرون پاشیدن  
 مسموم صحت دهان از هر یکی سه ماست که سفید سه مثقال گرفته بخند یا شکر که هر روز صبح  
 بخورند بکثر است **سقوط** برای بطوبت رحم و جودت آن بسیار نافع است **ص**  
 سعدی گویند که سالی از خود را چینی بطوطه این شیوه را با آب پیوسته و در جوار بود  
 سه جزو گرفته بخند سقوط سازند غمزه استقال است **معجون** برای سیلان **ص**  
**ص** نفوذ کفای کتابا چون به اختصار النعلب و نقل فاحش و امساک بالی که گرفته بخند  
 او و غسل بقوم آنجند معجون سازند خوراک سه راه است و غذا که مرغ نموده یا شورای مرغ  
**فرجه** برای سیلان رطوبات بسیار مجرب است **ص** تخم حار و مازوی سبز از هر یکی  
 دو درم سه مایه الحیدرین از هر یکی نیم درم کلنا فارسی یک درم گرفته بخند یا آب عماد  
 بخورند و در فرج حمل نمایند **فرجه** برای سیلان رطوبات هم مجرب است **ص**  
 مازوی سبز تخم حار و نفوذ البلو که مازوی سبز و کلنا فارسی از هر یک جودی فیکو میگویند  
 و صاف کنند خسته الحیدرین سه مازوی یک درم خوب نرم نمایند و آن پاشند یا از کتان  
 نر آن آلوده و متعدد و فرج بسیارند و در رحم یک آرند **فرجه** مجرب است **ص**  
**ص** خربز این تخم حفظ از من زبون فطوریون جاوش چندین است که یک فرجه است  
 نهند از هر یکی یک گرفته با غسل باید و غسل را هم فرجه نمایند مجرب است **فرجه**



وای بر این بر طوایف رحم جو نیست **ص** و خفندی نفع دانی بر لبك از این اتفاقا قوت نقل  
 ما از دار هر یکی بجز بوشنک و دانه هر یکی نیم جو و کوفته بخته آب به مورد سرشته فروز جبرئیل بیند  
**و از جمل** امراض رحم میلان آنست و آن مرضی است که در مقابل فرج مشرف گردد و آب  
 یا هم جویند یا از امتلا است که در یک وی ظاهر گردد **و** آنست که بوقت حمل در ناسم در رحم  
 پیدا شود و قول اینرا غوات رحم را از انکستان میبستند و صلا میزنند و بعد از هر بار یک میبستند  
 و اغلب باین مرض احتیاس بود و فضل بود و در زیر هم میبستند **مع** اگر اشتقاق و غده در کوبا  
 و امتلا باشد که فصد صا و احتیاس مجازی تن مجازی آن میبستند بصد فباله جزوی  
 کامل از انکستان آسیر به رحم و اغایند که باز مقابل فرج کرد و اگر از سبب بلغم باشد که بزرگی در  
 و سفید کردن و زردی و فیض **مع** یا بقیه بلغم را بصفه و مسهل اغایند و غذا فایده و تن **مع**  
 برای جتم رحم جو نیست **ص** آب بزرگ فرسته آزاد درخت که بپزند بکافین نمایند نقد حاجت  
 و با هم چون آب بزرگ طرفه و باربع وزن آب نشیمل را در نیک جوش دهند و سکر نهوشند اگر در نیک  
 یابد **فرج** برای دریا هم جو نیست **ص** و از یک بزرگ بپزند با شکر نیم گرم و پس اینست  
 از هر یکی یک گرم کوفته بخته با چوب آدم غسل آمیخته در نیک بپزند و با قیاس ساخته و در هم گذارند  
 تسکین داند **فرج** برای مری هم مفید است **ص** و از خطی فرج باری بزرگ کوفته بخته  
 در آب جلابه سرشته شیا سازند و بکار بند و جلوس این آب بپزند و بپزند **و از جمل** امراض رحم  
 ورم آنست و آن یا بسبب خرد و مسقطه و یا بسبب احتیاس رحم طمعت و یا ناقص و یا عسر و کلات  
 و کثرت جام و یا از الیه بکارت و یا انقباض مواد صفراوی و صوی اینها ورمید و در رحم که تمام  
 حار باشد **و** در حوی سیاه می زان و بدون ورم حرارت در همان دو کامی در پیش نهاد  
 شو که معالجش بدین سواری استاده شود و هرگاه در هم در مقدم و عالی باشد غسل بپزد و اگر

و در مریخ و اسافل باشد عسر بر از و توت و قس و بنفشه و استغفار و زعفران و عطر و اخلاط  
 عقل و هذیان بسبب اینکه چشم بادمان مشرک شده **معنا** ابتدا که فصد یا سلق نمایند بعد از آن  
 این خاد را بکار برند **ص** فالوس هیچ منتقال کل یا بوشه کل خطی از هر یکی شش منتقال همه یا ساید  
 شیر کرم ضا د نمایند و این مبرجات را بخورند **ص** بلعاب بز و قطونا لعاب بیدانه لعاب کنوج  
 از هر یکی یک درم مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه از هر یک دو درم و نیم زعفران و عسل الشب بواورده  
 شربت بنام فرشتش منتقال خاکسی امانه فو به بنوشند و اگر کسی دفع نشود با همین اجزاء فالوس  
 خیمه شنیخ بکشد و غن بادام اضافه نموده مسهل دهند از آشامیدن آب سرد اجتناب  
 نمایند و در ابتدا این مریض استعمال را دعای جاثو نیست که ماده فتمی که دو اگر ماده باریت  
 برسد و بخته کردید **ع** شدت و جرم و قشر روی **معنا** باید نین را در این آب بشوید **ص**  
 اکلیل الملک عسل الشب از هر یک سه درم کل یا بوشه کل خطی از هر یک دو آرد و منتقال در و من  
 آب بخورند تا که نصف بماند مالد صاف کرد و زن را بشوید و باید شیر کرم باشد اگر ماده  
 منبج شود **ص** باد بیل باشد **ع** افتخار آنست که از راه برادر چک آید درین حال هم را باید  
 در ماء العسل حفته کنند که تفهیک ساخن آن کرد بعد از آنکه شدن قرحه معالج اند مال نمایند  
 و در مریخ سفید آفریز کنند و غذا نماند شیر باشد **فرجه** برای ورم هم صلب  
 بجزیست **ص** موم زرد شمع غلی یا البیوت که آخته و قلع ازرق قخم خطی تخم کش از هر یک نیم  
 قته پیخته یا آن بسازند و بر زدن که مثل موم کرد و در شیم مالد فرجه نمایند **فرجه**  
 ای ورم رحم و انقباض آن **ع** بیست **ص** حلیه خطی مسای کوفته پیخته یا بیسل و بیست  
 صمغ البطم که آخته موم کرد و فرجه نمایند **فرجه** برای ورم نیز بجز بیست **ص**  
 بونه به بظاموم سخن ازین مثل موم که آخته به هم زده و در شیم فرجه نمایند **فرجه**

۴۱۶  
برای تقویت چشم و شکی و درج بسیار مفید است  
معده و جگر و کلیه مزاج را به سبب کرم های کوفته بخت و روح مان می رسد و بسیار سودمند است

فرج هر رای تنقه او ساهم رحم و شکی در مستحقش بشکری قوسل بر سر مبارک  
اسموان سوخته کوفته بخت با آب و در دست نشسته در هم و در جملای فرج هر رای پاک کردن  
رحم و تعبیق و در آب سبک بکار تسبیح ص ما روی سدر کلا دارم کی در آب  
نار در حبه تجر و می سوخته تو مال الحاح س جعب السلوطه دارم و در کل مغرب التورکونه

پیچیده ناله به سرشته بدست و روجه نمایند **حب** برای احتیاق رحم مبتلایان  
حدود سرد و گرم خلط مشک عود الصلیب از هر یک بمغالب با عرق دارچین  
مادران ساقند محار و بود و حبه **طار** برای احتیاق رحم مبتلایان است  
**ص** علك النائم سبل الطيب مع مشکي از هر یکی در گرم و سرد و عرق شسته از هر یک

مسبب حرم شهوات حرام عاقل و قوه آشوب و طبع سلیمه و درم که می اره و مان  
بعدم اهل الکراه است حرم بالنسب و ادویه را کوفته نیمه غلظ و مصطکی را در آب و عسل

لذا حنه نه نادره آینه دستش در خانه و سرش و کمرش در طلا خانه جوایش  
عند برای انواع امان هم نام است **ص** پوست نرم عود هندی فوعل که  
قافه حیر بود هر یک هم در هم کمرش راست است این سو آید و حدید ستره یکی  
در هم سر است و در هر یک کلاه در یک شال و آید و میوه داخل کس و او را کو و نه  
بسیار مقوم است و در آید و در هر یک که در و ما و حوا که شال است  
**ابون** وای احتیاق هم و ادرار حیر و سایر امان آن نام است **ص** در یک  
در یک جعد در یک کلم است نام سفته خطی جاری مارک سداس در پنجه در یک و

زمر شك برسيا وستان عند التعلب ثم خطي ثم خرو وكتوت قبض ثم هليون ثم كفن ثم خبايا  
تيمكوب اكليل الملك مشك كل خطي من مفسر قنطاريون دقيق كل سرخ كل زكس شبت كل زنبق  
باليسو جوشايند ساف كه شير كم زن ادر اين آب منشا كن كه بسيار نافه است **از جمله**  
ايران رجم عفر بقم عين واسكان قات ورائي ثم حلا وآن صالحه است كه دم را عارض ميگرد  
كه قبول آستني غيغ ايد و نطفه در آن بستي كه هم نمي رسد و اگر بدستوي بومر ساد بزدني لعزيبه  
سابقه كند پييب سوي زياره مكث بنم او را كه انوار عروق آن و ياسوي زياره كرم منده  
سوزنده مني و ياسوي زياره بارد رطب مرغی اين برين با از جانب زن و با از جانب مرد باشد اعتقاد  
آن چنان كنند كه مني زن و مرد را جدا جدا راب اندازند هر كدام كه با همي آب اينستاده ماند  
و نه نشين نشد كه عقر از جانب او باشد و علامت حمل زن اينست كه مرد دزن هر دو برابر  
شوند هرگاه مني بيرون نيامد وزن ميان ناف و فرج و جگر اندك احسان كن و اما بكن و بعد  
از ان از حرام تنفر كنند كه علامت حمل باشد و حيض نيز منقطع گردد و بعد و اما بكن و بعد  
جسم زن زرد مي معارض شود اين الحوال اكثر در حمل بوده باشند و در ماه چهارم كه چدين بزرگ  
شود تغذي بدن خفيض كند و اين عوارض زاييل شود و اگر بخور دهند امجان و جود حمل و با بدم آن  
بكنند پس غسل خالص با آب باران بزن بخور دهند بوقت خواب هرگاه مبرم آن زن را بخش بارش  
شده رشك كه آن زن حمل دارد و الا فلا علامت بگر اينكه زن را بعد جماع قشيره پاره سازد  
و نك پستانها سياه نقش بود و اگر بدن بعد بول كردن فوج خود را بقدري كادن تحير دهد هرگاه  
في الحال باز ادرابول شود كه آن زن قابل حمل است و الا فلا **طهر** براي استبدال چنان  
ص كند حبيبش از هر يك و در هر يك كدام و نيم و اجتناب قنطاريه سائله از هر يك و نيم

ساده هندی نيم درم سنبل الطيب چهارم كوفه يخته اقواس سازند وزن فوج خود را بشمار دهند

هرگاه بوی دوا از دهان و بینی بیرون آید که آنرا آبستن خواهد شد و الا **فرجه**  
 برای اعانه رجل و تنقیه رحم بسیار مجرب است **ص** زعفران اکلیل الملک جاما از هر یکی  
 یکدم و نیم سنبل الطیب کرده یا از هر یکی یکدم کوفته پیخته یا شحم مرغابی چوبار و زن کدو  
 دو عدد زردی تخم مسو غاضافه غوده بر هم آسیخته و در پیشم فرجه نمایند **فرجه** برای  
 حمل مجرب است **ص** انفعاله  $\text{H} + \text{H}$  با سر کینا و با لسونه ساییده سه روز نشسته  
 زن حمل کند و در وقت تنال نشانه ماه  $\text{H} \equiv ۷۵$  بخورد **فرجه** برای ایام  
 بر حمل مجرب است **ص** سر کینا  $\text{H} + \text{H}$  اکرم مایه  $\text{H} + \text{H}$  مار سید مسایه کوفته پیخته  
 با غسل گرم کرده بپوشند و در پیشم فرجه نمایند **فرجه** برای آبستن زن بر مجرب است  
**ص** مایه  $\text{H} + \text{H}$  مار سید و ارچینی غنبر و اجبر نبات سفید مسایه کوفته پیخته  
 سه هفته نک بعد طهر فرجه کنند **فرجه** معین رجل است **ص** زعفران جاما  
 سنبل الطیب اکلیل الملک از هر یکی سه دهم ساذج هندک بزرگ جاما از هر یکی ده درم پیه بط  
 پیه مرغ پیه زرد تخم مرغ بریان غوده از هر یکی بیست دهم روغن بادرن یکدم لجنه کوفنی است  
 بگویند باقی را کاه خسته یا بسپارند و مثل برهم سازند وزن بعد طهر قدی بر پیشم آلوده فرجه کنند  
**علامت** حمل پس اینکه صورت زن رونق شود و طعم آن با نشاط بود و اشتها  
 و رغبت کامل بطعام پیدا کرد و ثقل بطرف راست محسوس میشود و پستان  
 راست بزرگ و رنک پستانها مانند لیسری در ابتدا و در شیر اندک غلظتی باشد و حرکت  
 چیزی از جانب راست محسوس شود و بوقت خاص حق حامله برست راست تکیه  
 کرده بخیزد و در هنگام ولادت مکرر از گردن برخاسته بر شکم آید که پسر بود و اگر مایه  
 ناف و وجه در بر برخیزد که دختر باشد مجربین گفته اند که چون خون حیض  $\text{H} + \text{H}$  را

نده دشتی را دنی که آبستنی باشد قدری در فرس خود بکند و فروغ نوبه پیدا شود و دیگر از  
 علاجات حمل خنجر اینکه رنگ و روبرق بیشتر زن در ایام حمل متغیر کرد و شیر پستان مائل  
 بسیاری شود و پستان چپ بزرگتر کرد و حرکت چپین بیشتر از جانب چپ بود و شکم  
 حامل بسیار بزرگ باشد و اشتیاقی کاذب بود و هرگاه حمل ظاهر شد باید که زن خود را  
 از جستن و دیدن و حمل سنگین برداشتن و طعام شکم می خوردن و از غم و غصه شد بدو ترس  
 بخورد و خود را بحفظ ظاهر و از مذرات حیض اجتناب کند و از قصد و مسهل اجتناب  
 کلی نماید و انجام هم اجتناب لازم و اگر علامات سقط معلوم شود و اگر از عوارضات  
 خارجی مثل حرکات عقیقه و سقط و یا ضرب باشد که از آن اخترازشاید و یا از اسباب داخلی  
 باشد مانند سیلاب رطوبت از رحم باشد که ادویه قابضه بکار ببرد و برای حفظ چپین ادویه  
 مقوی قلب مثل چهار کاه و یا بن عنبری و خمیره بکار برد و در اول المسک یا باقوی صندل  
 که را با مغز قلب و خفشان ذکر یافت استعمال کنند **طعمه** برای حفظ چپین **مهره** است  
**ص** در نیم عقرب سوراخ کرده و حامله در فرج خود بر پستان به بید و باید که حامله  
 و پستان را در دست خود رشته باشد و این برای سقط چپین مجرب است محفوظ خواهد بود  
 در نیم عقرب زربا چندین مرتبه حلیت مشک دانه هیل مانوی سفید طباشیر سفید از هر یک  
 دو مثقال انجیل ده درهم کوفته بچینه سفوف سازند و هر روز یکدرم با آب سرد بخورند  
**جوارش چلستر** برای حفظ چپین بسیار نافه است **ص** چندین مرتبه  
 حلیت زربا دانه و طباشیر از هر یک دو درهم انجیل ده درهم مشک نیم درهم قند سفید  
 تازه ده درهم کوفته بچینه بلعسل منوم رشته خمیر سازند و روز دو درهم بخورند **معجون**  
 ای مخاط چپین از امقراط مجرب است **ص** که با بید مجرب سروا برین ناسفته

[illegible]

قوت آن باشد **معاد** باین برقیه و منحل فرم و او و من با یون و غنی کنان بماند و تعلیق  
 در جان و زعفران بر آن چپ و کف منک مقناطیس بدست چپ تسهیل و لادت شود  
 و این مطبوخ را بدهند **ص** پوست فلوس درم درم و عرق بادیان جو سائیده و مانا کرده  
 شست بزرگی شش مثقال حل که در نوشند و غذا نماند و ز مطلق بدن خنید و هرگاه اشتها  
 و رعیت طعام بوده باشد و ضعف در راج غالب شود و سوری مرغ بکشد و دهند و بجای  
 آب عرق بادیان بنوشند و اگر یک در شکم میریزد و او را با کلب سائید و سیم را شناسا  
 حامله بخورد و ز مدامت کنند **ع** در چندین در شکم این که مطلقا خون کباب و سیم  
 نشود و اطرب حامله سیم بماند و نفس متواتر و جلیس را نوز قسایر جو واد دهند **ص** سیم باین  
 یکم و نیم پرسیدگان بادیان از هر یک دو درم و نیم و عرق بادیان جو سائید و مالید و این  
 که در تخم حفظ چهار سیم سوره اضافی که دو بدن خند و این بخود آب را بنفشه بنوشند **ص** پوست  
 که در کان چهل مثقال با هم وزن آن بر کشنی و دراز ده عدد فلوس میگذارد و انار آب بخوراند  
 و بکار آید و همین آب بغوش غذا و آب قیاح استعمال نمایند و مخصوص در کاه چندین در شکم  
 میرود **طعنه** برای تسهیل و منحل فرم **ص** جدا و از تخم و دانه و انار آب و سیم **طعنه**  
 و آب بارتک سائید و تناول کنند **طعنه** برای تسهیل و منحل فرم است **ص**  
 چندین ستره کی مانی میوه سائید از هر یک یک مثقال و از چینی نیم مثقال و کف تخم کبکین  
 بنوشند و در مثقال با ماء العسل بخورند **تجرب** برای تسهیل و لادت عجیب **طعنه**  
 است **ص** مقل ازرق و سمان ابله با لیسکو و تسخیر و قدر قدری کوی ملخه حامله **تجرب**  
 فرج خود را دهد و اگر بعد و منحل فرم نفلس منقطع نشود و فور بایر قصد ساقی بکشد  
 و کفوت طشت یا بسبب افراط خون باشد **ع** امتداد و عظم نبض و در عرق و اشتها



و سرخی لبها و اگر ضعف حفران بود فصد با سلیق بکنند و خون کمتر برآورد و بستانند آرا  
هر دو سیاه حکم بر بدنند و تعلیق مجامع خالی از زیر بستان بعمل آرند و ادویه حاکم  
بهمین روی کل آری که هم قوی که بکنیم در آب بارشک بسین می رود و متقال تخم بارشک  
و در هم شربت حبه کاس شش متقال سائید لعل که در ده بنوشند و رنگش طبع بسبب  
بدن شمر خون بود ضعف بدن و تری چشم و سوزش و التهاب و وقت برآمدن خون در دهان  
کنیزم و مسهل استعمال نمایند و بعد از آن استعمال میراث و حاکمات بکنند  
نیز در خون فصد نیست و غذائا الشعیه باشد و اگر با صفر از یادتی خون دریافت  
شود فصد باید کرد و این مرض بسبب رطوبت که میباشند قوت ماسکه را ضعیف کند و  
آمدن رطوبت باز دهان و سفید بشرد و استفراغ و وجه و اجفان و قنطاری  
منفخ و مسهل بلغم دهند و حاکمات استعمال نمایند و یا سبب مرض خلط حار  
سوداوی باشد سیاه هم رنگ خون و عدم سرعت نفوذ رسوای مطلب و سرعت نفوذ  
در رسوای احتراقی باشد **معافصد** با سلیق و خواجیه سودا و منفخ و مسهل نمایند  
و غذای قلیه و این نسخه ها را بکار برند **فرجه** برای بند کردن خون حیض سیاه  
مجرست **ص** کاغذ سوخته آقا قلیا فارسی مساره الحیه التیس کل سه ما ز قلیه  
کشتا سوخته ادویه را کوفته بخیته بس که سرشته و زن فرجه کند **فرجه** برای بند کردن  
حیض جاری **مجرست ص** خصیه ۶۲۲۱۱۱ رصع و فک لاهوری پاشید  
خشک کنند و قدری از آن زن فرجه کند **فرجه** برای بند کردن خون حیض  
مجرست **ص** کند کلنا از آقا قلیا کحل مازوی سه مسادی کوفته بخیته یا آب کند تا  
برشته شیاف سازند و زن در فرجه خود فرجه سازد **لمعه** برای بند کردن خون حیض

مخبر نیست **ص** قورم و درم ثابت با سیسل بخورد و متواتر باید دهفته تا دین قدر بخورد

**لمعه** هرگاه زن بخواند بالکلی حیض باید کند **ص** بعد از غسل حیض که پاک شود

این انکار برند که مانع بقدر ضرورت در شیرگانان کی بنزد و بخورد و تا پاک

نمایند هر که چنین نکرده اند **لمعه** برای آنکه همیشه دائم الحیض باشد بسیار خوب است

**ص** نیم سوس بقدر حاجت کوفته پیخته با شیر کاه بخورد و تا چند روز مداومت

**شیاف** برای افزای حیض خوب است **ص** مازنی سوخته پوست مرغ سوخته

سرمه دانه خرماسوخته کنگد سوخته شاد نیم سوخته درم که خون که کل از ریخته است و درم

کوفته پیخته با آب لسان الحل سرشته شیاف سازند وزن در درم خود یکی بکنارند **قرص**

برای حبس ادرار حیض بسیار نافه است **ص** صمغ کی مافی و درم طباشیر و درم نیم کاهوی

مقشر نیم خورده از هر یک پانزده درم کل سرخ کشند خشک جلنا را از هر یک سه درم کل از

پنجه درم کافور نیم درم کوفته پیخته اقراص سازند خوراک دو درم با آب انار ترش **ضماد** برای

بند کردن خون حیض که همیشه مثل استمانه جاری باشد بسیار نافه است **ص** عدس

مقشر پوست انار ترش برك موخ خشک ماز و از هر یک یکجور کوفته پیخته بمخل خمر سرشته

در پشت و بر عانه و درج و رتاف ضما کنند **ضماد** افزای حیض با باز دار **ص** انجبین

رومی کافور زبان سعد کوفی صبر نیم کادن شب یانی کلنا فارسی از هر یک پنجه درم کل

مقشر پوست انار ماز و از هر یک ده درم خرمای خوراک صمغ روم خرمای رادش آب جوشانید

تا نرم شود باقی ادویه را کوفته پیخته برشند و بر پشت و رتاف و عانه ضما نمایند **طله**

برای افزای حیض خوب است **ص** کدو کلنا فارسی مازنی سبز افاقا میسید سیمانی

بالیه کوفته پیخته با آب برك با رتاف سرشته و بر عانه مکرر طلایانند **قله حیض**

و احتمل ان با سبب عدم رحم بود که معالجه آن در ارام رحم ذکر یافت و بحسب نظر جدید  
از وی زنک بشو و ضعف بدن و تقطیر چو آن خون حیض و یا خون بواسیر و یا خون و بعد و یا  
بود که اسباب محله باشد **مع** تقویت معد و جگر بعمل آرند و با سبب اجلاط غلیظه  
مجارای عروق تنک و ضیق شده باشد **مع** سفیدی و زنک بدن و کثرت آمدن نول و غلظت بزرگ  
دیویم ثقیل و بطول و نبض باشد **مع** ابتداء بغض صا و محتامت ساقین که سه چهار روز  
پیشتر از وقت حیض بعمل آرند پس او سه مدد حیض بکار برید **ص** تخم خربزه باد یاں خا حنک  
پرسه باد یاں از هر یکی دو درهم و نیم خلرین سه مثقال **عسل الثعلب** دو درم و نیم و سوسن سه درم و نیم  
در حق بخور شیر از هر یک چهل مثقال بخور شاستند تا که نصف بماند صافی کرده شربت بنور سی  
مثقال حل کرده بنوشند و غذا سبزی مرغ با نان تناول نمایند **طبعه** برای ادرا حیض بنویسند  
منید است **ص** حنظل صدفی پرسه و شان باد یاں از هر یکی سه مثقال پوست فلوپ  
سه مثقال در آب میخوشانند تا نصف بماند شکر سه بسیمیا کنند و راز و به مثقال حل کرده بنوشند  
و تا نیم روز مداومت کنند **طبعه** برای ادرا حیض میخوشند **ص** مودینه و شکر از حی  
افستین و زعفران اسارین سلیج صندل و آب سار و ساندین و از هر یکی دو درم و نیم باید گفت  
نیکوب کرده یکشنبه و روز پنجشنبه میخوشانند و میخوشانند پس صافی کرده با قند سفید بقوام آرند  
خون را که باز کرده درم است **فرجه** بجهت ادرا حیض میخوشند **ص** ۱۰۰  
۵۰۰ سه جبر سائید در شش اودن فرجه غاید **فرجه** برای ادرا حیض بنوشند  
**ص** زعفران و طبعه و اکلیل الملک و جوز و سائید با قند مرغی و تازه فرجه نمایند  
**جوارش** اصل حیض نقطه را جاری سازد **ص** اینها بقدر ضرورت گرفته بجهت  
اسهل مقام باشند هر روز صبح ناشتا سه درم بنوشند **دهن قنار الحمار**

مدد جبر است **ص** آب تله ققاء الحار و یا همون آن روغن زیتون و یا تشنگان محبت  
 تار و عن باند و یا انکه ققاء الحار سازد و کرمه و بار و عن زیتون در شیش کناره و تلخخل روغن  
 در آفتاب بکارند و منکر و روان و شست ببالند **دهن القیه** و غیر  
 قرح و مدد جیض و باعث انطام **ص** باشد **ص** قیوم که معارسی و مواد آن و بوندی  
 بر نحاس سفید و کل آن تار و یا همون آن روغن زیت در شیش کناره و تلخخل روغن  
 بکارند **شراب سلینج** برای ادرا جیض نافه است **ص** سلینج سیاه  
 بیست و نیم مثقال تخم کرفس سی مثقال انستین بزمی پنجاه مثقال **ص** بجز  
 ناملت عائد مانی غوره باد و مل قد بقوام آرد و خوراک ده درم است **قرص** برای ادر  
 جیض مجرب است **ص** تر مس پنجم درم مانی درم خود و خر و ق سبک مس کل اشیم  
 قوه خلقت جاوید و کینه سبیل قسط هر یکی دو درم کوفته با آب سبک سرشته و قوی  
**شیاف** برای ادرا جیض نیز مجرب است **ص** غصه و لا اشنان ادرا جیض  
 درم بودینه کوهی سبک خشک از هر یکی ربع درم مشک پوست حنظل از هر یک  
 یکجه ادویه را کوفته بختد با زهر سمه سارا سرشته شیاف کرده زن در خرچ بودارد  
**شیاف** جیض را در ساعت غر و ما در **ص** بودینه کوهی مرکی صافی از هر یکی  
 چهار درم برک سبک هشت درم موزیدانه بیست درم ابله ده درم کوفته بختد و  
 گاو سرشته زن در خرچ حمل سازد **شیاف** برای ادرا جیض بسیار نافه است  
**ص** قود ماده بودینه کوهی نانخو از زراوند طویل انیسون از هر یکی یک استار کوفته بر وزن  
 نازدین سرشته و به یشم آلوده در خرچ بکارند بطوریکه شیاف **فصل** سیم در شیش  
 بکسرای واسکان عین هر دو و سه و قهقین معیه و هامن می است آبی که از غر قوت

میگوید از تحریک عقل بر سبیل اتصال حادث میگردد یا ساکن و ثابت ننکها داشتن این نیز  
 بر سبیل اتصال از جهت مقاومت کردن یا نقل و ممانعتی که داخل عضو شده است و میل این  
 نیز بتسوی اسفل بحکمت ارادی پس مختلط میگردند حرکات ارادی بحركات غیر ارادی باینکه  
 ارادتی نا تحریک غیر ارادی و فوق میل و عیش و اختلاج بانست که حرکت اختلاج ظاهر  
 در خواص عضو متحرک باشد و خواص ساکن مختلاق و عیش که موقوف بحکمت عضو است و سبب  
 این سوی مزاج نادر و ارادی بود و در بیان را و اشتیاقی که همیشه شراب میخورند یا کسانیکه آب  
 یست و حرکات عذیفه و اغراض نفسانیه بسیاری آشامند و هم میرسد و باینکه  
 آنرا کثرت جماع در امتداد معدود و بدترین ریشه هرگاه در جانب چپ حادث شود بجهت  
 اینکه جانب چپ نیست جانب راست ضعیف تر بود و دواء بعینت بچای چپ نمیرسد و عیش  
 در مشایخ اگر عارض شود علاج پذیر نیست و هرگز در اصل نشود **ع** آن ظاهر است **مع**  
 تقبیح شد و علاج استخوان و استفرغ و تقویت کردن اعضا و ترطیب آن بتدوین دهن **القسط**  
 و تمیز بین حنظل و رفتن حمام و خوردن دماغ از آب شوی بالخاصه مفید و عصاره **ع**  
 آب گرم نیز مفید بود و از آب سرد و آب برون و از کثرت فصد احتیاط نمایند و آشامیدن  
 آب بکران از همه انسب و از اغذیه ایچوسیم الحقم باشد استعمال کنند و حبید آب و  
 اسقو لوقد و یون را بکار برند بسیار مفید **الاست** بلعبر برای ریش بسیار مفید است **ص** واسطوخودوس  
 حدود یک لیوان فی الاکرم و نیم هر روز صبح بخورند **بلعبر** برای ریش بسیار نافع است **ص**  
 آب پرک سد آب تازه بقدر ضرورت و با دو وزن آب روغن کیند تازه میخوشانند تا آب بسوزد  
 پس مانی نموده بکار برند **بلعبر** برای ریش بسیار مفید است **ص** عاقر قرحا یا ادرج فقهرا  
 از هر یک یک درهم بزر الی پنج سفید شیطه هندی چندین ستر از هر یکی سه درهم شحم الحنظل

سکنیچم از هر یکی چهار دم گرفته و بپزد و آب جوشانده را در دو دم و نیم شربت عسل  
 برای مرض عشته بسیار مفید **ص** عسل و عقیق و کبریا و آب شش مال آب باران میخوشاند  
 و کف آنرا بکوبند پس فلفل سفید و زنجبیل و خولجان مصطکی و عرق از هر یکی بمشغال مثل این  
 ساینده و در بارجه کشا بسته در آن افکنند و میخوشاند و لحه بلغم یا چرادره یا بذر میخوشاند  
 که شیره آن بیرون آید و چون شربت یقون این فرود آرد و بپزند و بقدر حاجت روزی پنج  
**قرص قسط** برای عشته بسیار خوب است **ص** قسط نظیر سنبل الطیب از هر یک  
 بیست و دم کوبند و در یک کمال بدغن زیتون و یک کمال آب میخوشاند تا روغن بماند و در آن فرود  
 ناسه رسته تا ادویه مکنو و میخوشاند و صاف کنند و اگر بخواهند آب حرمه به عرق یا زیاده عرق  
 بپاشند و بپزند و بعد از آن چند پندستر فلفل از قیون میخورد و سائل از هر یک و مشغال و قه  
 حل کنند و بکار برند **دهن خفاش** برای عشته بسیار نافع است **ص** خفاش  
 بزرگ و کحل یا زرد و در روغن زیتون یا روغن خیری بقدر ضرورت میخوشاند تا صاف شود و پس  
 در شیش بکشد و بکار برد **حب اسباب** برای عشته **ص** صبر سقوی بزرگ  
 در هر هلیله از قه حرمه و قه عربی سکا جاوشین میکنند و قه انرق تخم خنظل چندین  
 از روغن از هر یک دو دم و اگر سکا بدست نیاید و چند آن اشق داخل کنند و کوفته و بپزند  
 سارند و بکار برند **ابن** برای عشته اعتدالی بلغمی بسیار نافع است **ص** از هر یکی  
 نوا و اینا از هر یکی یک قوی در آب بسیار میخوشاند و صاف نمایند پس یک کحل کفتار از آرد و در دست  
 و پای آنرا بسته در آن آب میخوشاند و اگر بخواهند کفتار و شب بکشد بهتر است بلکه انتم است  
 و در وقت جوشتیدن دو سه مرتبه شربت نازک و قدیمی غلیظ و بزرگ کلم داخل نمایند صافی بپزند  
 و وقتی که معتدل الحار باشد و این را بپاشند و صاف کنند تا صاف شود و تا یک هفته استعمال آنرا

## جوارش عنبر برای ریش سفید است **ص** قاقاکیک و سفید بسیار سفید الطیب

مصطکی زوی عنبر اشوب از هر یک دو درم زنجبیل دار فانی از هر یک دو استار دار چینی سه درم  
قرن احبابه بزرگ سفید آبیون مشک از هر یکی یک درم قونقل از هر یک سه درم جوزبوا  
ده غنم و غنم شش اشوب درم شربت ریحان یک درم عسل مصفی سون ادویه انیسون را در شربت  
و شیان حل نمود با عسل داخل کرده میجوشند تا آب بپزد و عسل بماند و عسل را دروغ اندازند  
و نیم گرم نمایند تا کداخته شود پس در عسل داخل کنند و مشک را سوه اضافه نمایند و باقی اوقه  
را کوفته اند **ص** ل شکر یک درم نیم گرم زرد و بعد از شش ماه استعمال نماید و خوراک و مشقال

برای قوی المزاج و مشقال ضعیف المزاج **معجون افریون** برای مریضه  
بسیار نافه است **ص** افریون مصطکی بوی انیسون از هر یکی سه درم غاریون سفید عصاره  
قضاء الحار سفید نای مشوی و اگر نباشد شحم الحنظل یا زرد سفید از هر یک دو درم داخل نمایند  
سنل الطیب مثل ازرق سبکی از هر یکی دو درم و نیم صمغ عربی یک درم کثیرا نیم درم هر یک کوفته  
بیجه با سه زن می عسل مقوم در آن حل کرده معجون سازند و خوراک روز دو مشقال است

**معجون** برای ریش سفید استعمال باید که **ص** انیسون اکمل الملک مرزنجوش اصل السن  
حللت با برنج جاوشیر چکر کرک نیم سوخته را از اینجاست که حاک عود و عندی عسل خوشه  
اگر ترکی نه هر محروس نامخواه لسان الثور تخم خضک پوست ترنج عود بلسا معتراشته تخم  
زبد البحر فود نیم نه درم پوست سنک پیشب محرق پرسیاوشان زعفران صمغ عربی بزرگ  
عظم فحف کثیرا تخم مرزیره کرمانی از هر یکی دو درم ورق ذهب و ورق نقره پس در شربت  
عقیق مس محرق بر کشته سیاب کشته نیم درم با قوت ریزد یا در هر چه پاد هر مد مرداد  
تا نسیف صحرای بقر که با از هر یک دو درم و نیم بنیر مایه خوکیش ابر ساد و نیم عرق مرکی نراوند

طویل سعد کوفی مشک سنبل حب الفار بر شمشخوار قفل خنطی آتیه اصل الکبر حلو قه  
زرباد دارچینی عنبر اشوب زرد چوبه قرفل قفل مومینائی جو راز هر یکی یک درم سران  
سوخه لسطوخودوس چند بید سر باد و خبویه اقیه و صندل سفید سنبل کی نجیل بید  
کل شمشخوار خشک و عطکی لبل بهنگر اخر فله هر یکی سه درم و نیم انجیر خشک و نه گند  
جوزبانه عدد جد و اعلی پانزده درم خراطین خشک چهار درم غاریقون پنج درم عدس  
مقش از هر یک شش مثقال زرد چوبه دو درم خشک الحیدر مد بر عرق بید مشک  
سکینجین عنصل از هر یک بیست درم اججاریا بید ستور با عرق بید در کنه استا و فله  
خشک نموده شش درم و زرد ارجم با ساوادی کوفه پیچیده آن ضم که به و بعرق خیر کنند نیم  
پهنند و باهد بکر خوب مخلوط کنند و هم را یکجا سحق کنند تا عرقها خوب بخشند و پخته را  
باصل خالصه مقوم در آن برشته و معجون سازند و بعد شش ماه استوائ نمایند عرق فندقی

**حب** برای ریشه نیز مفید است **ص** فلفل از قفل بنجیل اشیرا مله تربید شعیب مد بر  
دارچینی سنبل الطیب عطکی سیلخه اسارون از هر یکی دو درم صبره بیست درم کوفه پیچیده  
کرس حب سازند عرق دو درم و نیم **حب مله** برای ریشه بسیار خوب است **ص**

فک اندامانی شش قیقه فلفل و زرد درم زرد خای خشک زنجبیل انجدان کرس  
فطر اسالیون قه رازیانه افیون غاریقون سادیم هندنی ستمو تاشوی حروف باطلی قرفل از  
چهار درم کوفه پیچیده حب سازند عرق دو مثقال است **قیروطی** برای ریشه ریش  
نافع است **ص** روغن قسطر و غرقوین از هر یک ده درم میوه شالوده و درم روغن

پیچ درم روغنهای اکاخته موم و بیه را داخل که ده قسط چندین سر از هر یک و درم کوفه  
در آن میزنند و ماسد درم ساخته بریدن بالند **فصل** چهارم درم شجریک را



و میم و ذال و ماله در پیش ابوابی متخون و هم کرم دموی است که در ملتحمه می رسد و گاه باره  
 لغوی نیز می باشد و متقد مین غیر حار دموی را بعد نمی نامند بلکه نکند میگویند علاج و کیفیت آن  
 در پیشین ذکر خواهد شد **باب بیست و یکم در امر اخراج الشبن فصل اول**  
**شری** بفتح شین مع و برای موهله و یای مقصوره و انهای است بعضی کوچک بعضو  
 بزرگ و بعضی مانع از سرخی یا خارش و کرب بسیار که دفعه ظاهر می گردد در مقام بدن و یاد را کمتر اعتنا  
 و نسبت بخار دم صفراوی و گاه با خارش بسیار می باشد و از آن مرطوبت شرعی می آید و سبب  
 آن نیز که تیره و یبر طلبه است **معنا** شقیه صغرا می نامند استعمال اصفیات دم بعد از آن  
 و باقی ضادات و اطبله که در حصفه و در شور ذکر یافت در اینجا نیز بکار می برند و بر سنبل اجمال در  
 بیان می شود **طعمه** برای شری مجرب است **ص** براء حنا نمک اند باقی از هر یک جزوی  
 کوفته بخت پاستر که و کلاب سرشته و بر بدن ملا می نمایند و بعد و ساعت حر آب سرد و سپس  
 کنند بشویند **طعمه** برای شری بسیار نافع است **ص** صندل سفید مازوی سبز  
 در چه از هر یکی جزوی کوفته بخت پاستر که و کلاب سرشته ملا می نمایند و بعد و ساعت  
 در آب میرد بشویند **طعمه** برای شری بسیار نافع است **ص** صندل سبز روغن و روغن  
 سرکه کلاب با آب کشنیز تر بر بدن ملا می نمایند **طعمه** برای شری مجرب است **ص**  
 گانج آرد جو از هر یک بجز و با آب غلب السب سبز و آب کشنیز سبز و سرکه بسیار می نمایند  
 و بر بدن ملا می نمایند **طعمه** برای حکه شری نافع است **ص** صبر مقوطری افاقا تخم  
 خشخاش نو شاد و نشاسته هر یک کوفته بخت با آب اسفناج و سرکه سرشته ملا می نمایند **فصل**  
**دوم** **شعر** بقاری موی نامند امراض آن بختن و زود سفید شدن آنست و از آنجمله  
 دانه منعقد در مسام متولد میشود و این مرض از فروط الخمر و عارضه ترلها و اخلاط

باو جادوت شود **مع** بد فم لجر و مقولات در مایه و استعمال معرب است و رسیده  
 و در غنهای معوی بکار برده و ادویه و معاجین مؤلفه است شیب را استعمال نمایند  
 و اجتناب از خوردن فوکه را به قول راجعه نمایند و استعمال بریات هلیل و زهر بخور در کتب  
 مانع شیب بود **مع** برای تقویت موی و محافظت در مخین آن مجرب است **ص**  
 بر سبک و شان شش مثقال فوهای خشک لادن از هر یکی سه مثقال کوفته بخفته افستند و سوسن  
 خب النار باروغن مود و روغن سوسن ساینند بر موهها مالند که قوت نامه بخشد  
**مع** برای تقویت موی مجرب است **ص** برك مود پانزده مثقال و سوسن و زهر آت  
 مجروش آنرا نصف برسد پس بمای فوکه بآبکشد و پنجاه مثقال روغن کجد و مجروش آن  
 شش مثقال لادن در آن حل کرده بپزند و بر موی استعمال کنند **مع** موی را بحد کند  
**ص** برك چغندر پانزده عدد با مسازدی شوق چار عدد ساینند و بر موی مالند **مع**  
 برای تقویت موی و محافظت آن از ریختن مجرب است **ص** آب مطبوخ موندی برك سد  
 برك خطمی عقیقه که کوفته بخفته یا آب مطبوخ موندی سرشته موهها را مکرر بشویند **مع**  
 برای تقویت موی و محافظت آن و سبک کردن مجرب است **ص** پوست هلیل کاکلی و هلیل  
 میا برست آمله مازنی سبز خالص و همچنین از هر یک هشت گرم مجموع ادویه را در نیم  
 رطل آب مود و آب برك چغندر و اسفناج را از هر یک یک دست رطل و آنرا حمل آن مجروش  
 تا نصف بمالند پس بمالند و برك و سوسن و حنا از هر یک شصت گرم و زهر سفید و زهر سم  
 عربی نیم گرم در لطر کرده همه را مجروش کنند تا غلیظ گردد و قال قوم شود پس سنبل الطیب که خفته  
 اشده و کندی و قنقل جوز و اعود الصلیب سیاسه سعد کوفی از هر یک دو درهم کوفته و  
 دانه آرد که روغن آن مطلیب عنبر اشوب زفت رومی و میانی از هر یک دو درهم کافور

عطر فتنه عطر مندل عطر خفایان از هر یک دو دالملی داخل کرده و سناک صلاویه نمود  
هر یک یکا کرده و من سارید و وقت حاجت و قورم از آن با آبی که مانوی سبز نان بخور شایند باشد  
بماند که بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
دارند عود قماری قدری سناک کوفته بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
مجدد و نرم و سیاه گردد و قورم بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
برک سناک بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
و خوب بماند و مویها را مالید بکشت نکاوید دارند بعد بشویند موی برای زدن  
موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
و برادر و زن و طرفی مانند قدیم بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
موی برای تقویت موی و بماند آن در هر جا باشد موی بجز موی بجز موی بجز موی  
بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
آن بسیار نام است موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
را کوفته بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
بماند موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
برک بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
که باشد موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
نویسند موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی  
نم نهند بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی بجز موی

و نکند موی را مجرب است **ص** بر آه چندانکه بالابری و قطره ساینده در جام بر موی طالع  
نماید **طالع** برای منع اینان موی خنجر را که باشد مجرب است **ص** سارده **طالع** هرگز که  
بخوانند و بر آیه بخشکانند پس این دعوی **ص**  $\text{III} = \text{V} = \text{VII}$  **طالع** هرگز که در  
آهک بود از موی را بر آهک شکسته از هر یک قدری با آب بپاشند چون موی بغل و مانند  
را بکنند و بر آن موضع طلا نمایند و خوب بمالد و بکمر هر کس نروید **طالع** برای عدم رویانیدن  
موی و پامیدن بود **ص** شوکران نیک ازین بالیتو ساینده و موی را کند بمالد **طالع** **طالع**  
**طالع** برای رویانیدن موی ناقص است **ص** کادون سوخته خوب بمالد شقایق ساینده و روغن موی  
طلا کنند سفید بود **طالع** برای رویانیدن موی مجرب است **ص** سم **طالع** **طالع** سوخته  
روغن مصطکی بالیتو بار و عن حب پسر شدن بعد از آنکه اول جای موی را به پیاز حنظل خور و بمالد  
که سرخ شود پس این روغن را بکار برند **طالع** برای رویانیدن موی ساق و مجرب است **ص**  
فلز بقدر حاجت کوفته بپزند و از هر **طالع**  $\text{VII} = \text{V} = \text{III}$  **طالع** و غسل مرده و مکر بر سر طلا کنند  
**طالع** موی را دراز کند و سیاهی نکاهد از روغن سارده **ص** سفوف اندر روغن آلودن بر آلود  
درخت پر سیا و شان از هر یک یک کوبیده و روغن مشک نیم درهم چنانچه روغن آلود و روغن سوسن  
قد را با آب خطی عصاره بزرگ چندانکه بقدر حاجت همه را مزوج کرد و بطبع نمایند که بقول آمدند  
خفیف باشد و نگاهدارند در هفته دو بار یا سه بار موی را بر این نهاد و طلا سازند و بعد از آنکه  
بشوند **طالع** برای منع اینان موی ناقص است **ص** شیوه الفجر موی چهره سوخته و تشویه  
از هر یک قدری با آب ساینده و چنانچه موی را کند و ازین طلا سازند **طالع** برای  
رویانیدن موی بسیار ناقص است **ص** آهک آهک ندید و در هر کس خوب بطبع نماید و نگاهدارند  
موی را کند ازین قدری بمالد **طالع** موی را نورانی کند **ص** آهک نیست در

روغن یکصد دریم هر یک با هم داخل کنند و سه روز در آفتاب و سه شب در ماهتاب بکارند و  
میخ و ویشام سه چهار مرتبه بر هم زنند بعد از آن بروی آتش خفیف نهند تا روغن جدا شود  
آن روغن را نگاهدارند بوقت حاجت بر موی بمالند و قول برید شود **طعم** موی را بروی باند  
و در اندوخته بکند **ص** برنج اسف برک مود شونیز بریان کرده بالیسو کوخته پیخته برود غرور است <sup>شسته</sup>  
و بر موی بمالند **طعم** برای دور باندن موی از بجزایات قد ما است **ص** شونیز است <sup>نید</sup>  
و آب موه را بکشد سریم که اثر است بالخاصیت مغز سر اسار **و** عجیب الفعل  
و در دستور ۶۵۹ و بر کلیم نیم سوخته و سم اسار **و** نیم سوخته مفرد او مجموعا  
بر روغن زیتون آمیخته و موی را بکشد جای از خوب بمالند **طعم** برای منع ریختن موی ها از <sup>دو</sup>  
است **ص** کادن سه جزو مازوی سبز و عدس مرصاف یکجو و مصک یکجو و قودمانا دو جزو کفته  
پیخته با روغن کل سرخ بر موه بمالند **طعم** برای در اند کردن موه و قوت بخشیدن <sup>کاف</sup>  
است **ص** مازو و عدس و آمل سی عدس پوست هلیله ده جزو تخم مود ده جزو در هشت برطل  
شراب بپزند از میم کوک کردن و خیس اندن میخو شاستند تا بنه رطل رسد پس آنرا صاف نموده  
بر روی این ادویه بریزند برک مود سه جزو تخم چغندر دو جزو حناده جزو برسیا و شاون جمع  
سود کوفی نیم جزو بکنند ریخ جو تخم کتک با داده ده جزو پس سه شبانه روز بکارند و بعد از آن  
بجو شاستند تا ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده با صدف ثقال روغن کخیل با آتش ملایم میخو شاستند و بکار  
برند **طعم** برای تقویت موی و در اند کردن و از ریختن محفوظ داشتن آن مجرب است **ص**  
بطون ارنب فقیج کاف و زرخشک کرده هر دو را بسوزانند سم اسار **و** سوخته شانه کا و  
میش محرق بالیسو بپایند **و** **طعم** خاگرد غماید و اگر به بیم نرسد با روغن کخیل استعمال نمایند  
و اگر که مجموع اجزاء متعدد شود بعضی از آن نیز کافی است و همین اثر کند **طعم** برای منع <sup>یدن</sup>

موی از مجربات اطباء مستقیم است

حوسنة بالکند هر کي برانجامي نوويدي مقوسه سار  $\equiv \nabla \equiv$  بالکند

موی را بماند با قطف کرد و هرگز بعد از زوید **لعن** برای جنم رویدان موی نیز فحش است

ص ۱۰۹ مادہ ۱۱۱ - مندرجہ ذیل افون شب علی مساوی پر تقویم یا اس کے مفصل بیان

و بعد از گذشتن از این قله دی برانجا با آلهه مرکز نوی زوید **معه** برای ششم نوید شعوی

مجلس ۹۷ - ۷۷ سارلسه HHH در نه روز سارلسه خشک محلول کرده آید

شیرین بخور که در خون مبارک تبار تو که آمیخته خوب ساییده لاله می را بکنند پیر قدمی نهال در

مردم بدست برای مسعود بن موی در جنگ میخوانند و این صحنه

موی بر روی جگر نیست

۵۷ سوره زمره ۱۰۰ آیه ۱۰۰

برای سم رویدن موی بسیار مجرب است

آن با قیود و بعضی دستورات و محسوسات بسیار و موی را مانند بویان و بلند و بسیار و

موی زروید **طیحه** برای سفید کردن موها از مجربات اطباء عظام است و سارده طاهران

در هر یک بسایند و موی را در آن بشوید و او را بعد از آن که طالع را بنویسید و بوی سفید کند و در طالع

برای سفید کردن موی نیز مجرب است  $\text{ص}$  مسکین  $\text{=}$   $\frac{1}{2}$   $\text{=}$   $\frac{1}{2}$  با آب پخته و خورده

در دینار و سکه ۵۰۰ هزار تومان به بعضی از آن بزرگواران کاو و سکا رسیدن شد بر روی طلا

بکنند و برای سفید کردن وی مجرب است و است ص سکنین ۱۷۳ باز

ما را سببید و بر مری عالمند سریع الاتواست و این را اطباء از اسرار مکتوبه شما دانند

۷۸ = محلول را با آب شکر می‌شستند و بر روی بایگند سفید کرده و چون با آب سارک

از سیاه شود طبعی برای سفید کردن موی نیز از بومبار است ص و ۳۱۰ خواجه

و خواه متعدد در شش که در وقت غرض داخل کرده تا چوبل بود و در بر سر کپن اسب دفن نمایند پس باور  
 و بر موی بماند مجرب است **طعمه موی** را بخوبی نوبانند و قوی که نواست **ص** در اثر مجرب که بلطف  
 تنگ این در اساس گویند بال بر آن را بر یک سحریم را بپایند و پاک و قیده روغن نان مجرب شاستند تا اندک  
 غلط شود و با قندی به پیشاپ و غیره خوش بود که بر موهای بماند تا آن موضع آید کند و بر آن موضع موی  
 بروند **طعمه موی** را از مجربین محافظت دارد و خوب بماند **ص** هلیله کالی اعصاب بر موه  
 از هر یکی یکوز و شهاب ریحانی حبه تلخ و راست و بعد از آن صاف کرده و با یکرطل روغن کچال اضافی کرده  
 کردن ده درم حل کرده و با شش مجرب شاستند تا روغن فقط باقی ماند پس شب قدری از آن  
 بماند و معبر با آب شوره بشویند **طعمه موی** را سیانکند و از نخید محفوظ دارد **ص** هلیله کالی  
 عقیق بخنی پخته سوس آن خشک حوض مکی ساخبر هند پوست بیدون کرده کان از هر یکی ده شال  
 در خانه متقال آمله منقح ما از هر یکی پخته متقال همه را بگویند و پکشانند روز یکبار در خانه  
 پس با آب خالص و در آب بر موی نیست مطلق آب پیاز زکس اضافی کرده و مجرب شاستند تا بماند  
 پس ادویه را خوب بماند و صاف کند پس روغن زیت و روغن کسندر و روغن دینه تاره و بالبو اضافی کرده  
 مجرب شاستند تا آن آید بوز و روغن بماند پس قدری کردن کوته بر آن بوزند پس نگاهدارند و وقت  
 حاجت بر موه آردی بماند **طعمه موی** را سیانکند **ص** هلیله کالی اجبت الحذر در از هر  
 بیست درم و چهار درم نه فیل دار فلفل قرص از هر یک سه درم غار قیون پخته درم کوته پیچیده  
 با عسل بیامیزند روز و درم صبر تا شناخته و غذا بعد چنان ساعت بخورند و تا یکسال آید  
 نمایند **اطریفل** برای محافظت موی از بخت و سیاهی آنرا نگاهدارد و روز و سفید کرده  
**ص** پوست هلیله زرد و کالی هلیله سیاه پوست آمله مقشر طبله از هر یکی ده درم سناملی اقتضون  
 یکید سفید مد بر از هر یک پخته درم شیطرح هند سه درم بسفایم مستقی یکدرم ایسوند از هر

در دم چنانکه گفته بودیم بادام شیرین چنانچه در دم چوب عود و ناعسل مقوم سدون اندرین  
 و معجون سازد در آن چنانچه آدم است **ط** برای و بایندن سوزی در هر جا که باشد از مجربات  
 اطای قدیم دانسته اند **ص** **۱۵۷** به با بادام شیرین تخم مرغ سبک و سبک را بکشد  
 در هر جا که باشد سوزی برود **ط** برای و بایندن سوزی و بوی می عدل **ص** **۱۵۸**  
**۱۵۹** در حد و پوست مستخویان کفالت بپزند و بپزند که توان سبک و سبک را بکشد  
 سوزانند و با روغن زیتون یا گل سرخ و پانزده عدد طفل بکشد و با روغن **ص** **شونیز**  
 می بپزند سوزی در هر جا که باشد نظای سبک **ص** **شونیز** آب که در دم چوب خلعت است و در دم  
 یکدم شکر سه چهارم در دم معجون تلخ در دم و در دم معجون سبک و سبک را بکشد  
 بوسه بزنند و داشته بهر جا که خواهد آمد سوزی بپزد **خضابات** برای سبک  
 کردن **ص** **۱۶۰** بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 کوفته بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 دو ابقی ساخته شده سبک است **ص** **۱۶۱** بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 چهار طبل و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 کرد و در دم چوب خلعت است و در دم  
 بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 می بپزند و بپزند که در دم چوب خلعت است و در دم  
 شوی سبک و سبک را بکشد و در دم  
 مد که در دم چوب خلعت است و در دم



۲۲۹

[illegible]

موی سفید سیاه بر آید و علامه تجزیه آن پشای آن هر روز و نبض آن سیاه است خطی  
 برای سیاه کردن موی بسبب مجرب است **ص** قوم یکصد جوف آنرا ضایق و خالی کرده و در  
 بر کنند و تا جوش بیاورند پس آنرا بایند آب آنرا با قندی حاصل کرده نماد کنند و  
 خضاب از کتک بطلیوس حکیم نقل نموده **ص** سحر کبر را نرم بگویند و با دندان  
 روغن کنجد و بوزن هر دو آب میجو شاستند تا آب بشود و روغن بمالد پس آنرا بر موهای ریزه  
 موهای سر جرب بمالد موها را سیاه کند و هرگز سفید نشود و بگوید مجرب است **خضاب**  
 عجیب الفل و مجرب است **ص** در فصل خوان ما در و در روغن بون میجو شاستند تا جوشی که  
 سیاه کرد و صاف نموده در شیشه کلفت گذارند و پای درخت کرد و بر آغز کرد و ریشه قوی  
 آنرا برین طرف متصل بر رخت را در آن شیشه بکنند مجدی که بته شیشه برسد و در آن  
 باشد پس اطراف آنرا خوب بند نمایند و چاک پیوشاستند و نگاه دارند تا زمانی که آن درخت  
 بهر آید پس شیشه را بر آورند که در آن شیشه چینی سیاه شیشه مرکب خواهد بود و آن خضابی  
 بسیار نیکو و تأیید است اثر آن میماند و احتیاج بر مالیدن بر شوره نیست و محض اینکه بر شانه مالند  
 و هر موی شانه را بزنند فوراً موی سیاه گردد و هرگاه پیش از بر آمدن موی در جام مکرر  
 انشان از این خضاب بمالند مالم و روغن سوی سفید که در خواص جمله اسرار **خضاب**  
 از حکمای هند مجرب است **ص** استند **ص** کلاه باد بجان ریشه درخت انار از هر یک  
 و بخر مثقال تو بال النحاس سه مثقال هلیل سیاه از وی ستر از هر یک سی مثقال H  
 بیست و یک مثقال خود سیاه است **ص** ارهفتاد عدد همه را کوفته بچند باندند  
 و روغن کنجد سیاه شده در ظرف باغنی که در چهل بعد در آفتاب دفن کنند پس خضاب  
 از حکمای هند است تا شش ماه

باقیاند **ص** ناریجیل را سوراخ کرده مغز آنرا از آن و هر مغز درم آنرا داد و درم براده آخر یک  
 بره مرم کوبید در میان ناریجیل پکنند و سوراخ آنرا بهمان تاکه که از آن برداشته بیدار  
 حکمت که فته یک ساعت ز نور یک از آن که بسوزد بر آبرو غن که در آن جمع شده باشد استعمال  
 کنند **خضاب** بسیار قوی است و فاشن مایه آنرا باقیاند **ص** در سینه و بسیار مکن  
 و خوب نرم سازند و از جوهر پینه مازاد هر چیست مثقال آن در مثقال غلک اندرانی و بیست  
 زاج سیاه لعل غوطه با مس که خمر کرده در آفتاب بکشد پس بقدری که آن خطمی اضافه کرده با آب  
 شسته خضاب کنند و ساعتی در جام مکت غایب پس بشویند **خضاب** عجیب الفعل  
 است و از اسهال حبیبه انشئه اند **ص** زهره که ۲۵ سیاه زهره ۱۱ سیاه زهره ۱۱  
 لیمو سیاه با الیوت و روغن بکنند مخلوط غوطه بر سر و لیمو مالند که مجرب است و موی هر که سفید شود  
**خضاب** موی را سیاه کند **ص** مازوی سبز یک گل کثیر اینده سوخته شب بمانی  
 از هر یکی پنجم درم نوشاد چه که درم غلک اندرانی و درم مازو و روغن زیت بچوب شانه تا بکشد  
 پس با ادویه یک یک بکوبند و خضاب کنند و بعد با آب کبرام بشویند **خضاب** موی را  
 سیاه کند **ص** و سینه جوهره با الیوت و خضاب کنند و بعد از آن موهار آبرو غن شود و روغن  
 قسط طلا غایبند **خضاب** موی را سیاه کند **ص** بر شکل شقایق که درم آله مقفیست  
 با فلا ناره از هر یکی پنجم درم کوفته یکبار که لیس شدند و بیست روز در آفتاب بکشد و هر چه  
 کم شود اضافه کنند و بعد از آن استعمال کنند **خضاب** موی را سیاه کند مجرب است  
**ص** مازو و هفتاد و دو مثقال که بیست و چهار توله هندی و هر توله سه مثقال و هر مثقال  
 چهار ما شسته سنگ را بنج و شتر مثقال قرفل پنجاه و هفت عدد نو تادرد و دو مثقال  
 و نیم حلیله زرد شسته و چهار مثقال زاج سفید و دو مثقال و نیم روغن کنجد و چهل و هشت مثقال



در این چشم تمام است و باید نقد نیک بدارد و بکشد آن را بپوشاند تا بحدی که بپخته  
شود و مهر کرده پس ضاف غمزه آب آن را بپوشاند تا بحدی که انعقاد برسد پس نگاهدارند  
و قدری از آن در آب گرم حل کرده و بر شعور در جام طلا سازند و تا شش ساعت مکت نمایند  
پس بشوید و بروغن قسط شعور را بماند **سقوط موی سفید** موی سفید اسبیه  
که در صورت رخ آنکول که درخت هندی است کوفته و آب آمله مقشر هفت مرتبه تسقیه نمایند  
پس اگر سیکت کرده بن ستود و روغن کنجد و روغن آنرا برارند و از آن روغن تا چهل روز در روغن  
نمایند **سقوط موی سفید** اسبیه اگر داند **ص ۵۱۱** و **ص ۵۱۲** و **ص ۵۱۳** و **ص ۵۱۴** و **ص ۵۱۵** و **ص ۵۱۶**  
کرده بار و روغن کنجد سیاه و روغن زیتونی سبید و سقوط نمایند تا چهل روز **معجون** برای  
که سفید شده اسبیه اگر داند **ص ۵۱۷** و **ص ۵۱۸** و **ص ۵۱۹** و **ص ۵۲۰** و **ص ۵۲۱** و **ص ۵۲۲** و **ص ۵۲۳** و **ص ۵۲۴**  
پس در آن زمین صند بار و غرس کنند تا قوت گیرد پس آنرا بر اوج و معجون سازند تا چهل  
روزه بخورند او نخواهد که در جوارش **بلادر** این طوارش الملوک نامند و جوارش  
اسکندر مشهور است که برای آن ترتیب دادند و حواس آن هرگاه یکا کسی بخورد موی سفید  
سیا کنند و هرگاه تا یکسال بخورد تمام امارت بدن را از آن کند **ص ۵۲۵** پوست هلیله کابلی  
هلیله سیاه آمله منقذ از هر یک بیست و هشت مثقال پوست بلبله شونیز از هر یک بیست  
مثقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و دو مثقال فلفل مویه نار و مشک و زنجبیل و قافله  
صفا از هر یک دو آرد و درهم یک در منقذ کبابا چینی از هر یک شش مثقال بزرغ بیست و چهل  
مثقال اسفند دو آرد و مثقال مغز تخم خیار و روغن منقذ از هر یک هفت مثقال بابت سفید شش  
صد مثقال ادویه کوفته بیخه یا نبات برشته و مسد و شمس و پنجم قسمت که در اوقاص سازند  
و هر روز یکبار آنرا تناول نمایند و بعضی نسخ مسد کوفتی افستین از هر یک دو آرد و مثقال

داخل این سحر است **فصل سوم شفتین** بقا سلب گویند این بار

باشد و یا شقاق آنست هرگاه دوم باشد **معاً** اول قصد با سلیق و یار لوی بحسبان

بسی این معاد را کنار بزن **ص** کل از غی و جزو عیب العیبه تخم خبازی از هر یک یکجور

حطانی ربع جود همه را در غرق غلبه بزن سایید شیر کرم ضاد نمایند شقاق آن یا از زهر

خون بد **ع** سرخی و سوزش آنست **معاً** از لوی بحسبانند و اگر شقاق زائل نشود این رویت

بماند **ص** پیر مرغ پشته پیر بر بالیتو باد و وزن هر موم سرخ کداخته بر هم زده و بر شقاق

لها و دوسه مرتبه بماند به شوق **قیر و طی** برای ورم لها و شقاق آن نفق کل میخشد

موم صافی و روغن کاه و روغن بنفشه از هر یکی یک قویچ یکجا آرد و بر لها دوسه مرتبه طلا

کنند **قیر و طی** برای شقاق لبها مجرب است **ص** مغز استخوان قلم یکجور و باد و جزو موم

صاف کداخته و نیم کرم بر شقاق طلا سازند **قیر و طی** برای شقاق لب نیز مجرب است

**ص** روغن کل موم زده روغن قار و شمع طلا بلیتو کداخته نشاسته کشید لعلاجه السفرجل

بالیتو داخل کنند در حمام رفته شقاق را از آن روغن طلا سازند پس کشید امحوق شقاق را

بر کنند **فصل چهارم شقاق** بنیم شبن و هر دو قاف در میان هر دو الف

بمعنی ترکیب نیست و آن مرعی است که در آن موی میزد و نیز بر شقاق چلیدن و دست

وپا و صورت و مقعد و غیر آن از سرخی و یا غیری آن اطلاق مینمایند و اکثر طوالت از اجزای

شود **معاً** معده را از اخلاط غالبه تنقیه نمایند و اکثر از غلبه صفرا بود اگر فساد خون معلوم

شود قصد در لوبعل آرد که فائده کل محض وادهان و راهم و اطیبه مجربه نکار بر بند

**طای شقاق** برای شقاق مقعد مجرب است **ص** خاکستر سر طای نهی با هم

ورن آن بنفشه بآردند و وزن کل ادویه غسل آمیخته بنجته اندک بقوام آورده طلا نمایند

**طلا** برای نیت آن در عضوی که باشد نافه است **ص** سندن و سراسر باهون آن  
 روغن بادام شیرین و روغن کل ایندک قوام آورده بر شفا طلا نمایند **ضیاد** برای شفا کینه  
 ده ساله اگر باشد مجرب است **ص** منور باقیمانه در ظرف کلی برآش نهد و در تنوره یا در تهن حمام  
 بسوزانند که خاکستر شود و قدری از آن خاکستر با سیر که آینه و یا پر برنج بر شفا میمانند در دو سه  
 مرتبه **ناتش طلا** برای شفا مقعد مجرب است **ص** خراطین ده عدد با جمل و نبات  
 پنجم نمایند تکه را بشو و آب بنفشه پس آنرا سبیل و بر شفا طلا نمایند **طلا** برای شفا سینه و سینه  
 عدس مقشر با سفید تخم مرغ بسایند و بر شفا طلا نمایند **طلا** برای شفا دست و پا  
 نافه است **ص** موم کافوری سفید روغن کافش کداخته دارا امانه غوطه مرتب سازند طلا  
 نمایند **طلا** رای شفا کف دست و پای نظیر است **ص** کونست سلحفاه یک عدد و باورن آن  
 یا زباد و روغن کنجد تازه و قدری آب بجوشانند که آتش ملایم تا اینکه مهر است و پس صاف غوطه بکاهند  
 و عند الحاجة شفا طلا نمایند **مرهم** برای شفا مقعد نظیر است **ص** کل از می  
 شادخمر مغسول و عصاره الحبه التمس از هر یکی سه درم افیون یا بکفالت سفید باد و درم زعفران و درم  
 بنفشه بادام روغن کل بادام از هر یکی ده درم موم سفید پنجم درم موم کداخته روغن عصاره ادرخل  
 کنند ادویه را کوفته پیخته و اخل نمایند پس باده درم شیر و حنظل و درم خرب صلاحه که که مثل مرهم  
 بشو و بر شفا استعمال نمایند **دهن الکلبه** برای شفا دست و پا بسپا نافه است **ص**  
 تخم جلبه هر قدر که بکار دارد و جو کوب غوطه در آب خیس نمایند چنانکه در آب بماند صاف تر و باد و روغن  
 روغن کنجد بجوشانند تا آب بپزد پس بکار برند **قیرو طی** برای شفا هر جا که باشد نافه است  
**ص** روغن کوهان شوره روغن صندل و زرد الو مغر شفا کوبید مرغ از هر یک جزوی مانند مرهم  
 مزج غوطه بر شفا میمانند و بر شفا **قیرو طی** برای شفا کف دست و پا مجرب است **ص**

اندر فکر نایاب بود و چندان که شایسته از هر یک که قوی بود و سید پیر ...  
 از هر یک که وی بدستور طبع نمایند و شقایق را بماند **قیروطی** برای شقایق هر جا که باشد  
 سید است **ص** زود که اکثر از هر یک که هم هم سفید سر هم در غن با دام و در زمین  
 کلاه هم را در که بود و در که قوی بود و اغوا کنند و با هم یک خوب بوم زدن تا شام هم شود  
 و بکار بند **قیروطی** برای شقایق که دست و پاوری است **ص** شمع را از یک کتان  
 گرفته و در غن با دام شین پیوسته و مفرسان کا در کل خطی گرفته کثیرا منم الووم و در غن یکا که  
 دلخاکه و در شقایق ملائیکه **قیروطی** برای شقایق مفید هر چه که کند باشد  
**ص** زفت و در می بختیم موم زده از هر یک که متقال قد چنان در غن با در غن زیت گرفته که در غن  
 مرغ سازند و در شقایق ملائیکه **باب بیست و نهم در امر قیروطی**  
**فصل اول تناوب** بنفشه ناول و نای شلله و الف با هم و در غن با نای موجود شده  
 حالتی است که مفید میگردانسان که در غن خود را یکا بدستور از غن با نای  
 مریقه التحیل از معد مسوی و مصلحت و در آن ما از جنس شقی است که در غن شقایق  
 عاوی میگرد و در وی نای است و در غن شقایق از غن با نای و در است که **العطش من الریح**  
**و النبا و من الشبک** معاً آن سفوفات کاسه الیاس و میجون کوفی و جوارش را بکار  
**جوارش کوفی** برای کسریام و در غن شقایق نای است **ص** زیت که برای مد و  
 صد شقایق **ص** است متقال بر که سید اقل بیره ارمی از هر یک که در متقال از غن با نای  
 و بایه عمل قوم مرشد و بکار بند **جوارش** برای غن با نای و در غن با نای و در غن با نای  
**ص** زیت که برای مد و در غن با نای از هر یک که در غن با نای  
 و در غن با نای و در غن با نای و در غن با نای و در غن با نای و در غن با نای



غسل معتبره و نم شستن جوارش سازند خوراک دودم است **سفوف کرفی** برای  
 ریاح و تشاوب نافع است **ص** کموت که مانی کشنیز خشک از هر یکی بکرطل در دو رطل سرکه  
 خیسایند و در ایله کار ده تا بیست کس بریان کرده سفوف نمایند روزی یکمقال میخ  
 و بوقت خواب بخورند **شراب کرفی** برای ریاح و تشاوب و سحر بیست **ص** زیره کرفی  
 کند **ص** زیره کرفی از هر یک سه مثقال نضاع خشک را با نه صغریه انجور از هر یک دودم  
 باوشایند روزی در ده مثقال آب خیسایند چوبشایند صاف کرده آب آن را با عمل  
 بقوام آرند و در آن خورکند یا کوفه بپایزند و روزی دو مثقال بخورند **فصل دوم** **تخم** بضم تاء و فتح  
 خای میوه و میوه و عصاره ادرم آن هضم طعام در معده و مانند آن دران غیر هضم  
 خود مستحیل میوه غریب کیفیت غیر هضم کشتن و آردوهای بدبو زدن و گاه بوی طعام از آن  
 آید و سوزش و نقل و قند معده و ریاضات بطریق معده شدن و فوق مابین قنبر و هیضه  
 ایست که در اینجا معده در غذا اصلا تشبیه نمیکند و هضم نکند و هیضه عبارت از آنکه طعام  
 در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد **معاینه** این هیضه نمایند **فصل**  
**سوم** **تشبیه** مرض عصبانی است که حرکت نمیکند و بوی میگرد و عقل دران بسوی میای  
 خود کشید میماند بیک جانب و تشبیه آن با میوه خلط الذلم موزی و عصب و یا میوه تشبیه  
 سیمیه چنانچه تشبیه از گردن عقرب و غیره حادث گردند اکثر تشبیه امتلائی از خلط بلغم غلیظ  
 حادث میشود گاه از ماده سوزانی و دوسوی نیز حادث شود و اطفال و در مضاعفات این جهت کثرت  
 رطوبت اکثر عارض میشود و گاهی تشبیه از پرورد و سام و از خون شدید نیز عارض گردد و تشبیه  
 اگر از بیوست عارض شود و قند خفیف و اختلاط آن در سرعت و بطول و مسعود نزول آن آید  
 نیر باشد از جمله علامات دریه تشبیه بلغمی کثرت ریاح و تشاوب مخصوص است و تشاوب در شکم و

لندن برای جراحی عام و غیره در حدی که الحار و دهن سست و دهن  
 بعد از استعمال اخلاط غلیظه و حرارت و حقیقتی دارد در تشنج طبع استعمال نمایند و غیره  
 در شحم مباح بسیار است برای تشنج تمام بدن تشنج مکرر و عطوبات نفع عظیم باشد  
 و از جمله اعلاجات عجیبه مخبر برای فعل این مرض الیکو سفند و عضو تشنج را حقیقت تمام  
 سببند و یکی از آنست که در دیرین بد کنند و قطعه دیگری بچسباندند و چون مکرر کنند  
 و این قهوه اند و مفید است **ص** سبعة ساله افزینده و در سن السورم و در سن  
 آن که اخته او پیدا و داخل کرد مثل هر محل کنند و برای تشنج نماید و استعمال و در آن  
 نیز مفید است اصل الفطریست در هر دو طفل آب میخوشانند تا ثلث باقی اند و بعد سینه را زین  
 بادام شیرین فرو بریند و بهترین علاج تشنج خرون چوبینی کامل بطریق عربی استعمال کنند  
**حب انیسون** برای تشنج عصب فاعست **ص** انیسون نیم گرم مسکونی و بی نعتران خول  
 سکیم مثل از هر یکی یکم به دست بیلله هیلله سیاه اوله منق از هر یک دو گرم فقام از هر یک اوله  
 فود نیم زباد فسطاط اسارون و اولوم از هر یک نیم گرم و کوفته بچسباند آب تا بقدر فود و جوهر  
 حواله یکم است **طعمه** برای تشنج مفید و **ص** ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰  
 سستاد و فروجا و چندید ستر الیتونم کوب و جوش داده و در آن مکرر تورخ نمایند **طعمه** برای دهن  
 مری تشنج فاعست **ص** ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰  
 و بکوبیده و بآن مخلوط نمایند و در هاون خوب آیند پس تورخ نمایند بچوبست و بآن  
**طعمه** برای مرض تشنج بچوبست **ص** و روغن زیت بسیار کونه کستر و شش سال باشد و سینه  
 با هاون آن عسل خالص ثلث وزن آن کنند و بارور شود و بآن صندل جام سدوز یا شامند  
 سدوز خود را از اشکین آب مخضره برآورد و مطلق آب شور نکند و تشنج را از آن **طعمه**



[illegible]

[illegible]



در کوشش و بعضی از آنها بیک و مندر و مشتق و بعضی از آنها آویخته و بعضی مسامیه یعنی  
 سرانها بزرگ شبیه میخ و نیم آنها یاریک با اندرون عضو فرو رفته و بعضی ملولانی بر کشته و این  
 قوت نامند و بعضی متعجب که در تحت آنها چوک میباشد و این را بلغت بونانی طرسوس گویند و  
 سبب آن اینجاست که از کثرت غلظت خون مخلوط با صفرا و در **ص** است و بعضی نقل  
 و استعمال مسنیات هم که ترکیب آن در باب الباء در فصل بتور ذکر یافت و نگار برین صیغه است  
 الجحر و رانیز استعمال کنند **ط** برای رفع ثایلل مقعد **ص** و رانیا اهلک است  
 بسایند و بر ثایلل طلائع آیند و سه مرتبه بالمره زایل شود **ط** برای دفع ثایلل مجرست  
**ص** صدق زخم مغروف بخت الغراب محوق با قدی سرکه انکوری بسایند و بمالند و  
 و سه مرتبه رفع شود **ط** برای دفع ثایلل مجرست **ص** که کرد زخم زخم شونیز خاکستر  
 عقیق بالیتو با سرکه بسایند و بر ثایلل طلائع سازند **ط** برای دفع ثایلل متعقد و کهنه مجرست  
**ص** ثمر الطراف شونیز با سرکه کهنه بسایند و با بول اضافه کرده بر ثایلل بمالند و زهره زخم تنهائی  
 اگر بمالند نیز نافع است **ط** برای قطع ثایلل اگر چه کهنه باشد مجرست **ص** H+H  
 سوزاند و با دو وزن آن تخم کتان و پوره ارغنی بسایند و دو سه مرتبه طلائع آیند **ط**  
 برای دفع ثایلل مقعد مجرست **ص** رانیا تخم کتان بالیتو بسایند و بر ثایلل مقعد بمالند  
 و سه مرتبه به شود **ط** برای قطع ثایلل بسیار نافع است **ص** عا لم یخرا و در آب کلس  
 بسایند و بر ثایلل طلائع سازند و سه مرتبه زایل کرد **ط** برای دفع ثایلل نیز نافع آمده است  
**ص** اشق مغل نیم کوب بالیتو تسانه و وزی در سرکه میخاستند پس کل خطمی و متقال تخم  
 مرد تخم کتان با مرنه بنفشه از هر یک یک مثقال یا آن بسایند و دو سه مرتبه شونیز بر ثایلل طلائع  
 نمایند **ط** برای قطع ثایلل مجرست **ص** سرکه کین کجشاک بالعا به هان صاحب

ثایل و سفید تخم مرغ سرشته و مکرر بر ثایل ضام کنند **طالع** برای قطع ثایل کهنه نافع است  
**ص** استخوان مس سوخته و نیکار برود و اخی و شکر زیر پنجم آهک آب ندیند بالیتو باز هرگاه  
 ساید و بر ثایل ملا نمایند **طالع** برای خشک کردن ثایل آورده است **ص** هرگاه اول  
 ماه بعد ثایل که در تن است بخورد و در یکم در دست بگیرند و باقی با خربار چسبند  
 از میان هر دو پای خرد و او را از بالای شان آن بسته و بقیع اندازند که در آخر آن ثایل  
 کاملاً خورد و بخور خشک گردد **مرهم** برای قطع ثایل مفید بود **ص** تخم خربار چسب بمان  
 ساز و کوفته بیخه بر هرگاه و برشته طلا نمایند **مرهم** برای قطع ثایل کهنه نوع مسامیر است  
**ص** کاغذ سوخته زنجار از هر یکی یکم صابون چهار درم فرفیون شش درم و آب العسل  
 با آتش ملایم پیوند تا قوام آید و مثل مرهم شود پس در سه مرتبه بر ثایل بمس و طلا سازند که از  
 و بسته قلم کند **فصل دوم ثدی** فارسی پستان نامند و اما من آن درم است **ص**  
 از سبب خون باشد **ع** سرخی موضع و سائو علجات و درم خرن باشد **معاد** فسد با سلیق  
 جانب مخالف نمایند هرگاه بالاحتیاس طمست بود که فسد مافن از برای موافق و پارچه بستر که  
 بران بکنارند اگر تحلیل رفت که بهتر و الا ادویه منفیه بکار برند **ص** تخم خطمی تخم نموهندی تخم  
 کوبیده از هر یک جزوی نصف تخم کشامه تخم خجاری از هر یکی یک و کوفته بیخه در شیرو کا و بیخه  
 مرهم ضام نمایند **ضام** برای ورم پستان مجرب است **ص** عدس منقش آرد خور و غلبه  
 خشک بالیتو ساید با چند برک کرب و شیر گرم بر پستان بمالند و بشو **ضام** برای ورم  
 پستان و منع نزاد شدن مفید **ص** **فصل ۹۹** اینم سوخته بکوب و بر الحبه البیض  
 از هر یکی نیم جزو ساید و بر پستان طلا نمایند **ضام** او را پستان را نافع است **ص**  
 آرد با قلیان کدیم خشک شد حلیه زعفران از هر یکی جزوی کوفته بیخه با روغن کاسنی



تخم مرمره سرشته بر پستان نهاد غایبند **مرهم** برای انجا روم پستان این مرهم دیگر بر روم  
 میفکند اگر نیز نه بشقال از این نیز صبه شقال و دم زرد ششوق قال یا روغن یکصد شقال کداحه  
 یا قی یا کوفته لخل سازند و خوب جل کنند بثلث و دم شود بر یکا برود و غذا فایده بماند تا دل نگیرد  
 و اگر دم بسیار باشد فصد یا سلیق از دست راست بکشند **مرهم** روم پستان یا پنجه  
 کند و سر از کنند **ص** تخم کشا حله کچن مبعه سالک صمغ سوسن سرکنج کبر و بشکل از قمران  
 این نیز از هر یک جزوی با قدری مرمره و روغن کل کداحه مثل مرمره منب ساقه و مرمره پستان طلا  
 غایبند **از جله** ابرام پستان فلت شیر و بزک آنست و فلت شیر یا بسبب فلت شیر میباشد  
 که بخت ماده لبن چون است اگر بسبب غلبه لعل فلت شیر یعنی سفید و طعم سودا و خون بود  
**ص** شیرین تخم شبت و دم زرد شیرین یکدم در چهل شقال عرق کاه و زین بر او رده  
 مرصع بنوشد و غذا فلد و روغن دارچوب و یا فلد و جلا و متعاقب غذا زرد که مایه کرم  
 بخورند **لعه** چون پستان مرصع که شیرین آن متعقد شده باشد **ص** عسل یک را  
 بکاشند یا نم انعقاد آن بود **لعه** برای فدا کردن شیرین نانم است **ص** آب برك  
 با قلی آب برك یا در دم از هر یک ده درم تخم باد و صمغ پیچند هم کوفته پیچند و بر پستان نهادند  
**لعه** برای مرصع که شیرین کم شده باشد نانم است **ص** فک کاهوری بادیان زرد  
 سفید کوفته پیچند و روغن کاهوری پیچند مرصع بخور که شیرین افزوده شود **لعه** برای مرصع  
 نیز همان اثر بخشد **ص** زرد شیرین آرد هم با شیر کاهوری پیچند و مرصع تا هفت روز  
 شیرین افزوده شود که سه طفل را بخورند **لعه** برای مرصع نیز مفید **ص** بادیان  
 تخم مکها یا کوفته پیچند و بر شیر کاهورشید مرصع بنوشد و تا پنج روز متوالی استعمال کند  
**لعه** بخت از دیار لبن مرصع است **ص** شاسته کاه و شقال شیرین

جلعوت و شیر برنج و مغزانه پنبه و مغز خیارین و مغز انجیرک و مغز حسه الوم و مغز السمنه  
 و تخم چغندر و مغز بادام و دانه خیل از هر یک پنج مثقال زعفران دو دانه نبات سفید  
 مقدس خلعت با آتش ملائم بپزند و زعفران را بکباب سوخته در آن داخل کنند و در سه نوبت  
 سه حصه کنند هر روز سه حصه بخورند **ضماد** برای از یاد شیرینان که کم شده باشد بسیار  
 نافع است **ص** آرد باقی اکلیل اللک تخم باد و روح کوبیده و با سرکه کهنه سرشته و بر پستان نهادن  
 نمایند **ضماد** برای کم کردن شیر زنان که اقراط آید مجرب است **ص** نعناع بودنیه و قشقی  
 سدا آرد باقی اکلیل اللک در وی سرکه بپسایند و بر پستان صاف نمایند **ضماد مجرب**  
 برای منع بزرگ شدن پستان نافع است **ص** بزرگ و تخم شکران هرگاه دختر تا آلفه آنرا  
 بسایند و مسکه بر پستان بزنند که مانع بزرگ شدن آن بود و حرن حفاش را که مسکه بر  
 پستان بمالند نیز مانع بزرگ شدن آنست **ضماد** برای منع بزرگ شدن پستان **ص**  
**ص** مازوی سنبله طبع قهوه ای آفاقا سفید بسیار هر یک دو درم با قند می روغن مسکه  
 و آب بزرگ بسایند و بر پستان صاف نمایند **ضماد** برای منع بزرگ شدن  
 پستان مجرب است **ص** و دم سوخته کنند از هر یک جوی آر جو نیم جز و هر یک که سرشته  
 و در هر ماهی پنج روز متوالی بر پستان صاف نمایند **ضماد** برای عدم بزرگ شدن پستان  
 مجرب است **ص** زید که مانی گرفته بجهت آب سرشته و بر پستان بمالند بعد از آن با ریحان  
 در بر که زکری در آن عجیب است و این ترکیب تا یکماه متوالی بکار برند **باب بیست و**  
**چهارم در امارت و فوائد فصل اول خبر** بزرگ خلط و الیاسکان  
 خود و مملکت علی است که در میان بیم میزد و آن حسن این طرف میکرد و با آن حق بنویس  
 مثلاً اگر ضعیف بود و با استخرا که حکم تو باشد اگر در پناه صاحب آن وقت تندرست بود و

[illegible]

و اما این بار که ما نم است **ص** پوست درخت سر می بکشد و پوست درخت نیم خف جزو  
 پانجم در آن آب تا نیم شبانه و صبح است بن ستود معلوم می آید بکشد و تا چند روز  
 مجت حببت و نقد و یا شام که برای سوار این عصائی محو است و دیگر بعد از آن وقت  
 طبع هم در راه و کجاشک غذای دیگر بخورند **ابن** رای خدو حاکم از رس و حذاف  
 ما نم است **ص** کا و زین کل بلور و عسل بنید کل خطی پاره کد و شیرین جباری از هر یک  
 یکم هر دو را قهوه یار که در نیم من جو مقشر یک کوب یک کال سرمان مضمی میست سده یا چده  
 و عا له بیست عدد جیه که در چهل شقال است پستان از هر یک پنجاه عدد و کل ساه پوره  
 نیم شقال هر دو را آب بسیار بجوشانند تا موه است و پس مای نموده و روغن کن و روغن سفید از هر یک  
 یک کوبه یا که آن در نیمه شیرین کم محمد و در اوجان است تا که و ساعت و تلخند و در صندلی یا  
 شب که نم نموده استعمال کنند **هن المیعه** برای خدو امراض بار که بیا نماند است  
**ص** میعه سائده فرود که خواهد و در روغن زیتون و کنجد یا لیتو بخوشانند تا که نصف  
 باشد و بکار بندد **هن جترب** برای خدو و سایر امراض بکشد و غیب الاقواس  
**ص** قصب الذریر و قسط عظم از هر یک سه شقال از خر می سورنجان کباب چینی اساید  
 مار دین از هر یک دو و شقال عاقور حاد از شیتسان فرما و بوزیدان از هر یک یک شقال هر دو  
 بیک کوب نموده ناسه یا که آب بجوشانند تا که بماند پس مالد آب آن را که در روغن کل سه  
 روغن زیتون و روغن یا سمن روغن یا بوند از هر یک دو شقال داخل کرده میجو تا آنکه سوده  
 پس جدا و خطائی اعلی جدید است و روغن از هر یک سه شقال در نیمه جاز و از هر یک دو  
 شقال مقل ازرق یا شقال کوفته نیمه یا آن روغن خوب مخلوط نمایند و خوب سعی کنند  
 پس در دانه مویائی در آن حل کنند و در چشم بکشد تا زدن قدسی از آن بر اعضائی

ندر و صبر و شام بالندجب موسیائی برای خنده و امراض بارده منبر نیست  
 من موسیائی نمجه مسطکی و می عنبر اشوب از هر یک دو بشقال و روق قره بحوال مشک  
 نخالسا از هر یکی یکم و روق طلاخیم درم موسیائی و صبر را در کلاب یا دره و غن بسته برود  
 آتش بکن آرد و باقی اجزاء را کوفته داخل نمایند و بقدر تخوی حیویا زرد حوالا و در طبست  
 متعاقب آن قدر کلاب یا عرق بد مشک بنوشند **فصل دوم خصیتین**  
 اثین کنگر کوبند لیکن بدین نام اشهر است و از آن با از دم و یا از نوقل آب و ماهوا  
 و گوشت از مواد عفنه جوده باشد و تفصیل این در باب القاف در فضا اقروه کمر یافته شد  
 و سیب و دم یا ماده خون و منقار و دم سخی منک و التهاب و حرارت و در کبکی قانده و عطر  
 معا فسد با سلیق نمایند و اگر ضرورت مسهل باشد مسهل سفاه دهنه و بعد از تنقیه این  
 ضما را با بکار بزنند **ص** کل خطی سه مثقال غلبه ثلث دو درم در آب غلبه بسیار آید که خاک  
 نمایند و یا اینکه با رچه را بر سر که و کلاب توکره نه بندند و یا اینکه با رچه را در لاله بزنند و طونا  
 با عصاره کستنیز سر در آب غلبه نیز توکره نه بندند و در ابتدا دم آرد و در آب اقل  
 و آرد و خود بسته کنند تا مدد کل بخشد و هر که تخفیف نشود این ضما را با بکار بزنند **ص** با بونه  
 اکلیل الملك کون سفید البیتر کوفته با روق غن کل سرخ آمیخته و ذره که تخم مرغ خصیتین طلا  
 نمایند و هر که درم از ماده بلغمی بود سفیدی رنگ و عدم و جمع و رخاوت ملین سفیدی  
 آرد **ص** ابتدا در ق بلغم را دفع نمایند پس این ضما را با بکار بزنند **ص** تخم مرغ و با  
 نخود اکلیل الملك با بونه کون حلبه مقل از ق در م که کا خه ادویه را کوفته بخفته داخل کرده  
 آرد نمایند و اگر دم سوداوی باشد مصلحه و کموت و سلیق قاندره و غلات جمع  
 می استغفر الله سوداوی می نمایند این ضما را با بکار بزنند **ص** اگر بزرگ اکلیل الملك

مقل ازرق بایردن مخ ساق کادیه بطشتیم نجابر اشویه سائله که ناخنده ادویه کوفته بنفشه  
مثل هم درم زده طلا نمایند و اگر بجم شدین باشد این ترکیب با بیل آردن **ص** عصاره  
کستور و صندل و زرد کاسنی با غلبه التعلب بوزن یک درم قدری افیون حل کرده بپزند و اگر درم از سر  
باد بود درم درم و یاد در خفیف بود **ص** عصاره با سلیق نمایند بر این ضماد و آب که برید **ص**  
کل خطی و بنفشه نیم خطی نیم کدو غلبه التعلب آوی در عرق عذبه التعلب نیم خطه ضماد نمایند و طلای  
زهر ناکامی بعلایت درم خصیه و نافع است **طلا** برای ورم خصیه بسیار مفید **ص**  
نیم گشت که بفارسی لاک پست نامند که دیره در شکم آن میباشند از شکم آن برآورده  
با در وزن آن از زیاده پاکاج بسایند مگر طلا نمایند **طلا** برای ورم خصیه بسیار  
است **ص** کل خطی آرد و جو آرد با فانی و با نیمه ماز و نیم مرغ و صبر نرود و داخل کرده طلا نمایند  
و بعد دوساقت بپزند در مسجهای کریمه شود **طلا** برای ورم خصیه نافع است **ص**  
منقی و جرو زیره که مانی بکهر و باروغ و خرم ساید و تیسر که مکر بر خصیه شما نمایند **طلا**  
برای اما سخن خصیه که بزرگ شد باشد و بزرگ سر بر نافع است **ص** اکلیل الملک بایره  
خطی شیا ف ما مینا از هر یکی سه درم بنفشه و درم کوفته بنفشه با آب کاسنی تازه و کلابش  
مکر ضماد نمایند **طلا** برای ورم خصیه و درم و سوزش مفید بود **ص** کل خطی  
سفید کل بنفشه از هر یک پنجم درم حاک قیصوم از هر یک دو درم بایره اکلیل الملک  
از هر یک چهارم کل بنفشه و یک درم و نیم کوفته بنفشه با آب کاسنی سبز سرشته ضماد نمایند  
**طلا** برای اما سخن خصیه که از سوز باشد **ص** اکلیل الملک بایره قیصوم از هر یک هفت  
درم کل سرخجه شغال کل خطی سه مثقال کوفته بنفشه بلعاب بزرگ با و لعاب نیم درم سرشته  
طلا نمایند **طلا** برای ورم خصیه بسیار نافع است **ص** و درم کلابش آرد با فانی از جو

عدو من مقبضه كفتة بختة يا آب عنك الشعلب من شته فما دغایند **ضاد** برای و دم بارد  
 خصیتین ناغم است **ص** آرد با قالی بگردد طلبه که بگردد برای و دغایند و دهم شته  
 و ضاد غایند و بالای آن برك خروم بسته **ضاد** برای او رام بار و خصیه مجرب است  
**ص** بید بطوم که آخته و دغایند و بخت و لعل که دهم صعلکی با دران دغایند که کم باشد  
 حکم که دهم با مو دغایند و شته با آن عدو و دغایند و دهم مکر ضاد غایند **ضاد** برای  
 دهم خصیتین ناغم است **ص** کلل الملك با بونه مقل خطی تخم و آرد دغایند که بگردد با لبه کوفته  
 بخت و لعاب تخم کشتا و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند **ضاد** برای و دم خصیه  
 و خصیتین ناغم و مجرب است **ص** آرد با قالی کل خطی با آب بپزند تا مهر است و دغایند  
 تخم مرغ با دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند  
 غایند مجرب است **ضاد** برای و دم حرارت خصیه بسیار مجرب است **ص** برك عنك الشعلب  
 من برك ما گنج طلب برك شاهسفرم تازه سبز کشته تازه سبز از هر یک برای و دهم سبب  
 و شیر کم ضاد کنند **ضاد** برای و دم سلب خصیه ناغم و مجرب است **ص** حلیه کل  
 مو بیدان با بون از هر یک برای و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند  
 طبع و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند  
 اسپند و بکری و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند  
 برای او رام مزمنه خصیتین بغایت ناغم است **ص** در دهنش بچم و دغایند و دغایند و دغایند  
 از هر یک دهم علك البطم اسر تخم از هر یک بیست دهم آنچه که دغایند باشد بکاردان دغایند  
 را کوفته بخت بپزند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند  
 مجرب است **ص** میر سقراط و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند و دغایند





[illegible]

آنها را آورده و مصطکی روی بکدام سو و تناول نمایند و اگر بواسطه یسختی نوله بر معدا ران  
 شد نشاندن آب سبب آن باشد که آنرا سه سال دماغی گردند و آن از دیوانه بعد خواهر شود و اگر  
 ماده نوله صغرا باشد **ص** لدم و سوزش مایع و معدا و عطش و تلی و صمن بود و درگاه مکره نوله  
 بلغم بود **ص** بیزکی دمن و غلظت لعاب آن و اگر از سورا باشد **ص** ترشی دمن و نقل است **ص**  
 بوی سوخته ارد مایع **ص** تنقیه خلط غالب را کثیری و اگر خلط نباشد که دمن منقسم گاهی  
 است و بعد از آن استعمال شربت خشخاش و یا افیون نمایند **جوارش مصطکی**  
 برای مریض خلفه نافع است **ص** مصطکی روی نقل بیکانخواه زیر کمرهای سرد بکوبد  
 زیره سبز و یا ورق کل سرخ پوست نذر اوزم کند و تخم کاسنه کشنده خشک کل کارزان  
 باد و نجیره زعفران زرد باد سنبل الطیب از هر یک نیمه منقال فلفل کباب یا زنجبیل و ارجینا یک  
 ده منقال قند سفید غسل معنی مای از هر دوسه وزن ادویه قوام آورده و ادویه را کوفته  
 پیخته و را خورده و بکار برند **جوارش کند** برای مریض خلفه بسیار نافع  
 است **ص** کند را کنار فاسی از هر یک چهارم سنبل الطیب فلفل یا تخم اکاشم انیسون و یا فلفل  
 دو دهم کوفته پیخته با سه چند آن ادویه قند و غسل معنی مای و مستور و شربت جوارش سازند  
 و دوسه منقال یا لعاب بدران بخورند **شراب سفرجل** برای مریض خلفه بسیار  
 نافع است **ص** بیشترین و ترش از هر دو یکم و از پوست و دانه صاف کرده آب آنرا بکشد  
 آب آنرا بر یکم و ده منقال مصطکی روی پوست و بیرون بسته سنبل الطیب زرد شک از هر یک  
 کباب و سفار شک اصلی از هر یکی نیمه منقال کوفته پیخته و در آید و در آب خورده  
 تاعرق آن بر آید و خوب بماند و بفشارند پس صاف کرده و با یکم قند سفید مخلوط کرده و در آید  
 تا بگویم آید و بکارند **وصطاشه** برای مریض خلفه نافع و التوت سفید آرد **ص**

هر دوا را در ناسفتد طباشیر سفید که هر يك سه درم نسد که برای شیمی تمام حاضری میم و در هر دوا را در  
 دو درم خشک است سفید بریان پنجم درم کوفته بخت کلاب سه شسته اقواس سازند و بکار بندند **قرص**  
**افاویر** برای مریض خلفه بسیار نافع است **ص** سنبل الطاهر عطران ایندین از هر یک یک درم بکار  
 متقال برسان میر سقوی در جود و در لویه التیس حصفن هندی که برای شیمی از آن آواز میسوز  
 نید و در سفید از هر یک دو سفال کوفته با شراب پیژنی و اقواس سازند و در آن نیم متقال است  
**سفوف خروب** برای مریض خلفه و استخوانی معده مفید است **ص** خروب  
 سحرانی منقذ از حب نوبه که برای مریض ساق منقذ از حب نیم موز و در کنار کشند و خشک بریان از هر یک  
 یکی و می با لیسو کوفته سفوف سازند و در روز دو متقال صبر ناستا بخورند **فصل چهارم**  
**خناق** بضم خاء و قاف نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس و آب و غذا است بریده و دل و موی  
 بسبب ورم لوزتین و عضلات پیر و حلقوم و حنجره و مری خواه سفرای باشد خواه دموی  
 و خفه شدن با الخوام و خناق الکلی است که بسبب ورم عضلات و اخلا عارض کرد و از بر آمدن  
 فقرات کردن بهم میرسد و صاحب آن بی اختیار دائم دهن را کشاده و زبان برآورده و در  
 چنانچه عادت سبک است و از این جهت بدان نام مسمی گردانند و اطباء میخوانند خناق  
 مری را خناق کلی نامند پس اگر ورم آن از فاش خون بود آن مریضی بشیر و زبان و امتداد عروق  
 و جلالت دهن و تنگی نفس و استفراغ و دایم و غظم بیض و سوزش خلق **ص** ابتداء فصد  
 با سلیق نمایند پس این تکیب را استواء کنند **ص** کل سرخ کل بنفشه شاهرخ از هر یک یک درم  
 قیسم زعفران غلب با غناب و قدره الود از هر یک یک درم و اندک الود اینجانه دانه و عسل الغلب  
 یک درم خیسایند صبر میخورند تا نصف بماند پس مالیده صاف بکند و شربت نیلوفر شش متقال  
 حل کرده بنوشند و اگر احتیاج مستعمل شود با هیدرا جزاء فلوس و شیرخشت و زنجبیل و روغن

بادام اشک در شب و اگر احتیاج محل باشد غرغره را بجای آن شش خانه شغال عدس مقل  
 بیست و شغال اگر خارج پوست خرت میلا از هر یک شغال نصف کند که ناری هر یک شش خانه  
 فلوس و آنرا شغال تمام کرده و آب جوشانده نصف کنند و آنرا صاف و بقا بر قطونا اضافه کرده  
 شیر کرم صلب و شام غرغره نمایند **غرغره** برای خفاک نمیدود **ص** غلبه غلبه که با آن  
 غلبه به پوست کنگار کشتن خشک از هر یکی سه شغال نصف کنند و بی یکدم در آب جوشانده  
 صاف کرده لعاب بزر قطونا حل کرده شیر کرم غرغره نمایند **غرغره** برای مریخ خفاک  
 بسیار نام است **ص** غناب و لایق که دانه پوست کنگار کشتن خشک غلبه غلبه  
 عدس مقل از هر یکی شغال را بجوشانده و غرغره کنند **غرغره** برای مریخ خفاک  
 نام بود بعد فسد و حقه استعمال کنند **ص** پوست بزرگان ترا کویند و نقشارند و  
 غرغره و شکر سفید آمیخته شیر کرم غرغره نمایند **غرغره** برای ورم خفاک بعد فسد و حقه  
 استعمال کنند **ص** انار ترش و شیرین دودج با پوست خور کرده بپزند تا که مایه اش  
 پس خوب بماند و بفشارند و صافی غرغره باز بگوام آرند پس شب بمانی مانوی بپزند و اگر  
 از هر یکی پیچ سرم کوفته بچند داخل سازند و نگاهدارند بوقت حاجت قدری از این باسکه  
 انکوری حل کرده غرغره نمایند **غرغره** برای خفاک حار نام است **ص** کل شکر کل شکر  
 صندلین فوفل هر یک یک کوب با لیبو جوشانده صافی کرده شربت خربوب آمیخته شیر کرم  
 غرغره نمایند **غرغره** برای خفاک حار نام بود **ص** آب انار ترش معصوب یا شحم آن بآب  
 توت و آب کشنید تازه و آب بارتک و آب غلبه غلبه تازه شیر کرم غرغره نمایند **غرغره**  
 بجهت خفاک حار که بنفخ رسیده باشد **ص** رب السوس پود ارضی انجیر و عسل است  
 تر هندی جوشانده صاف غرغره فلوس خیارشنبه در آن حل کرده شیر کرم غرغره نمایند **غرغره**

برای خنای حارسیا نام است **ص** آب کشند ناز آب کاسنی ناز آب برك عنب الثعلب  
آب برك کاهو ناز شیر عذس مقشیر لوس خیا کشند رب الجوز سائیده شیر کرم غرغره نمایند  
**غرغره** برای خنای حار و درم **ص** و لهات بنام است **ص** عذس مقشیر پوست  
که کنار عنب الثعلب کشند خشک است کلینار فارسی اصل السور بالیتو جو سائیده صاف کرده  
فلو مخفف می شود شیر **ص** غرغره نمایند **غرغره** برای خنای حار نام است **ص**  
آب عنب الثعلب آب لسان الحمل آب عصبی الراعی از هر یکی یکوفه فلو س خیا کشند رب التوت  
ا بر یک شش درم آب سماق خمیر شرب آب انار و ش شیر عذس مقشیر از هر یک پنجم درم **ص**  
لذ کل سرخ داخل کرده غرغره نمایند **غرغره** ماده خنای را بار دارد **ص** نعفران شسته  
کلینار فارسی هر یکی یک سرخ عاقر قرحا مانعیران ماز و نوشاد و شیان ما میثا سماق عصاره الحبه  
قصبه الذریره دار فلفل اقاقیا بالیتو فیکوب جو سائیده صاف کرده و بارب التوت یا رب غرغره  
آمیخته غرغره نمایند **غرغره** جهت خنای حار سیب سائیده **ص** آب انار و ش با شخم  
آن افشوده باشند آب باریک آب عنب الثعلب ناز آب سماق و کلینر در هم کرده آب کشند  
ناز رب التوت آمیخته غرغره نمایند **غرغره** برای اولام حار و لهات و خنای حار نام بود  
**ص** رب الجوز کل سرخ ماز و سیب خروب کرنا نیمه اقاقیا کلینار در آب جو سائیده صاف  
غرغره نمایند **و هرگاه** درم خنای از صفر باشد **ص** قلخ آب و شدت و جرم و خشکی  
و عطش و خستگی و تلخی درم و صبق نفس **ص** الخواجر خون کم بفسد یا بر لپ نمایند **و هرگاه**  
بعد الخواجر خون خوب نشد پس این تبرید ماهر و زینوشند و این غرغره ها را استعمال  
نمایند شیر نیم کد شیرین دو درم و نیم لعاب بز قوطا شیر کشند خشک از هر یک دو درم  
آمیخته باشند مثقال شربت یاقوت و زینوشند و اگر سهول نرود بشود با این دست **ص**

مغز فلوس شش ناله هندی سید خشت و آرد و متقال و عرق و آب و مایه صاف  
مرد و کف دست آفتاب و آرد و متقال و عرق و آب و مایه صاف  
باشد و بعد سهل و قبل این بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
بهم صاف غوطه شود و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
این غوطه را بکار برند **غریزه** برای خنای صفای نافع است **ص** و بنویسد و بنویسد  
متقال در کف دست و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
صفای نافع است **ص** حله نیم کت آن هر یک بنویسد و بنویسد و بنویسد  
علاسه مقشر بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
صورت از هر یک دو درم و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
پاژ و دو درم و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
نافع است **ص** خیر ترش بیست درم و بنویسد و بنویسد  
عصاره الحبه التبر و متقال آفتاب و بنویسد و بنویسد  
کوفته بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
طبا شیر نشاء است کل سرخ و بنویسد و بنویسد  
از هر یکی نیم درم و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
**غریزه** برای خنای صفای نافع است **ص** و بنویسد و بنویسد  
و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
حرارت و استفاخر و داج و بنویسد و بنویسد  
**ص** و بنویسد و بنویسد و بنویسد



[illegible]



و خورده و بسیار است **ص** و است و طبع از نفعی از هر یک و متقال  
دار چینی بسیار است و از آن هر یک در دم طرد کردن کافور و شکر که در جگر با بد و بسیار و دیگر که  
بچه بماند و این از اسلیم مقوم است و اگر بطلد و بیوقوف استعمال کنند با نفع است  
**فصل پنجم** **خنازیر** در وی است همیشه فضله که با گوشت پیوسته و مصلوب و متعدد باشد  
بر اکثر کردن و پیوستن بر وی این و بعضی اطباء دیگر چنین گفته اند که خنازیر در دم صفای بسیار است که در  
مهرش خود ممکن باشد و در اکثر خوار حرکت نکند و برنگ بدن باشد و از هر قسم خود حرکت نکند و زایل  
نبرد مانند سینه را با تپش در لحم و خیمه ساد رنگین و محسوس و اکثر چندین و پیوسته  
پیش میباشند و یک کشته و کاه و یک در کبش علی و مانند سینه و این خنازیر از این جهت گویند  
که پیشتر خنازیر را میبرد و در دم صاحبان مثل کردن چتر و میگرد و و کاه و سبیل و کاه و سبیل بسیار  
کند و بعضی را در کم و گاهی در دم جار و گاهی در دم باشد **ص** استعمال از هر دوی و در بلغم مسمول  
بلغم خفیف و فسد و فعال نیز از لوازم است و از آن در غلیظه لعنتاب نمایند و هر که خفا  
کند استعمال کنند انشعب و استعمال نماید مثل بلغم و خور و این بسیار مؤثر است  
این خنازیر است **ص** آرد یا فانی آرد و نیم البطم سفای نیم جنبل یا انزل آن شب بمانی اصل السو  
رفت طب از هر یک نصف و دو ویر و امثل هم سازند و بار و غن و زیت بسیار کف کاه خسته هم  
تسازند و میگرد و بر خنار بر طلا کنند **ص** برای و نیم خنازیر و نیم است **ص** کند یا شوق  
علاک البطم از هر یک شش مثقال و اسلیم قند از هر یک نیم مثقال و سحر و سرخ از هر یک چهار مثقال  
موم زرد پانزده مثقال و زعفران و زیتون ده مثقال کاه خسته و دو ویر و کافور نیمه و حلل کرده و هم سازند  
و میگرد و بر خنار بر طلا نمایند **ص** **هم حواریون** علاک البطم موم زرد از هر یک ده مثقال  
اشق هفت مثقال و قلع ده مثقال از هر یک چهار مثقال و زعفران و زیتون و کاه از هر یک سه مثقال

حاشیه و نیز نکات، ماساژ و هیئت و مشتال سبکیم، ماکشال مقل را بشوید و از سر که  
روغن زیت بچرخانند تا سر که سوزد پس سار و صوغات و او و بدو موم که آخته داخل کنند  
موم سازند و بر خنای و طلا را در **موم** برای و بر خنای و نافع بود **ص** هر یک که خواست  
اگر وقت روی از هر یک یک روز وقت را در روغن زیت بگذارد و خاکستر او داخل کرده  
خوب بر هم زیند تا خوب حل شود و بر خنای و موم طلا فایده **طلای** برای و موم خنای و نافع  
است **ص** موم را با یک و حنظل یکی و روغن با آب کشند و شستند و ساید و شیر که موم بر  
خنای و طلا نمایند **ضماد** برای خنای و موم است **ص** قند جلین است و جوشانده و نافع  
مقل از زرق سبکیم هر یک که سکن شود با آب کشند و شیر که موم نمایند و بعد سه روز از آن  
کشند موم جوشانده و نافع است **ضماد** برای تحلیل و موم خنای و موم است **ص** موم را  
در روغن زیت و با روغن کل ستر داخل کرده و بر موم خنای و نافع است **ضماد**  
برای و موم خنای و موم است **ص** یکیند و روغن جاسود و سلم و بعضی و موم را ساید که آب بدهد  
گاه ناک ناهند و با روغن زیتون و در روغن زیتون خوب بپزند و یک روز از آن  
معمول بپزند که بخار آن بیرون نیاید و اینقدر بپزند تا موم را سوزد پس موم را با روغن طلا  
نمایند در سه مرتبه زایل شود و خاکستر آن هر که بر خنای و نافع است **ضماد**  
برای و موم خنای و نافع است **ص** تا شش روز و در موم کثیر این موم موم شود یکی که موم را با آب کشند  
ساید و شیر که موم بر خنای و موم است **ضماد** برای و موم خنای و نافع است **ص**  
زعفران و زکازن یکی از هر یکی چوبی کوته خنچه و موم طلا فایده **ضماد** برای و موم خنای و نافع است  
آموده است **ص** اشق علیک البطم مع سائل مغز قلم کا و موم بعد مقل از زرق حلبه و این موم  
نعم کینا روغن سوسا دهان بلکه آخته و موم کوته خنچه موم داخل کنند و موم بسازند

و در دم خنایه مکر مطلقاً نمایند **خناد** برای دم خنایه و سیاهانیم بود **ص** بر دایره  
پنجم هم سوم گفته کنند ذکر اشق و **ص** هم طلاق البیضاء شش درم شش درم شش درم  
دو درم سیاهانیم و سیاهانیم برای که خنایه مکر یک گشت و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
تا نیم است **ص** کاو نه آن سیاهانیم یک گشت و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
و نیم درم و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
برای خنایه نیز تا نیم است **ص** خنایه مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
بعونه تعالی بر سه چهارم و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
**فصل اول ذات الجنه** و در که مکر و در که مکر و در که مکر و در که مکر  
تاکی است که در نو اسر سینه هم می رسد پس اگر در فصل سینه خصوصاً غسل داخل آن و در که مکر  
اصلاً هم طریقه غسل باشد آن را شوم نامند و اگر در غشای مستطیل سینه باشد آن را سیاهانیم  
و اگر در حجاب جلوه میان قلب و معدة باشد که آنرا ذات الجنه و در که مکر و در که مکر  
هم می رسد اینچنین در جانب راست باشد و در آن جانب چپ است و با آن تب و آنم و فیض النفس  
منزوع باشد هم تب و در فیض و در فیض و در فیض و در فیض و در فیض و در فیض  
و آن در دم عضلات حلق است و در جم آن بطریقه که باشد در حجاب این درم و آن را سیاهانیم  
در زیر پستان بگرد و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب  
و در است در حجاب قسیم کنند سینه و در وصف اولی که مکر و در حجاب و در حجاب  
و آنرا ذات الجنه نامند و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب

و سواد که با دوایس کند و پشت و بیلوسو این و ملحق جدید که کشند و زوایات الصلوات پس

سید لعمام حواله است **ع** شدت عظمی و حوامی و خلق و اضطراب بود و پس از آن بعد

ما یحیی و در محسوس شود و بر بالای و پشت حقیقی **ع** و قسمی دیگر است که از ذات الغریب بود

آن درواست که چنانچه نام من که از حاکم قوی و قوی است از حاکم و قزاق قتلان کرد

و ما احسان و حقیق در میان ما در این و در پشت سواد خواهد بود **ع** و در میان کعبه پیر

که در پشت سواد خواهد بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

ذات الصلوات پس سواد نماید و ذات الغریب نامی الکتفین سواد شود و در ذات الحسین بود

ما سواد و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** سرخی نشود و عظمی و شدت عظمی و شدت عظمی و شدت عظمی

سرخی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

شدت عظمی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

چنانچه تقاضا شود و نماید پس از این مطهر و الاستیال کند **ع** عاک و کانی و شدت عظمی و شدت عظمی

هم چنانکه از هر یک یک یک و یک عظمی یک یک و یک عظمی یک یک و یک عظمی یک یک و یک عظمی یک یک

عظمی و شدت عظمی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

حل کرده و شدت و تأسیس و در این مطهر و استیال کند **ع** عاک و کانی و شدت عظمی و شدت عظمی

و بعد از این سواد نماید و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

لیج و در عظمی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

و در هر سواد نماید و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

شدت عظمی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

شدت عظمی و هرگاه ذات الحسین طاهر بود **ع** اما قریب که یک است لیکن جای ما مختلف است و در

[illegible]

نیم نیم در آب بر یک کلم حل کرده آنچه کو قنقی است بگویند میخورد با نان آغشته و بر پا چکر با سر که  
ببندند و تا چند روز این را استعمال کنند بسیار مفید **طعنه** برای ذات الجنه و ذات الصد  
میر سب **ص** آرد حرا در حقو آرد کنند آرد با **طعنه** یا آب کدو تازه و آب غلبه و زرد  
شیر و خرد و لعاب تخم خطمی و روغن کدو و خیر که **طعنه** و کرده نانی میخورد و انکتب سطحه بر آب آغشته  
نیم میخورد و بعد از آن که در قیرو طی بران نیم گرم ببندند **طعنه** برای ذات الصد که بیشتر  
مفید است **ص** برک را زیاده بر کلام سر بنفشه اکلیل الملک جو متشر نیم کوفت کنند و  
در پیله مرغابی و پیله مرغ کداحه حل نموده با هم آغشته بروی که با سر آب ندیده باز در تخم مرغ شسته  
نیم گرم با قلیل روغن زیتون روزی دو بار و شب و بار بران موضع میچسباند **طعنه** برای  
ذات الجنه این مطبوخ را تا چند روز بخوراند **ص** عناب سی خانه سه شاکست و نیم  
دانه بنفشه نیم گرم برک کا و زبان سه گرم اصل السون دو گرم قند سفید یک گرم جوشان  
ساق کرده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر بخوراند در معدا تلخ بین باشد سه گرم سنا و نیم  
مقال قلو سیو میفایند **قیر و طی** برای ذات الجنه و ذات الصد و اوجاع آن نام است  
**ص** سر بنفشه اصل السون غلبه یا بونه پوسیده شش اش با قلابی که از هر یک کنی  
جوشانید ساق نموده روغن و در سرخ پانزده مقال بیه کرده برنج مقال روغن تنق و خنجر  
روغن با گونه سه مقال اخل کرده اینقدر میخوشاند تا آب برود و بهم سرشته و بالکند در سه  
مرتبہ مرض زائل شود **قیر و طی** برای ذات الجنه و بدن را قوی سازد **ص** لعاب  
بزرگ کشتا لعاب بریش خطمی سیو نیم پیله نیم گرم روغن یا سمنی و روغن تنق و سدوم و روغن  
سازند و صمغ و شام طلا نمایند **قیر و طی** برای ذات الجنه و سینه بسیار مفید است  
**ص** لعاب بز قیو و لعاب خطمی سفید و صمغ سفید و روغن بادام یا بونه بنفشه اکلیل الملک و



ذات الریه وادی است صوی و نامش راوی که در پی هم رسیده و از خون باشد  
 تب مطلقه و سر و ضیق النفس و در تنید و در مقدم سینۀ سرخ و سرخ و چشم و عظم و متشکل زبان  
 و بی عظم و محاسن اسلیق نمایند و این مطبوع را بخورند **ص** کل یلوفل سوسم و  
 ارموکی یکدم و نیم غناب و لایق و صفت دانسته و مستند آنکه داده و متوجه اذنه صاف غناب و شیت نیلوفر  
 حل کرده و شسته و عدائاً الشعیر یا شربت غناب باشد و اگر از مغز باشد حرارت خفیه و سردی  
 مطبوع و بی و خشکی و در وجود و جرم در میان سینۀ شدت ضیق و در فیه خفیف **ص** معانی  
 و مسهل تنقیه نمایند و این ترکیب را بعل آوند **لمعه** برای ذات الریه بسیار نافه است **ص**  
 مرهغه نیم شست با بویه نیم حلی سبوی کدام آرد و نیم کشت خط جبهه را بپزند پس مان که در بوی  
 بنفشه یا حل کرده و بخور شاند تا غلیظ گردد و در بنام **طاهر** برای ذات الریه و حرست **ض**  
 حر العنبر و کب استمق و درم کنیز امغز نیم حلیان بغز نیم امغز نیم حلیان منغ علی نشاسته سبوی  
 نیم حلیان از هر یک سه درم حلیه مغسول نیم کشاریان پرسیاوشان مغز حلیه الفل مغز صابون نیم  
 درم را زایانند و درم خرمایست عدد خرمای را در وغن کاوی نیم خاستار و عسل سبوی بپزند تا سبوی  
 ادویه را کوته بنفشه یا آن بپزند و خوراک ملحقه است **قرص بنفشه** برای ذات الریه نام است  
**ص** سه بنفشه بدیست درم کل سرخ و درم رب السون معمر علی از هر یک نیم درم نشاسته کنیز  
 از هر یک یک درم پوست حلیمه از هر یک یک درم سفید سقویا مستوی از هر یک چهار درم سبوی یکبار  
 سرشته اقواس را در خوراک سه درم با آب که **قرص** برای ذات الریه با فیه بود **ص** بنفشه نیم  
 متشکل مغز یا مستوی نیم کد و نیم کاسنی نیم خیار یک نیم کل نیلوفر از هر یک سه متشکل کوته بنفشه یا بویان  
 خوراک با متشکل یا شربت بنفشه **فصل سوم در بنفشه ذال سحر** برای مملکه های مرده  
 اسهال معدی است بسیار بیستی و نری بعد از سوی فلهام و طب آن و یا کاذب و رطوبات مجعنه



و با انصاف مواد نرمی بعد از از معدن با اعضاء یا از کان فضول و این را اسهال دماغی گویند و بسبب  
قوت حاذبه کبد که غذا را از معدن نتواند جذب کند و درین مدتی نوع مختلف الاوان زرد و سفید  
باشد و یا بر طرف شدن عمل معدن بسبب او را هم و یا عزیز آن و یا طعام هضم نشدن مندفق کردن بعضی  
اطباء گفته اند که در این عبارت از جاری شدن شکم بی دردی متصل بهم است و بعضی اطباء  
گفته اند که در این عبارت از هضم نشدن طعام در معدن و امعاء است و نویسدن و تقو ذکر کردن  
در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل فم شدن چنانچه دفعه متصل بهم باشد و بعضی اطباء در این را  
و خلطه استهال این مرض من میباشند و آن یا از یخنی مندا بعد از دو درم حدوث آن  
بعد حیات محذوفه سفرای و غشاکس و یا بعد استعمال اجوده و اغذیه سحر با شراب و غیره  
بتشکی بود **معانی** اعانت بر اسهال نمایند و این نسخه را بکار برند لعاب بزغی و طوطا و بیدانه و عرق  
اولیان و کلاب بر او در فلوس و آرد مشتقال بکفند نه مشتقال و نه مالیده و روغن بادام اسفند  
و شند و بعد از نصف النهار آب مائش خورند و بوقت شب آب گوشت جلا و بعد تقیه  
استعمال قابضات نمایند **دس** در مورد طباشیر فوکل و کنا و الیستو کوفته بیخه یا رب بوشه برین تناول  
ایند قوس الکواکب برای این مرض بسیار مفید **دس** سنبل الطیب چند بید استیل و طین محتم  
سپید لغام از هر یک چهارم اینون قسط کوکب از هر یک درم و عرقان از هر یک نیم درم اینون دو قو  
ساکبوس و زعفران اینون میده سالکة قوس از هر یک یک درم و ضم زرد آب و یحان حل نمایند  
و آدویه را کفنه بیخه یا آب برشند و قوس بسیارند و در سایه بخت کاسته و استعمال کنند **دس** که  
برین از ماد بلغم باشد مع غشیان و سیلان طریت در و آمدن فی مخلوط با طعام **معانی**  
رشد مضطکی یک درم و نیم کون کمرانی بادیان از هر یک یک درم تناول نمایند و غذا بخننی و غذای  
و در لای ذریب و قوت معدن بسیار نافع و مفید **دس** قوس بعد طکی از هر یک سه درم قانله

[illegible]

در این سفید سردم طاشیر سفید و درم نیم خسته اش مایه شنی خنجره یا مغز به صدی  
که آرد این گردن از هر یک سردم و نیم صمغ عربی کثافت را و سی درهم الاخرین یا قاقیا قاقیه سفید و قلع افری  
نیم حاشی کل را بر سی کل محصور پوست کوکارد و جان سرخ طار و نه که های شمع ای هر یک دو درم  
و درم کا و هشت درم نبات سفید یا نرود درم مشک دوز و آنک منبر لیس و سب که آنک کوخته

بیخه بار و غن جرب غنوه سفید سارین و درم نیم سه درم نیم خنجره **سقوط** برای درم  
و اوام اسهال کون نانم است و از اطبای مدین منقول شده است **ص** و دره القنب که در آن  
مقدری که بخور دهند و آنرا بر غن و قش بادام چوب کنند و قدیم از شیر و علفی که نهنگ کور و شکله  
و قدیمی از شیر و نانخور با آن جزو هم کرده و در قنب باد قنبر است با آن خوب می آید و در میان  
آب می بیند بر آن کسب بلام پس فرو آورد و بعد از سر شدن باز در آب و آنرا بر این عمل واکند تا نه  
مراتبه با آن دو شیر در دست می آید بود هند پس از این و در قنب مد بر چوب مشکال و مشکلی

دوی و نجیل برشته از هر یکی بشتال همه کوخته بیخه بوقت غروب بشتال آنرا در آب سرد بپزد  
و بهتر آنکه زیاده از یک درم نخورند **فصل چهارم در وسنطاریا** یا بنم خال معی و اسکان

و او و قش سیرم حمل و سکون خون و قش طایر حمل و الف و کسریای حمل و قش بای مشه و شفا  
و الف لفظ یونانی است بمعنی اسهال الهم و وسنطاریا که در می اسهال است که از ضعف  
و اگر خون مری باشد از امتلاخ خون بود یا تفرق اتصالی که در کبد و یا بسبب قطع دست و پیکر

و اگر سردی و یا شبیه بدنی آید از اختلاف دم و معتدل باشد و اگر قش و چرا و آید از این که کوبه  
باشد و اگر غسالی یعنی شویه یا آب گوشت شسته بود نیز از این که آید و یک کوبد باشد و وسنطاریا

معوی اسهال دمی است که از افتنا حرکتی از کله های داخلی معایهم رسد و آنرا **اسهال** می گویند  
که لفظ وسنطاریا معوی را بر اسهال یا سحر اطلاق می نمایند و ام از آنکه خون بر آید یا از

یا خراط و نفیسی گفته است که **سنتار** را که است یونانی قروح ابعاء است و علی الحلاء  
اطلاق می نمایند آری آن معنی فقط و بعضی اطلاق می نمایند بر آن که اسهال خون باشد  
مطلقا اما سواى زحیر و این من تعلق کرد میدارد و گاه این مرید ابعاء باشد و سبب  
آن فروط امتلاخ بود و یا جرم مایه اطعمه متفصاده مانند آن و سرکه و ماست و سرکه و کثرت  
خوردن توهم و خوردن مرغ ابعاء سفیدی لب و زردی بدن و صغری ناخنان و بودن خفقان  
عمر من که آمدن خون بعد از عدم بدنی آنست و مد از مت حوی هرگاه عطش بسیار  
باین صفات بوده باشد که کماله در آن هفته اوراموت که حوی که در صفا کبدی فسد و فعال  
در همین پس خورائید طین مخموم در کلاب جل کرده و قدی عنبر اضافه نموده بخور پس این  
جوشانده را استعمال نمایند **ص** صد این نیم و قیه و نفی سه قیه تخم حرقه انیسون کسره  
سمای از هر یک سه درم نیم کوب در سه رطل آب بخوشانند که ثلث بمالد و با شربت خنک آن را  
بخورید و این سفوف نیز نافه است **ص** صمغ عربی طین ارمنی تخم حرقه بریان مسای از هر یک سه  
سندله شش برابر جبر خشت از هر یک نیم حرو کد و این نیم در او جینی از هر یک دریم جزو کوه بجهت  
با همون شکر سفید اضافه نموده و در سه درم مدبم با شست بخورند و این ضاد را روشم ببالند **ص**  
انافا آس صد عد و شتر در کلاب و یا کوب کسره ناره و سایید و روغن بنفشه اضافه کرده شیر گرم مکرر  
ضاد نمایند **ص** معانی فسد و فعال از دست شمال و خود در معون الور که در آن تخم شست  
و مسطکی باشد تا چند روز ناید خورج و هرگاه در حلقه معن باشد سناسم که در معون داخل نماید  
رازی و سنتار یا بنسینا نام است **ص** پس محرق سناسم که های شمع و برار از هر یک  
یکو و حکا که زبرحل عاجر دم آخرین از هر یک نیم حرو در شش خالص خیر کرده بعد از سابیدن  
سپاه و بکار بردن خوراک روزی یکبار است **ط** طبع محجوت اسهال و سنتار یا معربسته **ص**

رویه که سار سبب خشک کردن و دوا آن بکند می سکنج بی سیاهیم بنوشد در آب گلاب  
 برای اسهال ذوسنطار یا نام است **ص** تخم مرویان دودرم بار و عربی و لوم چوب نموده  
 نخله یا پیچروز سیم یا شباد شام بخورند **ط** عری برای ذوسنطار یا دمری سیاه یا انور  
**ص** کسره تخم حاس از هر یک پنجاهم صمغ عربی نشاسته طباشیر سفید از هر یک نیم  
 کوبه پیخته بلعاب بز قطونا سرشته اقوام سازند معنی مختلفا بخورند **ق** **ص** کسره  
 برای ذوسنطار یا و نفث و بول الدام مجرب است **ص** کسره های شعی دم لاجری از آب  
 بسد معرق مغسول سران سوخته پوست تخم مرغ سوخته معصالی سوخته کنند از هر یک  
 یکدم و نیم نشاسته کشیده اسفنج عربی از هر یک یکدم کشنده خشک بریان تخم خرمه  
 تخم حاس از هر یک دودرم و نیم بنوا البیض سفید معرقانید از هر یک نیم صمغ عربی  
 کوبه پیخته بلعاب بز قطونا و لعاب بز الحبل سرشته اقوام بسازند خوراک بکند  
**ق** **ص** برای اسهال ذوسنطار یا که ماخون باشد مجرب است **ص** خروب مالای سمنه  
 کنار فارسی کناسه این سو چند پیده پسته عربی از هر یک جزوی کوبه پیخته بلعاب بز الحبل  
 و لعاب بز قطونا سرشته اقوام سازند خوراک بکند یا برب به باشد معصوف **ق** **ل** **و**  
 برای اسهال ذوسنطار یا کبدی سیاه یا نام بود **ص** حصارید ناسفته حصارید کنگدای  
 بسد سوخته کل از منی خروب طباشیر سفید سندل سفید نین قبری کل سرخ از شک  
 بریان تخم حاس بریان زرشک منقح تخم خرمه بریان آریا و جوی بریان آرد کنار صندل  
 کشنده خشک بریان بز قطونا بریان سماق صمغ عربی بریان از هر یک چهارم معصکی بود  
 طین مختوم از هر یک یکدم و نیم انار دانه پنجاهم اخایا مغسول کسره از هر یک دودرم نیم  
 بارتک سدر دم و نیم سوای بارتک و بز قطونا ادویه را کوفته پیخته هر دو در آرد آن پیخته

سفوف سازند خوراک و دردم است **سفوف دیگر** برای اسهال خوشنظر یا که بگویند

باند مجربست **ص** ملائید سفید حبلا و نم مرغی کلنا را فارسی کثیرا از هر یک یک شعله

ساق تخم خرمه مقرر کنی بریان پوست پیرون بسته نیم اینها که برای شعی افزون یک کدم کوفته

بیخته سفوف سازند خوراک بگویند که بگویند سفوف حل یا شربت آبی یا شربت فو که دیا شربت انجیر

**حب افیون** برای خوشنظر یا دانه اسهال مجربست و فی الفو شکم را بپزند **ص**

افیون یکدم افانیک و درم کل کن ساق حبلا را هر یک چهارم کوفته بیخه با آبیکه در آن نم

حل کرده باشند سرشته حبو سازند خوراک نیم شعله **فصل پنجم در دیا بیطس**

معجم ویای مثانه تخمابه و العا که برای مویخا و اسکان بای تخمابه مثانه و فم طلاوسین

هر دو و مویخا میانی است که صاحب همیشه تشنه میباشد و جگر آب بیاشامد و اسهال

حاصل شود که رفت صحیح حاصل بشود و بزودی و با اراده بول کند و آن آب بصفت خود

بی تغییر و بایاند که تغییر می دهد که با آب خالص مخالفتی چندان ندارد و دیا بیطس

بیونانی یعنی دوک و است و در مرغی زلق الکلیه نامید و بجهت مشابهت آنکه از یکطرف

آب میکشد و از یکطرف دفع میکند بدان نام مسمی کرده اند و ملا نفیسی گفته است که آنرا

سلس البول می اراده میباشد و دیا بیطس یا اندا و بول میباشد و محققین کلام نفیسی را

اختیار کرده اند و سبب آن افراط خوراک در مکرر که جذب کند مائیه را از یکد و بکدر و اسهال

و اسهال بجا جذب کند از معدن و دفع کند آن مائیه را به جهت شانه و باز از سر جذب کند

از جگر و دی از ماسریقا و آن از معدن و تقاضای آب و دفع بول متعطل بیک دیگر باشند

شدت عطش و عدم جمی قوت بول سفیدی و بیک آن مثل آب بود **مع** استسقام کانور

و کل فیلوف و غیران از ریاحین بار که مفید بود و اشامیدن دوغ کار و میش و شرب نیز فایده

بخشد و این نسخه را بکار بردن **ص** شش تخم کاهوی مقشید و کشتید و خشک و در سه  
 دودرم و نیم قویق یا بیطرس یکدم و نیم شربت حباه اس شش مثقال حل کرده بنوشند  
 قویق یا بیطرس طباشیر کبود یا السوس تخم خرقه مقشید تخم کاهوی از هر يك دودرم و نیم  
 طین ارمنی کشتید خشک از هر يك سه دودرم مندل سفید جلنا و فارسی معمر عربی از هر يك  
 دودرم کافور نیم دودرم و دو کوفته پیخته یا شیده تخم کاهوی آشفته خفته با آب انار و برش افرو  
 سازند و بیکدیگر بزنند و اگر بعد از ضعیف نباشد فصد یا ملیق است **قرص** برای دیابتیس  
 نافع است **ص** طین مختوم طباشیر سفید سرطان زرد محرق مغسول از هر يك یک دودرم و نیم  
 ثلث جزو تخم خشک اش سفید تخم کاهوی از هر يك یک دودرم و نیم کوفته پیخته بلغاب بر قطره افرو  
 بوزن نیم مثقال آبشارتد خوراک دوفی یک قرص است **قرص جلنا** برای دیابتیس  
 و خون آمد از هر دودرم و نیم نافع است **ص** جلنا و فارسی چنان درم و در کل نیم سه دودرم با آب  
 و دودرم معمر عربی یکدم کشتید انیدم کوفته پیخته افرو سازند خوراک دودرم با آب کروی  
 سبز نیم کرده **قرص** برای دیابتیس از ثلث سرخه مغسول است **ص** تخم حافض  
 حباه اس از هر يك دودرم معمر عربی نشااسته از هر يك یکدم کوفته پیخته بلغاب بر قطره افرو  
 افرو سازند **قرص** برای دیابتیس سیاناقم است **ص** رب السوس طباشیر سفید  
 از هر يك ده درم تخم کاهوی دودرم تخم خرقه مقشید یا توده درم کشتید و خشک کل منم منزوم کاهام  
 از هر يك پنج درم انافا کل ارمنی مندل سفید جلنا و فارسی از هر يك سه دودرم کافور نیم دودرم  
 پیخته بکباب سرشته افرو سازند خوراک سه دودرم با آب انار است **قرص** برای دیابتیس  
 مفید است **ص** تخم کاهوی تخم خرقه از هر يك یا توده درم طباشیر کبود ده درم کشتید و خشک نیم  
 درم جلنا کل سرخه از هر يك و دودرم کل ارمنی پنج درم کافور نیم دودرم با آب انار و سرشته افرو

اینها را در دو مثقال **ضیاد** برای مریض یا بیطرس نافع است **ص** افاقیا یک چهارم کند  
 مسکه و لحظه التیس کردن را مک از هر یکی دو درم عفش یک درم کوفته پیچیده ز آب آس تازه شسته گرم  
 برمانه ضاد نمایند **ضیاد** برای ضیای بیطرس نافع است و کثرت بول را ببارد **دص** کند را  
 لحظه التیس کردن از هر یک دو درم افاقیا یک چهارم مازنی یک درم کوفته پیچیده ز آب برك مورد برمانه  
 نماید نمایند **ضیاد** برای مریض یا بیطرس نافع بود **ص** عفش لیان از هر یک یک درم افاقیا  
 چهارم کوفته پیچیده ز آب آس و طب سرشته برمانه ضاد نمایند **ح** ابریشم برای  
 عطش مفرط و بیطرس نافع است **ص** ابریشم خام صد مثقال حراب باران و من  
 عرفی در مشک و کلاب از هر یک یک درم تبریز عرفی کا و زبان عرفی خیل و از هر یک نیم درم عرفی  
 عرفی خیل از هر یک پنجاه مثقال دو شبانه روز بخورند پس آنگاه ریخته باشند که درین صبر  
 بماند و آب بسوزد پس خوب ببالند و بفشارند و نقل را دو دانند ازین صرق را صاف نموده بنمایند  
 نیم من غسل مصفی پنجاه مثقال شربت به توش شربت امرو و شربت سیب نیمین شربت ریاس  
 شربت انار شیرین شربت انار از هر یک پنجاه مثقال داخل کرده بخورند و بنوام آرد پس  
 آنوقت سرخ را باریک یا سفته باده و در معدنی لیشب میزدن و چنان سرخ که باریک شوی از هر یک  
 و مثقال و نیم لعل زرد از هر یکی یک مثقال و نیم جواهر لعل سنگ ساق با کلاب صلیب کنند  
 خشک نمایند و رق طلا درق نقره از هر یک دو مثقال و نیم حر و را بعسل مصفی حل آس  
 بیسم مفرط کل کا و زبان کشند و خشک مقرر غنچه کل سرخ مندل سفید طباشیر سفید  
 مندن نشاسته نیم خرفه مقرر از هر یک نیم مثقال مقرر نیم هندوانه مقرر نیم کدوئی شیرین  
 راک هفت و نیم مثقال عوج خام دو مثقال زعفران یک مثقال همه را کوبید و داخل کرده  
 بپزند و نیم مثقال کاغذ را صاف نمایند و خوراک سه درم در سه و دو مثقال در کرمان نمایند



جوارش آملی برای دیار طوس بسیار نافه است **قص** لکه منقح و مثقال در شیر

منقح مثقال کاو و زعفران از هر یک نیم مثقال و قلی سره طباشیر مسعد از هر یک دو مثقال  
باد زهر معدنی کل داغستانی کل ارسنی که برای شمی مندل سفید بشتبند از هر یک و مفرغ کزله  
از هر یک یک مثقال کشنیز خشتک و مقترجم خرقه از هر یک سه مثقال کوفته بخیخه و ریاد که با ساید

بارب سفید شیرین و رب سیب شیرین از شصت مثقال پخته شده استعمال کنند خوراک و دردم  
**باب بیست و هشتم** در امر از حرن النیاد **فصل اول** در صبح بقم

مناد و جیم مجتهد و سکون یای و مملعه معنی قلق و اضطراب است آن حادثی است و هم از تن  
تفصیل علاج آن در باب الهاء در فصل سوم ذکر یافته شد **فصل دوم** **صفه**

**الکلبان** بقم مناد و مجله و اسکان فله و قرح دال و عین هر دو مملعه صلبی است

که در ریزبان شبیه بقم میسر و هم میرسد و که ماده آن منجتر می باشد و صلب بود چنانچه بقم  
الطاهر مناخرین در مهنات خود ذکر فرموده اند که شخصی با دوستی بود و اکثر این مرض عارض شد

و آنچه علاج کرد بقم دو و مقسم نشد تا آنکه از اسکاقت اندازان سنک صلب طوی خوش  
بوزن سه درم برآمد و صفحت یافت **معنا** این مرض در باب اللام در فصل لسان بالتفصیل ذکر

**فصل سوم** **ضرس** بقم مناد و مجله و اسکان فله و قرح دال و عین هر دو مملعه صلبی است

است از اشیای خارجی تا مندر خاییدن اشیاء طامعه و قابضه و عصفه و نگاه داشتن آنها  
در دهان و یا از اسباب داخل مانند سید بلغم ترش و سوزاید ند آنها از نواخی آنها و یا از سبب

**معاد** در باب لالان در فصل لسان ذکر یافت **فصل چهارم** **ضیق النفس**

و اسکان یاء مثله که تحتانی و قاف تنک شدن مجرای نفس و نرسیدن هوای مستفسف  
و همچنین در وقت اخراج از اندرون و خواه از سبب رطوبات یا از مسخری باشد و خواه از

جفنه قابضه و این مرض که بسلت بن یکری با اعتبار استفتای نفس میکند ماحول آن بدن حرکت  
و تعب نفس بیست و تواتر کند و هرگاه متنب آن از بدو نشست **ع** و از خر خسته از سینه میل و سافه  
و بطن باشد هرگاه با سینه نباشد منبر یا استقامت در **مع** تقیه بلغم نمایند **ص** و در این سیه  
از هر یکی یکم اصل السوس سبوس کندم نادیان خیره نادیان از هر یک یکم و نیم موز یا زده دانه  
سفید چنان در غم **ع** القلب جوشانید ماکر و شیره و عا شش مثقال حل کرده بنوشند و درانی  
فی استعمال کنند **ص** تخم زرب تخم خرو و تخم شست از هر یکی سه مثقال جو شایند صاف کرده  
فک لاهوری قدحی حل کرده بنوشند و بعد از ساعت فی کس و بعد از این معده استعمال کنند  
**ص** بیک کا و زبان اصل السوس مقش را سر یک یکم و نیم موز دانه در آنجا که کندم از هر یک  
سدهم نات سفید شش مثقال در آب جو شایند صاف کرده بنوشند و بعد از خر و سنج  
با نان و یا کباب سیرج باشد و هرگاه ضیق النفس از استرخاء عضلات تنفس حادث بود **ع**  
استصاب نفس و عطش **مع** افسد با سلیق نمایند و مسکت تلخ و ارات قلب یا شیای بارده  
استعمال کنند **ص** لعاب بز قوطا و درم لعاب بیدانه یکم مغز تخم کوسه مثقال در  
کا و زبان برآورده شربت نیلوفرو شش مثقال حل کرده بنوشند و غذائاً الشعیب باشد **مع**  
برای مرض ضیق النفس است **ص** تخم جوز مانک سه مثقال **ع** و درم دیود  
یکم و درم صم عربی یکم که گفته بیخته چهار کسان در دوزی یکم بخورند **مع** برای ضیق النفس  
و سرفه خشک مفید بود **ص** حلیم چهارم موز یا زده سی عدد بنفشه تخم درم جو مقش درم  
کل کا و زبان تخم درم هر دو را یکدیگر در آب بجوشانند که نصف بماند صاف کرده آب از آن نصف وزن  
عسل تقوا ام رند پس مغز تخم کوسه و شیره مغز طوطا از هر یک سه درم و از بانه درم که گفته بیخته  
امان است بعد از ده مثقال بام الشعیب بخورند **مع** برای مرض ضیق النفس از سحر است

ص ساق در برك زقوم و رقار بر كرده باسلتوك در حى باين دستور از سوزن در سوزن بده  
 زقوم كرده و همان آن از شلتوك كند طبقه طبقه تا خم پيشو و آب باهى آن اينقدر بپزند  
 كه با باهى آن بقدر يكوجب زياد آرد پس آنرا محكم خود در دسر كين اسبب تا يك هفته بپزند  
 ملكه تا بپست دروزن دارند و بعد از آن بر او ده شلتوك هار انجشكانند هر روز صبح ناشتا  
 سه شغال از آن بخورند كه كم محال اين مرض را كند در **طبعه** براى ضيق النفس شيكافا ناست  
 ص ۷۷ = نه عدد سوزاننده باريم وزن مراريد تا سفت بخوبى بپايند و بخورند  
**طبعه** براى ضيق النفس و سرفه كهنه و ريوناقم است **ص** سپستان عناب جرجاني **طبعه**  
 هفتاد دانگ بخورند و بپست و بپزند و نه برك كا و زبان قخم خطى سفيد قخم خجاری از هر يك شش  
 شغال از اينها قخم طبقه و ناختى شك از هر يك چها شغال اصل السوس برسيا اصل خطى كل نيلو قخم  
 هر يك شغال كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال كينهم درى بهدا  
 دو شبانه و در خيسا كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال  
 غرلى را كوفته بجه در آخر قوام پير شدند خوراك سه شغال با آب گرم استعمال كنند و با آنما  
 بود آن بالعباب بزرگ قطونانوشند **شربت** براى ضيق النفس و تقويت معده و عليل  
**ص** پياز و عسل بنوعى خشك اصل السوس كا و زبان اسطوخودوس غاريقون سفيد  
 پوسيا و شان از هر يك پنج شغال عناب خشك بيم سوسن انيسون قرد مايا از هر يك سه شغال  
 دو شبانه و در هر كره بخيسا كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال كينهم درى بهدا از هر يك چها شغال  
 پنج شغال آن با آب مطبوخ پوسيا و شان بنوشند **شربت** براى ضيق النفس از صبرات  
 مولف است **ص** غر و پراز و شان درخت جيره كه بپهندى كور تا بپند شبانه و در خيسا  
 جو شرداده تا بپست برسد آب آنرا با شكر بقوام آردن و صبح و شام از آن لعوق نمايند و بپزند

که تنگی آواز نیز مفید است **شربت برای ضیق النفس** **فعل است ص ۱۱۴**

۷۹۶ یکوبه نمیکوب در دلال آب میجو شایند تا نصف بماند پس صاف کرده با سه اوقیه

مصنوعه و او نیمه روغن کجد بقوام آرد و هر روز قند می لعوق نماید **شراب زوفا**

برای ضیق النفس و برون امراض بلغمیه و سینه ایست **نود ص** تخم کرفس را با نه ازهر یک نیم درم

زوفا خشک هشت گرم کجیر نیم درم است و نیم درم مورین منق از نه سق و نیم درم حلبه

نیم درم تخم خلیج بوسن اصل السوس ازهر یکی سه درم پر سیا و شان هفت درم غلاب و یک

سپستان ازهر یک سی پیچیده و فاسیون سه درم نمیکوب شبانه دوزی پنج سانسند

میجو شایند و صاف نموده با قند سفید بقوام آرد و اگر قدری جالنجبین داخل کنند میجو شایند

به تریه و لیکن از وزن قند کم باین گرفت خوراک دوازده درم است باینکه در روغن بادام تلخ بود

**لعوق برای ضیق النفس** **نعم کلی میخشد ص** تخم کتان ۱۱۴ ۷۹۷ یا لیسو و نیمه

با عسل مرشته و زرد مشقال بهم و شام تادل نمایند **لعوق حب الصنوبر**

برای ضیق النفس و برون امراض بلغمیه و سینه ایست **ص** مغز بادام شیرین مغز جلغوز ازهر یکی

درم نیم السوس و روغن بادام ازهر یک نیم درم شکامیه بیست درم کوفته و با عسل مقوم

بسر شدند و بکار برند **لعوق حب الصنوبر** مکرر برای ضیق النفس و تنگی است

و برون امراض بلغمیه و سینه ایست **ص** زهره ۷۹۸ و با عسل مرشته

آنها بکنند پس آنرا گویند و شیر براده و با عسل مصفی یا دوشاب انکوری میجو شایند تا غلیظ

گردد و برون دوا یا اول مغز جلغوز و مشقه سیانوم ساید و داخل نمود چند جوش و بیکر آنرا

دهند و استعمال کنند **لعوق جاوشیر** برای ضیق النفس و برون امراض بلغمیه و سینه ایست

ص ۷۹۹ جاوشیر مغز بادام تلخ فلفل ازهر یک جزوی کوفته

باعسل مقوم بدست هم سرشته و قد می از آن تناول نمایند بقدر مخدوی حی ساخته  
 در دهان نگاهد از آن آب شود **لعوق بز البجم** برای منم انقباض زرد بصری  
 نظیر است **ص** بز البجم سفید دو آرد و شغال مغز حلو و شش شغال بز باین یکشتل  
 کوفته بجهت با عسل مقوم سرشته لعوق نمایند **لعوق اسقیل** برای ضیق النفس  
 و سرفه بلغم و سینه را از طویات بلغم پاک سازد **ص** اسقیل مشوی خشک کرده شکر  
 ابر ساد و در هم فراسبون و دقای خشک از هر یک یکدم کوفته بجهت با عسل مقوم بشود  
 و معده و شام قدری از آن لعوق نمایند **لعوق زوفای** برای ضیق النفس و سرفه  
 و طویات بلغم و سینه را پاک سازد و نافع بود **ص** زوفای خشک نیم سوسن  
 از هر یک بدست هم بکوب کرده در و در طل آب شنبلیله میجوشانند پس میان کرده  
 تا هر یک آن قند سفید مقوم آرد و بکار برند **قرص** محبت ضیق النفس مجرب است **ص**  
 کل سه سسل الطیب از هر یک سه گرم صمغ عربی نار خشک مسکی از هر یک دو درم  
 کنار از هر یک یکدم کوفته بجهت با کفند سرشته اقراص سازند روزی یکبار بخورد **قرص**  
**بنفشه** برای ضیق النفس و سرفه بلغمی بسیار نافع است **ص** کل بنفشه یکدم  
 تربید سفید مد بچنان درم و نیم روپ السوسن سه درم سقییا مشوی سه درم مسکی  
 رومی یکدم کثیرانیم درم همه را کوفته بجهت اقراص سازند خوراک یکدم **روالمسک**  
 برای تسکین نفس و امان سینه نافع است **ص** روغن عطر زنیبا درم و آرد ناسته  
 سد محرق کهنای شمع از هر یک سه درم و نیم ابریشم خام دو درم سنبل الطیب یکدم  
 ساد هندی قاقله قونفل از هر یک چهار درم و نیم دار قونفل اشنه تخمیل از هر یک یکدم  
 و نیم چند پودر سترنیدیم شک خالص مختلف ابریشم را مقروض کرده بسیار بار بار

نیکو را کوفته بخینه با عسل مقوم سه روزن ادویه بپوشند و همچون سارند خوراک  
 یا انتقال یا آب کم **معجون** برای ضیق النفس و تنگی بلغمی نافع بود **ص** قردمانا از اوردن  
 مدحرج فلفل حومل سفید که سینه تخم انجیر مغز بادام تخم ازهریک نیم دریم و نیم  
 خشک **ص** پرسیاوشان ازهریک یا زرد درم معطر عربی سه درم و نیم کوفته  
 بخینه یا سه روزن ادویه عسل مقوم سه شته همچون بسازند خوراک چنان درم یا آب طبخ زود  
**معجون** سنا برای ضیق النفس و ربو و سرفه بسیار نافع است **ص** سنا کمی بپا  
 درم تربید سفید تراشیده و رقاقا کل سرخ کاو زبان ازهریک نیم دریم و نیم بیدانه بنفشه نیلوفر  
 ازهریک ده درم تربیدین سه درم شیر خشک ده درم قند سفید عسل صافی از هر یکی  
 پنجاه درم است تربید را کوفته بروغن بادام چرب نموده باقی ادویه را کوفته بخینه بپوشند  
 شیر خشک و قند بکباب ممان کنند و با عسل بقوام آرند ادویه را بپوشند و همچون  
 سازند خوراک سه درم است یا آب کم **معجون افیون** برای ضیق النفس و سرفه  
 بلغمی عجیب النفع است **ص** دارچینی مرکی سلیمه فلفل بن سبسیا کیوس خا مسا  
 ازهریک چنان مقدار ققاح اذخر سنبل الطیب ازهریک دو آرد درم افیون پانزده درم  
 زعفران پنجم تخم کرفس سی و پنجم درم انیسون بیست و پنجم درم اسارون فوة الصبغ قسط  
 ازهریک دو درم مرکی و افیون در شراب ریحانی حل کرده باقی ادویه را کوفته بخینه با عسل  
 مقوم بپوشند بدستور معجون سازند خوراک نیم درم یا آب کم **حب بنفشه**  
 برای ضیق النفس و ربو و عسر تنفس نافع است **ص** بنفشه ورق کل سرخ رب السوس  
 ازهریک سه درم غاریقون هشت سفید ستمونا ازهریک یک درم و نیم کوفته بخینه بپوشند  
 چنان درم یا آب کم **حب افیون** برای ضیق النفس و سرفه بسیار نافع

است **ص** میوه سالک کند، هر یکی از هریک سه و متعالی حلال است بجمع و بجان و غیره  
 مد و حرج لغوی از هریک به متعال و نیم کوفته بیخته با آب حب سازند خوراک نیم متعال یا شربت  
 بنه الکسان یا شربت خشخاش **حب ضیق** برای ضیق النفس و سرفه دائمی سخت نافع  
 و ملین سینه بود **ص** مغزی آدم شیرین قند گشای بریان کنده اسفند صندل و گلاب و نیم کوفته  
 و به اسوس اصل السوس انیسون فانیند با لیسو کوفته بیخته و با اندک صندل و آب رازیانه  
 و حبس کنند و در زیر زبان گذارد که آب آن را فرو برند **حب انزروت** برای ضیق النفس  
 و سرفه بلغمی **حب النفع** است **ص** انزروت سفید و درم و نیم غار غار نیم درم و نیم  
 مد و غار یقون سفید از هریک سه درم اصل السوس یا از حب فبقرا نیم خط از هریک و درم  
 کوفته بیخته با آب حب سازند خوراک ناسه درم است **حب ایرسا** برای ضیق النفس  
 بلغمی نافع است **ص** شحم حنظل ثلث درم غار یقون سفید نیم درم و سه السوس و زعفران  
 خشک و اسون از هریک ثلث درم ایرسا نیم انجور از هریک نصف درم کوفته بیخته با  
 حب سازند خوراک است **حب غار یقون** برای ضیق النفس و درم و نیم  
 نافع بود **ص** غار یقون هشت سفید و نیم سفید مد و بر ایتیم و سناسلی به السوس کنده  
 ایرسا از هریک نیم درم انزروت سفید یک دانگ مغز چلو زده و دانگ کوفته بیخته بچلو  
 سگری سرشته بچلو سازند خوراک است با آب گرم **حب مدر** از سبب برای سبب  
 و سرفه بارد و طلب نافع است **ص** سناسلی شش درم پوست حلیم پوست لیل از هریک  
 دو درم و قهقه کل سرخ و دو درم و نیم کوفته بیخته و روغن بادام چوب نموده و با شکر متعال یا شیرین  
 سرشته خوراک سازند و خوراک سه متعال آب نیم گرم و روغن قند و روغن اسفند و روغن  
 حبس همان سلیقه و غفران قسط از هریک یک و کوفته و بکباب سرشته آفرام سازند و بکباب

بیشتر انداخته من خود را باز غرقه بدو آن تغییر دهند جوارش ایرسا منقول از انوار

سالم چلی افندی که برای سلطان لولیم قیصر دوم تأتم است از برای ضیق النفس و بره رطب

و اما من مدد و جرم آلات تنفس ص نیز ایرسا هشت حرم زونای یا بس فودینه یا بس

من الشوری رینک شش حرم معربادام شیون و تلخ موز منق کثیرا فستق زنجبیل و ارجینی

فلفل و بای منق زرقی از هر یک سه حرم بخور مریم اسطوخودوس از هر یک دو حرم کوفته بخیته شکر

سفید بقدر ضرورت قوام آورده ادویه را بس شدند و بدستور جوارش بآن در خوراک بگفتا است

جوارش مریهندی برای ضیق النفس و ضیق الصدر مفید و ص زنجبیل

قرنفل از هر یک شش حرم کثیرا اسبیل الطیب ارجینی بلاد استه غرام حق کباب ارجینی و بلسان ابل

انیس و فلفل و دار فلل از هر یک دو حرم مرارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک نیم حرم شکر کوفتن

ورق طلا و نقره از هر یک یک حرم شکر دندان فیل شک عنبر اسهبا از هر یک سه حرم انک

ادویه کوفتنی یا کوفته بخیته یا سه وزن ادویه عسل متوم سرشته برق نقره و طلا حل کرد و جوارش سازند

خوراک و در هم است مریخ و اسبک برای ضیق النفس خواه از یوس و خواه

از طوبیت غلیظه تأتم است ص موم زرد پیکره و نیز از هر یک هفت حرم روغن بادام

و یاروغن کدو و یاروغن کجد و یاروغن مرکام که باشد چهل حرم اگر که طبیب نیاید که خر افندی و اگر

یا شیر نیز یا شیر خورده تازه داخل نمایند و در آتش ملایم بپزند و قوی نمایند مفید و در باب

بیست و هفتم در امراض حرق الطاء فصل اول طفره بضم ظاء و سکون فاء

و فتح راء و هاء در آخر و آن زیادتی است عصبانی شیب و ناخن سفید و سلب از موق اکبر یعنی کب

چشم میزد و آن از ماد و بلغم غلیظ از هر یک می کنند تا آنکه سیاهی چشم را می پوشانند و مانع

دیدن میشود و آنرا بقاری نخه نامند و نگاه از هر دو موق ابتداء میکند این سه نوع است



سل و قیو و ابتدا و حلو آن از پنج انب ملحه و شش سیسل نماید شد مغوی مایین آن و سه  
 دست که سیل از جیم جوان چشم مستند بر حلو شود و نظره از پنج انب حلو شود و معا  
 روزم بقصد استعمال و احتیاج از عیال فانی نماید **نوع دوم** ابتدا آن را که دست یاق  
 چشم انبساط کرد و کم کم غلیظ میشود و بعد چندان قدری نوسان بدین **مد** این مردم بر سه  
 تا پنج سال و شبها ذات و غریه و رات نماید **نوع سوم** سیاهی چشم را پوشانند به بنفشه  
 کلی برساند بلکه جگر را باطل میکند **معا** بریدن آن بعد از تقیه است و نظره و گاهی نهد و دست  
 و تیر و رنگ بود و بزرگ ملخه کلی که از آن متولد شده باشد و بعد بریدن این تقطیر از آن  
 برود **ص** کمون باریم وزن آن غلک سنگی در حق خود و در چشم تقطیر نمایند و نظره  
 نافع است و کند و داد و قدری آب بپایند و تا یک ساعت بخوری در آب گرم بنجیستند  
 صافی کرده در چشم تقطیر نمایند مفید بود و گاهی نظره از غلیان و یا قیو خون باشد **معا**  
 فسد و قیال یا رلوی بکنارند و این را در چشم مقل نمایند **ص** بر نورسته طوطی حرام با کف  
 یا سفیدین که هنوز خام باشد از بخور کند آید و خون آن را بر نظره مقل نمایند مفید بود  
**قطر** برای نظره نافع است **ص** زردی تخم مرغ با روغن یا بونه و روغن نعنه بپزد  
 نظره شد که در چشم تقطیر نمایند **قطر** برای نظره چشم نافع است **ص** که بجز  
 مسلم اند را می نوشد از هر یکی نیم جزو باشد و نه بپسایند خشیر که بر نظره مقل کنند **قطر**  
 برای فلم نظره چشم نافع بود **ص** اکلیل الملک یا بونه برون کرنب حرام جو شکر و نلک  
 آن که بماند صاف کرده شد که در چشم تقطیر کنند **شیاف** برای نظره چشم نافع است  
**ص** نخاس محرق و لعلد بر ساید با لاله کوسفند و آینه در چشم بکشند **شیاف**  
 برای از آله نظره چشم نافع بود **ص** پوست جیم که نوشد بر آید باز هر سه سال از آنجی

و فدی غسل داشته در چشم بکشند **شیان احمر** برای قلم ظفر و مسود  
 چشم مفید است **ص** شاد نیم مغسول شش درم صمغ عربی نیم درم مس سوخته راج  
 مسخته از آب دو درم صبر سقراطی افین از هر یک پنج درم زعفران مساف از هر یک دو  
 زنگار دو درم و نیم و قهقهه در آب محرق و درم سایید همه را شیان سازند و بنیم بچشم  
 بکشند **شیان** برای ظفر و جرب چشم بلبله **ص** اقلیا خلا سقراط  
 این بزار هر یک ده درم مساف کثیر از هر یک پنج درم مرادین ناسه دم آغوشین بند  
 از هر یک چهار درم اقلیا ز نیم ستر از هر یک سه درم و نیم افون هفت درم پنبه سوخته  
 بسیار زعفران از هر یک دو درم کوفته بخیه شیان سازند و بچشم استعمال کنند  
**شیان زرد** نیم یک غله بسیار نافع است **ص** زعفران کند از هر یک  
 یک درم ز نیم ستر نیم درم کوفته بخیه شیان سازند و آب کشند تا زحل کرده و بچشم بکشند  
**شیان زنجار** برای ظفر و خشونت اجفان نافع بود **ص** قوتیا که مانی شکر  
 نامیران خنک شیان مامیت از هر یک پنج درم قلندر اقلندر و نیم الجوبه سه لیل زرد  
 حوض مکی سادیم هند شاد نیم مغسول از هر یک سه درم زعفران و درم کثیر اصمغ عربی  
 زهر یک و شغال کوفته بخیه یا آب غوطه مرشته شیان سازند و بچشم بکشند **شیان**  
 لغز نیم ناند چشم یا نافع بود **ص** شاد نیم مغسول و آرد درم مس سوخته صمغ عربی  
 شدرم قلندر سوخته زنگار از هر یک و درم با آب را زان به سایند و شیان سازند و بچشم  
 استعمال کنند **زاسلیقون** برای ظفر و جرب و سبیل نافع است **ص** کف دریا  
 نلیساف و زهر یک ده درم سادیم هند نمک اندکی سفید آب از نیم قلندر اقلندر  
 بنی الطیب و نیم صمغ عربی از هر یک و درم نمک هندی قرقر از هر یک و درم صبر سقراطی

عصاره مامیاسیسیو بخار از هر یک پنجم مایه آن چینی شود و مرکب از هر یک شش حبه  
 در چغندر نیم مثقال یک ساید و چشم بکشند **باسلیقون** **شیخ الیسی**  
 و سیل و غشاد و چشم مفید است **ص** اقلیمیای نقره زرد الجوز هر یک دو درم مس سیمین و سیل  
 قلعی نیک اندک از هر یک سه درم دار قفل و شاد از هر یک دو درم قر قفل اشنة از هر یک یک درم  
 کافور نیم درم قفل چهار درم در سنگ سمان مثل سره به یک کشند و چشم بکشند **باسلیقون**  
 برای نقره و دود معد و جگر که چشم نماند است **ص** دار چینی قفل دار قفل از جیسل پوست حلله  
 زرد حلله سیاه از هر یک پنجم درم میر سقوی یک درم و نیم کف دریا شش درم شبنم پنجم درم سیل  
 یکا و قفل از هر یک چهار درم حره یا در سنگی شاق ماسد سینه بسایند و از حره پنجم چشم بکشند  
**باسلیقون** برای نقره و ضعف یا مریه و خارش مردم چشم بقینی نماند است **ص**  
 مایه آن چینی **خل قفل** از قفل از هر یک دو درم بر و اریق تا سفید خیزان از هر یک یک درم  
 پوست حلله زرد و یکا بل نیک خندی ملطمانی مله سرخ از هر یک دو درم میر سقوی شاد  
 حدسی مغسول از هر یک سه درم کف دریا و نقره ای خندی حجر صبری سه اصفهانی و شیش  
 ذبی اقلیمیای ذبی و نقره ای از هر یک پنجم درم بد ستور مثل سره بسایند و از حره پنجم  
 استعمال کنند **فصل دوم ظفر یقاری تلخ نامند و اراض آن درم و پنجن و عک**  
 و سبب آن باز زنده و سقط مکه سبب تاری باشد و یا سبب فساد اخلاط باطنی باشد یا  
 اکثر از فساد خون و سود سرد اوید و احتقان آن درم و سیل **مع** استقیه معد و گردن سواد  
 و استعمال معصیات الدام بکار برند پس این جهادات و استعمال نمایند **ص**  
 ابل و قی السرد و میسادی یا بر الما غریب است و قدی اخلاء البقیر آخته شود درم و سیل  
 و نرم لام و شوماک مثل نیر و سیل و درم و سیل و فامد فامد بسیار مفید بود و برای احتیاج

و در حال کم خوردن و سبب آن را که در خوردن نفوذ و فواید بارده بود معصا ابتدا کشند  
 و بعد از آن ادویه مفیدی مثل سونبیل آن شیرین و بابونه و غیره در سهول دهنده بعد بقیه  
 حای و جیم را بر وزن نازدین و در عن پاکیزه و لسان اواده آن حاکم بباله و عرقا و جیم که سبب  
 امراض که به نام آن و علاج آن در امراض که در باب الکاف ذکر یافت و یا یکبب امتداد آن  
 که بر پشت آمده باشد عسری و وضع و وجیم در تمام ضلع بقیه آن و حواصی و نقل و ششکی  
 معصا اول دهنده با سلیق نمایند پس استعمال ادویه مصفیات الدم با شربت نازدین و یا شربت  
 عرصدی بکار برند **طبع برای در کمین بسیار نافع است ص** در تمام نوزادان و بزرگسالان  
 تا یکونه از ضرر که به مثقال گوید با هم تقطع بر بارجه کرکس نویون که در شکر که بر پشت همدن  
 میراند یکس یا بد **طبع برای وجیم که بسیار نافع است ص** روغن شونیز که بقیه معکوس  
 گرفته باشند مکرر بود در کمین و بصلب بباله فاعله میخشد و روغن عرق که صفت و ترکیب آن  
 در باب ذکر یافت هرگاه روشت که بباله فاعله در سبکی که در **حلولی بزرگ کرات**  
 برای در تمام بسیار نافع است **ص** بزرگ کرات ده مثقال در اجینی هشت مثقال خیل و لاجه  
 مثقال یکا که چینی و مثقال نخود سفید و مقشر هفتاد مثقال نخود و لاجه که در باقند و آرد میداد لعل  
 کرده با عسل حلوی سازند پس ادویه که گفته میخشد و لعل سازند و خوراک بکلیست یا پاکیزه و مثقال  
**حلولی سوهان** برای در پشت و تقویت اعصاب و میر و دین و لعل و بویاه و نافع است  
**ص** کندم را بقدر ضرورت و در آب ترکی که در کایسه بکارند حد آفتاب بدانند و در وقت  
 آب بران باشند تا بر شش تنفر کنند همین که علامت و سستی ظاهر شود آنرا بکارند  
 و خوب ساینده و هونب آن آرد کندم اضاف کرده و آب را بجوش آورند و کم کم آرد بر سر بوزند  
 بپزند تا غام شود پس قدی روغن کاه بران بپزند تا روغن جذب شود پس نهان بپزند تا غام

و برین برین مغز باد ام مغز که مغز تا جیل مغز بسته یک کوبه ران داخل کنند و قدی  
فلان و مشک در کلاب حل کرده اضافه کنند و استعمال کنند **روغن نار دین** روغن

مل روی است **ص** قصبه الی یوه و بلک اسعد کوفی و قه العار قسط تلخ ابل نار دین  
بنجوش قوه ناکم سازد هندی از خراسن برك موه آذان الفار از هریک پانزده مثقال  
کوب کرده با شراب کهنه یا بنفشه زریب و آب و غسل تا شش ساعت بجوی میوه شاستند  
نصف آن بمالد پس یکشنبه در روی در آن خیسانند یا شستند پس صاف نموده با کل سرخ  
با ما و سلیمه و آب موه تازه مر صاف از هریک بیست و سه مثقال تا سه ساعت  
شاستند که نصف بوسد صافی نموده و یا سنبل روی و قنقل و میوه سائله و روغن  
وغن زیت کهنه و جوز بود از هریک بیست و سه مثقال روغن کجند و صند و پنجه شقال  
تن نرم باز متهه ثالث میوه شاستند تا هر آنها بسوزد و روغن صدف بمالد انکالا صاف  
به استعمال کنند **جوارش شیخه الرئیس** برای در کمر و امراض پاره

آن تا نیم است **ص** زنجبیل سنبل الطیب از هریک شش درهم نانخو که مصطکی روی  
از هریک جوهر درم نغصام خشک تخم کرفس از هریک پنج درهم زیاده کرمانی سلیمه سیاه  
حبلینا عا و قح از هریک دو درهم سازد هندی یکدم فلفل سیاه ایندو از هریک چهار  
درم کوفته پیخته بوندن آدویه سه مرتبه غسل مقوم سرشته جوارش سازند خوراک یکنفاله  
است **سرفوف** برای اوجام ظهور و سستی آلات تا سائل تا نیم بود **ص** فلفل هندی  
که کهنه ده مثقال در سفال آب ندید که بود هندی و در حق هفت مثقال کوفته پیخته بر روی  
آتش نرم که شسته با چوب در دره تخم نرم بقدر آنکه معجون شود مغز پیسته دو مثقال و نیم  
نات نصف هشتاد و دو درهم کوفته آن مخلوط نمایند و این خوراک دور است **ص**

برای درد ظهر مستوی آلات تاسل بسیار باقیم است و از حکایق منقول شده است  
**ص** زرقا هشت شقال و نیم صلیب غود و در ظرف سفالی یا کاشی که روزه بند از چینی  
 هفت شقال کوفته خیمه مخمور بادیان زیر که مان بادیار خطائی طباشیر سفید از هر یک  
 دودم نبات سفید هم وزن ادویه سفوف سازند و میخ و شام استعمال کنند و نیم از این  
 برای وجع ظهر و کلیه باره مجرب است **ص** لجن سفید خشک که در یک وعده نیم گرم آرد بخورند  
 تا است برسد پس خوب بکند و بفشارند و صاف نمایند پس هر روز از آن یک بار مثل اسل  
 مسفی به از چینی و قوغل از آنجا از هر یک یک گرم زعفران نیم گرم سوازی زعفران باقی آرد  
 کوفته خیمه در بار چکان بسته در آن انداختند و بینین تا بقیام آید و در هر ساعت آن را چوب  
 خوب بفشارند و هر دم زرقا پس از آبهای آتش فرود آورده و زعفران را در یک کاس سوه داخل  
 نمایند بسته باشند و تلف را دور اندازند و بوقت حاجت استعمال کنند سفید **معجون**  
**قوی** برای وجع ظهر و الفوی ساکن که داند **ص** فلفل کباب و شازله نیمیل و از آنجا  
 قوغل الطیف نار شک و قوغل فلفل از هر یک نیم گرم سفوف آرد و درم شکر نیم گرم و درم سفوف  
 صد شقال همه کوفته بخیصه یا غسل مقوم سرشته معون سازند **معجون** سفید برای دشت  
 و آلات جام نام بود **ص** عاقل و حاشش درم مسطکی و دمی فلفل سفید قوغل الطیف از هر یک  
 هفت درم فلفل کباب و قوغل از هر یک ده درم زعفران سه درم جوز بواسی حد اعتبار شو به یک  
 زعفران نیم درم همه کوفته بخیصه یا درم روغن بادلم چوب غود و بلیکصد درم قد و بون  
 غسل هر دو را قوام آورده ادویه را بسته بند و قند محتاجت بخورند **معجون** سفید  
 پیغمبر است که خبر ثیا امین از رب العزیز آورده اند این برای درد ظهر و کلیه باره  
 و ساکن از غصه باقیم است **ص** بر خرنجان نیمیل یک پیچ عاقل و حاشش

سپاسه پوست خنثیاش نافع است آن جهت و این جهت

شکر سفید عمل منفی تیرکاو از هر یک بقدر حاجت هر روز از آنم روت هر روز

خود را بشکند است **معجون افریون** برای وجع ظهور دندان و هر چه در دهان

افریون ترید سفیدند بر از هر یک دودرم مصطکی رومی چهار گرم سوبخیر سه گرم

سلجیه سیاه زرد کرمانی این فله اذرق فلل از هر یک و یک درم و نیم مقوقه حباقه و نیم درم

کوفته بیخه بروغن بادام سرشته و خوب چوب نمایند و با عسل بمقم بپزند و در معجون

خوردن سه درم با آب رازیاکه شیر گرم **معجون سقر و نیا** برای در دهان و در گلو

نافع است **معجون سقر و نیا** قریل المصیل فلل دار فلل مصطکی از هر یک سه درم کوفته

بیخه با مقدس سرشته و معجون سازند **دهن سنگ** برای وجع ظهور دندان و

نافع است **ص** سنگ بزرگ سه اوقیه تخم خردل حب الرشاد عاقر حوا از هر یک یک درم

نیکوب در یک کطل آب میوشانند تا نلک بماند پس خوب مالند و فشارند پس صاف نموده

با سه اوقیه زیت کوبند بار و غن کین در محل کرده میوشانند تا آب جریس بر آید و بکار برند

بوقت حاجت بر کمر و پشت طلا نمایند **شیاف** برای در پشت مفید و **ص**

سکینه زنجبیل مقل ازرق حاوشیر اشق از روت سونبان شقایق فک هند کشم

جنطل چند پید ستر زرباد قسط تلک برك سنگا ماهی هر چه میعه ساکنه اندیسون و در

حالت بالیسوم کوفته میخه شیاف سازند و بکارند بوقت حاجت یکشیاف در مقعد بگذارد

**حب جاوشیر** برای وجع کمر و بولونسیا نافع است **ص** فلل دار فلل

زنجبیل شیاف هندنی پوست هلیله زرد پوست بلبله آله منقی صاف ترید سفید

مدن سه درم میخه چند پید ستر و عفران از هر یک دودرم جاوشیر سکینه سونبان

ششم حفظ اشق منقذ از قتل از هر يك ده درهم میر سقوی بیست خرم منتهای آب کرب  
 محل سازند و بانی اندوه را کوفت بخت با آن سرشته حب سازند خوارک دودرم حب الله  
 برای اوجام ظهور حفت و در حلین مفید بود **ص** میر سقوی بیست خرم منقذ از قتل  
 و در کبابی از هر يك ده شش آل و در کل سرخ پنجم ستمو یا مشوی زعفران مصطلک و در  
 کشور سفید از هر يك سه درهم منقذ از هر يك در قی طلاء از هر يك یا ستمو یا مشوی زعفران  
 قوی یا قوی و در قی طلاء یا سفید از هر يك سه قیر اطهر را کوفت بخت و یا کباب و در قی  
 میر مشک و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 این حب یا آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 میر سقوی بیست خرم منقذ از قتل از هر يك ده درهم میر سقوی بیست خرم منقذ از قتل  
 با آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 برای اوجام ظهور حفت و در حلین مفید بود **ص** میر سقوی بیست خرم منقذ از قتل  
 بن الحول از هر يك ده درهم توید سفید سبکین از هر يك هشت درهم کوفت بخت با آب کربس  
 و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 و در بهلول و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 ده درهم فلفل و فلفل از هر يك ده درهم خردل سه درهم شحم حفظ غلک هشتاد و سه  
 از بخیل از هر يك دودرم فانیل از هر يك کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 دودرم است **حب منقذ** برای در پیشست و در ناو او با قی طلاء و آب کربس قاز  
 و چون بر آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز و آب کربس قاز  
 منقذ از قتل از هر يك ده درهم شحم حفظ غلک هشتاد و سه و در ناو او با قی طلاء و آب کربس قاز



زعفران را چینی سنبل الیپب چند میزدند از فربك و دوزخ فرفیون یکدم صمغ را در آن کنند تا  
 نازد خیساید و باقی ادویه را کوفته پیچند با آن آب مرصعه خوب ساندند خورد و درام است  
**حب صندل** برای فوجم ظهور ریاض غلیظه نافه است **ص** جاکوشن لیس سکنیم  
 شمع خطا مله اجر ما بر سقوی بونست هلیل ازخ اترو دت سفید ترب سفید بالیتواند و دت  
 در آب رازیا سحر کرده آویزد و سه پیچند با آن آب نیش بند و خیارند خوراک و درام است  
**حب صندل** از اول کور است برای او جانم ظهور فیه لود ریاض را سفید بود **ص**  
 را در قجاق و شیر فرب سقوی سکنیم قحطی قحطی از اید از فربك هست درام  
 فیتوب جیقا در حب النیل سقویا بونست هلیل ازخ از فربك و دوزخ زعفران دار چینی سنبل  
 الیپب  
 از فربك یکدم و نیم قریل فرفیون از فربك نیم مثقال تبسم سورخان از فربك چوقه درام  
 صمغ را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته پیچند با آن بسند و خجی ساندند خوراک  
 و درام و نیم با آب گرم جوارش **سقمونیای** برای فوجم ظهور ریاض و در مقام صل  
 سیانام است **ص** سقویا مشوی و درام قافله کبار جز تو ادا ریاضی تحصیل فربه الیپب  
 فنل بار مشك از فربك پنجم درم ترب سفید ترا سید بیشت درم تربید را برون بادا چینی  
 آیند و باقی ادویه را کوفته پیچند با عسل مقوم بشند و جوارش سازند و بکاونند **ص**  
**فرفیون** برای سائر اوجام ظهور حمیم امراض آن و ریاض حادثه ارطویات مجرب است  
 من ملل سفید فرفیون عافو قرحا چند میدستیم خطا لطیف از فربك درام یکبار  
 دوزخ که اهل کرده آمیخته با یک هفته در آفتاب بکشد و هر روز سه چهار مرتبه بهرم زنند  
 مرتبه در این اجزاء داخل کرده در آفتاب بکشد و تا یک هفته دیگر در آفتاب بکشد  
 بهر مرتبه سه مرتبه اجزاء داخل کرده تا یک هفته در آفتاب بکشد و تا یک هفته دیگر در آفتاب بکشد

بر طهر و معجکه و جگر باشد و سه تا سلاخین بگویند که سرهم اگر راست **باب**

**بیست و هشتم** در امر اسحق بن العین **فصل اول غشیان** **فصل** غشیان

و نای مثلث و برای مثلث که تحت الف و نون حالتی است که معدّه را از اسهال و اسهال و اسهال خلطی لداع بدان که گویا از امیفتا آوردن برای ختم چیزی که در آن است و این حالت اگر دائمی است آن در نفس معدّه باشد و اگر در موضع دیگر که در حال از این آب آن حالت احوال میگرد

**معاشقه** معدّه را از خلط غالب بقی مسهلان نماید و توکیبی که در قی فکر یافت میباش

نیز بعل آوردند **شراب بنفشه** برای غشیان که از سبب افراط خون باشد **فصل** است

**ص** بنفشه تازه سه رطل ششانه روزی خیسایند و در نهجها پیچ رطل آب و بعل زان

میجوشانند تا ربع برسد پس صاف کرده و وزن آن عسل و باقی سفید بقوام آورد

و بکار بریند و اگر بنفشه را مگر بکنند قوی تر کرده **شربت زرشک** برای غشیان

و گریه بسیار نافه است **ص** آب زرشک آب سیب قرمز و شیرین از هر یک یک رطل

لیمو ترش نیم رطل آب ترنجبین نیم رطل با نبات سفید بقوام آورد پس برآید و بکشد عسل

در آب انیسون سه رطل داخل نمایند و بکار بریند خوراک جو در هم است **شربت کمونی**

برای غشیان و فواق و معدّه را قوی کرد اند **ص** کمون کرمانی فودینه انیسون کند از هر یک

سه رطل صفت از آن فودینه نام خشک فودینه از هر یک یک رطل و نصف یک کوب ششانه روزی

خیسایند و میجوشانند تا نصف بماند پس صاف کرده و با نبات بقوام آورد و بکشد عسل

میخند و اخل کنند و بکار بریند **شربت کمونی** برای غشیان و در بام معاشقه بسیار نافه

**ص** کمون کرمانی سعد کوفی انیسون ریست و برون پسته سنبل الطیب و کل برنج نیم رطل

و فودینه از هر یک ششانه در سه رطل آب ششانه روزی خیسایند و بکشد عسل

بماند پس میان کرده و باقند سفید بقوام آرد و بکار برود خوراک ده درم با کحل بر سر آب  
**سفرجل** برای غشیان صفراوی و قوی بسیار نافه است **ص** آب سفرجل سازد  
 یکم آب انار شیرین یکم پوست انار نیم پوست پیرون پسته زرشک پیدانه از هر  
 نبست در هم کرده کوفته در پارچه کنار ده درم آن را بین نموده و در آن هر سه آب اندازند  
 و بجوشانند و بوقت عصر آب آن را با عسل آن پارچه بمالند و میخوشانند تا آن آبها بنصف برسد  
 پس بایکم قند بقوام آرد و بکار برند **شراب سفرجل** برای غشیان بلغمی و بیاض  
 نافع است **ص** آب به شیرین صاف کرده یکم آب انار نیم یکم مصطکی و سیسنبیل الطیب  
 عود هندی پوست پیرون پسته زرشک پیدانه از هر حبل بوقاق کیار سکه اسلی از هر  
 پند در هم ریخته کوب نموده در پارچه کناری گذارده سازند محکم به بندند و در آن آبها اندازند  
 و بجوشانند تا نصف بماند پس بایکم قند بقوام آرد و بکار برند خوراک سه مثقال با آب  
 زرشک باشد **شراب فواله** برای غشیان و بیاض نافه است **ص** حمان از هر  
 زرشک ریاس از هر یک یکم گل باقدهای آب سبب ترش و شیرین آب غوره یکم گل هب  
 بجوشانند و بوقت عصر شایند این را دو بار در هر سه بستره بخندازند و از بانه پوست پیرون  
 زهریک در هم قاقله متاع و هند سنبیل الطیب از هر یک پند درم و هرگاه نصف بماند  
 اقد بقوام آرد و بکار برند **جوارش عود** برای غشیان و بد هضم و افروختن اشتها  
 بسیار نافه است **ص** آب تناسخ شیرین و ترش آب ایوی ترش آب روان شیرین از هر یک  
 صد و نه مثقال قند سفید سه صد مثقال هبه یکجا بقوام آرد پس مندل سفید مثقال  
 عود هند و قند مثقال کوفته بجمعه در آن داخل کنند و بدست و خمیر سازند و بکار برند  
**جوارش فرنفل** برای غشیان و زانغ و طریات فاسد معده است **ص** قند

تسبیه از هر یک شش درم و دودرم خونیان زنند و سندان قرص کلاه عینی عود هندی  
 سنبل الطیب قاقله از هر یک یک درم کل هر چهار درم اصل السوس قوس غلیظه از هر یک دودرم کباب  
 چوب عنبر اشهب از هر یک یک درم مشک نیم درم شکر سفید و عسل بقدر خلعت بنوام آورده آرد  
 را کوفته پیچیده بشوند و بکار بندند و دودرم **جوارش** است برای غشیان متقی بقایات نافعت  
 ص ح لاس طباشیر سفید و همین اندازه کل سرخ شنبلیله ایست و از هر یک سه درم زرشک  
 متقی پیچیده است و بنویسند و معطر کنی قرقه الطیب از هر یک دودرم شکر و دانه  
 رب سبب زنب سفید رب مور از هر یک دودرم کلای بیست درم ادویه را کوفته حبه کباب  
 با روغن داخل کرده و پیچیده بشوند و عسل است سه درم تا چوب مشکال است **معجون**  
**شیر قزل** برای غشیان و انقباض طبیعت را نافع و معده را قوت دهد ص به شیرین  
 از پوست و دانه های نموده و بکر کل در و در طل آب میجو شاند تا که سوراخ شو پس چوب بکوند و از باد  
 بکن بر آید و بکر طل عسل اضافه نموده و قوام آرند پس از چوبی بنجیل از هر یک دودرم و مشکال قاقله که  
 و صغیر از هر یک مشکال معطر کنی و عسل و مشکال سفید یا دودرم و زرد بود و غن با داجرب که  
 سی درم کوفته پیچیده تا در داخل سازند و معجون درست کنند و خوراک و شش مشکال با آب کر  
**قرص** برای غشیان و نفوس و معده را قوی گردانند ص سعد کوفی نیم کرات عود هندی  
 کل سفید اشترین صغیر یا لیسو کوبیده یا آب نضام تازه اقوام سازند و بیک درم مجوز  
**لمعه** غشیان را فی الفور ساکن گردانند و جوی زرشک متقی خب الیمان حامض سماق از هر یک یک  
 طباشیر سفید کل سرخ نیم غوره انکو از هر یک نیم درم پوست بدرون پیسته بیک درم زرشک  
 نکاه دارد و بیک درم باد و درم آوانا آب سیب یا آب به یا کاشند تا نافع معطر کنی از هر یک یک  
**دندنیوف** برای غشیان خادش از بلغم نافع و ص قرقه از هر یک یک درم

انیم درم کوفته میخه بلور سفون مادل غایت **فصل دوم غده چشم** عین معبره و دانی

و دانه دانی لحم است و بلب که بین گوشت و پوست بنام می رسد و نیز بر دانی لحمی در گوشه

چشم که موده اکثر گویند بهم می رسد احراق میشود که زیاد از مقدار طبیعی و چون بزرگ شود مانع

اند نام فساد چشم بخورید و اما نام تحلیل آنها بومع و قمععه کرد و چون بسیار بزرگ شود

مانع از بار کردن و دو کسب آن انقباض فصول رطبه عمومی است بدان عضو **مغاسات**

خون را استمال مسهلان کنند پس نمادلت محله بکار برین و هرگاه بعد تنقیه زائل نشود

پس بر بخان حاذق رجوع کنند و بدین **اطریق** را غایب بسیار نافع است **ص** هلیله

پارده درم نجیل لغت متقال جز نبود از جنی بسیار از هر یک و وصفال غده کردن که میسر چنان

عد بخش نموده با ساز و دبه کوفته میخه با سه چندان غسل بمقم سرشته میزنند و اگر این لویه

طریق سفون میزنند بهتر است **طریق** برای غده چشم نافع است **ص** حضرت علی انا قیا

صبر مقولر معصار الخیله التیس آلب غلب بسیارند و مکرر برین ملا غایت **فصل**

**سوم غشبی** بغم غین و اسکان شین معجزه جالی که از من میگرد و بسبب مولد انجور

و احمه و لاطفا سد اخافه و غیر آن و یا ضعف قلب و یا نقصان ریه حیوانی قلبی یا استفر

و یا تحلیل انجوری که بسبب کرب از موزی و یا قلت آن در دل که معدن و منبع آن است

مجموع کرد و قول تقسیم و نفوذ بسوی اعضاء نکند مانند آنکه در ابتدا بعضی حیوانی یا بعد

استغراق نام و از آن نفسانید از غضب و طبع و غم بود بسیار عارض میگردد و آن بروت

اطلاق بضعف نفس و خفق و یقین و دی و غشبی **مغاسات** در حال غشبی آب بسیار

سیر با کرات و غشبی کادی بر روی آن میباشند و بویهای خوش و عطریات بر لب مثل عطریات

و عطریات و عطریات استنشام میکنند و باهای آنرا برینند و میبالند و سر آنرا کان

دهند تا اناقه کند و دروش آید بعد از آن شربت کاو زبان و شربت مندل یا کلاب و عرق  
 ییل مشک میخورانند و باغشی بسبب و جرم یا طاهری باشد میباید معالجه آن و جرم  
 غایب **شراب مندل** سفید یا بنفشه که در بیست مثقال در نیم پیل  
 کلاب و شبانه و بنفشه است پس صاف فو که و یا قند یا بشکر قوام آرند و هر که که تا بپزد  
 اندازند و ترش بگویند یا مندل مجبیاست و اگر مندل سرخ داخل کنند زیاد و قانین بود  
**شراب کاو زبان** کاو زبان بیست مثقال یا در بنفشه ده مثقال جو شاد رو  
 صاف کرده آب آنرا با بشکر قوام آرند و بکاربرد **عطوس** برای غشی <sup>است</sup> از ده  
 ص آب برك مود مندل سفید یا کلاب و سرکه سوج و قدی کاو داخل کرده و بنفشه  
 استنشاق نمایند **عطوس** برای غشی <sup>است</sup> و بحال آورده ص کنند شخو  
 سفید خلخل بر برگه در مینی قدی استنشاق نمایند **مفرح** برای  
 غشی و ضعف دل بسیار نافه است **ص** یا قوت ربانی لعل مد غشی نماید کافیه  
 که با بای شمع پس فیروزه لاجورد مغسول از هریک دو درهم ورق نقره یک درهم ورق طلا  
 مشک یک درهم عنبر اشوب عود قهاری قو قفل مندل سفید قانکه کیا و مغا جدرار  
 دارچینی سادیم هندی شقائق لاشنه ورق اقوچ باد بنفشه نیم مورد زنجبیل شک  
 اسطوخودوس کشید خشک غاریقون عود الصلیب برك و ریحان خشک سومیانی  
 کبک چینی حبیبیان سعد کوفی آمله منقی پوست هیل کابی ابریشم مقرر منسل الطیب ازین  
 از هریک دو درهم زعفران پنجم درهم **دس حریته الثعلب** حب الصنوبر قشر ازیم در نیم عقده  
 کاو زبان همنین مغز پیسته مغز تاجریل از هریک سه درهم آب سیب یا آب سفرجل آب برود  
 آب انار شدین از هریک یک کطل نبات بوزن مجموع ادویه لاجورد و کوفته بنفشه یا دو وزن لاجورد

مثل آب فوکه را با غسل و نبات بقوام آرند پس ادویه را بتویه داخل کنند و در کوزه چینی  
 باغشی گذارد که سر آنرا محکم بند نموده و پنج روز در میان جوشیدن آرند و بعد از آن استعمال  
 کنند و خاک در هم است متعاقب آن پیاپی کلاب و ریاحلی بنوشند که انتعاش شعیب روی  
 خواهد داد **دواء** برای غشی وضع قلب بسیار ناام است **ص** و اگر چینی مصطک  
 روی دار فلفل انام بادریغ و فو خشک سازد و هندی از هریک پنجم سنبل الطیب  
 کنند و شک از هریک سه درم طباشیر سفید و مارید و ناسفته که ریای شعی از هریک نیم  
 درم و بر سه درم مشک و زعفران از هریک نیم درم ادویه را کوفته بیخته باد و وزن ادویه  
 غسل و قوم سرشته معجون سازد و بخورد و درم با آب صیاب شویرون **دواء** برای غشی  
 وضع قلب بسیار ناام است **ص** کل سرشته معجون از قاع عود خام از هریک هشت درم  
 و نقل سنبل الطیب و قوی غالیه بسیار سه جزو یکب چینی فلفل کباب و مغاره مصطکی و روی  
 و اگر چینی سعد کوفی نماید و در هندی از هریک پنج درم قسطانک ابریشم محرق و مارید و ناسفته  
 که ریای شعی و جاز قون نیم و فو خشک پوست خربزه و زنجبیل و نعناع خشک و زنجبیل  
 و دار فلفل از هریک سه درم مشک و عنبر اشوب از هریک نیم درم ادویه را کوفته بیخته باشد  
 بهترین بعد از طبع و معجون پخته شود و بکار بدن خوراک روز سه مقدار است و موسم زمستان  
 و در درم در تابستان **دواء المسک** برای غشی که سبب آن از حرارت باشد بسیار  
 ناام است **ص** که ریای شعی و مارید و ناسفته بسیار ابریشم مقروض از هریک ده درم طباشیر  
 سفید و قوی کل سرشته معجون از قاع عود خام کشتی خشک و نقیر از هریک چهار درم مشک خالص  
 و در آن کوفته بیخته باد و وزن ادویه غسل و معجون سرشته معجون سازند و بکار بدن  
**دواء المسک** برای غشی و بیخوش وضع قلب بسیار ناام است **ص** و اگر چینی مصطک

ص در حق مسکن روی تخم مرغ خوش تخم فومشك تخم بانگو غام زنجبیل دارمل  
دو نیم عقرب زرد از هر يك در جزو مشك نیم جزو ادویه را گرفته بچینه با عسل هلیل  
سبز و صندلین ساد از هر يك سه جزو با عسل مرتب سازند و بکارند و البسه  
حار برای غشی و سواس و ضعف قلب نافذ بود **ص** در فوم عقرب زرد از هر يك یکم  
ابریشم مقرض مرارید ناسفته که برای شمع از هر يك در دم هعنین سنبل الارب  
ساد از هندی قافله کفنا چند بدست قوتل شده از هر يك یکم زنجبیل دارمل زرد  
نیمم مشك چهل دانق ادویه را گرفته بچینه با عسل و زن ادویه عسل مقوم بسندستون  
سازند و بکارند خوراك و مثقال است **یا قوتی** برای غشی ضعف دل و دماغ قوت  
بخشد و تفریح آورد **ص** بسد چهل دم مرارید ناسفته شش درم یا قوت و مانکی که محتوم  
باد زنجبویه هعنین مندل سرخ از هر يك دو درم و رب طلا حقیق حجر لیشب زرد باد ساد  
هندی دو نیم عقرب از هر يك يك مثقال لا جورد مفسول یکم که برای شمع زرد مشك منق  
کستنی خشك کل نیلوفر گل سرخ کا و زبان پوست قرمز عود هندی تخم کاسنی بون چینی  
ابریشم مقرض از هر يك سه درم طلا شیر سفید هفت درم مندل سفید پنجم کا فور  
عنبر اشهب مشك از هر يك چهل دانق تغییر آمل منق پوست هلیل کامل کلاب قرسیب  
آب انار شیرین آب به از هر يك بیست درم ادویه را گرفته بچینه عسل بقدر ضرورت  
با آب فواکه قوام آورده ادویه را به بشند و بکارند لیکن تا چهل روز در میان بکارند  
بعد از این استعمال کنند خوراك يك مثقال است **یا قوتی** برای غشی و دماغ  
نافذ بود **ص** مرارید ناسفته شش درم بسد چهل دم باد زنجبویه طین الخوف یا قوت  
و مانکی هعنین از هر يك دو درم و رب طلا حقیق حجر لیشب زرد باد ساد از هر يك یکم



غرض از هر يك يك هم و نیم لاجرم شست یک هم لغو کنی بای شمع زهرتك بیدار  
 بنویز و کشید خشك تخم کل مرخ پوست نرم از هر يك سه درهم تخم کاسنی دیون پنی  
 کاوزن عود هند ابریشم مقراض از هر يك سه درهم طباشیر کبود حشمت درم بمندل  
 سفید اصل مرخ از هر يك چم درم کنگر ریاحی غنیمت شوب مشک از هر يك سه دانك  
 زعفران جلیلا کالی اشیر آمله شربت سیب شیرین آب نارزش کلابه شربت سفرجل از هر  
 بیست هم ادویه را گرفته بخینه با عسل مصفی غوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند  
 را نیم در میان چکر ناره بعد از آن استعمال کنند خواب یک هم در کرم او و درم  
 در فصل بر ما نمایند **دهن اللؤلؤ** برای غشی قوت قلب و خفقا و امان  
 شنب بسیار نافع است **ص** رو دارند بقدر ضرورت و خوب سحق نمایند پس هر که  
 مقطر بران برونزی که بقدر یک انگشت سر که بالا باشد و در جای گرم آنرا گذارند تا لؤلؤ  
 منجلی بشود پس بر آن از ان رطوبت را تا خشك بشود و چند مرتبه آب خالص بر آن  
 نالینکه حوض آن بر آن شود پس در مکان غناك بکلی آنرا تا اینکه منجلی بدین گردید این که  
 در فراق کنند پس عرق را از آن دور نمایند باقی دهن مخلول میان آن استعمال کنند  
 خوراك بکفایت است **سفوف لؤلؤ** برای غشی و ضعف خل و قوت قلب بسیار  
 نافع است **ص** کبر با رو دارند تا سفته طباشیر سفید بسد کل مرخ متروم الاقلام از هر  
 سه درهم با رو بخیخویه و خوشمشك از هر يك نیم درهم ان التور قاقه کبار از هر يك شش  
 کشید خشك بریان مقطر دو درهم قرقر کل مرخ و نیم همه را بکیند و سفوف سازند  
 خوراك بکفایت است **ص** سبب به **ماء اللمی** برای غشی جادوت از هر دو ذرت نافع  
**ص** و است که چکر ناره نیم یکم تیر نیم یکم نیمین کلبه جوان از هر يك دو

بیشتر از بیست و پنج قطعه کبوتر جوان سر قطعه را از خیزی و استخوان جدا کرده با رجه رجه  
فروزه دار چینی و غنای سلیقه را با صفت نارسا عود الصلیب فرغ فضل مسکنی روی منظر سفید

نامحرمانه را در اختیار آن جناب و در جوابه مستی الطیب ساجد هرگاه حانه میل از روی یک و مختلف  
یا در مشقال مشک نیم مشقال و نیم حیل و مشک و نیم نیکو به غرض و بر کشت باشد و کشت

نتیجه به بندگی غایب برای عشق و تقویت و مانع از بقای استص

زهريك مودرم اغتافار الطيب سندل سفيد حبيب المالحب ازهرتك سيدرم غنبر اشوب يكررم

مشك خالصون هم هم به يكلاك سو و غر يا سمن كه آنرا ليد چنيل اماند يا غر يا

هکدام که باشد و الحاکم و دو عالم و سن که خرب صلا کنند تا خوب شود و اگر از این

وہوئے امیر مسلمہ کی ہر ایک بات کی تعمیل کی۔ اور اس کی ہر ایک بات کی تعمیل کی۔

و اعظمها انما احاطه بسنن النور و نور محمد بن عبد الله بن يوسف صاحب جبروتی الهی صلی الله علیه و آله

دندانی بمالند جو اس نفاخ برای سستی و ضعف قلب و یا تاغم است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرط و نیم هم یا بقوام از ناپس منبل الطیب یا چنینی قرقرل و دهنند کل کا و زبان مسکن بودی

نجم باد مخموره از هریک سه دم گرفته بخیزد از داخل گندم و آب بپزد و آب تفاح

ای غشی بسیار نافع است **هـ** کب تقاضا کرد که بقدر ضرورت و عجز باشد تا این که او را بگویند

فصل چهارم غضب بخوبی نشستن و ندادن وجه بدین و بای هر چه که از غضب نفسانی

است که با آن حرکت روم سوی خاکرمیدن باشد از جهت التماس تمام از صبر و بهرست

تو وندم که اندر من ایستاد آن زمانه سست است که از یاد تو افتاد آن زمانه



قونقل دوم درم زعفران بمشقال دو نیم زردیاد از هریک سه درم یا قوت رمانی و در  
 مشک خالص از هریک نیم مشقال کیا پیچنی قاقله از هریک سه درم و نیم آمله منقی و شراب  
 و خشک کرده باشند را باید بیست درم و در قکلی سرخ پیچند هم صندل سفید سوخته  
 درم چهاره امتل سه درم صلاح کنند و صدف تفر و طلا داخل نمایند و باقی آرد را کوفته بپزند  
 عسل هلیله کبابی نرمی نیم طلا و العسل که در آن آب سبب و کلاب داخل کرده و در  
 آمیخته بقیام آرند و در آن فرد و به را بپزند و خود را که دو مشقال است و به  
 غله داد و در کند و نشاط و تفریح آورده و مقوی اعضاء و رطوبت است  
 بسد کوبای شمع حویثب لاجرم سنبل الطیب طین ارمی باد و درم ۴۰ مین از هریک  
 دو مشقال و نصف روغن عرقا و در قکلی سرخ و در پیچنی طین المختوم باد و پیچنی پوست  
 پسته را برید تا سفته عقیق سرخ یا قوت زرد و کبود از هریک چهار مشقال و غنبر اشوب  
 زرد محلول از هریک یک درم مشک خالص نیم درم لعل بدخشی ابریشم مقرف فیروزه  
 قونقل کیا پیچنی قاقله یک کبابی از هریک سه مشقال و نصف طباشیر و نیم خشک  
 از هریک نیم مشقال شیر آمله منقی دو مشقال پوست هلیله کبابی سه درم و نصف کافور و نیم  
 آب نقاش آب حاض آب سفرجل از هریک یک کلاب عرق یید مشک عرق کافور و آب  
 نصف من نبات سفید عسل منقذ بقدر حاجت بدستور سابق عسل و نبات در کلاب  
 و عرقیات و آب فوا که قوام آورده و به جواهرات در سنک سماق خوب حل کرده و باقی  
 را کوفته بپزند و تا چوبل بپزد و به نیم یک آرند بعد از آن بکار برین خورند  
 است مفروض یا قوتی برای غم و سواس از خاطر الکل و در سنک و در

عقیق یانی مرجان سرخ که رای شمعی یک فرخست که از هر یک در ششقال طباشیر سفید سه  
 صندلین ساجم صندل قنقل از هر یک و نیم و سود قماری از ششقال مقرر بود و هفت توهم نه از هر  
 دو ششقال و نیم عقیق بزرگ کاو زبان و یک طار و هفت عند اشهب و عنان کاو و کبوتر کاو و هر یک  
 ششقال فند سفید پنجاه ششقال عسل معطر بوزن دو برابر و در عسل از نبات را قوام آورده  
 و گوشت کوفته بچند ساسا و جواهرات و گویا داخل کنند و خوب با هم حل کنند تا معجون شود پس  
 نخل آرد و ششقال بعد از آن بکار برده و خوراک دهد و در است **یا قوتی** غصم و ام فور  
 زبانه که سناط و قنقل از هر یک و خنقل از یک و کند **ص** بس که رای با قوت رای حیو و چمن ساجم  
 هندی کل از صبی که در جم بود منین سبیل الیب از هر یک دو ششقال با قوت زرد و کبوتر عقیق و لارید  
 فاسقه باد و خویز پوست پیرون بسته کل خنقل و زرد و چمنی کل سرخ و نیم عقیق از هر یک چهار  
 ششقال عند اشهب نه محلول از هر یک یک و ابریشم فایرد و لعل حیو و شش قنقل کل نیلوفر  
 صندلین فاقه لید از هر یک سه ششقال نه که در ششقال و نیم توهم و نجشک کاو زبان طباشیر  
 از هر یک نیم ششقال پوست طایله کل آمله مقطر از هر یک دو ششقال عصاره زرشک پاز و در ششقال  
 شک خالص ششقال نیم کاو و نیم ششقال آب سیب آب سنبل از هر یک یک و نیم زاب حرامش  
 ن کلاب عرق بید مشک از هر یک یک و نیم آب سفید بکتر شصت نبات ماده کلاب و عرق بید  
 آکنند و آب سیب آب سنبل بفرج بقوام آرد و در قوام آن آب حرامش ابریزند پس هرگاه بفرج رسید  
 و بر کوفته و بچند داخل کنند و خوراک دهد و در است **یا قوتی** غصم و ام فور  
**قوتی** غصم و ام فور و در ششقال و در ششقال و در ششقال و در ششقال  
 ششقال از هر یک یک و نیم آب سفید بکتر شصت نبات ماده کلاب و عرق بید

متبتك تقى العوالم ربيع جن وارضه اشع الريحه من قمرى حميدى وبق نفرك كل وزناو سيب

هليلجہ کی اسند این فریختیست سفید ابریک ورم و نیم یک کا و زبان کا و موی و ریش

كل من شرب الحماض قد دبره نوح عفره وحيه بوابه ساقه قتل فوقه للطيب فاقول يا ابراهيم انك قد

ونصف عوفاً شنه ساد محمد مصطفیٰ دینی سنبل الطیب زعفران از هر يك و در ان نصف

بوست دیوان پست پوست اوس ز کستید خست کل ایتوف دار چینی اورج دیجان

انهم يكبرون و يرمون لآلهتنا آت فجل آلهتنا شك متقى آت ففاح شيخنا آب راس شيخنا اوسو كاتي

بسمه شفا کلاں عرق کا ویزاں عرق سے شفا اذہر یاک بیخدا اشتغال انان سفید و قیل لایم

[illegible]

عسل و دوزل ادویه جزاهرات سلاویه بسند ودرویه واسطه حیدر بن حسن ابی نوازه عیسی بن ابراهیم

ارمیشانی جنوبی داخل اسند متوجہ حال سنا زاپس ہر شخص کی طرف دیکھ کر وہ بول پھیل ہو گیا

بعد از این استعمال کنند خوراک خود را استمر بلفاح و بویای و سوس و لم نافع

ص. آسیب بر تنش را بقدر حاجت گرفته و میجو شاستند تا بقولم ایرون آخری و ششم خام آسیب را بر تنش

که در این بین من آن عزیز را شهادت داده و داخل زندان نگذاشته‌ام.

شکر خدا لشخه قرا بادیں موسوم بلو امع شیریه من بالید

حسين بن عبد الله الحسيني الصفوي الشهابي لمسلم الكاظمي

توضیح که نسخهای این همه از انساب کا توست و بیشتر معرجه

بسم الله الرحمن الرحيم

افغانستان

١٥٦١